



انجمن علمی زبان فارسی



انجمن بین‌رشته‌ای ایران



دانشگاه گیلان

نشریه علمی زبان فارسی گوشه‌های ایران

دوفصلنامه
(ادب پژوهی سابق)

سال ششم، دوره اول، بهار و
تابستان ۱۴۰۰ شماره پیاپی ۱۱

ISSN: 2476 - 6585

- جهت‌شدگی در فارسی: مطالعه موردی اندام‌واژه‌ها با رویکرد دستوری‌شدگی ۷-۳۰
شکوفه جعفری، شادی داوری و رویا صدیق ضیابری
- ترکیب درون‌مرکز غیرفعلی در لکی الشتری ۳۱-۵۲
فرانک نادری، ابراهیم بدخشان، اکرم کرانی
- نوآوری‌های دستوری طنزآمیز در مطبوعات معاصر از دیدگاه دستور کاربردی ۵۳-۷۵
زهرامعین و والی رضایی
- فعل «bu:n»، «بودن» در کردی ۷۷-۱۰۱
رویا تابعی، شجاع تفکری و عامر قیطوری
- تحلیل و بررسی تنوع واژگانی در آبادی‌های شهرستان خرم‌آباد ۱۰۳-۱۲۸
رضا امینی
- وزن‌های دوری چندپاره ۱۲۹-۱۴۱
امید طیب‌زاده
- بررسی فرایند ترکیب و دسته‌بندی آن از نظر معنایی و رابطه بین عناصر سازنده آن در زبان مازندرانی ۱۴۳-۱۷۲
سید تقی اندی، ارسلان گلفام و فردوس آقاگل‌زاده
- بررسی وضعیت حیات زبانی مازندرانی در مناطق شهری ۱۷۳-۱۹۵
محمد واخیده، محمد امین صراحی و مریم دانای طوس
- بررسی جایگاه و کاربرد گویش گنابادی از منظر جامعه‌شناسی زبان ۱۹۷-۲۲۱
امید آزاد و مجتبی منشی‌زاده
- نفی در زبان فارسی ۲۲۳-۲۴۷
آزاده میرزائی
- بررسی افراشتگی واکه در گویش سبزواری در چارچوب واج‌شناسی زایشی ۲۴۹-۲۶۷
شیدا احمدی و عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا
- تعبیر کتابه در زبان فارسی بر مبنای دیدگاهی ادراکی ۲۶۹-۲۸۶
راحله گندمکار



صاحب امتیاز: دانشگاه گیلان
مدیر مسؤول: دکتر فیروز فاضلی
سر دبیر: دکتر محرم رضایتی کیشه خاله

دو فصلنامه علمی

زبان فارسی و گویش های ایرانی

(ادب پژوهی سابق)

سال ششم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۰ (شماره پیاپی ۱۱)

اعضای هیأت تحریریه:

دکتر بهزاد برکت (دانشیار ادبیات تطبیقی دانشگاه گیلان)
 دکتر محمود جعفری دهقی (استاد فرهنگ و زبان های باستان دانشگاه تهران)
 دکتر عباس خائفی (دانشیار فرهنگ و زبان های باستان دانشگاه گیلان)
 دکتر مریم دانای طوس (دانشیار زبان شناسی همگانی دانشگاه گیلان)
 دکتر محمد راسخ مهند (استاد زبان شناسی همگانی دانشگاه بوعلی سینا همدان)
 دکتر محرم رضایتی کیشه خاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
 دکتر منصور شعبانی (دانشیار زبان شناسی همگانی دانشگاه گیلان)
 دکتر علی اشرف صادقی (استاد زبان شناسی همگانی دانشگاه تهران)
 دکتر فیروز فاضلی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
 دکتر غلامحسین کریمی دوستان (استاد زبان شناسی همگانی دانشگاه تهران)
 دکتر مجتبی منشی زاده (دانشیار فرهنگ و زبان های باستان دانشگاه علامه طباطبائی)
 دکتر یارسا یعقوبی جنبه سرایی (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان)
 اعضای هیأت تحریریه بین المللی:
 دکتر گارنیک آساطوریان (استاد و رئیس انستیتوی خاورشناسی روسی - ارمنی (اسلاونی) ایروان ارمنستان)
 دکتر لودویگ پاول (استاد دانشگاه هامبورگ آلمان)
 دکتر حسن رضایی باغییدی (استاد دانشگاه اوساکا ژاپن)

مجله زبان فارسی و گویش های ایرانی بر اساس مجوز شماره ۷۹۳۸۷ به تاریخ ۱۳۹۶/۲/۱۸ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر می شود و به استناد نامه شماره ۲/۱۸/۲۸۷۵۱ مورخ ۱۳۹۶/۲/۱۷ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، از اولین شماره دارای درجه علمی - پژوهشی است.

آدرس سایت مجله: <http://zaban.guilan.ac.ir>
آدرس پست الکترونیکی: zaban@guilan.ac.ir
zabanmag1395@gmail.com
آدرس پستی: رشت، بزرگراه خلیج فارس، (کیلومتر ۵ جاده رشت - تهران)، مجتمع دانشگاه گیلان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، صندوق پستی: ۴۱۶۳۵-۳۹۸۸
تلفکس: ۰۱۳-۳۳۶۹۰۵۰

مدیر داخلی: دکتر فرزانه آقاپور
ویراستار ادبی: دکتر علی نصرتی سیاهمزی
ویراستار انگلیسی: دکتر شادی داوری
طراح جلد: رسول پروری مقدم
صفحه آرا: حمیده شجری
تاریخ انتشار: آذر ۱۴۰۰
ناشر: اداره چاپ و انتشارات دانشگاه گیلان

این نشریه در سایت های زیر نمایه می شود:

مرکز منطقه ای اطلاع رسانی علوم و فناوری: ricest.ac.ir ، پایگاه استنادی علوم جهان اسلام: Isc.gov.ir ، بانک اطلاعات نشریات کشور: magiran.com ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی کشور: ensani.ir ، پرتال نشریات علمی کشور: journals.msrt.ir ، پایگاه مجلات تخصصی نور: noormags.ir ، پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی: www.sid.ir



دوفصلنامه علمی

زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

(ادب‌پژوهی سابق)

سال ششم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۰ (شماره پانزدهم)

- جهت‌شدگی در فارسی: مطالعه موردی اندام‌واژه‌ها با رویکرد دستوری‌شدگی ۷-۳۰
شکوفه جعفری، شادی داوری و رویا صدیق ضیایی
- ترکیب درون‌مرکز غیرفعلی در لکی الشتری ۳۱-۵۲
فرانک نادری، ابراهیم بدخشان، اکرم کرانی
- نوآوری‌های دستوری طنزآمیز در مطبوعات معاصر از دیدگاه دستور کاربردینیا ۵۳-۷۵
زهرا معین نجف‌آبادی و والی رضایی
- فعل «bu:n»، «بودن» در کردی ۷۷-۱۰۱
رویا تابعی، شجاع تفکری و عامر قیطوری
- تحلیل و بررسی تنوع واژگانی در آبادی‌های شهرستان خرم‌آباد ۱۰۳-۱۲۸
رضا امینی
- وزن‌های دوری چندپاره ۱۲۹-۱۴۱
امید طبیب‌زاده
- بررسی فرایند ترکیب و دسته‌بندی آن از نظر معنایی و رابطه بین عناصر سازنده آن در زبان مازندرانی ۱۴۳-۱۷۲
سید تقی اندی، ارسلان گلفام و فردوس آقاگل‌زاده
- بررسی وضعیت حیات زبانی مازندرانی در مناطق شهری ۱۷۳-۱۹۵
محمد واخیده، محمد امین صراحی و مریم دانای طوس
- بررسی جایگاه و کاربرد گویش گنابادی از منظر جامعه‌شناسی زبان ۱۹۷-۲۲۱
امید آزاد و مجتبی منشی‌زاده
- نفی در زبان فارسی ۲۲۳-۲۴۷
آزاده میرزائی
- بررسی افراشتگی واکه در گویش سبزواری در چارچوب واج‌شناسی زایشی ۲۴۹-۲۶۷
شیدا احمدی و عالی‌ه کرد زعفرانلو کامبوزیا
- تعبیر کنایه در زبان فارسی بر مبنای دیدگاهی ادراکی ۲۶۹-۲۸۶
راحله گندمکار
- چکیده مبسوط انگلیسی مقالات 2-50

مشاوران علمی این شماره (به ترتیب الفبا):

علی تسلیمی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
بشیر جم (استادیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه شهرکرد)
زهرا حامدی شیروان (استادیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه فردوسی مشهد)
شادی داوری (دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی همگانی و مدرس دانشگاه علوم پزشکی تهران)
محرم رضایتی کیشه‌خاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
والی رضایی (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه اصفهان)
بهمن زندی (استاد زبان‌شناسی دانشگاه پیام نور تهران)
منصور شعبانی (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه گیلان)
وحید صادقی (دانشیار زبان انگلیسی و زبان‌شناسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی)
نرجس بانو صبوری (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه پیام نور تهران)
بتول علی‌نژاد (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه اصفهان)
مریم سادات غیاثیان (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه پیام نور تهران)
فیروز فاضلی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
ابراهیم مرادی (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی دانشگاه سیستان و بلوچستان)
مهرداد نغزگوی کهن (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی همدان)
علیرضا نیکویی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)



جمهوری اسلامی ایران
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
معاون پژوهش و فناوری

گواهی تعیین اعتبار علمی

براساس آیین نامه تعیین اعتبار علمی نشریات وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، نشریه با عنوان
زبان فارسی و گویش های ایرانی (ادب پژوهی سابق) وابسته دانشگاه کیلان در جلد کیسون بررسی نشریات علمی
مورخه ۱۳۹۶/۴/۲۱ مطبوع و با اعطای اعتبار علمی پژوهشی موافقت شد. بدون شک تلاش دست اندرکاران نشریه
سهم به سزایی در گسترش مرزهای دانش و ارتقای کیفی و کمی جایگاه علمی کشور خواهد داشت.
عدم رعایت مفاد آیین نامه مذکور موجب ابطال تاییدیه خواهد شد.

ممن شمرنی

مدیرکل دفتر سیاستگذاری و برنامه ریزی امور پژوهشی

دبیر کیسون نشریات علمی

اهداف و حوزه پذیرش مقاله‌ها

دوفصلنامه تخصصی «زبان فارسی و گویش‌های ایرانی» به موضوع‌های عمومی مرتبط با زبان فارسی و گویش‌های ایرانی می‌پردازد و هدف از انتشار آن، مطالعه، تحقیق و شناخت علمی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی از جنبه‌های گوناگون و چاپ دستاوردهای نوین پژوهشگران در این حوزه است.

قلمرو پژوهشی این نشریه مطالعات تاریخی مبتنی بر متن‌های ادبی و علمی زبان فارسی در طول تاریخ هزارساله آن و نیز مسائل زبان فارسی و گویش‌های ایرانی امروز است. مطالعات مرتبط با نسخه‌شناسی و تصحیح متن، مسائل نظری مربوط به فرهنگ‌نویسی، بررسی‌های زبانی بومی‌سروده‌ها، ریشه‌شناسی واژه‌ها و اصطلاح‌ها، واژه‌سازی در متن‌های کلاسیک و مترجم زبان فارسی، تحلیل شواهد گویشی در متن‌های ادب فارسی، نقد علمی پژوهش‌های زبان فارسی و گویش‌های ایرانی و تحقیق‌های مرتبط با حوزه‌های آوایی، صرفی، نحوی و معنایی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی با رویکرد در زمانی و هم‌زمانی از اهم مسائل و حوزه‌های مطالعاتی و پژوهشی این نشریه در نظر گرفته شده است.

ضابطه‌های نویسنده

۱. نام و نام خانوادگی نویسنده (گان) کامل باشد (به فارسی و انگلیسی).
۲. مشخصات دانشگاهی نویسندگان (به فارسی و انگلیسی) درج شود:
- تحصیلات و رتبه علمی (مانند: دانشجو، دانش‌آموخته، مربی، استادیار، دانشیار و استاد)؛
- گروه آموزشی یا رشته تخصصی مربوط (مانند: زبان و ادبیات فارسی، زبان و ادبیات انگلیسی و جز آن)؛
- دانشکده مربوط (نام دانشگاه محل تحصیل یا محل تدریس یا محل کار)، شهر، کشور.
۳. نویسنده مسئول مقاله معرفی شود.
۴. در صورتی که مقاله ارسالی مستخرج از رساله باشد، طبق مصوبه وزارت علوم لازم است نام دانشجوی دکتری در ابتدا آورده شود، سپس نام استاد راهنما و بعد نام سایر نویسندگان ذکر شود.
۵. آدرس الکترونیکی نویسنده (گان) نوشته شود. (تذکر: نویسندگانی که عضو هیئت علمی دانشگاه هستند، آدرس ایمیل دانشگاهی خود را درج کنند).
۶. آدرس کامل پستی به همراه کد پستی و شماره تلفن همراه برای ارسال یک نسخه چاپی از مجله مقاله پذیرش شده نوشته شود.
۷. مقاله ارسال شده برای مجله نباید پیش‌تر منتشر شده باشد و یا به صورت هم‌زمان در مجله‌ای دیگر در حال بررسی باشد.
۸. در صورتی که مقاله شما حامی مالی یا تأمین‌کننده اعتبار پژوهشی دارد و یا برگرفته از طرح پژوهشی است، ذکر اطلاعات آن در یک پاراگراف با عنوان تشکر و قدردانی الزامی است. محل این پاراگراف در انتهای مقاله پیش از فهرست منابع است.

ضابطه‌های مقاله

۱. مقاله باید شامل عنوان، چکیده فارسی و انگلیسی، واژگان کلیدی، مقدمه، متن اصلی در قالب عنوان‌های مشخص، نتیجه‌گیری و فهرست منابع باشد.
 ۲. عنوان مقاله کوتاه و گویا باشد (به فارسی و انگلیسی).
 ۳. مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه A4 باشد و از ۸۰۰۰ واژه تجاوز نکند.
 ۴. چکیده مقاله حداقل ۱۵۰ و حداکثر ۲۰۰ واژه باشد (به فارسی و انگلیسی).
 ۵. واژگان کلیدی حداقل ۳ و حداکثر ۵ واژه باشند (به فارسی و انگلیسی).
 ۶. متن فارسی مقاله با قلم B Nazanin فونت ۱۳ و متن انگلیسی با قلم Times New Roman فونت ۱۱ تایپ شود.
 ۷. پاورقی فارسی با قلم B Nazanin فونت ۱۰ و متن انگلیسی با قلم Times New Roman فونت ۹ تایپ شود.
 ۸. فاصله سطرها ۱ سانتی‌متر باشد.
 ۹. تمامی عددها داخل جدول‌ها و همچنین عددهای محورهای نمودارها به فارسی نوشته شوند.
 ۱۰. در ارجاع درون‌متنی بلافاصله پس از نام نویسنده یا نویسندگان، سال انتشار اثر و شماره صفحه آن در داخل پرانتز نوشته شود؛ برای نمونه (۱۳۵۰: ۲۵) و یا پس از نقل مطالب، نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار و شماره صفحه در داخل پرانتز ذکر شود؛ مانند (ربیعی، ۱۳۹۲: ۲۵).
 - در صورت تعدد منابع از یک نویسنده در یک سال، منابع با افزودن (الف) و (ب) در کنار سال انتشار مشخص شوند. مانند: (عنایت، ۱۳۴۹الف: ۱۴)، (عنایت، ۱۳۴۹ب: ۱۵۰).
 ۱۱. منابع اعم از کتاب، مقاله، پایان‌نامه، گزارش روزنامه، تارنما و جز آن باید به‌صورت الفبایی مرتب شوند.
برای کتاب: نام خانوادگی نویسنده کتاب، حرف اول نام نویسنده کتاب. سال انتشار. نام کتاب (به‌صورت ایتالیک)، نام شهر: نام ناشر.
برای مقاله: نام خانوادگی نویسنده مقاله، حرف اول نام نویسنده مقاله. سال انتشار. عنوان مقاله (داخل گیومه). نام مجله (به‌صورت ایتالیک)، شماره پیاپی مجله (دوره یا شماره مجله): شماره صفحه اول و آخر مقاله.
برای مجموعه‌مقالات: نام خانوادگی نویسنده مقاله، حرف اول نام نویسنده مقاله. سال انتشار. عنوان مقاله (داخل گیومه). نام مجموعه‌مقالات (به‌صورت ایتالیک)، نام گردآورنده. نام ناشر. شماره صفحه اول و آخر مقاله.
برای پایان‌نامه/رساله: نام خانوادگی نویسنده پایان‌نامه/رساله، حرف اول نام نویسنده پایان‌نامه/رساله. عنوان پایان‌نامه/رساله (به‌صورت ایتالیک)، مقطع، رشته تحصیلی، نام دانشگاه و نام شهر.
برای تارنما: نام خانوادگی نویسنده. حرف اول نام نویسنده. تاریخ دریافت از پایگاه اینترنتی، عنوان مطلب (داخل گیومه)، نام پایگاه اینترنتی. نشانی پایگاه اینترنتی.
مانند نمونه‌های زیر:
- باقری، م. ۱۳۸۶. *تاریخ زبان فارسی*، تهران: ابن‌سینا. (کتاب)
- قاسمی‌پور، ق. ۱۳۹۰. «ترکیب‌سازی در پنج‌گنج». *متن‌شناسی ادب فارسی*، (۱۰): ۱۱۷-۱۳۶. (مقاله)

سیمز ویلیامز، ن. ۱۳۸۲. «ایرانی میانه شرقی». *راهنمای زبان‌های ایرانی*، ج ۱، ویراسته ر. اشمیت، ترجمه فارسی زیر نظر ح. رضائی باغبیدی. تهران: ققنوس. ۲۶۱-۲۷۱. (مجموعه مقالات)
مطلبی، م. ۱۳۸۴-۵. «بررسی گویش رودباری کرمان». *رساله دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. (پایان‌نامه / رساله)

Wilson, W. 2013/3/12. "Criminal Law", University of London International Programmers.
www.Londoninternational.ac.uk. (Website)

۱۲. در حروف چینی مقاله دقت کنید که بخش‌های مختلف واژه‌های چندقسمتی، مانند «می» مضارع (مانند «می‌شود») و «ها» جمع (مانند «کتاب‌ها») و نیز واژه‌های مرکب مانند «روایت‌شناسی» الزاماً باید با نیم‌فاصله از هم جدا شوند. برای انجام این کار از کلیدهای همزمان **شیفت + فاصله** در صفحه کلید فارسی و **یا کنترل + شیفت + ۲** (کلید زیر F2 و نه کلید ۲ از ماشین حساب) استفاده شود. لطفاً از کلیدهای ترکیبی دیگر مانند **ctrl + -** استفاده نکنید؛ زیرا با سامانه و نرم‌افزار نشریات همخوانی نخواهد داشت.

نحوه ارسال مقاله

۱. نویسندگان باید هنگام ارسال مقاله، چهار فایل را بارگذاری کنند: ۱. فایل مشخصات نویسندگان (بدون متن مقاله)؛ ۲. فایل اصل مقاله (متن مقاله بدون مشخصات نویسندگان)؛ ۳. فایل تعهدنامه؛ ۴. فایل تعارض منافع.
۲. نویسندگان محترم باید توجه داشته باشند همه فرم‌های آنلاین یا فرم‌های تعهدی الزاماً باید در سامانه تکمیل شوند. فرم تعهدنامه نویسندگان و فرم تعارض منافع باید کاملاً تکمیل و از طرف نویسندگان امضا شده و تصویر آن در فایل مربوط در سامانه بارگذاری شود.
۳. مقاله حتماً باید از سامانه مجله (آدرس سامانه مجله: <http://zaban.guilan.ac.ir>) ارسال شود. همه مکاتبات نشریه از این راه انجام می‌شوند.

جهت‌شدگی در فارسی: مطالعه موردی اندام‌واژه‌ها با رویکرد دستوری‌شدگی

شکوفه جعفری^۱

شادی داوری^۲ ✉

رویا صدیق ضیابری^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۱۰

چکیده

براساس نظر هاینه گویشوران زبان با استفاده از منابع عینی مانند اندام‌واژه‌ها، طبیعت‌واژه‌ها و برخی افعال به رمزگذاری مفاهیم جهت‌ی مانند بالا، پایین، جلو، عقب و ... می‌پردازند. در این پژوهش، فرایند تحول منابع واژگانی به واژگانی که به مفاهیم جهت‌ی دلالت دارند، جهت‌شدگی نامیده می‌شود. پژوهش حاضر به چگونگی رمزگذاری جهت‌های نسبی و استعاری با استفاده از منبع واژگانی اندام‌واژه‌ها و براساس آرای هاینه پرداخته‌است. برای تعیین ابعاد جهت‌شدگی، یا میزان تحولات معنایی، تصریفی- نحوی و آوایی منابع واژگانی به مقاصد جهت‌ی، مطالعه حاضر از انگاره داوری و نفزگوی کهن بهره جسته‌است. برای جمع آوری داده‌ها نیز از کتب نظم و نثر، ضرب‌المثل، رمان، فرهنگ‌های واژگان، کتب فارسی ابتدایی و متوسطه، تارنماها و گفت‌وگوهای تلویزیونی و روزمره استفاده شده‌است. بازه زمانی داده‌ها شامل داده‌های فارسی نو متقدم (قرن ۴ تا ۱۳ هجری) و فارسی نو امروز (قرن ۱۳ تا امروز) است. نتایج نشان می‌دهد زبان فارسی از اندام‌واژه‌های سر، پا، چشم، قلب و ... برای بیان جهت‌های نسبی و استعاری استفاده نموده و در نهایت این منابع واژگانی متحمل درجه دوم جهت‌شدگی گردیده‌اند.

واژگان کلیدی: دستوری‌شدگی، جهت‌شدگی، جهت‌واژه، اندام‌واژه، زبان فارسی

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود، ایران.

۲. دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی همگانی، مدرس دانشگاه علوم پزشکی تهران، ایران. (نویسنده مسوول) ✉ sh50d@yahoo.com

۳. استادیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود، ایران.

۱- مقدمه

جهت‌های فضایی و مکانی جزئی لاینفک از زندگی بشرند. از این‌رو شناخت جنبه‌های مرتبط با آن قطعاً در شناخت هرچه بیشتر نیروهای ذهنی و شناختی بشر مفید است. عبدی و نغزگوی‌کهن (۱۳۹۸) عقیده دارند که امکانات و روش‌های مکان‌یابی به یکی از مباحث مطرح در حوزه زبان‌شناسی‌اند. براساس هاینه^۱ (۳۶-۱۹۹۷:۴۰) یکی از استراتژی‌های ارتباطی رایج انسانی، مرتبط ساختن مفاهیم مختلف از طریق توصیف یک چیز به جای دیگری است. حضور یک صورت زبانی با چندین معنی متفاوت می‌تواند الگوهای انتقال مفهومی^(۱) را پیشنهاد دهد. عناصر واژگانی به‌کاررفته برای توصیف مفاهیم ملموس و عینی^۲ به‌محض آنکه رابطه و پیوندی قاعده‌مند با مفاهیم انتزاعی^۳ مورد نظر پیدا می‌کنند، ویژگی‌های واژگانی اولیه خود را از دست می‌دهند و به‌تدریج به‌صورت‌های دستوری بدل می‌شوند^(۲). برای درک بهتر این مفاهیم انتزاعی، مفهوم‌سازی صورت‌می‌پذیرد و اصولاً مفهوم‌سازی به‌معنای شکل‌گیری یک ایده یا مفهوم از عناصر ناملموس در ذهن است تا از طریق این فرایند درک بهتری از عنصر مورد نظر انجام‌شود. مفهوم‌سازی^۴ به‌طور کلی ماهیتی انسان‌مدارانه^۵ دارد؛ یعنی تا آن‌جاکه امکان داشته باشد، مقوله‌های انسانی و بشری برای توصیف عناصر و اجسام غیرانسانی و همچنین درک و فهم آنها به‌کار برده می‌شوند. یکی از مهم‌ترین مقوله‌های انسانی، اندام‌واژه‌ها^۶ هستند که از جمله منابع بیان مفاهیم جهت‌ی در زبان‌های دنیا به‌شمار می‌روند و با فرایند دستوری‌شدگی^۷ به بیان مفاهیم جهت‌ی می‌پردازند. در فرایند دستوری‌شدگی واژه‌های قاموسی زبان به عناصر دستوری تبدیل، و حتی عناصر دستوری نیز دستوری‌تر می‌شوند. یکی از مهم‌ترین رویکردهای شناختی در مطالعات دستوری‌شدگی، بسط استعاری^۸ نام دارد. در بسیاری از زبان‌های جهان، از جمله فارسی نام برخی از اعضای بدن بسط استعاری پیدا می‌کند و در معنی برخی از حروف اضافه مکانی به‌کار می‌روند. این فرایند، از پرکاربردترین موارد بسط استعاری در دستوری‌شدگی است. براساس طیف بسط استعاری، اعضای بدن در عینی‌ترین حوزه قرار دارند، زیرا انسان، اولین شناخت را از بدن خود به دست می‌آورد (راسخ‌مهند، ۱۳۹۳: ۱۹۱).

-
1. Heine
 2. concrete
 3. abstract
 4. conceptualization
 5. anthropocentric
 6. body-part terms
 7. Grammaticalization
 8. metaphorical extension

در این پژوهش برآنیم تا با استفاده از آموزه‌های فوق در چارچوب دستوری‌شدگی که هر دو جنبهٔ در زمانی بودن و شناختی بودن زبان را پوشش می‌دهند به بررسی بیان «جهت در فارسی» بپردازیم. بیان جهت به‌رمزگذاری جهت‌های مکانی و هر مفهومی که به نمایش مکانی پدیده‌ها بپردازد اطلاق می‌گردد. در این راستا و در چارچوب رویکرد دستوری‌شدگی هاینه (۱۹۹۷) که بر تغییرات در زمانی زبان‌ها در راستای خلق صورت‌های نوین زبانی و براساس فرایندهای قدرتمند شناختی تمرکز دارد، به تحلیل داده‌های بیان جهت در فارسی پرداخته‌ایم. در این رویکرد، منبع خلق و پیدایش ابزارهای بیان جهت در زبان‌های دنیا براساس منبع واژگانی اعضای بدن واکاوی شده‌است. در اینجا به آنچه توجه می‌شود، درواقع همان بدن انسان و اهمیت یا موضوعیت آن در مفهوم‌سازی و برقراری ارتباط است و مفاهیم عینی و غیرانتزاعی که به‌مثابه ساخت‌های قالبی برای توصیف مفاهیم انتزاعی تر به‌کار برده می‌شوند بررسی می‌شوند. پژوهش حاضر در تلاش برای پاسخ به این پرسش است که گویشوران فارسی، کدام اندام‌واژه‌ها را به‌طور قراردادی^(۱) برای بیان مفهوم جهت به‌کار می‌برند. البته این پرسش اولیه، پرسش دومی را نیز در پی دارد: در راستای تحول مفاهیم جهتی یا جهت‌شدگی^۱ اندام‌واژه‌های فارسی متحمل چه تغییرات صوری و معنایی می‌شوند؟

بنابراین، مبنای این پژوهش فرضیهٔ به‌کارگیری اندام‌واژه‌ها جهت رمزگذاری مفاهیم جهتی است. بدین منظور، داده‌های بسیاری از متون منظوم و منثور در فارسی نو متقدم و فارسی نو امروز شامل رمان‌ها، ضرب‌المثل‌ها، اشعار، فرهنگ‌های واژگان، کتب فارسی ابتدایی و متوسطه و نیز مطالب تارنماها و گفت‌وگوهای روزمره و گفت‌وگوهای تلویزیونی به‌روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری گردید و اندام‌واژه‌هایی که برای رمزگذاری مفاهیم جهتی استفاده می‌شد از بین آنها جمع‌آوری گردید. پس از مطالعهٔ حدود ۳۵۰۰ صفحه کتاب، ۱۱۲ جمله حاوی اندام‌واژه در مفهوم جهت‌واژه استخراج گردید. تعداد جملات نمونه گردآوری‌شده از برخی اندام‌واژه‌ها زیاد بودند که به علت محدودیت فضا و تعداد کلمات، از هر کدام از اندام‌واژه‌ها حداکثر چهار نمونه ارائه شد و در مجموع ۷۰ شاهد ارائه دادیم که از این میان ۳۰ جهت‌واژه با منبع اندام‌واژه استخراج گردید. به‌منظور پاسخگویی به سوال دوم پژوهش نیز از مدل ابعاد معین‌شدگی^۲ (داوری و نغزگوی کهن ۱۳۹۶ و ۲۰۱۷) بهره بردیم و بر پایهٔ ابعادی که در پژوهش ایشان جهت پیدایش افعال معین از افعال اصلی الزامی دانسته شده‌است، ابعاد جهت‌شدگی را که بر جنبه‌های تحول صوری و معنایی اندام‌واژه‌ها به جهت‌واژه‌ها^۳ تمرکز دارند ارائه داده‌ایم.

-
1. directionization
 2. Auxiliation Dimentions
 3. Orientation terms

۲- پیشینه پژوهش

در این بخش، ابتدا به مرور مطالعاتی خواهیم پرداخت که درباره موضوع پژوهش، یعنی جهت‌شدگی از رهگذر دستوری‌شدگی اندام‌واژه‌ها نوشته شده‌اند. باید اذعان نمود که موضوع جهت‌شدگی یا پیدایش جهت‌واژه‌ها از منابع واژگانی موضوعی است که کمتر پژوهشگران ایرانی و غیرایرانی بدان توجه کرده‌اند.

مطالعه هاینه (۱۹۹۷) را باید نخستین مطالعه نظام‌مند و چارچوب‌مداری دانست که پیدایش جهت‌واژه‌ها را براساس منابع واژگانی اندام‌واژه‌ها، طبیعت‌واژه‌ها و افعال پویا و در چارچوب دستوری‌شدگی بررسی کرده‌است. با این حال، پیش از هاینه، اسورو^۱ (۱۹۹۴) نیز موضوع ظهور جهت‌واژه‌ها را، البته خارج از چارچوب نظری مشخص، واکاوی کرده بود. اسورو (۱۹۹۴) ضمن مطالعه و بررسی مفاهیم جلو، کنار و درون در زبان پاپاگو^(۴) متوجه گردید که این مفاهیم از اندام‌های بدن انسان، که بیشترین تجربه ملموس را برایش رقم می‌زنند، حاصل شده‌اند، درحالی‌که مفهوم پشت در این زبان از بدن جانوران، که هم‌نشینان همیشگی ایشان بوده‌اند، حاصل گردیده‌است.

مطالعات حوزه جهت‌شدگی در زبان فارسی بسیار محدود و انگشت‌شمار است. تنها پژوهش در زمینه جهت‌شدگی در فارسی، مطالعه جعفری، داوری و صدیق (۱۳۹۹) با عنوان جهت‌شدگی طبیعت‌واژه‌ها در فارسی است و این مطالعه به عنوان پیشینه‌ای برای مقاله حاضر به‌شمار می‌رود. دیگر مطالعات نه به شیوه در زمانی و مطالعه تحول منابع واژگانی به جهت‌واژه‌ها، بلکه به شیوه هم‌زمانی و عموماً با استفاده از مفهوم استعاره مفهومی برای بیان جهت‌های مکانی به انجام رسیده‌است. از جمله مطالعات ایرانی که پیدایش استعاره‌های جهتی زبان فارسی را به‌دقت و به شیوه‌ای هم‌زمانی واکاوی کرده‌است، مطالعه امینی (۱۳۸۳) است که در آن تلاش شده‌است آنچه را لیکاف و جانسون^۲ (۱۹۸۰) درباره استعاره از دو منظر شناختی و نقش‌گرایی گفته‌اند، در زبان فارسی در بوتۀ آزمون بگذارد. یافته‌های پژوهش امینی نشان می‌دهد که ساختار زبان فارسی به میزان زیادی استعاری است و از سوی دیگر مفاهیم استعاری فارسی خیلی شبیه به مفاهیم کاربردی انگلیسی است. براساس این پژوهش، اگرچه داده‌های فارسی آنچه را لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) درباره جهت‌گیری‌های فضایی و نقش آنها در شکل‌گیری استعاره‌های جهتی ارائه داده‌اند، تأیید می‌نماید، اما در مواردی چون «آدم خاکی‌ای‌یه»، «پسر سربه‌زیری‌یه» و «خیلی افتاده‌ست» که در آنها برخلاف لیکاف و جانسون (۱۹۸۰)، خوب بودن با جهت‌گیری فضایی

1. Svorou

2. Lakoff & Johnson

پایین مفهوم‌بندی شده‌است (۵)، ناسازگاری‌هایی با نظرات لیکاف و جانسون نشان می‌دهد، که به عقیده‌امینی می‌توان آنها را بازتاب آموزه‌های خاص فرهنگی، مذهبی و عرفانی در زبان فارسی دانست.

مطالعه دیگری که در حوزه شناختی به بررسی ابزارهای بیان جهت در فارسی پرداخته‌است، مطالعه گلفام و یوسفی‌راد (۱۳۸۵) است. ایشان نشان داده‌اند که رویکرد شناختی با مدد جستن از مفاهیمی چون طرحواره، شکل و زمینه، تبیین گویاتری از حروف اضافه مکانی عرضه می‌کند. هم‌چنین معتقدند که در فارسی امروز بسیاری از نام‌های اعضای بدن، کاربرد دوگانه دارند، یعنی هم به عنوان عضو بدن و هم به عنوان حرف اضافه استفاده می‌شوند. روند کلی این تحول به این صورت است که نام یک اندام پس از کسب معنایی استعاری، می‌تواند به عنوان هسته یک ساخت اضافی در ترکیبات مختلف به کار رود. هم‌نشینی حروف اضافه اولیه با این کلمات و حذف تدریجی آنها باعث می‌شود که این عناصر کم‌کم به صورت حروف اضافه به کار روند.

استاجی (۱۳۸۶) نیز به مواردی از تبدیل اعضای بدن به حروف اضافه از منظر فرایند دستوری‌شدگی اشاره کرده‌است. وی که به‌درستی، چنین تحولی را در راستای پیدایش واحدهای دستوری از منابع واژگانی قلمداد می‌کند، تکوین مفاهیم مکانی از اندام‌واژه‌های روی، پشت، پهلوی، میان، کمر، بغل و سر را منتج از فرایند دستوری‌شدگی می‌داند. با این وجود به فرایند جهت‌شدگی در این اجزای زبانی اشاره‌ای نمی‌کند.

بررسی شبکه معنایی حروف اضافه مکانی، موضوع مطالعه یوسفی‌راد (۱۳۸۷) است که در آن و با پیروی از انگاره معناشناسی شناختی به بررسی هم‌معنایی‌ها و بسط‌یافتگی‌های حروف اضافه مکانی می‌پردازد. او نشان می‌دهد که ویژگی‌های هندسی و نقشی شکل و زمینه در انتخاب حروف اضافه مکانی مناسب دخیل بوده و معانی بسط یافته هر حرف اضافه، به‌صورت غالباً نظام‌مند با مکانیزم‌هایی چون استعاره^۱ و مجاز^۲ به معنای مکانی اولیه مرتبط می‌شوند.

در مطالعه نغزگوی کهن و راسخ مهند (۱۳۹۱) نیز بر حضور فرایندهای درزمانی در ظهور ابزارهای مکان‌نما تأکید می‌شود. ایشان در مطالعه‌ای پیرامون دستوری‌شدگی و بسط استعاری اگرچه به‌طور مستقیم به مفاهیم جهتی اشاره نکرده‌اند، اما فرایند دستوری‌شدگی و سازوکار بسط استعاری را در تحول اندام‌واژه‌های فارسی (از جمله سر و پا) به حروف اضافه مکان‌نما (مثل سر کوچه و پای سفره) به‌روشنی نشان داده‌اند. به باور ایشان، با فرایند دستوری‌شدگی، به تعداد

1. metaphor

2. metonymy

صورت‌های دستوری با مفاهیم انتزاعی دستوری از جمله مکان و زمان در هر زبان افزوده می‌شود.

بحث ارتباط میان استعاره‌بودگی و مفاهیم مکان‌محور در مطالعه بیانی (۱۳۹۱) ادامه می‌یابد. بیانی بر آن است که استعاره‌های فضا‌مدار^۱ از گونه استعاره‌های جهت‌گیرانه‌اند^۲ که حوزه مفهومی متفاوتی را نسبت به استعاره‌های مفهومی، که یک مفهوم را در چارچوب مفهوم دیگر سازمان‌دهی می‌کنند ارائه می‌دهند. این گونه استعاره‌ها عمدتاً مفاهیم را براساس جهت‌گیری فضایی ترسیم می‌کنند. تأکید بیشتر این نوع از استعاره‌ها، جهات بالا و پایین است، به‌طوری‌که در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان گفت کمابیش تمام مطلوب‌ها بالا و تمام نامطلوب‌ها در پایین قرار دارند.

خرمیان و گودرزی (۱۳۹۵) نیز در همین رابطه نشان می‌دهند که طرحواره‌های جهتی، استعاره‌هایی هستند که مفاهیم را براساس جهت‌گیری فضایی، مانند بالا، پایین، جلو، عقب و ... سازمان‌دهی می‌کنند. کارکردهای استعاری این جهت‌گیری‌های فضایی از این واقعیت نشأت می‌گیرد که بدن انسان مکانمند و فضایی است و شکل عملکرد جسم وی با کارکردهایش در محیط بیرون یکسان است.

از میان پژوهشگران ایرانی، تنها مقاله‌ای که مستقیماً به موضوع پیدایش جهت‌واژه‌ها، و البته نه با عنوان جهت‌شدگی، در فارسی پرداخته‌است، مقاله عبدی و نغزگوی کهن (۱۳۹۸) است که در آن، امکانات و روش‌های بیان مکان‌یابی از نظر شناختی و براساس الگوی هاینه (۱۹۹۷)، یعنی بررسی اندام‌واژه‌ها، طبیعت‌واژه‌ها و افعال پویا ارائه می‌شود. نتایج این مقاله به درستی نشان می‌دهند که زبان فارسی به ترتیب اولویت از اندام‌واژه‌ها، اشیای موجود در طبیعت و افعال پویا برای بیان مکان جغرافیایی یا جهت رخداد فعل استفاده می‌کند. اما این مقاله ارزشمند به میزان تحولات منابع واژگانی و درجات دستوری‌شدگی نمی‌پردازد. مطالعه دیگر نیز، پژوهش جعفری، داوری و صدیق (۱۳۹۹) است که به میزان تحولات این منابع واژگانی و درجات دستوری‌شدگی آنها می‌پردازد.

مقاله حاضر در مقایسه با پژوهش‌هایی در این زمینه نوآوری دارد، زیرا نخستین پژوهشی محسوب می‌شود که جهت‌شدگی اندام‌واژه‌ها در زبان فارسی و همچنین میزان تحولات این منابع واژگانی را در مسیر ایجاد جهت‌واژه‌ها بررسی می‌کند.

-
1. Spatialization Metaphors
 2. Orientational Metaphors

۳- چارچوب نظری

در فرایند دستوری‌شدگی منابع واژگانی که برای زبانوران، ملموس‌اند برای رمزگذاری معانی انتزاعی دستوری به خدمت گرفته می‌شوند. منابع واژگانی مذکور در این مسیر از معانی مصداقی خود تهی^۱ و مقوله دستوری خود را از دست می‌دهند^۲ (چون ویژگی‌های تصریفی مقوله را دیگر نشان نمی‌دهند) و ممکن است دستخوش کاهش یا سایش آوایی^۳ نیز بشوند (هایپر و تراگوت^۴، ۲۰۰۳: ۲). درحقیقت دستوری‌شدگی حرکت از واژگان به دستور است.

حوزه‌های عینی در دستوری‌شدگی جهت‌واژه‌ها، معمولاً طبیعت‌واژه‌ها، برخی افعال و اندام‌واژه‌ها هستند که موضوع پژوهش حاضر است. آنچه باعث می‌شود این عناصر وارد فرایند دستوری‌شدگی شوند، این است که مفاهیم پایه، نقاط ارجاع عینی را برای شناخت انسان فراهم می‌کنند، بنابراین می‌توانند برای درک مفاهیم انتزاعی به کار روند. عناصر واژگانی به کار رفته برای توصیف مفاهیم عینی به محض آنکه رابطه‌ای قاعده‌مند با مفاهیم انتزاعی پیدا می‌کنند، ویژگی‌های اولیه خود را از دست می‌دهند و به صورت‌های دستوری بدل می‌شوند^(۶). به عبارتی عناصر واژگانی مزبور که ابتدا به طبقه باز واژگانی تعلق داشته‌اند، به عناصر طبقه بسته تبدیل می‌شوند (هاینه، ۱۹۹۷: ۳۶).

یکی از تظاهرات فرایند دستوری‌شدگی که هاینه (۱۹۹۷) به‌طور نظام‌مند صورت‌بندی کرد، دستوری‌شدگی اندام‌واژه‌ها در راستای بیان مفاهیم جهتی است. چارچوب پژوهش پیش رو، درگام اول، برای شناسایی چگونگی پیدایش جهت‌واژه‌ها از اندام‌واژه‌ها، چارچوب دستوری‌شدگی است که هاینه (۱۹۹۷) به کار گرفت، البته او علاوه بر اندام‌واژه‌ها از طبیعت‌واژه‌ها و افعال پویا نیز برای بیان مفاهیم جهتی سخن گفت، اما از آنجاکه موضوع پژوهش حاضر، تحول اندام‌واژه‌ها به جهت‌واژه‌هاست، تنها به همین منبع واژگانی خواهیم پرداخت. جدول (۱) حوزه‌های مبدأ برای بیان عبارت‌های مربوط به جهت‌های مکانی را به نمایش می‌گذارد (هاینه، ۱۹۹۷: ۳۸):

جدول ۱- حوزه‌های مبدأ رایج برای عبارت‌های زبانی مربوط به جهت‌های مکانی

حوزه مبدأ	عبارت‌های زبانی
اندام‌ها یا اجزای بدن	کاربرد اندام‌واژه‌های بدن انسان در وضعیت کاملاً ایستاده
طبیعت	استفاده از طبیعت‌واژه‌ها
مفاهیم پویا و دینامیک ^۵	استفاده از فعالیت‌ها و کنش‌ها

1. Semantic bleaching
2. decategorialization or morphological reduction
3. Phonetic erosion
4. Hopper & Traugott
5. dynamic concepts

هاینه (۴۴:۱۹۹۷) عقیده دارد که تغییر و تحول مفهومی از مفهوم مبدأ به مفهوم مقصد مربوط به تغییر از عنصر یا جزء ملموس به یک رابطه فضائی یا مکانی انتزاعی برپایه چارچوب پیشنهادی هاینه، کلاودی^۱ و هونه‌مایر^۲ (۱۹۹۱: ۱۲۳) است که درواقع نوعی گذار از حوزه مفهومی اشیا به حوزه مفهومی فضا و مکان محسوب می‌شود.

هاینه (۴۰:۱۹۹۷) بر این باور است که بدن انسان مهم‌ترین ابزار برای توصیف و درک مفاهیم انتزاعی است. وی همچنین اشاره می‌کند که گروهی از پژوهشگران شناختی، بدن حیوانات را به مثابه ساخت‌های قالبی جهت‌های مکانی مطرح کرده و در نظر گرفته‌اند. چنین نگرش‌هایی عموماً در چارچوب الگوهای حیوان‌انگاری^۳ قرار می‌گیرند. در چنین مواردی گویشوران دامنۀ استعمال و کاربرد برخی اندام‌واژه‌های انسانی و حیوانی را گسترش داده و برای اشاره به موقعیت‌های مکانی به کار می‌برند. به همین منظور و برای بیان مفاهیم مکانی، این اندام‌واژه‌ها تحت فرایند دستوری‌شدگی قرار می‌گیرند و دارای نقش دستوری می‌شوند. در این زمینه می‌توان به کارهایی اشاره نمود: اسورو (۱۹۹۴: ۷۵) ضمن مطالعه مفاهیم جلو، کنار و درون در زبان پاپاگو متوجه گردید که این مفاهیم درواقع از اندام‌های بدن انسان حاصل شده‌اند، اما مفهوم پشت در این زبان از بدن جانوران حاصل گردیده‌است. همچنین بروگمان^۴ (۱۹۸۳) بروگمان و مک‌کالی^۵ (۱۹۸۶) ضمن مطالعه زبان میکستک^(۷) متوجه شدند که گویشوران این زبان برای ارجاع به پشت انسان و پشت حیوان صورت‌های اسمی متفاوتی به کار می‌برند و همین مسأله یعنی کاربرد صورت‌های اسمی متفاوت است که نحوه مفهوم‌سازی برخی عناصر و اجسام خاص را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مثلاً گویشوران این زبان، میز را به مثابه یک حیوان تصور می‌کنند که پشت آن، روی میز و شکم آن زیر میز است.

هاینه (۴۶:۱۹۹۷) بر این باور است که ممکن است یکی از همین مفاهیم مکانی در زبان‌های مختلف یا حتی در یک زبان خاص از دو عضو مختلف بدن و با دستوری‌شدگی حاصل شده باشد. وضعیتی که البته چندان هم دور از انتظار نیست. به‌هرروی برای چنین وضعیتی دو تحلیل مختلف مطرح گردیده‌است. نخست آنکه ممکن است در زبان مورد نظر هر دو مدل انسان‌انگاری و حیوان‌انگاری به‌شکلی هم‌زمان استفاده شده باشند. در چنین حالتی چندان

1. Claudi

2. Hunnemeyer

3. zoomorphic

4. Brugman

5. Macaulay

تعجب‌آور نخواهد بود که مثلاً در یک زبان، دو عبارت برای مفهوم مکانی روی داشته باشیم: یک عبارت برگرفته از سر در چارچوب مدل انسان‌انگاری و عبارت دیگر برگرفته از عقب یا پشت بدن حیوان در چارچوب مدل حیوان‌انگاری. دوم آنکه چنین وضعیتی ممکن است ناشی از این واقعیت باشد که برخی مفاهیم مکانی در ارتباط با دو عضو مختلف بدن قرار می‌گیرند، به این معنا که ممکن است یک مفهوم مکانی قابلیت ارجاعی به دو بخش مختلف بدن را داشته باشد. از دیگر سو ممکن است یک رابطه پایاپای میان یک عضو بدن و دو یا حتی چند موضع مکانی مختلف شکل بگیرد، به نحوی که همان عضو بدن به‌مثابه یک ساخت قالبی برای همان مواضع مکانی عمل کند، مثلاً قسمت سر احتمالاً مبدأ و خاستگاه مفهوم بالاست، با این حال، در برخی زبان‌ها مبدأ شکل‌گیری عناصر زبانی جلو، پیشاپیش و مانند اینها باشد.

هاینه (۱۹۹۷: ۱۱) به معرفی کامل تقسیم‌بندی جهت‌ها به اشاری^۱ یا نسبی^۲ و اصلی^۳ یا جغرافیایی پرداخته‌است. سیستم جهت‌های اشاری یا نسبی در جهت‌گیری فضایی با توجه به موقعیت گوینده توصیف می‌شود. از لحاظ زبان‌شناسی چون گوینده و شنونده معمولاً در هنگام مکالمه مقابل هم هستند، آنها مختصات متقابلی نیز دارند و از این‌رو مراجع فضایی متضادی نیز دارند. این سیستم فوق‌العاده با مفاهیمی مانند بالا، پایین، جلو، عقب، داخل، چپ، راست و ... مرتبط است. جهت‌های اصلی یا جغرافیایی شامل مواردی است که مستقل از موقعیت گوینده، شنونده یا یک شیء خاص تعریف می‌شوند. این حوزه با جهت‌های شمال، جنوب، شرق و غرب مرتبط است. در رویکرد هاینه (۱۹۹۷) تنها، اندام‌واژه‌هایی برای بیان جهت معرفی شده بودند که به‌طور مستقیم به‌جهتی در فضا اشاره داشتند، ولی در پژوهش حاضر برای گسترش این فرایند، داده‌هایی که به‌طور استعاری به مفاهیم جهتی اشاره داشتند یعنی جهت‌های استعاری^۴ را نیز در مطالعه وارد کردیم.

برای اثبات دستوری‌شدگی این منابع، باید تحول منابع را در سه حوزه واکاوی کرد. بدین منظور و برای بررسی میزان تحولات اندام‌واژه‌ها از انگاره ابعاد معین‌شدگی دآوری و نغزگوی کهن (۱۳۹۶ و ۲۰۱۷)^(۸) پیروی نموده‌ایم. براساس این رویکرد، تمام واحدهای واژگانی که دستوری می‌شوند از سه بُعد: نیروی دستوری‌شدگی^۵، منبع دستوری‌شدگی^۶ و درجه

1. Deictic orientation
2. Relative orientation
3. Cardinal orientation
4. Metaphoric orientation or spatial metaphor
5. Grammaticalization Force
6. Grammaticalization Source

دستوری‌شدگی^۱ برخوردارند. در این انگاره، نیروی جهت‌شدگی، مفهوم دستوری جهتی است که اندام‌واژه برای نمایش آن، متحمل تغییر می‌شود. منبع جهت‌شدگی در این پژوهش، اندام‌واژه است. درجه جهت‌شدگی نیز به میزان تغییرات معنایی، تصریفی- نحوی و آوایی اطلاق می‌شود. درواقع درجه جهت‌شدگی براساس سه درجه انحراف از وضعیت اولیه منبع واژگانی تعیین می‌گردد. در درجه اول جهت‌شدگی، اندام‌واژه، تنها دستخوش تغییرات معنایی می‌شود و بر معنای دستوری جدید که جهتی است دلالت می‌کند. در درجه دوم، اندام‌واژه، تمام یا بخشی از ویژگی‌های تصریفی و نحوی خود را از دست می‌دهد. درجه سوم جهت‌شدگی، آخرین مرحله دستوری‌شدگی است که در خلال آن اندام‌واژه دستخوش سایش آوایی شده، یعنی بخشی از ساختار واجی خود را از دست می‌دهد.

۴- روش پژوهش

ماهیت پژوهش حاضر توصیفی- تحلیلی است. در این پژوهش با استفاده از روش کتابخانه‌ای، ابتدا برای استخراج اندام‌واژه‌هایی که برای بیان مفاهیم جهتی به خدمت گرفته شده‌اند، برخی از متون منثور و منظوم، شامل رمان، فرهنگ واژگان، ضرب‌المثل، دیوان اشعار، کتب فارسی ابتدایی و متوسطه و ... تصادفی مطالعه شدند. در مجموع ۱۰ کتاب بررسی شد که ۶ تا از آنها شامل فرهنگ، متون منظوم و منثور، ضرب‌المثل‌های ایرانی، ۳ کتاب فارسی از دوره ابتدایی و متوسطه و ۲ کتاب رمان به‌طور کامل بررسی شدند و سایر منابع از قبیل دیوان‌های اشعار، فرهنگ عامیانه و لغت‌نامه‌ها موردی مطالعه شد. جست‌وجو در تارنماها و گوگل نیز انجام شد و مکالمات روزمره و تلویزیونی نیز بررسی شد. بازه زمانی داده‌ها نیز شامل فارسی نو متقدم و فارسی نو امروز است. از آنجاکه هدف پژوهش حاضر، کشف اندام‌واژه‌هایی بود که دیگر نقش ارجاعی برای اشاره به اعضای بدن نداشتند و به رمزگذاری مفاهیم جهتی اشتغال داشتند، اندام‌واژه‌هایی که به نظر می‌رسید به جهت‌واژه تبدیل شده بودند، استخراج و در جداول مخصوص ثبت گردید.

نمونه‌ها، جملات دارای اندام‌واژه‌هایی هستند که با آنها مفاهیم جهتی مختلف رمزگذاری شده‌اند. پس از مطالعه حدود ۳۵۰۰ صفحه کتاب، ۱۱۲ جمله حاوی اندام‌واژه در مفهوم جهت‌واژه استخراج گردید. تعداد جملات نمونه گردآوری شده از برخی اندام‌واژه‌ها زیاد بودند

1. Grammaticalization Degree

که به علت محدودیت فضا و تعداد کلمات، از هر کدام از اندام‌واژه‌ها حداکثر چهار نمونه ارائه داده‌شده و در مجموع ۶۳ شاهد ارائه دادیم که از این میان ۳۰ جهت‌واژه با منبع اندام‌واژه استخراج گردید.

در گام بعد، برای پاسخ به سؤال دوم پژوهش از مدل ابعاد معین‌شدگی (داوری و نگزگوی کهن ۱۳۹۶ و ۲۰۱۷) بهره بردیم. البته معین‌شدگی از رایج‌ترین نمونه‌های دستوری‌شدگی در بیشتر زبان‌هاست که ناظر بر پیدایش افعال معین از منابع فعلی واژگانی است که با دستوری‌شدگی رخ می‌دهد. سپس مدل دستوری‌شدگی ابزارهای بیان جهت را براساس درجه دستوری‌شدگی این اجزا و با توجه به میزان معنزدایی، تصریف‌زدایی یا سایش آوایی ترسیم نمودیم. تمامی اندام‌واژه‌ها از نظر تغییرات معنایی بررسی شدند. از آنجاکه اندام‌واژه‌ها متعلق به مقولۀ اسم بودند، براساس حفظ یا از دست‌دادن تمام یا بخشی از چهار ویژگی تصریفی و نحوی مهم مقولۀ اسم، یعنی شمار، نکرگی، معرفگی یا اشاری‌پذیری و صفت یا اسم‌پذیری که هریک به لحاظ تصریفی یا نحوی با نشانه‌هایی تصریفی یا نحوی و اشاری‌ها رمزگذاری می‌شوند، تحمل درجه دوم جهت‌شدگی تعیین می‌گردد. از آنجاکه تعداد ویژگی‌های تصریفی - نحوی اسم ۴ است، برای تأیید درجه دوم جهت‌شدگی، اندام‌واژه می‌بایست حداقل ۳ ویژگی خود را از دست داده‌باشد. در هنگام جمع‌آوری داده‌ها به موضوع همراهی اندام‌واژه‌ها با نشانه‌های تصریفی و نحوی توجه گردید و جست‌وجوی گسترده‌ای در گوگل به انجام رسید. جست‌وجو به این صورت بود که به هر جهت‌واژه، نشانه‌های شمار، نکرگی، معرفگی یا اشاری‌پذیری و صفت یا اسم‌پذیری به‌طور فرضی اضافه گردید و ساخت حاصل در گوگل جست‌وجو شد. اگر در موردی نتوانستیم نمونه‌ای در گوگل پیدا کنیم شم زبانی نگارندگان را اساس قرار دادیم و در صورت توافق با دستوری بودن و فارسی بودن عبارت، امتیاز ویژگی را ثبت می‌نمودیم. در نهایت، در صورت وجود چنین همراهی‌هایی، امتیاز مثبت برای حضور نشانه مذکور و حفظ ویژگی مورد نظر ثبت گردید.

در نهایت اندام‌واژه‌ها از لحاظ درجه سوم جهت‌شدگی که آخرین مرحله دستوری‌شدگی است، بررسی شدند تا مشخص گردد آیا دستخوش سایش آوایی شده، یعنی بخشی از ساختار واجی خود را از دست می‌دهد یا خیر.

۵- تحلیل داده‌ها

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره گردید، برخی اندام‌واژه‌ها با دستوری‌شدگی به جهت‌واژه تبدیل می‌شوند. زبان فارسی نیز از طریق برخی اندام‌واژه‌ها و با فرایند دستوری‌شدگی به بیان مفاهیم نسبی مکانی بالا، پایین، پشت، جلو، کنار و ... می‌پردازد.

۵-۱- رمزگذاری جهت‌های نسبی در فارسی براساس اندام‌واژه‌ها

دستوری‌شدگی اندام‌واژه‌ها برای بیان مفاهیم جهتی در بسیاری زبان‌ها مستند شده‌است. در این قسمت برآنیم نشان دهیم فرایند پیدایش مفاهیم جهتی از این منابع، در فارسی نیز یافت‌شده و زبان فارسی همانند بسیاری از زبان‌ها از رهگذر اندام‌واژه‌ها به مفهوم‌سازی جهتی می‌پردازد. در جدول (۲) اندام‌واژه‌هایی فهرست شده‌اند که جهت نسبی «بالا» را رمزگذاری می‌کنند.

۵-۱-۱- رمزگذاری جهت نسبی «بالا»

در زبان فارسی برای بیان جهت نسبی «بالا» از اندام‌واژه‌های «سر»، «کله»، «لب»، «روی» و «پشت» استفاده می‌گردد. با توجه به اینکه این اندام‌واژه‌ها در قسمت‌های فوقانی بدن انسان قرار دارند، لذا برای کدگذاری مفهوم «بالا» از آنها استفاده می‌گردد. جهت‌واژه «پشت» نیز از اندام‌واژه پشت حیوانات گرفته شده که در بالای بدن حیوانات قرار دارد. این اندام‌واژه حیوانی نیز در زبان فارسی برای رمزگذاری مفهوم «بالا» استفاده می‌شود. این امر نشان می‌دهد که رابطه شناختی مستقیمی بین تجربه انسان از موقعیت مکانی «بالا» و گزینش اندام‌واژه‌هایی که این مفهوم‌سازی را نشان دهد وجود دارد. نمونه‌ها برای کدگذاری مفهوم «بالا» با ذکر منبع در جدول (۲) ارائه شده‌اند.

جدول ۲- اندام‌واژه‌های نشان‌دهنده جهت اشاری «بالا»

اندام‌واژه	مثال	منبع
۱- سر ^(۹)	آب از سر تیره است ای خیره چشم بیشتر بنگر یکی بگشای چشم ماهی‌تابه را از سر چراغ برداشت. بُز گَر از سرچشمه آب می‌خورد. بر سر آن کوه سربه‌فلک‌کشیده سیمرغ آشیان داشت.	مولوی به نقل از موسوی (۲:۱۳۷۹) غفارزادگان (۲۷:۱۳۷۴) موسوی (۱۷۹:۱۳۷۹) اکبری، ف. و دیگران (۹۲:۱۳۹۸)
۲- کله	آنها تا کله کوه بالا رفتند.	گفت‌وگوی روزمره

۳- روی	روی دست قانون بلند شدن پسرک روی ماسه‌ها نشست. پدربزرگ روی صندلی نشست.	موسوی (۷۱۱:۱۳۷۹) اکبری، ف. و دیگران (۹۴:۱۳۹۸) اکبری، ف. و دیگران (۹۹:۱۳۹۸)
۴- لب	لب دیوار: بالای دیوار	معین (۱۲۰۱:۱۳۸۲)
۵- پشت	از پشت بام هر خانه‌ای دود بی‌رنگی به سمت آسمان می‌رفت. شب را روی پشت بام خوابیدیم.	دوایی به نقل از نجفی (۴۲۷:۱۳۷۸) غفارزادگان (۶۵:۱۳۷۴)

۵-۱-۲- رمزگذاری جهت نسبی «پایین»

زبان فارسی مفهوم جهت نسبی «پایین» را نیز با اندام‌واژه‌ها رمزگذاری می‌کند. همان‌طور که در جدول (۳) مشاهده می‌شود این زبان با استفاده از اندام‌واژه «پا» جهت اشاری پایین را رمزگذاری می‌کند. این موضوع نشان‌دهنده این حقیقت است که رابطه شناختی مستقیمی میان تجربه انسان از موقعیت مکانی «پایین» و گزینش اندام‌واژه‌ای که به واقع در پایین‌ترین قسمت بدن قرار دارد وجود دارد.

جدول ۳- اندام‌واژه‌های نشان‌دهنده جهت اشاری «پایین»

اندام‌واژه	مثال	منبع
۱- پا	پای چراغ همیشه تاریک است. شمع به پای خود روشنی ندهد. پای چک را امضا کن.	موسوی (۲۱۲:۱۳۷۹) موسوی (۲۷۴:۱۳۷۹) گفت‌وگوی روزمره

۵-۱-۳- رمزگذاری جهت اشاری «جلو»

مفهوم جهت اشاری «جلو» براساس داده‌های فارسی با اندام‌واژه‌های «رو»، «سینه»، «دماغه» و «چشم» رمزگذاری می‌شود. در اینجا نیز گویشوران اندام‌واژه‌هایی را برای رمزگذاری مفهوم «جلو» به خدمت می‌گیرند که در قسمت‌های جلویی بدن انسان قرار دارد و درواقع نشان می‌دهد که رابطه شناختی مستقیمی بین مصداق عینی واژه و مفهوم جهتی رمزگذاری شده وجود دارد. جدول (۴) این مفهوم‌سازی را نشان می‌دهد.

جدول ۴- اندام‌واژه‌های نشان‌دهنده جهت اشاری «جلو»

اندام‌واژه	مثال	منبع
۱- رو	دوست آن باشد که معایب دوست همچون آینه روبه‌رو گوید.	سعدی به نقل از موسوی (۳۷۱:۱۳۷۹)

ولایتی (۱۳:۱۳۹۷) علوی به نقل از نجفی (۷۷۲:۱۳۷۸)	نخواستیم خودم را رودرروی او قرار دهیم. رو به شهربانی حرکت کرد.	
غفارزادگان (۲۵:۱۳۷۴) دوایی به نقل از نجفی (۹۴۴:۱۳۷۸)	وقتی چشم باز کرد ستوان را سینه‌به- سینه‌اش دید. سینه‌کش آفتاب لمیده بود.	۲- سینه
معین (۵۴۵:۱۳۸۴) www.vajehyab.com/dehkhoda	دماغه کوه دماغه: نوک پیش آمده	۳- دماغه
شهری به نقل از نجفی (۴۲۷:۱۳۷۸)	یک دفعه در تهران چشم‌توچشم شدیم.	۴- چشم

۵-۱-۴- رمزگذاری جهت اشاری «پشت» یا «عقب»

همانند جهت اشاری «جلو»، زبان فارسی برای رمزگذاری جهت اشاری «پشت» یا «عقب» نیز از اندام‌واژه «پشت» بهره می‌جوید. در فارسی امروز «پشت» بخشی از بدن نیز هست و کاربرد اسمی دارد؛ در جمله: «پشتم درد می‌کند» واژه‌بست ملکی «م» نشان‌دهنده اسم بودن کلمه و کاربرد اسمی آن است. در برخی مثال‌های دیگر نیز بیانگر جهت اشاری پشت یا عقب است. با توجه به اینکه این اندام‌واژه مربوط به قسمت پشت بدن می‌شود برای رمزگذاری جهت پشت یا عقب به کار می‌رود. جدول (۵) نشان دهنده این نمونه‌هاست.

جدول ۵- اندام‌واژه‌های نشان‌دهنده جهت اشاری «عقب»

اندام‌واژه	مثال	منبع
۱- پشت	رهگذری پشت شیشه مغازه ایستاد. رفت و پشت سرش را هم نگاه نکرد. پشت سرش آبی دریا بود.	اکبری، ف. و دیگران (۹۴:۱۳۹۸) ولایتی (۱۵:۱۳۹۷) غفارزادگان (۱۹:۱۳۷۴)

۵-۱-۵- رمزگذاری جهت اشاری «داخل / درون / در»

زبان فارسی برای بیان جهت «داخل» از اندام‌واژه‌های «قلب»، «شکم»، «دل» و «بطن» (شکم) استفاده می‌کند. این اندام‌واژه‌ها جزء ارگان‌ها و فضاهای داخلی بدن به‌شمار می‌روند و این نشان می‌دهد که رابطه شناختی مستقیمی بین تجربه انسان از موقعیت مکانی داخل و گزینش اندام‌واژه‌های داخلی بدن وجود دارد. جدول (۶) این نمونه‌ها را به نمایش می‌گذارد.

جدول ۶- اندام‌واژه‌های نشان‌دهنده جهت اشاری «داخل / درون / در»

اندام‌واژه	مثال	منبع
۱- بطن	شعر و شاعری در بطن هرکسی است. مردم در بطن صحنه بودند.	گفت‌وگوی تلوزیونی گفت‌وگوی تلوزیونی

۲- شکم	کلوخ‌های بزرگی که سر هرپیچ، در شکم دیوارهای کاهگلی بودند.	آل‌احمد به نقل از نجفی (۹۶۶:۱۳۷۸)
۳- دل	جوانه تلاش می‌کرد سرش را از دل خاک بیرون بیاورد. همچون آذرخشی که در دل شب تاریک بدرخشد.	قاسم‌پور، ح. و دیگران (۲۳:۱۳۹۷) قاسم‌پور، ح. و دیگران (۱۲۶:۱۳۹۸)
۴- قلب	سربازان قلب سپاه دشمن را هدف تاخت و تاز قرار دادند. آشپزخانه ما قلب خانه ماست.	راسخ مهند (۱۹۳:۱۳۹۳) گفت‌وگوی تلویزیونی

۵-۱-۶- رمزگذاری جهت‌اشاری «وسط / مرکز»

جهت «وسط / مرکز» یکی از جهت‌های اشاری است که براساس داده‌های گردآوری‌شده با اندام‌واژه‌هایی مانند «سینه»، «کمر» و «ناف» رمزگذاری می‌شود. جدول (۷) نشان‌دهنده این نمونه‌هاست.

در این قسمت نیز مشاهده می‌شود که گویشوران فارسی برای رمزگذاری مفهوم جهت اشاری «وسط / مرکز» از اندام‌واژه‌هایی استفاده می‌کنند که در بخش میانی یا مرکزی بدن قرار دارند. پس در اینجا نیز رابطه شناختی مستقیمی بین مفهوم جهت «وسط / مرکز» و گزینش اندام‌واژه‌های بخش مرکزی بدن وجود دارد.

جدول ۷ - اندام‌واژه‌های نشان‌دهنده جهت‌اشاری «وسط / مرکز»

اندام‌واژه	مثال	منبع
۱- سینه	ما عبث در سینه دریا نفس را سوختیم. یک ماه سینه بیابان‌ها بودم تا نان زن و بچه‌ام را در بیاورم. بوته‌های کویری تا سینه توی ماسه بودند. آرام آرام سینه خاک را شکافت.	صائب تبریزی به نقل از موسوی (۷:۱۳۷۹) کاظمیه به نقل از نجفی (۴۲۷:۱۳۷۸) اکبری، ف. و دیگران (۶۷:۱۳۹۸) قاسم‌پور، ح. و دیگران (۲۳:۱۳۹۷)
۲- کمر	کنون که از کمر کوه موج لاله گذشت. بیار کشتی می، نوبت پیاله گذشت. همان‌طور که دهانه اسب را به دست داشت، تا کمر کوچه آمد.	صائب تبریزی (۵۲۰:۱۳۶۴) راسخ مهند (۱۹۳:۱۳۸۹)
۳- ناف	او مال ناف تهرانه	گفت‌وگوی روزمره

۵-۱-۷- رمزگذاری جهت اشاری «کنار»

زبان فارسی با برخی اندام‌واژه‌ها به رمزگذاری مفهوم جهت اشاری «کنار» می‌پردازد. داده‌های فارسی نشان می‌دهد که زبان فارسی برای بیان این مفهوم از اندام‌واژه‌هایی چون «لب»، «پهلوی»، «شانه»، «بغل» و «گوش» استفاده می‌کند. ملاحظه می‌شود که همه این اندام‌واژه‌ها به جز «لب» از اندام‌های کناری بدن گرفته شده‌اند و این نشان می‌دهد رابطه شناختی مستقیمی بین مصداق عینی واژه و مفهوم جهتی رمزگذاری شده وجود دارد. جدول (۸) این فرایند را نشان می‌دهد.

جدول ۸ - اندام‌واژه‌های نشان‌دهنده جهت اشاری «کنار»

اندام‌واژه	مثال	منبع
۱- لب	پایش لب گور است. همه‌ساله خندان لب جویبار. تشنه لب کشته شود در لب شط از چه گناه لب چاه: کناره چاه	ناصر خسرو به نقل از موسوی (۲۴۷:۱۳۷۹) مولوی به نقل از موسوی (۶۴۵:۱۳۷۹) قاسم‌پور، ح. و دیگران (۲۳:۱۳۹۷) معین (۱۲۰۱:۱۳۸۴)
۲- پهلوی	ای بسا اصحاب کهف اندر جهان پهلوی تو، پیش تو هست این زمان پهلوی من نشسته بود.	مولوی به نقل از موسوی (۶:۱۳۷۹) گفت‌وگوی روزمره
۳- شانه	چه زمانی مجاز به رانندگی در شانه جاده هستیم؟	https://www.zoomit.ir/car-
۴- بغل	کندوهای تازه را بغل کندوهای قدیمی می‌گذاشت. برو این بغل یک خرده جگر و دل و قلوه کباب کن بیار.	آل احمد به نقل از نجفی (۱۶۴:۱۳۷۸) هاشمی به نقل از نجفی (۱۶۴:۱۳۷۸)
۵- گوش	گوشه: کنار	معین (۱۱۸۵:۱۳۸۴)

۵-۱-۸- رمزگذاری جهت اشاری «سمت/طرف»

داده‌های فارسی نشان می‌دهند که این زبان برای نشان دادن مفهوم «سمت / طرف» از اندام‌واژه‌های «دست» و «سر» استفاده می‌کند. نمونه‌ها با ذکر منبع در جدول (۹) آمده‌اند.

جدول ۹ - اندام‌واژه‌های نشان‌دهنده جهت اشاری «سمت/طرف»

اندام‌واژه	مثال	منبع
۱- سر	قربان برم خدا راه، یک بام و دو هوا را آن سر بام سرما، این سر بام گرما	ناصرخسرو به نقل از موسوی (۷۱۱:۱۳۷۹)

۲- دست	به کنار آب آمد و به آن دست آب رفت. مستقیم می‌روی تا ته کوچه و می‌پیچی دست چپ. پیچید توی میدانگاهی دست راست.	فصیح به نقل از نجفی (۱۳۷۸:۶۳۳) شهری به نقل از نجفی (۱۳۷۸:۶۳۳) مینوی به نقل از نجفی (۱۳۷۸:۶۳۳)
--------	---	---

۵-۱-۹- رمزگذاری جهت‌های استعاری

با توجه به داده‌ها ملاحظه گردید که در بعضی از داده‌ها رمزگذاری مفاهیم جهتی به صورت مستقیم و اشاری بوده ولی در پاره‌ای موارد این رمزگذاری مفاهیم جهتی به صورت غیرمستقیم و استعاری به تحقق می‌پیوندد و مفهوم جهت، مفهوم انتزاعی دیگری را که جهتی نیست بیان می‌کند. این بدین معنی است که در موارد مذکور، مثلاً بیان مفهوم جهت نسبی «بالا» به مکان عینی «بالا» در محیط اشاره ندارد، بلکه به «بالای» استعاری یعنی مثلاً شرایط «مطلوب» اشاره دارد. در این معنا، مطلوب‌ها با جهت بالا و نامطلوب‌ها با جهت پایین مفهوم‌سازی می‌شوند. گفتیم که در تعداد معدودی داده‌ها، و براساس ملاحظات اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی جامعه ایرانی، مفاهیم جهانی استعاره دستخوش تغییرات زیربنایی شده‌اند، به طوری که مثلاً «تواضع» که فضیلتی خوب و اخلاقی است با اندام‌واژه‌هایی بیان می‌شود که بر مفهوم جهت نسبی «پایین» دلالت دارند. در جدول (۱۰) رمزگذاری مفاهیم جهتی استعاری با اندام‌واژه‌های فارسی به همراه استعاره‌های مربوط به هر اندام‌واژه آمده است. هم‌چنین برخی از اندام‌واژه‌ها از جمله «سر» و «پا» هم مفاهیم جهتی نسبی و هم جهتی استعاری را رمزگذاری می‌کنند:

جدول ۱۰- رمزگذاری مفاهیم جهتی استعاری

اندام‌واژه	جهت استعاری	مثال	استعاره جهتی	منبع
۱- سر	بالا	فلانی به شوهرش سره.	«برتری» بالا است.	گفت‌وگوی روزمره
۲- پا	پایین	زیر پاتون رو نگاه کنید ما رو می‌بینید.	«تواضع» پایین است.	گفت‌وگوی روزمره
۳- کف دست	جلو	ای هنرها گرفته بر کف دست	«نمایش دادن/ عیان کردن» جلو است.	سعدی به نقل از موسوی (۱۳۷۹:۱۴۱)
۴- مغز	داخل	ما ز قران مغز را برداشتیم	«جوهر و اصل» داخل است.	مثنوی مولانا، دفتر ششم: بخش ۲۴

۵- گردن	بالا	چو آیند و پرسند گردن‌کشان چه گویم از این بچۀ بی‌نشان	«مقام و قدرت» بالا است.	مولوی به نقل از اکبری، ف.د. دیگران (۱۳۹۸: ۹۱)
---------	------	---	----------------------------	--

۵-۲- تحلیل تحول اندام‌واژه‌ها به جهت‌واژه‌ها براساس انگاره «ابعاد جهت‌شدگی»

پس از ارائه ۳۴ اندام‌واژه که برای بیان مفاهیم جهتی، دستوری‌شده‌اند، به ارائه تغییراتی می‌پردازیم که در این مسیر متحمل می‌شوند. برای اثبات جهت‌شدگی این اندام‌واژه‌ها و برای اینکه اثبات کنیم آنها دیگر بر معانی مصداقی‌شان دلالت ندارند از انگاره ابعاد جهت‌شدگی بهره جستیم. این انگاره که براساس انگاره «ابعاد معین‌شدگی» داوری و نغزگوی کهن (۱۳۹۶) و ۲۰۱۷) ترسیم شده‌است، تحولات معنایی، تصریفی و آوایی اندام‌واژه‌ها را در راستای بیان مفاهیم جهتی به‌نمایش می‌گذارد. این انگاره به‌همراه ابعاد آن در جدول (۱۰) نشان داده شده‌است. پیش‌تر توضیح دادیم که این سه بعد بدین شرح‌اند: منبع جهت‌شدگی، نیروی جهت‌شدگی و درجه جهت‌شدگی که به‌ترتیب میزان معنازدایی، مقوله‌زدایی و سایش آوایی اندام‌واژه را نشان می‌دهد.

در درجه اول، اندام‌واژه دستخوش تحولات معنایی است و معنای جهتی یافته‌است. در درجه دوم، اندام‌واژه بخشی یا تمام ویژگی‌های تصریفی خود را از دست می‌دهد. درباره اندام‌واژه‌هایی که متعلق به مقوله اسم^(۱۰) هستند، چهار ویژگی مقوله اسم یعنی شمار، نکرگی، معرفگی یا اشاری‌پذیری و نیز صفت یا اسم‌پذیری را در نظر گرفتیم. از آنجاکه براساس هر ویژگی، نشانه‌ای به هسته اسمی می‌پیوندد، نپیوستن این نشانه‌ها، نشان می‌دهد اسم از مقوله خود فاصله گرفته‌است.

پس از تحلیل مشاهده گردید تمام اندام‌واژه‌ها متحمل تغییرات معنایی شده‌اند. هیچ‌یک از جهت‌واژه‌ها به درجه سوم دستوری‌شدگی یعنی سایش آوایی نرسیدند. در بخش تغییرات تصریفی- نحوی، چهار ویژگی مهم مقوله اسم، یعنی شمار، نکرگی، معرفگی یا اشاری‌پذیری و صفت یا اسم‌پذیری را در نظر گرفتیم. اگر اندام‌واژه هریک از ویژگی‌های اسم را حفظ کرده بود، در ستون مخصوص، علامت مثبت و با از دست‌دادن ویژگی علامت منفی ثبت کردیم و با توجه به ثبت تغییرات، درجه جهت‌شدگی را به‌دست دادیم. مثلاً واژه قلب به معنای داخل از

بین چهار ویژگی مقوله اسم تنها از نظر صفت یا اسم‌پذیری مثبت است و بقیه ویژگی‌های خود یعنی شمار، نکرگی و معرفگی را از دست داده‌است.

مثلاً در جمله «أبشار الوچال در قلب جنگل ابر قرار دارد»^(۱۱) «جنگل ابر» بعد از کلمه قلب آمده‌است که نشانگر اسم‌پذیر بودن آن و مثبت بودن این ویژگی و منفی بودن سه ویژگی دیگر است. با توجه به اینکه سه ویژگی از چهار تا را از دست داده، لذا تغییر تصریفی و نحوی دارد، یعنی درجه دوم جهت‌شدگی را داراست.

ولی واژه «گوشه» چون هر چهار ویژگی مقوله‌ای خود را حفظ می‌کند از تغییر تصریفی و نحوی ندارد. هر یک از این ویژگی‌ها در مثال‌های زیر نمایش داده شده‌است:

ویژگی شمار و اسم‌پذیری: ۱- گوشه‌های داخلی اتاق را چگونه تزیین کنیم؟^۱

ویژگی معرفگی: ۲- معرفی فیلم سینمایی انیمه در این گوشه دنیا.^۲

ویژگی نکرگی: ۳- انیمیشن گوشه‌ای از دنیا درباره دختری به نام سوزو است.^۳

درخصوص جهت‌های استعاری کافی است تصور کنیم در ترکیبات تصریفی- نحوی حاصل، چه مکانی اعم از بالا یا پایین و ... در ذهن مخاطب تداعی می‌شود، چنین است که جهت استعاری برای آن ترکیب خلق می‌شود.

در جدول (۱۱) ویژگی‌های تحول اندام‌واژه‌ها را براساس ابعاد جهت‌شدگی ترسیم نموده‌ایم. براساس این جدول، تمامی ۳۰ اندام‌واژه^(۱۲)، تغییر معنایی داشته‌اند چون عناصر واژگانی مزبور تحت فرایند دستوری‌شدگی قرار گرفتند و در نتیجه چنین فرایندی، معنای واژگانی خود را که اشاره یا ارجاع به عضوی از بدن بود را از دست داده و معنا یا نقش دستوری پیدا کرده‌اند و برای بیان مفاهیم مکانی به کاربرده می‌شوند، ولی هیچ‌کدام تغییر آوایی متحمل نشده‌اند. برخی اندام‌واژه‌ها تمام یا بخشی از ویژگی‌های تصریفی- نحوی خود را حفظ نموده‌اند که نشان از عدم تغییر یا تغییر مختصر تصریفی- نحوی در این واژه‌ها دارد.

1. <https://persianv.com>

2. <https://www.namasha.com>

3. <https://comica.ir/mag>

جدول ۱۱- تحلیل جهت‌واژه‌ها براساس انگاره «ابعاد جهت‌شدگی»

منبع جهت‌شدگی: اندام‌واژه	نیروی جهت‌شدگی: مفاهیم جهتی	درجه جهت‌شدگی	درجه اول: تغییر معنایی	درجه دوم: تغییر تصریفی- نحوی (براساس ویژگی‌های تصریفی- نحوی)	درجه سوم: سایش اولیه			
			شمار	نگرگی	معرفگی یا اشاری- پذیر	صفت یا اسم‌پذیری	تغییر- تصریفی- نحوی	
۱- سر	جهت نسبی بالا	۲	+	-	-	+	+	-
۲- کله	جهت نسبی بالا	۲	+	-	-	+	+	-
۳- روی	جهت نسبی بالا	۲	+	-	-	+	+	-
۴- لب/لبه	جهت نسبی بالا	۱	+	+	+	+	-	-
۵- پشت	جهت نسبی بالا	۲	+	-	-	+	+	-
۶- پا	جهت نسبی پایین	۲	+	-	-	+	+	-
۷- رو	جهت نسبی جلو	۲	+	-	-	+	+	-
۸- سینه	جهت نسبی جلو	۲	+	-	-	+	+	-
۹- دماغه	جهت نسبی جلو	۲	+	-	-	+	+	-
۱۰- چشم	جهت نسبی جلو	۲	+	-	-	+	+	-
۱۱- پشت	جهت نسبی عقب	۲	+	-	-	+	+	-
۱۲- بطن	جهت نسبی داخل	۲	+	-	-	+	+	-
۱۳- شکم	جهت نسبی داخل	۲	+	-	-	+	+	-
۱۴- دل	جهت نسبی داخل	۲	+	-	-	+	+	-
۱۵- قلب	جهت نسبی داخل	۲	+	-	-	+	+	-
۱۶- سینه	جهت نسبی مرکز/وسط	۲	+	-	-	+	+	-
۱۷- کمر	جهت نسبی مرکز/وسط	۲	+	-	-	+	+	-
۱۸- ناف	جهت نسبی مرکز/وسط	۲	+	-	-	+	+	-
۱۹- لب	جهت نسبی کنار	۲	+	-	-	+	+	-
۲۰- پهلوی	جهت نسبی کنار	۲	+	-	-	+	+	-
۲۱- شانه	جهت نسبی کنار	۱	+	+	+	+	-	-
۲۲- بغل	جهت نسبی کنار	۱	+	-	-	+	+	-
۲۳- گوشه	جهت نسبی کنار	۱	+	+	+	+	-	-
۲۴- سر	جهت نسبی طرف/سمت	۱	+	-	-	+	+	-
۲۵- دست	جهت نسبی طرف/سمت	۱	+	-	-	+	+	-
۲۶- سر	جهت استعاری بالا (برتری بالاست).	۲	+	-	-	+	+	-
۲۷- پا	جهت استعاری پایین (فروتنی پایین است).	۲	+	-	-	+	+	-
۲۸- کف-دست	جهت استعاری جلو (آگاهی جلو است).	۲	+	-	-	+	+	-
۲۹- مغز	جهت استعاری داخل (اصل و جوهر داخل است).	۲	+	-	-	+	+	-
۳۰- گردن	جهت استعاری بالا (مقام و قدرت بالاست).	۲	+	-	-	+	+	-

۶- نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر به بررسی دستوری‌شدگی یا جهت‌شدگی اندام‌واژه‌ها در زبان فارسی براساس آرای هاینه (۱۹۹۷) پرداختیم. داده‌های فارسی نشان دادند که این زبان با استفاده از ۳۰ اندام‌واژه ازجمله سر، دست، پا و ... به مفهوم‌سازی مفاهیم جهتی می‌پردازد. باآنکه هاینه به جهت‌های استعاری در زبان‌های دنیا اشاره نکرده بود، در این پژوهش نشان داده شد که علاوه‌بر اندام‌واژه‌هایی که به مفاهیم مستقیم جهتی اشاره داشتند، برخی دیگر نیز جهت‌های استعاری را رمزگذاری می‌کردند که به‌نوبه خود نشان از زایایی فرایند جهت‌شدگی در فارسی نسبت به دیگر زبان‌های دنیا دارد. در این پژوهش هم‌چنین میزان تغییرات معنایی، صرفی- نحوی و آوایی یا درجه جهت‌شدگی اندام‌واژه‌ها براساس مدل ابعاد جهت‌شدگی نیز محاسبه گردید. داده‌های پژوهش حکایت از این حقیقت داشتند که تمام اندام‌واژه‌های فارسی به هنگام رمزگذاری مفاهیم جهتی دستخوش تغییرات معنایی می‌شوند یعنی درجه اول جهت‌شدگی یا دستوری‌شدگی را تجربه می‌کنند. هم‌چنین از آنجا که تمام اندام‌واژه‌های رمزگذار مفاهیم جهتی نسبی و استعاری متحمل تغییرات صرفی- نحوی نیز می‌شوند بنابراین می‌توان گفت که نهایتاً درجه دوم جهت‌شدگی یا دستوری‌شدگی را می‌پذیرند. نیز تحلیل داده‌های پژوهش نشان می‌دهد که هیچ‌کدام از اندام‌واژه‌ها به مرحله سوم جهت‌شدگی، یعنی سایش آوایی نرسیدند.

پی‌نوشت

۱. در این الگوها، یک فرم زبانی ابتدا برای مشخص کردن یک معنا استفاده می‌شده‌است ولی بعدها به یک یا چند معنای اضافی بسط پیدا می‌کند. در اصل این معانی با یک فرم زبان‌شناسی به هم مرتبط شده‌اند.
۲. البته باید اضافه نمود که شرایط این تغییر به کاربرد زبان بستگی دارد، چون ریشه تغییرات معنایی در دستوری‌شدگی به کاربرد زبان برمی‌گردد و نقش بافت کلام نیز در دستوری‌شدگی مهم است.
۳. منظور ما از «به طور قراردادی» در اینجا اشاره به وضعیتی است که غالب گویشوران به مفهوم جهتی یا مکانی «اندام‌واژه» دسترسی دارند و یا بی‌واسطه و بدون پیشینه به‌کارگیری قبلی، مفهوم را درک می‌کنند.
۴. Papago از زبان‌های یوتو- آرتک در جنوب آریزونا و شمال سونورا و مکزیک با ۹۷۵۰ گویشور در ایالات متحده آمریکا و مکزیک

۵. بر اساس لیکاف و جانسون (۱۹۸۰)، خوب، بالا و بد پایین است. Good is up, Bad is down

۶. البته باید اضافه نمود که شرایط این تغییر به کاربرد زبان بستگی دارد، چون ریشه تغییرات معنایی در دستوری‌شدگی به کاربرد زبان برمی‌گردد و نقش بافت کلام نیز در آن مهم است.

۷. Mixtec نام یکی از اقوام سرخ‌پوست مکزیک است که امروزه جمعیت میکستکی‌زبانان براساس سایت <https://mixtec.sdsu.edu/about.html> ۵۰۰,۰۰۰ نفر در سال ۱۹۹۹ است.

۸. اگرچه رویکرد مذکور در پژوهش ایشان تنها برای افعال معین به کارگرفته شده، اما ایشان مدعی هستند که رویکرد مذکور در تمام رخدادهای دستورشدگی که با آن منابع واژگانی مفاهیم دستوری را رمزگذاری می‌کنند، قابل اعمال است و بر مبنای تحولی که رخ داده قابل نامگذاری است. از این‌رو در این پژوهش، ما رویکرد مذکور را براساس تمرکز مطالعه پژوهش بر پیدایش جهت‌واژه‌ها، آن را «ابعاد جهت‌شدگی» می‌نامیم.

۹. مفاهیم مربوط به جهت‌های اشاری همانند بالا و پایین در برخی مطالعات حرف اضافه در نظر گرفته شده‌اند ولی در پژوهش حاضر این منابع واژگانی را که در حین فرایند دستوری‌شدگی دچار تغییر می‌شوند و بر معنای دستوری جدید که جهتی است دلالت می‌کنند را جهت‌واژه نامیده‌ایم.

۱۰. براساس گلفام (۱۳۹۱: ۳۱)، در دستورنویسی سنتی اسم واژه‌ای است که به فرد، حیوان، شیء یا مکانی اشاره می‌کند، لذا براساس این تعریف، اندام‌واژه‌ها نیز جزء مقوله اسم هستند.

11. <https://lastsecond.ir/blog/8917-alouchal-waterfall-shahroud1>

۱۲. سه جهت‌واژه دهانه، گوشه و دماغه از طریق وندافزایی به اندام‌واژه‌های دهان، گوش و دماغ به مفاهیم جهتی اشاره می‌کنند و درواقع هسته واژه مشتق، یک اندام‌واژه است.

منابع

- استاجی، ا. ۱۳۸۶. «پیدایش حروف اضافه از نام اندام‌های بدن»، *دستور، ویژه‌نامه فرهنگستان*، (۳): ۴۰-۵۱.
- اکبری، ف.، جبلی، پ.، قاسم‌پور، ح. و نجاران، ف. ۱۳۹۸. *فارسی پنجم*. تهران: افست.
- بیانی، ا. ۱۳۹۱. «بررسی طرحواره جهت‌گیرانه و طرحواره‌های تصویری در شعر شاملو». *پژوهشنامه نقد/دبی*، (۱): ۹۹-۱۲۶.
- جعفری، ش. داوری، ش. و صدیق ضیابری، ر. ۱۳۹۹. جهت‌شدگی در فارسی: «مطالعه موردی طبیعت‌واژه‌ها براساس دستوری‌شدگی»، *زبان‌شناسی اجتماعی*، (۱۳): ۶۵-۷۷.

- خرمیان، ف. و گودرزی، ح. ۱۳۹۵. «استعاره شناختی و چگونگی نمود آن در قصیده علی بسط الریح»، *لسان مبین*، دوره جدید، (۲۵): ۹۳-۱۱۵.
- داوری، ش. و نغزگوی کهن، م. ۱۳۹۶. *افعال معین در زبان فارسی: رویکرد دستوری‌شدگی*. تهران: نشر نویسه پارسی.
- راسخ‌مهند، م. ۱۳۹۳. *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی*. تهران: سمت.
- صائب، م. ۱۳۹۳. *دیوان صائب تبریزی*. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- عبدی، ا. و نغزگوی کهن، م. ۱۳۹۸. «مکان یابی در زبان فارسی»، *علم زبان*، (۹): ۱۱۹-۱۴۸.
- غفار زادگان، د. ۱۳۹۰. *فال خون*. تهران: سوره مهر.
- قاسم‌پور، ح. و دیگران. ۱۳۹۷. *فارسی هشتم و نهم*. تهران: شرکت چاپ و نشر کتب درسی.
- گلفام، ا. و یوسفی‌راد، ف. ۱۳۸۵. «بررسی حروف اضافه مکانی در چارچوب شناختی: مطالعه موردی حرف اضافه در/ توی»، *زبان و زبان‌شناسی*، (۲): ۳۳-۴۶.
- معین، م. ۱۳۸۲. *فرهنگ معین*. تهران: راه رشد.
- موسوی، م. ۱۳۷۹. *فرهنگ منظوم و منثور ضرب‌المثل‌های ایرانی و معادل انگلیسی آنها*. تهران: نشر الکترونیکی جهان رایانه.
- مولوی، ج. ۱۳۹۳. *مثنوی معنوی*. تهران: ثالث.
- نجفی، ا. ۱۳۷۸. *فرهنگ فارسی عامیانه*. تهران: نیلوفر.
- نغزگوی کهن، م. و راسخ‌مهند، م. ۱۳۹۱. «دستوری‌شدگی و بسط استعاری»، *مجله پژوهش‌های زبانی*، (۳): ۱۱۷-۱۳۴.
- یوسفی‌راد، ف. ۱۳۸۷. «بررسی زبان فارسی در چارچوب معناشناسی شناختی با نگاه ویژه به حروف اضافه مکانی». *پایان‌نامه دکتري*، دانشگاه تربیت مدرس.
- ولایتی، ع. ۱۳۸۹. *خلوت مدیر*. تهران: آستان قدس رضوی.
- Brugman, C. 1983. The use of body-part terms as locatives in Chalcatongo Mixtec. *Survey of Californian and Other Indian Languages*. 4: 90-235.
- Brugman, C., & M. Macaulay. 1986. Interacting semantic systems: Mixtec expressions of location. *Berkeley Linguistics Society*. 12: 27-315.
- Davari, Sh. & M. Naghzhguy-Kohan. 2017. The grammaticalization of progressive aspect in Persian. In: *The Grammaticalization of Tense, Aspect, Modality and Evidentiality: A Functional Perspective*, Hengeveld, Kees / Narrog, Heiko / Olbertz, Hella (Eds). Series: Trends in Linguistics. Studies and Monographs.
- Heine, B. 1997. *Cognitive Foundation of Grammar*. Oxford University Press.
- Heine, B., U. Claudi, and F. Hunnemeyer. 1991. *Grammaticalization: A conceptual Framework*. Chicago, University Press.
- Hopper, P. & Traugott, E. 2003. *Grammaticalization*. Cambridge: Cambridge University Press.

- Lakoff, G. & M. Johnson. 1980. *Metaphore We Live By*. Chicago: University of Chicago Press.
- Svorou, S. 1994. *Grammar of Space*. (Typological studies in language, 25). Amsterdam: John Benjamins.

ترکیب درون مرکز غیر فعلی در لکی الشتری

فرانک نادری^۱
ابراهیم بدخشان^۲ ✉
اکرم کرانی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۱۸

چکیده

پرتکرارترین ساختارهایی که در ترکیب های درون مرکز غیر فعلی در زبان لکی یافت می شوند عبارت اند از: [اسم + اسم]، [اسم + صفت] و [صفت + اسم]. علاوه بر اینها، سه ساختار کم بسامدتر [اسم + حرف اضافه]، [حرف اضافه + اسم] و [عدد + اسم] نیز در این زبان یافت می شود. تحلیل معنایی این ساختارها نشان می دهد که برحسب نوع رابطه بین اجزای سازنده ترکیب، معانی متنوعی از آنها استنباط می شود و تنوع معنایی ترکیب های [اسم + اسم] بیش از سایر ترکیب های درون مرکز است. ترکیب های درون مرکز [اسم + اسم] به دو زیرطبقه هسته آغاز و هسته پایان تقسیم می شوند و در آنها مفاهیم متعددی را می توان یافت که عبارت اند از: منشأ، محتوا، کاربرد، شباهت، جنس، محل، وابستگی، آغستگی، زمان، اختصاص، نوع، تغذیه، شیوه و هدف. ترکیب های درون مرکز [اسم + صفت] نیز از لحاظ معنایی تنوع قابل توجهی دارند و معانی متعددی شامل نحوه عملکرد، ابزار تولید، محتوا، نسبت، خصوصیت و ارتباط خاص در این نوع ترکیب ها یافت می شود.

واژگان کلیدی: ترکیب، ترکیب درون مرکز، واژه سازی، لکی، الشتری

۱. دانشجوی دکتری زبان شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه، کرمانشاه، ایران

✉ ebadakhshan@uok.ac.ir

۲. دانشیار زبان شناسی همگانی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران. (نویسنده مسؤول)

۳. استادیار زبان شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه، کرمانشاه، ایران.

۱- مقدمه

در همهٔ زبان‌های دنیا روش‌هایی برای ساختن کلمات جدید از کلمات موجود در واژگان زبان یافت می‌شود و دو روش اصلی واژه‌سازی که در بسیاری از زبان‌ها (یا شاید همهٔ آنها) وجود دارند عبارت‌اند از ترکیب و اشتقاق. ترکیب فرایندی است که در آن دو یا چند واژه با هم آمیخته می‌شوند و واژهٔ مرکبی شکل می‌گیرد. آرونف و فودمن^۱ (۲۰۱۱: ۲۶۱) کلمهٔ مرکب را کلمه‌ای دانسته‌اند که حاصل ترکیب دو یا چند قاموس‌واژه^۲ است. طبق نظر پژوهشگرانی مانند بائر^۳ (۱۹۸۳)، کاتامبا^۴ (۱۹۹۳) و هاسپلمث^۵ (۲۰۰۲) واژه‌های مرکب در زبان‌های مختلف به چهار دستهٔ درون‌مرکز^۶، برون‌مرکز^۷، بدل^۸ (عطفی) و متوازن^۹ (همپایه) قابل تقسیم‌بندی هستند. پژوهشگران حوزهٔ صرف زبان فارسی مانند شقاقی (۱۳۸۹) و عاصی و بدخشان (۱۳۸۹) نیز واژه‌های مرکب فارسی را قابل طبقه‌بندی بر همین چهار دسته دانسته‌اند. بنابراین، یکی از انواع اصلی واژه‌های مرکب عبارت است از مرکب درون‌مرکز که بنابه تعریف بائر (۲۰۱۷)، به ترکیب‌هایی گفته می‌شود که در آنها مفهوم کلی ترکیب زیرشمول مفهوم یکی از اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن است. برای مثال واژهٔ windmill انگلیسی از نوع درون‌مرکز است زیرا «آسیاب بادی» زیرشمول «آسیاب» است و mill هستهٔ ترکیب محسوب می‌شود. از نظر کاتامبا و استونهام^{۱۰} (۲۰۰۶: ۳۱۸)، ترکیب درون‌مرکز از لحاظ معنایی بیانگر زیرطبقه‌ای از طبقهٔ موجودیت‌هایی است که هسته^{۱۱} به آنها دلالت دارد. برای مثال bedroom زیرطبقه‌ای از مفهوم «اتاق» و teapot نوعی «قوری» است.

هدف مقاله این است که ترکیب‌های درون‌مرکز غیرفعلی را در گونهٔ الشتری از زبان لکی بررسی نماید. زبان لکی متعلق به شاخهٔ شمال غربی زبان‌های ایرانی است که در مناطق شمال و شمال غربی استان لرستان، در مناطقی از خرم‌آباد و همچنین در مناطقی از استان‌های کرمانشاه، ایلام و همدان به آن گفت‌وگو می‌شود (دبیرمقدم، ۱۳۹۳: ۸۶۲). زبان لکی

1. Aronoff, M. and K. Fudeman

2. lexeme

3. Bauer, L.

4. Katamba

5. Haspelmath

6. endocentric

7. exocentric

8. appositive

9. coordinative

10. Katamba, F. and J. Stonham

11. head

دارای گونه‌های متعددی است. یکی از آنها که در شهر الشتر، مرکز شهرستان سلسله در استان لرستان رواج دارد به نام لکی الشتری شناخته می‌شود.

ترکیب درون مرکز غیرفعلی به آن دسته از ترکیب‌های درون مرکزی اطلاق می‌شود که در ساختار آنها ستاک فعلی وجود ندارد. داده‌های پژوهش شامل واژه‌های مرکب درون مرکزی است که از دو منبع به دست آمده‌اند، یکی گفتار روزمره گویشوران لکی در محیط خانواده، محیط کار و جامعه اطراف پژوهشگر، و دیگری کتاب دوجلدی «فرهنگ و واژه‌نامه لکی» (کیانی کولیوند، ۱۳۹۰). از آنجاکه یکی از نگارندگان مقاله خود گویشور زبان لکی است، برای اعتبارسنجی و ارزیابی داده‌ها از شمّ زبانی خود نیز استفاده کرده‌است. پژوهش حاضر در چارچوب رویکرد آدامز (۲۰۰۱) انجام شده و پرسش‌های اصلی آن عبارت‌اند از:

(۱) ترکیب‌های درون مرکز غیرفعلی زبان لکی از لحاظ ساختار صرفی چگونه‌اند؟

(۲) روابط معنایی بین اجزای تشکیل‌دهنده این ترکیب‌ها به چه صورتی است؟

مطالب مقاله حاضر در پنج بخش اصلی ارائه می‌شود: بخش اول، مقدمه و کلیات، بخش دوم، پیشینه پژوهش‌ها درباره ترکیب و به‌ویژه ترکیب‌های درون مرکز در زبان لکی و فارسی؛ بخش سوم، ملاحظات نظری مرتبط با ترکیب‌های درون مرکز؛ بخش چهارم، ترکیب‌های درون مرکز غیرفعلی زبان لکی از نظر ساختاری و معنایی؛ بخش پنجم، نتیجه‌گیری پژوهش.

۲- پیشینه پژوهش

درمورد فرایند ترکیب در زبان لکی تا به حال پژوهش علمی قابل ملاحظه‌ای که مبتنی بر نظریه صرفی خاصی باشد، انجام نشده و تنها در کتاب‌های دستور زبان یا فرهنگ لغت‌های لکی مطالبی مختصر و کلی راجع به ترکیب در این زبان آمده‌است. آزادپور (۱۳۹۲) قالب‌های ترکیب در زبان لکی را به دو دسته کلی تقسیم کرده: ترکیب تکراری و ترکیب غیرتکراری. در ترکیب تکراری، یک اسم یا صفت یا فعل تکرار می‌شود و واژه جدیدی می‌سازد، مانند kotkot (پاره‌پاره) یا gołgoli (گل‌گلی). در ترکیب غیرتکراری دو یا چند تکواژ متفاوت کنار هم قرار می‌گیرند و واژه جدیدی می‌سازند که می‌تواند ساختارهای متفاوتی داشته باشد: (۱) اسم + اسم: /taʃmæxæʎ/ (آتش‌منقل)؛ (۲) اسم + صفت: صفت، مانند /melqowin/ (گردن کلفت)؛ (۳) صفت + اسم: اسم، مانند /ʔespekow/ (سفیدکوه)؛ (۴) اسم + بن مضارع: اسم، مانند /doruzen/ (دروغگو)؛ (۵) اسم + بن مضارع: صفت، مانند /xodaxa/ (دلپسند).

عزیزی (۱۳۹۴) در بحث‌هایی که درباره فرایندهای واژه‌سازی در لکی براساس نظریه زایشی مطرح کرده، مثال‌هایی از انواع ترکیب‌های درون‌مرکز، برون‌مرکز، دوسویه و متوازن ارائه کرده بدون آنکه آنها را از لحاظ ساختاری یا معنایی تحلیل و طبقه‌بندی نماید. شهسواری (۱۳۹۴) هفت الگوی متفاوت برای ترکیب در زبان لکی ذکر کرده‌است: (۱) اسم + اسم: اسم مرکب، مانند /pabæwi/ (ساق‌دوش)؛ (۲) اسم + بن فعل: اسم/ صفت مرکب، مانند /henaræs/ (فریادرس)؛ (۳) صفت + اسم: اسم/ صفت مرکب، مانند /særdzaw/ (سراب)؛ (۴) اسم + صفت: صفت/ اسم مرکب، مانند /yelasē/ (کلاغ‌سیاه)؛ (۵) اسم + بن فعل + تکواژ اشتقاقی: اسم مشتق/ مرکب، مانند /peyadari/ (مردم‌داری)؛ (۶) فعل + فعل: اسم مرکب، مانند /vetvet/ (سخن‌چینی)؛ (۷) صفت + فعل: اسم مرکب، مانند /juwanazemā/ (مردآزما). غلامی (۱۳۹۵) نیز در کتابی درباره ریشه‌شناسی واژگان لکی، اشاره مختصری به انواع ترکیب در لکی دارد و آنها را مشتمل بر چهار دسته می‌داند: (۱) ترکیب اضافی (zænbaŋa = زن‌بابا)؛ (۲) ترکیب اضافی مقلوب (bawazæn = زن‌بابا)؛ (۳) ترکیب وصفی (mīrūzsōræ = مورچه قرمز)؛ (۴) ترکیب وصفی مقلوب (sōramīrūz = مورچه قرمز). در هیچ یک از آثار یادشده تحلیل و طبقه‌بندی معنایی خاصی از ترکیب‌های درون‌مرکز لکی ارائه نشده‌است.

درباره ترکیب‌های درون‌مرکز فارسی و به‌خصوص طبقه‌بندی ساختاری یا معنایی آنها تا به امروز چند پژوهش قابل توجه شده‌است. خباز (۱۳۸۵) واژه‌های مرکب درون‌مرکز فارسی را به دو گروه هسته‌آغازین (مانند آچارچک) و هسته‌پایانی (مانند دندان‌پزشک) تقسیم کرده است. وی زایاترین نوع این ترکیب‌ها را در زبان فارسی ترکیب اسم + اسم دانسته و بسامد ترکیب‌های هسته‌آغازین را بیش از ترکیب‌های هسته‌پایانی ذکر نموده است. از نظر خباز (۱۳۸۶)، حوزه صرف متأثر از حوزه نحو است و در نتیجه، وجود واژه‌های درون‌مرکز هسته‌آغازین و هسته‌پایانی در زبان فارسی به دلیل وجود گروه‌های نحوی هسته‌آغازین و هسته‌پایانی در این زبان است. از دیدگاه یاراحمدزهی (۱۳۸۸)، اسم‌ها و صفت‌های مرکب درون‌مرکز فارسی از لحاظ جایگاه هسته نحوی که هسته معنایی آن نیز هست، به صورت زیر طبقه‌بندی می‌شوند:

اسم مرکب درون‌مرکز: (۱) هسته‌ابتدا: شامل اسم + صفت (آدم‌آهنی، جاروبرقی) و اسم + اسم (میزمطالعه، آب‌لیمو)؛ (۲) هسته‌انتهای: شامل صفت + اسم (بزرگ‌راه و پیرمرد) و اسم + اسم (مهمان‌خانه، سردرد).

صفت مرکب درون مرکز: (۱) هسته ابتدا: شامل صفت ساده/فاعلی/مفعولی + اسم (سیه چشم، درنده خوی)؛ (۲) هسته انتها: شامل اسم + صفت ساده/فاعلی/مفعولی/حالت (ساقه بلند، مومشکی).

کریمی دوستان و وحید (۱۳۹۲) جنبه معنایی واژه‌های مرکب اسم-اسم فارسی را براساس معناشناسی مفهومی (جکندوف^۱، ۲۰۰۲) تحلیل کرده‌اند. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که در ترکیب‌های مرکب اسم-اسم فارسی یازده نقش معنایی متفاوت می‌توان دید. ترابیان (۱۳۹۲) به بررسی استعاره در اسم‌های مرکب اسم-اسم زبان فارسی در چارچوب زبان‌شناسی شناختی و براساس الگوی بنسز^۲ (۲۰۰۶) پرداخته‌است. براساس بنسز (۲۰۰۶)، استعاره مفهومی طبق چهار الگو در ساخت اسم‌های مرکب اسم-اسم می‌تواند نقش داشته باشد. این چهار الگو عبارت‌اند از: (۱) اسم‌های مرکب اسم-اسم دارای وابسته استعاری؛ (۲) اسم‌های مرکب اسم-اسم دارای هسته استعاری؛ (۳) اسم‌های مرکب اسم-اسم دارای هسته و وابسته استعاری؛ (۴) اسم‌های مرکب اسم-اسم که رابطه معنایی بین هسته و وابسته در آنها استعاری است. ترابیان اسمی مرکب اسم-اسم فارسی را طبق این طبقه‌بندی چهارگانه بررسی کرده و نتیجه گرفته که استعاره مفهومی نه تنها در ساخت اسم‌های مرکب برون مرکز، بلکه در اسم‌های مرکب درون مرکز نیز نقش ایفا می‌کند. طباطبایی (۱۳۹۴) به بررسی انواع ساختارهای ترکیبی در زبان فارسی پرداخته‌است اما تمایز درون مرکز و برون مرکز را مبنای کار خود قرار نداده‌است. وی (همان: ۱۲-۱۳) اسم‌های مرکب هسته پایان با ساختار [اسم + اسم] را به تبعیت از دستورهای سنتی، اضافه مقلوب نامیده و آنها را بر دو نوع دانسته‌است: (۱) اسم‌های مرکبی که در آنها هسته و وابسته هر دو معنای اسمی دارند، مانند چشم‌پزشک و آسیاسنگ؛ (۲) اسم‌های مرکبی که در آنها وابسته (واژه اول) معنای صفتی دارد، مانند آبراه (راه آبی) و سنگ‌فرش (فرش سنگی). طباطبایی (همان: ۱۴-۱۵) صورت زیرساختی اسم‌های مرکب هسته آغاز دارای ساختار [اسم + اسم] را گروه نحوی اضافی می‌داند که نشانه اضافه آن حذف شده‌است. وی این گونه ترکیب‌ها را به دو دسته تقسیم کرده: (۱) اسم‌های مرکبی که در آنها هر دو اسم سازنده معنای اسمی دارند، مانند آب‌میوه و تخم‌مرغ؛ (۲) اسم‌های مرکبی که در آنها اسم دوم معنای صفتی دارد، مانند راه‌آهن (راه آهنی) و چرخ‌دنده (چرخ دندانه‌دار). وی (همان: ۶۸) ساختار [صفت + اسم] را که اسم مرکب می‌سازد (مانند بزرگراه) مشتق از گروه نحوی وصفی (اسم + صفت) دانسته که در آن نشانه اضافه حذف شده و جایگاه تکیه تغییر می‌کند.

1. Jackendoff, Ray

2. Benczes, R.

قطره و قندهاری (۱۳۹۵) اسم‌های مرکب دارای ساختار [اسم (و) اسم] در زبان فارسی را در چارچوب نظریه آمیختگی مفهومی^۱ بررسی کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که همه اسم‌های مرکب به‌رغم تفاوت‌های ظاهری، براساس طرحواره یگانگی^۲ برآمده از شناخت جسمی^۳ شکل گرفته‌اند و تنها تفاوتشان در میزان ترکیب‌پذیری^۴ اجزای سازنده و درجه عینی یا انتزاعی بودن این ترکیب‌هاست. سبزواری (۱۳۹۷) به بررسی انواع روابط معنایی موجود در بین اجزای تشکیل‌دهنده اسم‌های درون‌مرکز فارسی پرداخته و به پیروی از کاستلو و کین^۵ (۲۰۰۰) شیوه ترکیب مفهوم‌ها را سه گونه دانسته‌است: ۱) ترکیب رابطه‌ای^۶ که در آن دو مفهوم ترکیبی به نوعی به هم پیوند می‌خورند: صفحه‌کلید، بادام زمینی، جارودستی؛ ۲) ترکیبی کیفی^۷ که در آن کیفیت و ویژگی از یک مفهوم به مفهوم دیگر منتقل می‌شود. این رابطه بیشتر در ترکیب‌های درون‌مرکز دیده می‌شود: اردک‌ماهی، آچارشلاقی؛ ۳) ترکیب پیوندی^۸ که در هر دو مفهوم به یک اندازه در ترکیب شرکت دارند: شیربرنج، کاردانش. دیانتی و همکاران (۱۳۹۹) با تمرکز بر جنبه معنایی واژه‌های مرکب درون‌مرکز در زبان فارسی سعی کرده‌اند نشان دهند در بعضی از ترکیب‌های درون‌مرکز وجود هسته الزاما به معنای ترکیب‌پذیری معنایی آنها نیست. نتایج این مطالعه که براساس نظریه آمیختگی مفهومی (فوکونیه و ترنر^۹، ۲۰۰۲) و تحلیل تعدادی از ترکیب‌های درون‌مرکز اسم-اسم فارسی انجام شده نشان می‌دهد که وجود عنصر هسته در واژه‌های درون‌مرکز تضمین‌کننده سادگی ساختار مفهومی و ترکیب‌پذیری معنایی این واژه‌ها نیست. برای مثال در واژه‌های «تخته‌سنگ»، «گاوصندوق» و «مادرشهر» عملکرد مجاز بر روی جزء توصیف‌کننده اثر می‌گذارد و موجب پیچیدگی مفهومی آنها می‌شود.

درباره ترکیب درون‌مرکز در سایر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نیز مطالعاتی شده‌است. برای مثال ملکی (۱۳۹۲) براساس طبقه‌بندی بیستو و اسکاليس^{۱۰} (۲۰۰۵) کلمات مرکب در زبان راجی را شامل سه طبقه همپایه، تابعی و توصیفی دانسته و هر طبقه را به دو گروه درون‌مرکز

-
1. conceptual blending
 2. unity schema
 3. embodied cognition
 4. compositionality
 5. F.J. Costello & M.T. Keane
 6. Relational
 7. Property
 8. Conjunctional
 9. G. Fauconnier & M. Turner
 10. A. Bisetto & S. Scalise

و برون مرکز تقسیم کرده‌است. وی ترکیب‌های درون مرکز را نیز به دو گروه راست‌هسته و چپ‌هسته طبقه‌بندی نموده‌است.

تا به حال دربارهٔ روابط معنایی در ترکیب‌های درون مرکز لکی پژوهشی نشده و بررسی و طبقه‌بندی معنایی این ترکیب‌ها در آثار پژوهشگران حوزهٔ صرف مغفول مانده‌است. با توجه به اهمیت ترکیب‌های درون مرکز در واژه‌سازی زبان لکی و همچنین با توجه به مطالعاتی که در زبان فارسی و بعضی از زبان‌های ایرانی در این زمینه شده، مطالعه دربارهٔ طبقه‌بندی معنایی ترکیب‌های درون مرکز لکی ضروری به نظر می‌رسد.

۳- ملاحظات نظری

عمدهٔ مطالعات و نظریه‌پردازی‌های پژوهشگران حوزهٔ صرف در زبان‌ها دربارهٔ واژه‌های مرکب و به‌خصوص ترکیب‌های درون مرکز حول این موضوع است که رابطهٔ معنایی بین اجزای ترکیب به چه صورت است و براساس این رابطه چگونه می‌توان ترکیب‌ها را طبقه‌بندی نمود. در یکی از این تلاش‌ها، کاستلو و کین (۲۰۰۰) انواع تفسیرهای موجود در ترکیب‌های اسم-اسم را در پنج دسته طبقه‌بندی کرده‌اند:

(۱) رابطه‌ای (relational): نوعی از رابطه بین اجزای ترکیب وجود دارد. مثلاً horse knife در انگلیسی به چاقویی اشاره دارد که برای قصابی اسب‌ها استفاده می‌شود.

(۲) کیفی (property): یکی از ویژگی‌ها یا کیفیات یکی از اجزای ترکیب با جزء دیگر بیان می‌شود، مانند «اره‌ماهی» در فارسی.

(۳) آمیخته (hybrid): مفهوم هر دو جزء سازندهٔ ترکیب با هم آمیخته می‌شود و هر دوی آنها به یک اندازه در مفهوم نهایی ترکیب سهم دارند، مانند «کت‌شلوار» در فارسی.

(۴) پیوندی (عطفی) (conjunctive): مفهوم کلی ترکیب نمونه‌ای از هر دو مفهوم ترکیب‌شونده است، مانند «سرباز معلم» در فارسی.

(۵) مفهوم شناخته‌شده (known-concept): واژهٔ حاصل از ترکیب بر مفهوم خاصی دلالت دارد که به نوعی با هر دو مفهوم ترکیب‌شونده در ارتباط است، مانند «گلخانه» در فارسی.

به نظر کاستلو و کین (۲۰۰۰)، تفسیرهای رابطه‌ای و کیفی پربسامدتر از انواع دیگرند. باثر (۲۰۱۷: ۷۱) یکی از خصوصیات ترکیب‌های درون مرکز [اسم + اسم] را که به کرات در مطالعات صرفی بدان اشاره شده، پیش‌بینی‌ناپذیری رابطهٔ معنایی بین دو اسم شرکت‌کننده در این نوع ترکیب‌ها می‌داند. این واقعیت را در مثال‌های زیر می‌توان به‌وضوح مشاهده کرد:

زنگی که وقوع آتش‌سوزی را هشدار می‌دهد: fire alarm

توپي که از آتش ساخته شده‌است: fire ball

بمبی که موجب آتش‌سوزی می‌شود: fire-bomb

حشره‌ای که دُم آن شبیه آتش است: firefly

نوری که از آتش منبعث می‌شود: firelight

خطی که در منطقه دارای پوشش گیاهی از گیاه پاک می‌شود تا مانع گسترش آتش‌سوزی گردد: fire line

گروهی که وظیفه آنها خاموش کردن آتش است: fire service

مکانی که خطر وقوع آتش‌سوزی در آنجا وجود دارد: fire trap

پژوهشگران بسیاری سعی در طبقه‌بندی معنایی این نوع ترکیب‌ها داشته‌اند و دسته‌بندی‌های متعددی ارائه کرده‌اند (نک. آدامز ۱۹۷۳؛ رایدر ۱۹۹۴؛ سوپرت ۲۰۱۲). آدامز (۲۰۰۱) به طبقه‌بندی معنایی ترکیب‌ها و به‌ویژه ترکیب‌های [اسم + اسم] در زبان انگلیسی پرداخته‌است. وی در مورد اسم‌های درون‌مرکز N+N طبقه‌بندی زیر را ارائه می‌دهد (۲۰۰۱: ۸۳-۸۴):

استعمال (usage): اسم هسته دلالت بر ابزار دارد و اسم توصیفگر (modifier) بیانگر کاربرد و مورد استعمال آن است. برای مثال ignition key (دکمه + جرقه‌زنی) دلالت بر دکمه‌ای دارد که برای ایجاد جرقه به کار می‌رود.

عملکرد (function): اسم توصیفگر نشان می‌دهد که عملکرد مرجع اسم هسته، و بنابراین کل ترکیب، به چه صورتی است. برای مثال air gun (تفنگ + هوا= تفنگ بادی) به تفنگی اشاره دارد که با جریان هوای فشرده کار می‌کند.

مکان (location): اسم هسته ممکن است بر مکان یک کنش یا موجودیت دلالت داشته باشد. برای مثال amusement park (سرگرمی + پارک) به پارکی اشاره دارد که در آن فعالیت‌های سرگرم‌کننده انجام می‌شود.

منشأ (origin): اسم توصیفگر نشان می‌دهد که مرجع یک ترکیب ممکن است از کجا نشأت گیرد یا در کجا یافت شود. برای مثال field mouse (مزرعه + موش) اشاره به موشی دارد که در مزارع یافت می‌شود.

سبب ۱ (cause): اسم هسته بیانگر مفهوم سبب است. برای مثال influenza virus (آنفلوآنزا + ویروس) دلالت بر ویروسی دارد که سبب بروز آنفلوآنزا می‌شود.

سبب ۲: اسم توصیفگر بیانگر مفهوم سبب است. برای مثال sex discrimination (جنس + تبعیض= تبعیض جنسی) بیانگر تبعیضی است که به واسطه جنسیت به وجود می‌آید.

منبع (source): گاهی اسم هسته و گاهی اسم توصیفگر بیانگر منبع پیدایش هستند. برای مثال در honey bee (زنبور عسل) اسم هسته، یعنی زنبور، و در coal dust (زغال + گرد) اسم توصیفگر، یعنی زغال، به منبع پیدایش اسم دیگر اشاره دارند.

مالکیت (possession): اسم توصیفگر اشاره به مفهوم مالک و اسم هسته اشاره به مفهوم مملوک دارد. برای مثال در minority rights (حقوق اقلیت) اسم «اقلیت» مالک و اسم «حقوق» مملوک است.

محتوا (content): اسم توصیفگر بیانگر محتوای (لموس یا ناملموس) اسم هسته است. برای مثال در film festival (فیلم + جشنواره) و fruit cake (میوه + کیک) اسم اول بیانگر محتوای اسم دوم است.

شباهت (resemblance): اسم توصیفگر به مفهومی اشاره دارد که اسم هسته شبیه آن است. برای مثال box kite (جعبه + کایت) بر نوعی از کایت دلالت دارد که شبیه جعبه است. در پژوهش حاضر، ترکیب‌های درون‌مرکز لکی الشتری براساس آرای آدامز (۲۰۰۱) بررسی خواهند شد و نتایج آن با طبقه‌بندی کاستلو و کین (۲۰۰۰) مقایسه می‌شود.

۴- تحلیل داده‌ها

داده‌های پژوهش ترکیب‌های درون‌مرکز در گویش لکی الشتری است. داده‌ها از گفتار روزمره گویشوران لکی الشتری و کتاب «فرهنگ و واژه‌نامه لکی» (کیانی کولیوند، ۱۳۹۰) است.

واژه‌های مرکب درون‌مرکز گرچه از لحاظ صوری و اجزای تشکیل‌دهنده ممکن است شبیه باشند، از لحاظ معنایی تنوع و تکرار فراوان دارند. برای مثال دو واژه ?aw-qæn و ?aw-limu از ترکیب دو اسم ساخته شده‌اند و اولین اسم ?aw (آب) است. علاوه‌بر این، هر دو از نوع درون‌مرکز هسته‌آغازند، اما به لحاظ معنایی تفاوت دارند:

- ۱) آبی که حاوی قند باشد: ?aw-qæn (آب + قند)
- ۲) آبی که از لیمو به دست آمده باشد: ?aw-limu (آب + لیمو)

این تفاوت معنایی ناشی از تفاوت در رابطه بین اجزای سازنده ترکیب است. در ?aw-qæn بین دو جزء ترکیب رابطه «محتوا» وجود دارد، یعنی اسم اول حاوی اسم دوم است. اما در ?aw-limu بین دو جزء ترکیب رابطه «منشأ» مشاهده می‌شود، یعنی اسم دوم منشأ اسم اول است. این مثال‌ها نشان می‌دهد که شباهت صوری و ساختاری ترکیب‌های درون‌مرکز لزوماً به

منزله شباهت معنایی آنها نیست و برای تجزیه و تحلیل معنای ترکیب‌ها باید نوع روابطی که بین اجزای ترکیب برقرار است به دقت بررسی شود. در ادامه این بخش، انواع واژه‌های مرکب درون‌مرکز در زبان لکی را از نظر ساختاری و معنایی بررسی می‌کنیم.

۴-۱- ساختار اسم + اسم

پرتکرارترین ساختار مرکب درون‌مرکز در زبان لکی ساختار [اسم + اسم] است. واژه حاصل از این ترکیب نیز از مقوله اسم است و از لحاظ معنایی تنوع بسیاری را می‌توان در آن دید. از لحاظ جایگاه هسته، این ترکیب‌ها را می‌توان به دو دسته هسته‌آغاز و هسته‌پایان تقسیم کرد. در ترکیب‌های هسته‌آغاز، اولین عنصر تشکیل‌دهنده ترکیب، هسته آن محسوب می‌شود. اما در ترکیب‌های هسته‌پایان، آخرین جزء ترکیب هسته آن است. ترکیب هسته‌آغاز را می‌توان راست‌هسته و ترکیب هسته‌پایان را می‌توان چپ‌هسته نیز نامید.

۴-۱-۱- ساختار [اسم + اسم] هسته‌آغاز

در ترکیب‌های [اسم + اسم] هسته‌آغاز، واژه حاصل از ترکیب از لحاظ معنایی زیرشمول اسم اول (اولین جزء) ترکیب است. برای مثال *aw-limu* (آب‌لیمو) و *aw-quræ* (آب‌غوره) هر دو زیرشمول *aw* (آب) هستند. بنابراین، طبق تعریف بائر (۲۰۱۷) درون‌مرکز محسوب می‌شوند. این نوع ترکیب‌های درون‌مرکز را از لحاظ معنایی می‌توان به چند دسته تقسیم‌بندی کرد که در ذیل به آنها پرداخته می‌شود. این تقسیم‌بندی مبتنی بر رابطه معنایی بین اجزای ترکیب است که به دلیل تنوع روابط معنایی بین آنها، معنای واژه‌های مرکب حاصل نیز متنوع خواهد بود.

منشأ: اسم دوم دلالت بر منشأ اسم اول دارد. برای مثال *aw-limu* به آبی اشاره دارد که منشأ آن لیمو است، یعنی از لیمو به دست آمده است.

- 3) آب‌لیمو؛ آبی که منشأ آن لیمو است: (آب + لیمو) *aw-limu*
- 4) آب‌غوره؛ آبی که از غوره به دست می‌آید: (آب + غوره) *aw-quræ*
- 5) آب باران؛ آبی که منشأ آن باران است: (آب + باران) *aw-waru*
- 6) پودر و گرد حاصل از شکستن قند: (خاکه + قند) *xakæ-qæn*

لازم است اشاره شود که در *xakæ-qæn* واژه *xakæ* به معنای گرد و پودر است.

محتوا: اسم دوم دلالت بر محتوای اسم اول دارد. به عبارتی دیگر، اسم اول حاوی اسم دوم

است. برای مثال:

- 7) ʔaf-refʔæ (آش رشته؛ آش حاوی رشته): (آش + رشته)
 8) ʔaf-kæʃk (آش کشک؛ آش حاوی کشک): (آش + کشک)
 9) ʃow-mong (شب مهتابی): (شب + ماه)
 10) ʃalæ-ʔager (چاله آتش): (چاله + آتش)

کاربرد: اسم دوم بیانگر کاربرد اسم اول است، یعنی نشان می‌دهد که اسم اول چه کاربرد و استعمالی دارد. برای مثال du-tærxinæ (دوغ + ترخینه) به دوغی اشاره دارد که از آن برای تهیه ترخینه استفاده می‌شود. به عبارت دیگر، کاربرد و استعمال این du (دوغ) برای تهیه ترخینه (ترخینه) است و نه برای موارد دیگر.

- 11) du-tærxinæ (دوغ + ترخینه) است: (دوغ + ترخینه)
 12) son-ʔasjow (سنگ آسیاب؛ سنگی که کاربرد آن آسیاب کردن است): (سنگ + آسیاب)

نوع: اسم دوم دلالت بر نوع اسم اول دارد که هسته ترکیب است. این نوع ترکیب‌ها که از نظر کریمی‌دوستان و وحید (۱۳۹۲) حاوی مفهوم «نوع» هستند، غالباً بر جانداران دلالت دارند. برای مثال bæʃf-gorvæ (بچه + گربه) دلالت بر بچه گربه دارد.

- 13) bæʃf-gorvæ (بچه + گربه)
 14) bæʃf-xærguʃ (بچه خرگوش): (بچه + خرگوش)
 15) tülæ-mar (توله مار؛ مار کوچک و کم سن): (توله + مار)
 16) goʔ-bænuʃæ (گل بنفشه): (گل + بنفشه)
 17) goʔ-hiru (گل ختمی): (گل + هیرو)

اختصاص: اسم اول که هسته ترکیب است به طریقی مختص یا مناسب برای اسم دوم است. برای مثال ga-dʒeft (گاو + شخم) اشاره به گاوی دارد که مختص عمل شخم زدن است یا به خاطر داشتن قدرت فیزیکی زیاد مناسب این کار است.

- 18) ga-dʒeft (گاو نری که توانایی شخم زدن را داشته باشد): (گاو + شخم)
 19) ga-kar (گاو کار؛ گاو کاری): (گاو + کار)
 20) piʃa-daw (مرد میدان؛ مرد مبارزه): (مرد + مبارزه)
 21) kolæ-merxu (کلبه مرغان؛ لانه مرغ): (لانه + مرغ)
 22) kolæ-maru (لانه مار): (لانه + مارها)

وابستگی/تعلق: اسم اول وابسته یا متعلق یا مرتبط با اسم دوم است.

- 23) bera-zæn (برادر + زن) برادرزن، برادرخانم
 24) bawa-zæn (بابا + زن) پدرخانم
 25) zæn-bawa (زن + بابا) نامادری

جزء سازنده: در معدودی از واژه‌های درون‌مرکز [اسم + اسم]، اسم دوم دلالت بر یک جزء تشکیل‌دهنده اسم اول دارد که هسته ترکیب است. در مثال زیر، اسم دوم که fænær (فنر) است یک جزء از اجزای اسم اول، یعنی tæxt (تخت) محسوب می‌شود.

- 26) tæxt-fænær (تخت خواب فنری): تخت + فنر

تاکنون مشخص شد که در ترکیب‌های درون‌مرکز هسته‌آغاز با ساختار [اسم + اسم] در زبان لکی هفت نوع رابطه معنایی وجود دارد که عبارت‌اند از: منشأ، محتوا، کاربرد، نوع، اختصاص، وابستگی/تعلق و جزء سازنده. اگر بخواهیم این روابط معنایی را به چارچوب طبقه‌بندی کاستلو و کین (۲۰۰۰) منتقل کنیم، همگی آنها در گروه تفسیر «رابطه‌ای» قرار می‌گیرند زیرا در آنها نوعی رابطه بین اجزای ترکیب وجود دارد. این رابطه در یک مورد به صورت منشأ، در مورد دیگر به صورت محتوا و در دیگری به صورت کاربرد ظاهر می‌یابد و به همین ترتیب می‌تواند صورت‌های دیگری نیز به خود بگیرد.

۴-۱-۲- ساختار [اسم + اسم] هسته پایان

تنوع معنایی بین اجزا در ترکیب‌های درون‌مرکز اسم+اسم هسته پایان بیشتر از ترکیب‌های اسم+اسم هسته آغاز است. این نوع ترکیب‌ها بسته به نوع رابطه معنایی بین اجزای خود می‌توانند بر مفاهیمی از قبیل منشأ، شباهت، محتوا، جنس، اختصاص، محل، نوع، وابستگی، آغستگی، زمان، شیوه و تغذیه دلالت داشته باشند. در ذیل، مثال‌هایی از ترکیب‌های حاوی هر یک از این مفاهیم ارائه می‌شود.

منشأ: اسم اول دلالت بر منشأ اسم دوم دارد.

- 27) goław (آبی + گل) آبی که از گل به دست آمده است

- 28) džæftaw (پوست بلوط + آب):

آبی که از پوست میوه بلوط به دست می‌آید و برای دباغی پوست به کار می‌رود.

- 29) lafaw (سیلاب + آب): سیلاب

شباهت: اسم دوم که هسته ترکیب است از جهتی به اسم اول شباهت دارد.

- 30) gænemæ-gija (گندم + گیاه) گیاهی شبیه گندم

31) xær-kæjɸ (خر + کیف): خرکیف

32) ɸoter-hoft (شتر + خواب): خوابیدن شبیه شتر

33) ɸoter-hujæs (شتر + خواب): خوابیدن به طریقه شتر

34) sæg-mælæ (سگ + شنا): شنا مانند سگ

35) gorgæ-ræm (گرم + گرگ): رمیدن و دویدن مانند گرگ

36) gorgæ-dow (گرم + دو): دویدن تند شبیه گرگ

37) ga-kæmuter (گاو + کبوتر): کبوتر گاوی؛ کبوتر درشت و دارای جثه بزرگ

همان‌طور که در مثال‌ها مشاهده می‌شود، شباهت بین اسم اول و دوم ترکیب می‌تواند از جهات مختلفی باشد؛ رفتار، شکل و اندازه.

محتوا: اسم دوم حاوی اسم اول است؛ به عبارتی دیگر، اسم اول به چیزی اشاره دارد که در اسم دوم یافت می‌شود و با آن شناخته می‌شود.

38) zalüaw (آب + زالو): آب محل زندگی زالوها

39) qænaw (آب + قند): آب‌قند

جنس: اسم اول جنس یا ماده‌سازنده اسم دوم را بیان می‌کند.

40) ɸü-tærm (چوب + تابوت): تابوت چوبی

اختصاص: اسم دوم بیانگر مفهومی است که اختصاص به اسم اول دارد یا مناسب آن است. برای مثال rijænæ-rē (گله + راه) به معنای راه گله‌رو است و بر راه و مسیری دلالت دارد که مختص یا مناسب عبور گله است.

41) rijænæ-rē (گله + راه): راه عبور گله

42) beræ-rē (گوسفند + راه): مسیر دشوار کوهستانی که گوسفندان از آن عبور می‌کنند

محل: اسم اول محل تولید یا وقوع اسم دوم را نشان می‌دهد. برای مثال sær-ʒan (سرگرد) به دردی اشاره دارد که در سر تولید می‌شود.

43) deno-dæʒin (دندان + درد): دندان‌درد

44) sær-dæʒin (سر + درد): سردرد

45) læm-pænum (شکم + ورم): ورم شکم؛ نوعی بیماری که باعث تورم احشای داخلی می‌شود

آغستگی: مفهوم آغستگی یکی دیگر از مفاهیمی است که در ترکیب‌های درون‌مرکز اسم+اسم لکی یافت می‌شود. در این نوع ترکیب‌ها، اسم دوم آغشته یا آلوده به اسم اول است.

- 46) ʃferk-aw آب چرکین؛ آب آلوده به چرک: (چرک + آب)
 47) hære-aw آب گل‌آلود؛ آب آغشته به گل: (گل + آب)
 48) zix-aw چرک‌آب، خونابه: (چرک/ عفونت + آب)

زمان: اسم اول بر مفهوم زمان دلالت دارد و اسم دوم که هسته ترکیب نیز هست، به نوعی با مفهوم زمان بیان‌شده در اسم اول در ارتباط است. برای مثال ʃu-kælow (کلاه شب) دلالت بر کلاهی دارد که غالباً در شب استفاده می‌شود تا از سر در مقابل سرما محافظت کند.

- 49) ʃow-kælow کلاه شب: (شب + کلاه)
 50) ʃow-ʃum شام شب: (شب + شام)
 51) ʃow-gæʃt گشت شبانه؛ شبگردی؛ راهزنی: (شب + گشت)
 52) ʃow-zæxum درد و رنج شب هجران؛ درد و زخم شبانه: (شب + رنج)

نوع: اسم دوم که هسته ترکیب است بر مفهومی از نوع اسم اول دلالت دارد.

- 53) kog-tülæ بچه کبک: (کبک + توله)
 54) mar-dʒorræ توله‌مار، مار کوچک: (مار + توله)

تغذیه: در این نوع از ترکیب‌های درون‌مرکز، اسم دوم که هسته ترکیب است بر خوردنی یا غذایی دلالت دارد که اسم اول از آن تغذیه می‌کند، مانند واژه‌های زیر:

- 55) ʃoter-derek خاری که شتر آن را می‌خورد؛ خارشتر: (شتر + خار)
 56) ga-wonæ گاودانه؛ دانه‌ای که گاو آن را می‌خورد: (گاو + دانه)

شیوه: اسم اول بیانگر شیوه و طریقه‌ای است که اسم دوم (هسته ترکیب) انجام می‌شود. در این نوع ترکیب‌ها، اسم دوم باید بر مفهوم کنش یا رویداد دلالت داشته باشد، مانند درو کردن، خندیدن یا خرمن‌کوبی کردن در مثال‌های زیر.

- 57) gæl-deru درو دسته‌جمعی؛ درو گروهی: (جمع + درو)
 58) germæ-xænæ خنده حکیمانه؛ تبسم از روی دانایی: (صدای خندیدن + خنده)
 59) ga-huʔæ کوبیدن خرمن با گاو: (گاو + خرمن‌کوبی)

هدف: در بعضی موارد اسم اول بیانگر هدف و مقصود از عملی است که در اسم دوم به آن اشاره می‌شود. در مثال زیر، læm (شکم) به صورت مجازی اشاره به هدف و مقصود از عمل dow (دویدن) دارد که هسته ترکیب محسوب می‌شود.

- 60) læm-dow دویدن و تلاش برای شکم؛ تقلا برای امرار معاش: (شکم + دو)

تحلیل داده‌های درون‌مرکز هسته‌پایان با ساختار [اسم + اسم] در زبان لکی نشان می‌دهد که این نوع ترکیب‌ها از لحاظ معنایی بر منشأ، شباهت، محتوا، جنس، اختصاص، محل، آغستگی، زمان، نوع، تغذیه، شیوه و هدف دلالت دارند. این تنوع معنایی حاکی از غنای واژگانی و فرهنگی زبان لکی است و اگر بخواهیم روابط معنایی ذکرشده را به چارچوب طبقه‌بندی کاستلو و کین (۲۰۰۰) منتقل کنیم، رابطه «شباهت» را باید در گروه تفسیر «کیفی» قرار داد و سایر روابط همگی در گروه تفسیر «رابطه‌ای» قرار می‌گیرند.

۴-۲- ساختار [اسم + صفت]

ترکیب‌های درون‌مرکز دارای ساختار [اسم + صفت] در زبان لکی از نوع هسته‌آغاز و در نتیجه حاصل ترکیب واژه‌ای از مقوله اسم است. تنوع رابطه بین صفت و اسم که اجزای سازنده این نوع ترکیب‌ها باعث شکل‌گیری معانی متنوعی برای این ترکیب‌ها می‌گردد که در ذیل به آنها اشاره می‌شود.

نحوه عملکرد: عنصر صفتی موجود در ترکیب نحوه عملکرد عنصر اسمی را نشان می‌دهد. برای مثال در *džaru-dæsi* عنصر دوم ترکیب نشان‌دهنده این است که کار کردن با جارو با دست صورت می‌گیرد.

61) *džaru-dæsi* جارودستی. جارویی که عملکرد آن با دست است: (جارو + دستی)

62) *ʃerax-turi* چراغی که با بخار الکل گرم می‌شود و تور دارد؛ چراغ زنبوری: (چراغ + توری)

63) *ʃerax-dæsi* چراغ دستی: (چراغ + دستی)

ابزار تولید: عنصر صفتی اشاره به ابزاری دارد که برای تولید یا تهیه عنصر اسمی (جزء اول ترکیب) استفاده می‌شود، برای مثال *nan-sadzi* دلالت بر نوعی نان دارد که بر روی ساج (صفحه فلزی بزرگ) پخت می‌شود.

64) *nan-sadzi* نانی که روی ساج پخته می‌شود: (نان + ساجی)

65) *no-tawæj* نان تابه‌ای: (نان + تابه‌ای)

محتویات: جزء دوم ترکیب که از مقوله صفت است، اشاره به محتویات جزء اول ترکیب دارد که از مقوله اسم است.

66) *nan-berendzi* (نان + برنجی):

نوعی کلوچه محلی که سوغات کرمانشاه است و در آن از آرد برنج، آرد گندم و روغن حیوانی استفاده می‌شود.

67) nan-xormaj (نان + خرمایی):

نوعی کلوچه محلی که سوغات کرمانشاه است و با خرما پخت می‌شود.

نسبت: عنصر صفتی موجود در ترکیب یک صفت نسبی است که نسبت و وابستگی جزء اسمی را به قوم یا مکانی خاص نشان می‌دهد. برای مثال fæwal-kordi به نوعی شلوار اشاره دارد که منسوب به قوم کُرد است.

نوعی شلوار محلی که در مناطق گردنشین رواج دارد: (شلوار + کُردی) fæwol-kordi 68)

نام دیگری برای شلوار کُردی است: (شلوار + جافی) fæwol-dʒafi 69)

خصوصیات: صفت (عنصر دوم ترکیب) اشاره به خصوصیات و ویژگی‌های عنصر اول دارد. خصوصیت می‌تواند شامل رنگ، مزه، اندازه، سن، شکل، حالت و غیره باشد. در مثال‌های زیر تنوع این خصوصیات را می‌توان دید.

خیار درشت و بدن‌زاد: (خیار + بزرگ) xejar-dæɬæ 70)

خیار چمبر: (خیار + راه‌راه) xejar-fɛŋgæ 71)

خیار سبز و ترد: (خیار + سبز) xejar-suzæ 72)

داس بزرگی که غالباً برای دروی شبدر و یونجه به کار می‌رود: (داس + دراز) das-deriz 73)

روده کوچک: (روده + کوچک) læxæru-godʒæɾ 74)

خمیرترش؛ خمیرمایه: (خمیر + ترش) hæmir-toɾʃ 75)

نان خشک: (نان + خشک) nanæ-hoʃkæ 76)

سیب‌زمینی کوبیده: (سیب + کوبیده) sɛf-kotja 77)

مار مرده؛ کنایه از کسی که در ظاهر آرام اما در باطن گزنده است: (مار + مرده) mar-merde 78)

شکم فرورفته به داخل بدن: (شکم + فرورفته) læm-ʒæɬm 79)

گل سرخ؛ شقایق: (گل + سرخ) gol-süræ 80)

گاو پیشانی‌سفید؛ گاوی که بر بدنش خطوط سیاه و سفید باشد: (گاو + ابلق) ga-mijæru 81)

گاو پیشانی‌سفید؛ کنایه از انگشت‌نما: (گاو + ابلق) ga-kæɬɬoɬæ 82)

ارتباط خاص: در بعضی از ترکیب‌های درون‌مرکز دارای ساختار [اسم + صفت] بین اسم و

صفت ارتباط خاصی است که به راحتی نمی‌توان آن را در طبقه خاصی قرار داد.

شلواری که ران را تا بالای زانو می‌پوشاند؛ شلوارک: (شلوار + رانی) fæwol-runki 83)

(کلاه + رانی) kelow-runki 84)

نوعی بازی محلی شبیه بازی کبدی که محوریت آن کلاه و پای بازیکنان است.

۴-۳- ساختار [صفت + اسم]

تمامی ترکیب‌های درون‌مرکزی که در زبان لکی ساختار [صفت + اسم] دارند از نوع هسته‌پایان‌اند و در آنها عنصر صفت توصیف‌کننده یکی از خصوصیات عنصر اسمی (هسته ترکیب) است که این خصوصیات می‌تواند شامل سن، رنگ، شکل، اندازه و مانند اینها باشد. بنابراین، تنوع معنایی این نوع ترکیب‌ها کمتر از تنوع مشاهده‌شده در ترکیب‌های [اسم + صفت] است که در زیربخش قبلی بررسی شد.

85) piræ-zæn (پیر + زن)

86) fæftæ-rē (کچ + راه)

87) kæw-hæfi (کبود + افعی)

88) sijæ-mar (سیاه + مار)

89) sijæ-maɫ (سیاه + خانه)

90) zærd-aw (زرد + آب)

91) zærdæ-mar (زرد + مار)

92) zærdæ-xæna (زرد + خنده)

93) zærdæ-rêf (زرد + ریش)

زردزخم؛ بیماری پوستی که غالباً در ناحیه لب و صورت و گردن عارض می‌شود.

94) kæw-mar (کبود + مار)

95) tarikæ-fæw (تاریک + شب)

96) ton-aw (تند + آب)

97) giɜ-aw (گرد + آب)

98) sê-konji (سیاه + کنجد)

99) sowz-aw (سبز + آب)

100) hoɟkæ-ru (خشک + رود)

101) koɫæ-mar (کوتاه + مار)

102) koɫæ-ju (کوتاه + جو)

103) koɫæ-rê (کوتاه + راه)

104) fɛl-aw (شل + آب)

البته در اینجا مفهوم «آب» دستخوش توسیع معنایی شده و به هر نوع مایع اطلاق

می‌گردد. نکته مهمی که در مورد بعضی از ترکیب‌های درون‌مرکز در زبان لکی به چشم

می‌خورد این است در بافت‌های کاربردی خاص می‌توانند تعبیر استعاری داشته باشند و در نتیجه به ترکیب برون‌مرکز تبدیل شوند. برای مثال واژه *zærdaw* به معنای آب زردرنگ است و درون‌مرکز محسوب می‌شود. اما وقتی که برای اشاره به چای کم‌رنگ و رقیق به کار رود دارای معنای استعاری خواهد بود و به ترکیبی برون‌مرکز تبدیل می‌شود. این موضوع در واژه‌های *zærdæ-mar* و *kæw-mar* نیز مشاهده می‌شود. واژه *zærdæ-mar* گرچه لفظاً به معنای «مار زردرنگ» است اما کاربرد آن در گفتار روزمرهٔ لک‌زبانان غالباً به صورت استعاری است و برای اشاره به افراد دغل‌باز و فریبکار استفاده می‌شود. واژه *kæw-mar* نیز به طور استعاری برای اشاره به افراد بدذاتی به کار می‌رود که سعی می‌کنند به هر طریقی به دیگران آسیب بزنند و زهر خود را بریزند.

۴-۴- سایر ساختارها

ترکیب‌های درون‌مرکز در زبان لکی علاوه ساختارهای [اسم + اسم]، [صفت + اسم] و [اسم + صفت] که در بالا بررسی شد، در قالب سه ساختار [حرف اضافه + اسم]، [اسم + حرف اضافه] و [عدد + اسم] نیز ظاهر می‌شوند. در ادامه به بررسی این سه ساختار می‌پردازیم.

۴-۴-۱- ساختار [حرف اضافه + اسم]

در این نوع ترکیب‌ها حروف اضافه‌ای از قبیل *piŋ* (جلو) یا *doma* (عقب) با اسم همراه می‌شوند و واژه حاصل از این ترکیب اسم خواهد بود. در مثال‌های زیر اسم حاصل از ترکیب از لحاظ معنایی زیرشمول جزء اسمی ترکیب (عنصر دوم) است.

105) *piŋ-derow* (پیش + درو):

نوعی درو که در آن دروگر هر نوع گیاه و محصول را که جلوی دستش بیاید درو می‌کند.

106) *doma-ŋin* (عقب + محصول): آخرین محصولی که برداشت می‌شود

107) *wær-tarmæ* (جلو + طارمی): ایوان جلوی خانه؛ طارمی جلو

108) *pa-fum* (شام پسین؛ شام آخر: (پا + شام)

در اینجا *pa* (پا) نه در معنای لفظی بلکه در معنای استعاری به کار رفته و بنابراین در نقش حرف اضافه ظاهر شده است.

109) *benæ-tum* (بن + تخم):

بذر زراعی که کشاورزان به عنوان تخم برای سال زراعی آینده نگه می‌دارند.

از آنجاکه حروف اضافه به‌کاررفته در این نوع ترکیب‌های درون‌مرکز بر مفهوم مکان یا زمان (به‌صورت استعاری) دلالت دارند، رابطه معنایی بین اجزای ترکیب نیز یا رابطه مکانی است یا زمانی. برای مثال در wær-tarmæ و piġ-derow رابطه مکانی وجود دارد اما در pa-fum و doma-ġfin رابطه زمانی مشاهده می‌شود.

۴-۲- ساختار [اسم + حرف اضافه]

در میان داده‌های پژوهش یک واژه مرکب درون‌مرکز دارای ساختار [اسم + حرف اضافه] به چشم می‌خورد:

تختی که روی آن نشینند و به استراحت و خواب پردازند: (تخت + زیر) tæxt-ġēr (110)

اسم اول در این ترکیب، یعنی tæxt، نقش هسته را دارد و حرف اضافه ġēr (زیر) که از نوع حروف اضافه مکانی است، اشاره به موقعیت و مکان قرار گرفتن تخت دارد. این ساختار در بین ترکیب‌های درون‌مرکز لکی بسیار نادر است اما احتمال می‌رود با جست‌وجو و بررسی بیشتر موارد دیگری از آن را بتوان در زبان روزمره لکی یافت.

۴-۳- ساختار [عدد + اسم]

در یک مورد یک عدد به یک اسم اضافه شده و واژه حاصل اسمی است که از لحاظ معنایی زیرشمول اسم موجود در ترکیب به حساب می‌آید: fel-soru نوعی soru (سرود) است.

سرود چهل‌تایی؛ نوعی فال با چهل بیت: (چهل + سرود) fel-soru (111)

اصطلاح fel-soru بیانگر نوعی فال‌زنی است که در آن یک نفر با برشمردن چهل دانه تسبیح از حاضران می‌خواهد که هر کدام یک بیت شعر بگویند و پس از اینکه حاضران ۴۰ بیت شعر را گفتند، بیت آخری که خوانده می‌شود به‌عنوان فال فرد مورد نظر محسوب می‌شود.

۵- نتیجه‌گیری

تحلیل واژه‌های مرکب درون‌مرکز غیرفعلی در زبان لکی نشان می‌دهد که این نوع ترکیب‌ها از لحاظ ساختاری و معنایی تنوع زیادی دارند و آنها را می‌توان از لحاظ ساختاری به سه دسته عمده [اسم + اسم]، [اسم + صفت] و [صفت + اسم] تقسیم کرد. علاوه بر این ساختارها، سه ساختار دیگر شامل [حرف اضافه + اسم]، [اسم + حرف اضافه] و [عدد + اسم] نیز در این نوع

ترکیب‌ها به چشم می‌خورد. نوع رابطه بین اجزای ترکیب منجر به پیدایش طیفی از معانی در آنها می‌شود و بر اساس این رابطه معنایی می‌توان ترکیب‌های درون‌مرکز را طبقه‌بندی نمود. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تنوع معنایی ترکیب‌های [اسم + اسم] به مراتب بیش از سایر ترکیب‌های درون‌مرکز است. ترکیب‌های درون‌مرکز [اسم + اسم] به دو زیرطبقه هسته‌آغاز و هسته‌پایان تقسیم می‌شوند و در آنها مفاهیم متعددی یافت می‌شود که عبارت‌اند از: منشأ، محتوا، کاربرد، شباهت، جنس، محل، وابستگی، آغستگی، زمان، اختصاص، نوع، تغذیه، شیوه و هدف. ساختار درون‌مرکز [اسم + صفت] نیز از لحاظ معنایی تنوع فراوان دارد و معانی متعددی مانند نحوه عملکرد، ابزار تولید، محتوا، نسبت، خصوصیت و ارتباط خاص را می‌توان در این نوع ترکیب‌ها یافت.

بعضی از این روابط معنایی در پژوهش‌های مرتبط قبلی درباره زبان‌هایی همچون انگلیسی و آلمانی یافت نشده‌اند. همچنین، وجود ساختارهای [حرف اضافه + اسم]، [اسم + حرف اضافه] و [عدد + اسم]، هرچند با بسامد بسیار کم، نشان می‌دهد که ترکیب‌های درون‌مرکز لکی از لحاظ ساختاری نیز تنوع بسیار دارند و ساختارهایی را در این زبان می‌توان یافت که در کمتر زبانی به چشم می‌خورد.

از دیگر یافته‌های این پژوهش اینکه بعضی روابط معنایی که بین اجزای ترکیب [اسم + اسم] در زبان لکی شناسایی شده‌اند، در مطالعه آدامز (۲۰۰۱) و کاستلو و کین (۲۰۰۰) به دست نیامده‌اند. این روابط معنایی مشتمل است بر اختصاص، جزء سازنده، شیوه، زمان، تغذیه و آغستگی. در ترکیب‌های [اسم + صفت] لکی نیز بعضی روابط معنایی از قبیل نحوه عملکرد، ابزار تولید و محتویات به دست آمده‌است که در محدود پژوهش‌های صورت‌گرفته درباره این نوع ترکیب‌ها (نک. آپا، ۲۰۱۶) به آنها اشاره نشده‌است. از این لحاظ، پژوهش حاضر گامی کوچک در تکمیل و بسط طبقه‌بندی معنایی ترکیب‌های درون‌مرکز غیرفعلی است.

از دیگر نتایج پژوهش حاضر اینکه نشان می‌دهد بعضی طبقه‌بندی‌های معنایی که برای ترکیب‌های اسم-اسم ارائه شده‌اند، مانند طبقه‌بندی کاستلو و کین (۲۰۰۰) که در بخش سوم مقاله مطرح شد، بسیار کلی هستند و نمی‌توانند جزئیات روابط معنایی بین اجزای ترکیب را نشان دهند. بنابراین، تنوع معنایی ترکیب‌های درون‌مرکز اسم-اسم در زبان لکی که حاصل روابط معنایی متنوع موجود بین اجزای این ترکیب‌هاست، در چارچوب طبقه‌بندی کاستلو و کین (۲۰۰۰) قابل تحلیل و طبقه‌بندی نخواهد بود. زیرا اکثریت این روابط از قبیل منشأ،

محتوا، کاربرد، نوع، اختصاص، زمان و غیره در گروه تفسیر «رابطه‌ای» قرار می‌گیرند و در نتیجه تفاوت‌های مفهومی بین آنها ناشناخته باقی می‌ماند.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، پژوهشگران تا کنون به روابط معنایی بین اجزای ترکیب‌های زبان لکی توجه نکرده‌اند و در نتیجه پژوهش حاضر می‌تواند گام نخست و سرآغازی برای مطالعه در این زمینه باشد. مقایسه مختصر یافته‌های پژوهش حاضر با پژوهش‌های متناظر در زبان فارسی نیز حاکی از آن است که تنوع و تعداد روابط معنایی شناسایی شده در این پژوهش بیشتر است، به گونه‌ای که در ترکیب‌های اسم-اسم تعداد شانزده رابطه و در مجموع در همه انواع ترکیب‌های درون‌مرکز لکی بیش از بیست نوع رابطه معنایی متفاوت شناسایی شده‌است. در پژوهش‌ها در زبان فارسی، کریمی‌دوستان و وحید (۱۳۹۲) موفق به شناسایی یازده نوع رابطه معنایی متفاوت در ترکیب‌های اسم-اسم شده‌اند.

منابع

- آزادپور، ر. ۱۳۹۲. گویش لکی: آواشناسی، دستور، واژگان. قم: نگاران نور.
- ترابیان، ا. ۱۳۹۲. بررسی استعاره در اسم‌های مرکب اسم-اسم زبان فارسی در چارچوب زبان‌شناسی شناختی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه شیراز.
- خباز، م. ۱۳۸۵. ترکیب غیرفعلی در زبان فارسی. رساله دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی.
- خباز، م. ۱۳۸۶. «جایگاه هسته در کلمات مرکب غیرفعلی فارسی». دستور، ۳: ۱۵۳-۱۶۶.
- دبیرمقدم، م. ۱۳۹۳. رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، تهران: سمت.
- دیانتی، م؛ رضائی، ح. و رفیعی، ع. ۱۳۹۹. «واژه‌های مرکب درون‌مرکز زبان فارسی: ساخت‌های مفهومی ساده یا پیچیده؟». جستارهای زبانی، ۱۱ (۶): ۳۵-۶۸.
- سبزواری، م. ۱۳۹۷. «بررسی معنی‌سازی و استنباط و الگوهای مفهومی اسم‌های مرکب درون‌مرکز فارسی». زبان پژوهی، ۱۰ (۲۷): ۴۹-۶۸.
- شقاقی، و. ۱۳۸۹. مبانی صرف. تهران: سمت.
- شهسواری، ف. ۱۳۹۴. واج، تکواژ و واژه در زبان لکی. کرمانشاه: طاق‌بستان.
- طباطبایی، ع. ۱۳۹۴. ترکیب در زبان فارسی: بررسی ساختاری واژه‌های مرکب. تهران: آثار.
- عاصی، م. و بدخشان، ا. ۱۳۸۹. «رده‌بندی واژه‌های مرکب». فصلنامه زبان و ادب فارسی، ۴۶: ۷۱-۹۴.
- عزیزی، ز. ۱۳۹۴. بررسی فرایندهای واژه‌سازی در گویش لکی بر اساس نظریه زایشی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه کردستان.
- غلامی، ب. ۱۳۹۵. فرهنگ باساک: ریشه‌شناسی واژگان زبان لکی. خرم‌آباد: پراکنده.

- قطره، ف. و قندهاری، م. ۱۳۹۵. «بررسی اسم‌های دارای ساختار «اسم ۱ (و) اسم ۲» در زبان فارسی براساس نظریه آمیزش مفهومی». مجموعه مقالات چهارمین همایش ملی صرف، تهران: نشر نویسه پارسی: ۱۷۱-۱۹۰.
- کریمی‌دوستان، غ. و وحید، ا. ۱۳۹۲. «تحلیل معنایی کلمات مرکب اسم-اسم در فارسی». پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۵ (۸): ۶۵-۸۲.
- کیانی کولیوند، ک. ۱۳۹۰. فرهنگ و واژه‌نامه لکی (فرهنگ کیان)، خرم‌آباد: سیفا.
- ملکی، م. ۱۳۹۲. «کلمات مرکب راجی براساس طبقه‌بندی بیستو و اسکاليس». مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران، ۱ (۱): ۱۲۹-۱۵۴.
- یاراحمدزهی، ن. ۱۳۸۸. اسامی و صفات مرکب درون‌مرکز و برون‌مرکز در فارسی. زبان‌شناسی، ۴۴: ۷۵-۸۶.

- Adams, V. 1973. *An introduction to modern English word formation*. London: Longman.
- Adams, V. 2001. *Complex words in English*. Harlow: Pearson.
- Appah, C.K.I. 2016. Noun-adjective compounds in akan. *Lingue e linguaggio*, XV(2): 259-284.
- Aronoff, M., & Fudeman, K. 2011. *What is Morphology?* (2nd ed.). Oxford: Wiley-Blackwell.
- Bauer, L. 1983. *English Word formation*. New York: Cambridge University Press.
- Bauer, L. 2017. *Compounds and Compounding*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Benczes, R. 2006. *Creative compounding in English: The semantics of metaphorical and metonymical noun-noun combinations*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Bisetto, A. & Scalise, S. 2005. The Classification of Compounds. *Lingue E Linguaggio*, 4(2): 319-332.
- Costello, F. J., & Keane, M. T. 2000. Efficient creativity: constraint-guided conceptual combination. *Cognitive Science*, 24 (2): 229-349.
- Fauconnier, G., & Turner, M. 2002. *The way we think: Conceptual blending and the mind's hidden complexities*. New York: Basic Books.
- Jackendoff, R. 2002. *Foundations of Language, Brain, Meaning, Grammar, Evolution*. Oxford: Oxford University Press.
- Katamba, F., & Stonham, J. 2006. *Morphology*. New York: Palgrave Macmillan.
- Levi, J. 1978. *The syntax and semantics of complex nominals*. New York: Academic.
- Ryder, M. E. 1994. *Ordered chaos: the interpretation of English noun-noun compounds*. Berkeley: University of California Press.
- Szubert, A. 2012. *Zur internen Semantik der substantivischen Komposita im Dänischen*. Poznań: Wydawnictwo Naukowe.

نوآوری‌های دستوری طنز آمیز در مطبوعات معاصر از دیدگاه دستور کاربردین

زهرا معین نجف آبادی^۱

والی رضایی^۲ ✉

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۲۰

چکیده

این مقاله در چارچوب دستور کاربردین به دگرگونی زبان به بررسی نوآوری‌های دستوری طنز آمیز سال‌های اخیر در مطبوعات طنز می‌پردازد. هدف پژوهش این است که با جمع‌آوری داده‌ها از مطبوعات طنز دریابد این نوآوری‌های براساس چه سازوکارهایی شکل گرفته، در چه ساخت‌هایی به کار رفته‌است و از میان آنها مواردی که در زبان بسامد بالایی دارند چه ویژگی‌هایی دارند. این نوآوری‌ها در سه بخش طبقه‌بندی و تجزیه و تحلیل شده‌اند: ساخت‌های اشتقاقی، ساخت فعل جعلی و ساخت‌های «ال» دار. با بررسی مشخص شد که بیشتر این نوآوری‌های براساس فرایندهای قیاسی در زبان شکل گرفته‌است که حاصل کاربرد زبان است. علاوه بر این، به نظر می‌رسد بیشتر نوآوری‌های دستوری طنز آمیز را می‌توان نشانه‌ی نیاز زبان فارسی به ساخت‌های جدید دانست، ساخت‌هایی که در زبان معیار قابل قبول نیستند اما در فضای طنز و شوخ‌طبعی می‌توان آنها را به کار برد.

واژگان کلیدی: رویکرد کاربردین، تغییر زبان، قیاس، بازتحلیل، قرض‌گیری

✉ vali.rezai@fgn.ui.ac.ir

۱. کارشناس ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.
۲. دانشیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. (نویسنده مسؤل)

۱- مقدمه

زمانی که نوآوری‌های زبانی روی می‌دهد ممکن است در ابتدا از دید بسیاری از گویشوران طنزآمیز به نظر آید، اما با گذشت زمانی نه‌چندان طولانی، برخی از این نوآوری‌های طنزآمیز به دلیل برطرف کردن خلأهای زبانی و ارتباطی وارد زبان رسمی می‌شوند، به گونه‌ای که ممکن است تصور نشود این نوآوری‌ها صرفاً برای ایجاد طنز و شوخی به کار برده می‌شدند. این پژوهش با بررسی تعدادی از نوآوری‌های دستوری طنزآمیز مطبوعات می‌کوشد در آغاز دریابد که این نوآوری‌ها به چه دلایلی و طی چه سازوکارهایی در زبان پدید آمده‌است و از میان آنها مواردی که بسامد بالایی دارند و وارد زبان رسمی شده‌اند چه ویژگی‌هایی دارند و چه عاملی سبب جذب نوآوری‌ها در زبان رسمی گشته‌است.

از سوی دیگر، وقتی ساخت‌های جدید وارد زبان می‌شوند به‌مرور موجب تغییر زبان می‌گردند. این تغییر معمولاً در حوزه واژگان محسوس‌تر و در حوزه دستور تا حدودی نامحسوس به نظر می‌رسد، تاجایی که همان‌گونه که بایبی (۲۰۱۵: ۲) بیان می‌کند در بسیاری موارد حتی خود گویشوران نیز متوجه آن نمی‌شوند. شاهد این گفته بایبی تثبیت برخی از نوآوری‌های طنزآمیز در حوزه ساخت‌های اشتقاقی در زبان فارسی است.

از نظر بایبی (۲۰۱۵: ۲۳۸) تغییر زبان تصادفی نیست و هدف تمرکز بر مکانیسم‌های شناختی است که در طول رویدادهای ارتباطی عمل می‌کند. به اعتقاد او این مکانیسم‌ها نه تنها مسیر تغییر زبان را مشخص می‌کنند بلکه چرایی و چگونگی تغییرات را نیز بیان می‌کنند. از همین‌رو، این پژوهش می‌کوشد تا علاوه‌بر بررسی ایجاد نوآوری‌های زبانی به دلایلی نیز بپردازد که زمینه ایجاد این نوآوری‌ها را در زبان ایجاد کرده‌است.

متون مطالعه‌شده در این پژوهش مجلات طنز یا ستون طنز مطبوعات سال‌های اخیر است. از آنجاکه در متون طنز، نویسنده خود را از قید قواعد و هنجارهای زبان معیار آزاد می‌داند دست به هنجارشکنی و نوآوری ساختی می‌زند. از طرف دیگر، در چنین بافتی نیازمندی‌های ساختی ظهور می‌یابند. درواقع، در بافت گفتمانی طنز سخنگویان ناخودآگاه آنچه را نیاز دارند خلق می‌کنند.

این مطالعه تحقیقی داده‌بنیاد است و سعی شده تا در زمینه نوآوری‌های دستوری طنزآمیز در زبان فارسی داده‌هایی از منابع گوناگون انتخاب، طبقه‌بندی و تجزیه و تحلیل شود. اصلی‌ترین متن این پژوهش صفحات طنز روزنامه قانون است که با عنوان «بی‌قانون» انتشار یافته‌است. علاوه‌بر آن، نشریه گل‌آقا، طنز و کاریکاتور، اصفهان، نیمروز و چلچراغ نیز مطالعه

شده‌است. بعد از جمع‌آوری داده‌ها و تشکیل پیکره، ابتدا داده‌ها در سه بخش طبقه‌بندی شدند: نوآوری‌های مربوط به ساخت‌های اشتقاقی، نوآوری‌های مربوط به فعل جعلی و نوآوری‌های مربوط به ساخت‌های «ال» دار. در مرحله بعد بر مبنای تحلیل هر گروه از داده‌ها، به نیازهای زبانی و غیرزبانی پرداخته شد که در ایجاد و پیدایش هر یک از نوآوری‌ها نقش ایفا کردند و نهایتاً دلایل تثبیت یا تثبیت‌نشدن این نوآوری‌های دستوری در زبان بررسی شد.

۲- پیشینه

در زمینه شوخی‌های زبانی و ایجاد ساختارهای جدید در زبان صفایی و درویشعلی‌پور آستانه (۱۳۹۱) انواع طنز در شوخ‌طبعی‌های جبهه را به سه دسته: کلامی، تصویری و محتوایی طبقه‌بندی می‌کنند. شوخی‌های کلامی شامل انواع بازتحلیل صرفی و نحوی، نقیضه، غافل‌گیری و اصطلاح‌سازی‌های تبسم‌زاست. نگارندگان با اشاره به نظریه طنز کلامی^۱ که از قدرت صورت‌های زبانی در ایجاد طنز مدد می‌جوید معتقدند که یکی از سازوکارهای رایج طنز کلامی در شوخ‌طبعی‌های جبهه، فرایند بازتحلیل است.

مدرسی و وزوایی (۱۳۹۷) با نگاهی به سابقه تاریخی ایجاد ساختارهای جدید در زبان با بررسی و تحلیل اشعار طرزی افشار نشان می‌دهند تغییراتی که طرزی در روزگار خود با ایجاد ساختارهای جدید انجام داده، امروز تحت عنوان «هنجارگریزی» مطرح می‌گردد که عبارت است از ابداع ترکیبات جدید در زبان که در عصر شاعر کاربرد نداشته‌است. نگارندگان برخی از نوآوری‌های زبانی طرزی را ساختن مصدر جعلی از اسم عام، استفاده از نشانه مصدری «پدن» در ترکیب با اسم خاص، آوردن دو اسم مترادف (معطوف و معطوف‌علیه) به صورت مصدر جعلی، آوردن واژگان مرکب به صورت مصدر جعلی و ساختن مصدر جعلی از حرف و ضمیر که حروف عربی را نیز در بر می‌گیرد.

در مورد کاربرد «ال» در ساخت‌های زبان فارسی صادقی (۱۳۵۳) معتقد است این ترکیبات مانند سایر عناصر قرضی در فارسی باید به عنوان ترکیبات فارسی و در محدوده قواعد زبان فارسی صورت گیرد. به اعتقاد صادقی «ال» از نظر نقش و وظیفه ساختمان صرفی به کلی با اصل عربی خود تفاوت دارد زیرا در فارسی «ال» نظیر میانوند در ترکیباتی مانند دمام یا رویاروی و ... در ساختمان کلمات مرکب به کار می‌رود. در این نقش «ال» نه تنها در ترکیباتی که قالبی از عربی گرفته شده‌اند به کار می‌رود بلکه در تعدادی از ترکیباتی که یک جزء آن فارسی است نیز کاربرد دارد. از این رو می‌توان آن را میانوندی نیمه‌بارور و نیمه‌فعال خواند.

1. verbal Irony

۳- چارچوب نظری

دیدگاه کاربردبنیاد در دستور شناختی بر این باور است که بازنمایی شناختی در خلال کاربرد زبان پدید می‌آید و شکل می‌گیرد (بایی، ۲۰۱۰). به این دلیل رویکردهای کاربردبنیاد تمایز میان توانش زبانی و کنش زبانی را آن‌گونه که در دستور زایشی مطرح است نادیده می‌گیرند. این دیدگاه دستور زبان را محصول کاربرد می‌داند. از نظر بایی (۲۰۰۶: ۱) دستور زبان سازماندهی شناختی تجربه افراد با زبان است. بنابراین، در این دیدگاه می‌توان نظام زبان را به واسطه داده‌های کاربردی شناخت.

هرچند عموم نظریه‌های نقش‌گرا مانند گیون (۱۹۹۰)، هلیدی (۱۹۹۴)، دیک (۱۹۸۹) و ون ولین (۲۰۰۵) را می‌توان کاربردبنیاد دانست اما این انواع دستور ساختی مانند دستور شناختی لانگاکر (۲۰۰۸)، دستور ساختی شناختی گلدبرگ (۲۰۰۶) و دستور ساخت‌محور قوی کرافت (۲۰۰۱) است که بیشتر به این نام شهرت دارند.

یکی از مهم‌ترین شواهد زبان‌شناسان شناختی در اثبات پدید آمدن دستور از کاربرد زبان بسامد است (پرک ۲۰۱۵: ۷). مطالعات متعددی نشان داده که بسامد کاربرد نقشی تعیین‌کننده در بازنمایی زبانی دارد. به‌عنوان نمونه کلمات پُربسامد در برابر تغییرات ساخت‌واژی مقاومت بیشتری دارند. بسامد بالا از عواملی است که موجب پدید آمدن صورت‌های ساخت‌واژی بی‌قاعده می‌شود.

بایی پس از پژوهش‌هایی که درباره تأثیر کاربرد زبان بر ساخت‌های زبانی انجام داد در فرضیه‌های اصلی رویکرد زایشی تردید و در مقابل آن رویکرد کاربردبنیاد را ارائه کرد. بایی (۲۰۰۵) براساس این رویکرد معتقد است برای تحلیل ساخت‌های زبانی به جای استفاده از قواعد می‌بایست الگوها و طرحواره‌های زبانی را مبنا قرار داد. او بر این باور است که دستور زبان در نتیجه کاربرد زبان ایجاد شده و به‌تدریج با تکرار و بسامد در ذهن گویشوران ذخیره شده‌است. بایی (۲۰۰۵) همچنین معتقد است کاربرد زبان صورت‌ها و معانی دستوری را با تکرار الگوهای زبانی ایجاد می‌کند و با مطالعه فرایندهای دستوری‌شدگی در هر زبان می‌توان دریافت که دستور زبان چگونه در طول زمان ایجاد شده‌است.

علاوه بر این، بایی (۲۰۰۵: ۷۱۴) معتقد است پنج عامل در تغییر ساختارهای دستوری مؤثرند: ۱- بسامد که موجب مستقل شدن یک سازه از دیگر سازه‌ها می‌گردد. ۲- تأثیر بافتی که در کنار بسامد موجب قراردادی شدن برخی از ساخت‌های دستوری می‌شود. ۳- کاهش آوایی که در ساخت‌های پُربسامد روی می‌دهد. ۴- سرنمون‌هایی که دارای بسامد بالا گردند

به اعضای مرکزی طبقه خود تبدیل می‌گردند. ۵- سرنمون‌های پُرسامد می‌توانند در مقابل تغییر مقاوم شوند.

بایبی (۱۱:۲۰۱۵) در مورد نوآوری‌های زبانی معتقد است زمانی که یک نوآوری در زبان دارای بسامد شد، بسیار دشوار است که بتوان کاربرد آن را متوقف کرد. بایبی (۲:۲۰۱۵) همچنین عامل مهم در تثبیت نوآوری‌های زبانی را شناخت نسبت به فرایندهای ذهنی و همچنین فرایندهای اجتماعی می‌داند که اجازه می‌دهد این نوآوری‌ها در میان گویشوران گسترش یابد.

یکی از فرایندهایی که موجب ایجاد ساخت‌های نوآورانه در زبان می‌گردد قیاس است. همان‌گونه که بایبی (۵۷:۲۰۱۰) بیان می‌کند قیاس فرایندی است که طی آن «گویشور یک عنصر جدید را براساس شباهت آوایی یا معنایی به صورت‌های موجود در سازه‌ای قدیمی به کار می‌برد تا ساختارهای جدید ایجاد کند».

در دیدگاه آراتو (۱۷۹:۱۳۷۳) نیز قیاس فرایندی است که به موجب آن صورتی در یک زبان با صورتی دیگر که با آن به نوعی مرتبط است همانند می‌گردد. آراتو معتقد است این تعریف عمداً مبهم ارائه شده، زیرا صورت‌های زبانی به درجات گوناگونی می‌توانند همانند شوند. از دیدگاه آراتو انواع ارتباط نیز ممکن است سبب به وجود آمدن چنین دگرگونی‌هایی گردد، اما یک حکم کلی در مورد عملکرد قیاس این است که قیاس سبب حذف و ناپدید شدن صورت‌های بی‌قاعده و غیرعادی در زبان می‌گردد. علاوه بر این، از دیدگاه آراتو کارکردهای روند قیاس هیچ صورت یا مقوله جدیدی در زبان به وجود نمی‌آورد بلکه تنها سبب گسترش یا تعمیم صورت‌های از پیش موجود در زبان می‌گردد.

آندرسن (۳۶۷:۱۹۹۱) نیز معتقد است قیاس معتبر بر پایه قواعد عام و رایج زبان و در کلیه سطوح آن عمل می‌کند و هر گاه نسل جدید صورت‌های بی‌قاعده قدیمی را به کار نبرد و یا یاد نگیرد احتمالاً صورت باقاعده جانشین آن می‌شود. کیپارسکی^۱ (۱۹۶۵) معتقد است از دست دادن صورت‌های بی‌قاعده به ساده‌سازی دستور زبان می‌انجامد. کوریلوویچ^۲ (۱۹۴۷) معتقد است صورت‌های ساده‌تر و پایه‌ای‌تر معمولاً اساس ایجاد صورت‌های جدیدتر قرار می‌گیرد. یاکوبسون^۳ (۱۹۳۹) نیز می‌گوید صورت‌های بی‌نشان مانند صورت مذکر در مقابل صورت‌های نشان‌دار مانند صورت مؤنث به دلیل ساده‌تر بودن بیشتر مبنای قیاس قرار می‌گیرند.

1. K iparski, P

2. Kurylowicz, J.

3. Jakobson, R.

شقاقی (۲۸۸:۱۳۸۰) با اشاره به اینکه در قرن نوزدهم زبان‌شناسان تاریخی توجه خود را به حوزه آوایی و تغییرات آن و شباهت الگوهای زبان معطوف کردند و براساس مشاهدات خود به این نتیجه رسیدند که تغییرات آوایی با چنان نظم‌ی رخ می‌دهد که می‌توان آنها را قانون نامید، بیان می‌کند که به نظر محققانی مانند بائر^۱ (۱۹۸۶)، متیوس^۲ (۱۹۹۱)، آندرسن (۱۹۹۱) و اسپنسر^۳ (۱۹۹۲) گویشوران زبان‌های مختلف با الگوگیری از ساختار واژه‌های زبان به تولید صورت‌های تصریفی باقاعده دست می‌زنند و حتی ممکن است برای این کار واژه‌های سترون را نیز به کار گیرند. از دیدگاه شقاقی قیاس براساس تجربه‌پذیری زبان عمل می‌کند و گویشوران را قادر می‌سازد با تکیه بر صورت‌های موجود، صورت‌های جدیدی را در زبان بیافرینند. شقاقی (۲۸۸:۱۳۸۰) معتقد است نوآوری‌های قیاسی که افراد بداهتا می‌سازند گاه تقلید و وارد زبان می‌گردد. اما در مواردی نیز از نوآوری‌های قیاسی اقبال عمومی نمی‌شود و آنها به گنجینه واژگان زبان افزوده نمی‌شوند. به اعتقاد شقاقی (۲۸۹:۱۳۸۰) قیاس به‌خودی‌خود عامل تحول نیست اما از عوامل مؤثر در دگرگونی زبان است و چنانچه از قیاس برای نوآوری و تولید صورت‌های جدید استفاده شود می‌تواند مبنایی برای ساخت‌های آتی در زبان قرار گیرد. بایبی (۲۰۱۵:۱۰) از فرایند قیاس باعنوان فرایند تطابق الگو^۴ نیز نام می‌برد که طی آن گویشوران الگوهای زبانی موجود را به الگوهای مشابهی که در ذهن دارند گسترش می‌دهند و به این ترتیب برخی از الگوها را در زبان تقویت می‌کنند. از دیدگاه بایبی این الگوها همان صورت‌های پرکاربرد زبانی هستند که به دلیل بسامد زیاد در زبان، در ذهن گویشوران ذخیره شده‌اند و به محض نیاز به مفاهیم جدید در زبان مبنا قرار می‌گیرند و موجب ایجاد الگوهای جدیدتر در زبان می‌گردند. بایبی (۲۰۱۵:۲۳۸) در همین زمینه معتقد است الگوهای دستوری کم‌بسامد همیشه جای خود را به الگوهای دستوری پُربسامد می‌دهند.

در میان فرایندهای قیاسی فرایند بازتحلیل و فراتحلیل بسامد بیشتری دارد. بازتحلیل براساس تعریفی که بایبی (۲۰۱۵:۱۱۲) آورده عبارت است از فرایندی که طی آن «برخی از عناصر آوایی در یک توالی به دلایلی مانند ریشه‌شناسی عامیانه و یا پسین‌سازی یک تکواژ یا یک واژه جداگانه تلقی می‌شود که منجر به ایجاد تکواژهای جدید در زبان می‌گردد. این تکواژهای جدید معمولاً پایه و اساس نوآوری‌های واژگانی و دستوری در زبان واقع می‌شوند».

1. Bauer, L

2. Matthews, P

3. Spencer, A

4. Pattern-matching

اما در مقابل فرایند بازتحلیل که طی آن ممکن است بخشی از یک واژه به‌عنوان یک تکواژ جداگانه تلقی گردد فرایندی وجود دارد که فراتحلیل نام دارد. در این فرایند همان‌گونه که تراسک (۱۹۷۰:۲۰۱۵) بیان می‌کند مانند فرایند بازتحلیل مرز تکواژها جابه‌جا می‌شود با این تفاوت که به جای جدا شدن بخشی از یک واژه به‌عنوان یک تکواژ مستقل، بخش انتهایی یک کلمه به ابتدای کلمه بعدی می‌چسبد.

۴- تجزیه و تحلیل داده‌ها

در این بخش به بررسی نوآوری‌های دستوری طنزآمیزی پرداخته می‌شود که در سال‌های اخیر در مطبوعات به‌کار رفته‌است. این نوآوری‌ها در پژوهش به سه گروه طبقه‌بندی می‌شوند: نوآوری در ساخت‌های اشتقاقی، نوآوری در افعال جعلی، و نوآوری در ساخت «ال» دار. نوآوری‌های اشتقاقی به دو گروه نوآوری در پیشوندها و نوآوری در پسوندها طبقه‌بندی شده‌است.

۴-۱- نوآوری در پیشوندها

نوآوری‌های مربوط به پیشوندها در پیکره جمع‌آوری شده شامل پیشوندهای نا-، بی-، ب-، با-، ن-، پسا- و پیشا- است.

۴-۱-۱- «نا»

درمورد نوآوری‌های طنزآمیز با پیشوند نا- مجموعاً هشت مورد در پیکره مشاهده شد و همان‌گونه که در داده‌ها مشاهده می‌شود تمامی ترکیبات ساخت‌های جدیدی هستند که به قیاس با صورت‌های موجود زبان ایجاد شده‌اند. بنابراین، می‌توانیم آنها را نوآوری در زبان به شمار آوریم.

۱- کشف فسیل یک عنصر نابرجام (قانون، ش ۷۴۰، ص ۱۴)

۲- مسؤولان نامربوطه (قانون، ش ۱۳۵۴، ص ۱۴)

۳- قشر آسیب‌ناپذیر می‌کردید. (صفحه اینستاگرام بی‌قانون، ۱۳۹۸/۷/۲۰)

۴-۱-۲- «بی»

پیشوند بی- نیز مانند نا- پیشوند نفی است ولی همان‌گونه که محتشمی (۱۹۸۰:۱۳۷۰) بیان می‌کند تفاوت مهمی که بین دو پیشوند نا- و بی- وجود دارد این است که بی- ماهیت کلمه را تغییر می‌دهد یعنی اسم را تبدیل به صفت می‌کند ولی نا- تغییر نمی‌دهد. علاوه بر آن بی-

بر سر اسم‌هایی که با افزودن یاء مصدری به صفت ایجاد شده‌اند نمی‌آید ولی نا- می‌آید و آنها را منفی می‌کند. درواقع ابتدا نا- به صفت اضافه و آن را منفی می‌کند و سپس یاء مصدری آن را تبدیل به اسم می‌کند مانند ناخوشی و ناتوانی. درمورد نوآوری‌های طنزآمیز با پیسوند بی- تنها یک مورد در پیکره جمع‌آوری شده مشاهده شد:

۴- بی‌شخصیت‌شناسی وسواس (قانون، ش ۱۳۶۱، ص ۱۱)

۴-۱-۳- «ب»

پیشوند ب- همان‌گونه که محتشمی (۱۳۷۰:۱۹۹) بیان می‌کند بر سر ریشه برخی از فعل‌ها می‌آید و به آن معنی فاعلی می‌دهد، مثلاً او شخص بزی است، یعنی کسی که خوب می‌زند. همان‌گونه که کلباسی (۱۳۸۸:۶۲) بیان می‌کند این پیشوند با اسم و قید ترکیب می‌شود و اسم، صفت یا قید می‌سازد مانند بحق و بموقع. درمورد نوآوری‌های طنزآمیز با پیشوند بی- تنها دو مورد در پیکره مشاهده شد:

۵- طریقه ساخت فیلم‌های ببر (قانون، ش ۹۰۲، ص ۱۰)

۶- اصلاً شاید خ-ک از اول فرارِبگن خوبی بوده‌است. (صفحه اینستاگرام بی‌قانون، ۱۳۹۸/۷/۲۰)

مشاهده می‌گردد که ساخت‌های فیلم‌های ببر و فرارِبگن براساس قوانین دستور زبان ایجاد شده‌است اما چون پیش‌تر در زبان نبودند می‌توان آنها را نوآوری در زبان به شمار آورد.

۴-۱-۴- «با»

در مقابل پیشوند بی- که برای منفی کردن استفاده می‌شود پیشوند با- برای مثبت کردن ساختی که پیش‌تر با پیشوند بی- منفی شده به‌کار می‌رود. درمورد نوآوری‌های طنزآمیز با پیشوند با- تنها دو مورد در پیکره جمع‌آوری شده مشاهده شد:

۷- نگرانی بامورد (تیترا) (در قیاس با بی‌مورد) (قانون، ش ۱۰۹۱، ص ۱۵)

۸- جواب باربط (تیترا) (در قیاس با بی‌ربط) (گل‌آقا، ش ۱۸، ص ۳)

۴-۱-۵- «ن»

نوآوری‌ها با پیشوند ن- مجموعاً یازده مورد است و همان‌گونه که در نمونه‌ها مشاهده خواهد شد بیشترین بسامد مربوط به تعمیم ساختار است. به عبارت دیگر، ساختارهای موجود در زبان مربوط به پیشوند ن- به ساخت‌های جدیدتر تعمیم پیدا کرده‌است. برخی از نوآوری‌های طنزآمیز با پیشوند ن- عبارت‌اند از:

۹- این مدیر شایسته و **ول‌نکن** (قانون، ش ۱۱۹۹، ص ۱۵). در این ساخت نشانه منفی‌ساز در ابتدای بن مضارع آمده‌است.

۱۰- خودی‌ها، **نخودی‌ها** و **بیخودی‌ها** (تیتیر) (قانون، ش ۶۹۷، ص ۱۳). در این ساخت نشانه منفی-ساز به اول اسم اضافه شده و آن را تبدیل به صفت منفی کرده‌است.

۱۱- چه **اشتغال‌نزایی** شدن این مسؤولان (قانون، ش ۷۶۱، ص ۹). در این نمونه نشانه منفی‌ساز به وسط فعل مرکب اضافه شده که این ساخت نیز در دستور زبان موجود نیست و می‌توان آن را نوآوری به شمار آورد.

۴-۱-۶- «پسا»

ظاهراً به قیاس با پیشوند post در مفهوم بعد در زبان انگلیسی ساخته شده‌است. پسا- گونه بومی‌شده پیشوند post در زبان فارسی است و به این دلیل نمی‌توان آن را در شمار پیشوندهای قرضی در زبان فارسی به شمار آورد. از این پیشوند مجموعاً یازده مورد در پیکره مشاهده شد که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱۲- **پساشله** (تیتیر) (قانون، ش ۱۰۴۱، ص ۱۶)

۱۳- مراسم **پسابدِرَقه** پدر (قانون، ش ۱۰۰۳، ص ۱۶)

۱۴- کنون عصر **پساکفاشیان** است. (طنز و کاریکاتور، ش ۲۸۲، خرداد ۱۳۹۵، ص ۲۳)

۴-۱-۷- «پیشا»

در مقابل پیشوند پسا- پیشوند پیشا- قرار دارد و احتمالاً به قیاس با پیشوند پسا در زبان فارسی است. البته می‌توان این احتمال را نیز در نظر گرفت که پیشا- نیز در اصل به قیاس با پیشوند pre در انگلیسی به مفهوم پیش ساخته شده باشد. اما در هر حال ایجاد این پیشوند در زبان فارسی و همچنین ساختن ترکیبات جدیدی که پیش از این در زبان موجود نبوده‌اند را می‌توان نوآوری به شمار آورد. در مورد نوآوری‌های طنزآمیز با پیشوند پیشا- متأسفانه تنها یک مورد در پیکره مشاهده شد:

۱۵- در **پسابرجام** بسیاری از صنعت‌ها هم تعطیل شده ... یعنی در **پیشابرجام** بسیاری از صنعت‌ها تعطیل نشده بود. (قانون، ش ۸۱۱، ص ۱۰)

۴-۲- نوآوری در پسوندها

نوآوری‌های طنزآمیز در پسوندها برخلاف پیشوندها بسامد و تنوع بیشتری دارند. در این بخش ابتدا پسوندهای فارسی، سپس پسوندهای عربی و اروپایی که وارد زبان فارسی شده‌اند بررسی می‌شود.

۴-۲-۱- «انه»

نوآوری‌های طنزآمیز با پسوند -انه مجموعاً هفت مورد در پیکره مشاهده شد و با توجه به نمونه‌های زیر این پسوند در تمامی موارد در چارچوب دستور زبان کاربرد یافته‌است.

۱۶- از الطاف آفایانه (تیتیر) (گل‌آقا، ش ۲۸، ص ۷)

۱۷- گران مرغانه (تیتیر) (گل‌آقا، ش ۱، ص ۵۱، نوروز ۱۳۷۸)

۴-۲-۲- «ستان»

مجموعاً پنج مورد در پیکره مشاهده شد و در تمام موارد در چارچوب دستور زبان کاربرد یافته‌است.

۱۸- چو پاکستان شده با طالبان یار/ شود نامش از این پس طالبستان (گل‌آقا، ش ۲۶، ص ۹)

۱۹- از کرامات ارز تک‌نرخی است/ این عجایب به شهر هرتستان (گل‌آقا، ش ۸، ص ۳)

۲۰- درخواستستان (تیتیر) (گل‌آقا، ش ۱۷)

۴-۲-۳- «گی»

پسوندواره -گی درواقع به‌صورت «-یی» بوده که آن را «-یاء» نسبت می‌نامند و زمانی که قبل از آن‌ها ی غیرملفوظ بیاید به دلایل آوایی یک «گ» میانجی بین «ه» و «-یی» قرار می‌گیرد تا تلفظ سهل شود. کاربرد یای نسبت به‌صورت «گی» چنان بسامدی دارد که شاید بتوان آن را پسوندواره‌ای مستقل از پسوند «-یی» به شمار آورد که طی فرایند فراتحلیل در زبان شکل گرفته‌است، به این صورت که «گ» میانجی و یای نسبت هم‌زمان یک پسوند فرض شده‌است اما به این دلیل که «-گی» هنوز کاملاً از «-یی» مستقل نشده آن را پسوندواره می‌نامند. مجموعاً چهارده مورد از این پسوند در پیکره مشاهده شد که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۲۱- بادکردگی (گل‌آقا، ش ۲، ص ۱)

۲۲- پیام هم‌پستگی. برادر پسته‌کار! برنج من به فدایت، حال که بر تو آن رفته که بر من، بیا

احساس خود را قسمت کنیم. یک برادر شالیکار. (گل‌آقا، ش ۳۰، ص ۸)

۲۳- از قلم افتادگی (تیتیر) (گل‌آقا، ش ۴۱، ص ۵)

۲۴- تراکنشیدگی (تیتیر) (قانون، ش ۱۱۶۵، ص ۱۵)

در تمام نمونه‌ها شاهد فرایند «اسم‌سازی» به کمک پسوندواره «-گی» هستیم. به عبارت دیگر، این پسوندواره موجب شده بتوان فعل مرکب یا عبارت فعلی را به اسم تبدیل کرد. این ویژگی همان‌گونه که صادقی (۱۳۷۲) بیان می‌کند در پسوند «-یی» نیز وجود دارد که با آن می‌توان از فعل‌های مرکب و نیز از گروه فعلی اسم‌های عمل مرکب ساخت. بنابراین اگرچه صورت آوایی «-گی» و «-یی» متفاوت شده ولی هنوز رفتار دستوری آنها تغییر نکرده‌است.

۴-۲-۴- «نما»

«نما» پسوندواره است زیرا در اصل بن مضارع از مصدر نمایاندن است و هنوز در این مفهوم کاربرد دارد، پس نمی‌توان آن را پسوند دانست. نوآوری‌های طنزآمیز با این پسوندواره دوازده مورد است که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۲۵- یک عده انگشت‌شمار از مردم‌نماها مقابل تصمیماتی که مسؤولان برای زندگیشون میگیرن

مقاومت نشون میدن. (قانون ش ۱۲۰۴، ص ۱۶)

۲۶- حمله داعشی‌نماها به مجتمع کورش برای تبلیغ فیلم به وقت شام (قانون، ش ۱۱۹۸، ص ۱۵)

۲۷- اقدامات ضدامنیتی مرتب‌نماها (قانون، ش ۱۱۶۸، ص ۱۵)

۴-۳- ساخت‌های تنوین‌دار

نوآوری در ساخت‌های تنوین‌دار زمانی است که تنوین به یک کلمه فارسی اضافه شود. بسیاری از ادیبان اضافه شدن تنوین به کلمه‌های فارسی را غیرمجاز می‌دانند اما برخی مانند سیاوشی (meidan.com) معتقدند که تنوین در فارسی از عربی‌بودگی خود رها شده و مسیر دیگری را طی کرده‌است. واژه‌های تنوین‌دار در فارسی معاصر نقش‌های گفتمانی تازه‌ای پیدا کرده و با کاربرد آن در عربی کاملاً متمایزند. تنوین در فارسی موضوع جالبی است زیرا از یک سو گفتمان غالب این است که فارسی را فارسی‌تر و کمتر عربی کنیم اما از سوی دیگر فراوانی واژگان تنوین‌دار در فارسی نه تنها کمتر نشده بلکه این پسوند حتی زایاتر نیز شده‌است.

سیاوشی معتقد است جایگزین کردن کلمه‌های تنوین‌دار با معادل آن آسان نیست. تنوین نظامی مفهوم‌ساز به‌خصوص در گونه گفتاری فارسی ایجاد کرده‌است و موجب شده قیده‌های جدیدی با تنوین ساخته شود که پیشینه‌ای در زبان نداشته‌اند و علاوه بر این خلأهای مفهومی بسیاری در گونه گفتاری فارسی با تنوین در حال پُر شدن هستند. ممکن است گونه گفتاری برای برخی از ادیبان و نویسندگان بی‌اهمیت باشد اما باید توجه داشت که گونه گفتاری ممکن است در طول سال‌ها به درجات مختلف به گونه‌های نوشتاری و رسمی نفوذ کند.

اما به‌طور کلی استفاده از تنوین در کلمه‌های فارسی را به این دلیل که خلاف قوانین دستور زبان فارسی است می‌توان نوآوری به شمار آورد. نوآوری‌های طنزآمیز با تنوین تنها دو مورد در پیکره مشاهده شد:

۲۸- خواهشمند است لطفاً ما را یواش یواش **طناباً** خفه فرمایید. (یک فنجان چای داغ، ص ۱۲۳)

۲۹- ما قویاً معتقدیم جناح‌های سیاسی لازم است **فوتبالاً** با هم مسابقه بدهند. (بی‌ستون، ص ۷۷)

۴-۴- نوآوری در پسوندهای اروپایی

پسوندهای اروپایی از زبان انگلیسی و فرانسه وارد زبان فارسی شده و با اضافه شدن به کلمه‌های فارسی ساخت‌های جدید ایجاد کرده‌است: «-زیشن» انگلیسی و معادل آن «-سیون» در فرانسه و همچنین پسوند «-لوژی»، «-ییزه»، «-یک» و «-ایسم» است.

۴-۴-۱- «زیشن»

می‌توان اضافه شدن این پسوند را به کلمه فارسی نوآوری به شمار آورد که یک مورد در پیکره دیده شد:

۳۰- **تف مالیزیشن** (تیترا) (قانون، ش ۸۵۴، ص ۱۰)

این پسوند طی فرایند فراتحلیل در زبان فارسی ایجاد شده‌است، زیرا این پسوند درواقع تشکیل شده از «-یز» و «-شِن» است. برای نمونه در انگلیسی nationalization تشکیل شده از ستاک national با پسوند -iz و سپس پسوند -tion است، پس «-زیشن» از دو پسوند تشکیل شده‌است ولی در زبان فارسی گویشور آن را یک پسوند در نظر گرفته و با آن یک ساخت جدید ایجاد کرده‌است.

۴-۴-۲- «سیون»

در مفهوم به وقوع پیوستن نوعی فرایند به کار می‌رود. البته می‌توان این پسوند را همان پسوند -شِن در انگلیسی به شمار آورد که در فرانسه تبدیل به -سیون شده‌است. درمورد این پسوند تنها دو مورد در پیکره مشاهده شد که یک نمونه آن عبارت است از:

۳۱- **لاکچریزاسیون** (تیترا) (قانون، ش ۱۳۵۰، ص ۱۴)

۴-۴-۳- «لوژی»

معمولاً در مفهوم دانش تخصصی در مورد یک مفهوم عینی یا انتزاعی به کار می‌رود. در فارسی معادل این پسوند «-شناسی» است؛ بیولوژی: زیست‌شناسی و اکولوژی: بوم‌شناسی. نوآوری‌های طنزآمیز با این پسوند هشت مورد است:

۳۲- داداشولوژی (تیترا) (قانون، ش ۱۱۶۷، ص ۱۱)

۳۳- ولولوژی (قانون، ش ۱۲۱۱، ص ۱۴)

۳۴- بایدولوژی (تیترا) (قانون، ش ۱۱۳۸، ص ۱۶)

۳۵- پلنگولوژی (تیترا) (قانون، ش ۱۳۲۹، ص ۱۴). (پلنگ در اصطلاح محاوره به افرادی اطلاق می‌شود که دارای آرایش‌های بسیار خاص و پوشش متفاوت نسبت به سایر افراد جامعه هستند).

در همه نمونه‌های بالا می‌توان پسوند -لوژی را با «-شناسی» معادل قرار داد؛ داداشولوژی: داداش‌شناسی. اما چرا مبدع داداشولوژی استفاده از «-لوژی» را بر «-شناسی» ترجیح داده‌است؟ شاید دلیل پرستیژ زبانی است. استفاده از صورت‌های دارای پرستیژ بیشتر می‌تواند تأثیر بر مخاطب بگذارد. بنابراین عامل تأثیرگذاری نقش مهمی در انتخاب این پسوند اروپایی به جای معادل فارسی دارد. نکته دیگر اینکه در برخی بافت‌ها ممکن است استفاده طنزآمیز از وندهای خارجی نشانه اعتراض به فرهنگی‌مآبی باشد که در گفتار و نوشتار با تفاخر از عناصر بیگانه استفاده می‌کنند. همان‌گونه که طنز ابزاری برای بیان تلطیف‌شده اعتراض و نارضایتی در مسائل مختلف اجتماعی است گاه استفاده افراطی و طنزگونه از عناصر بیگانه اعتراض به ورود عناصر بیگانه به زبان فارسی است.

۴-۴-۴- «بیزه»

درباره این پسوند دو دیدگاه وجود دارد. فرشیدورد (۱۳۸۶: ۵۱۴) معتقد است که این پسوند کاملاً فارسی است؛ پسوند غیرفعال تصغیر و اتصاف است و صورت دیگری است از «-چه» و «-یچه» و «-یزک»، مانند پاکیزه و دوشیزه. دوشیزه از مصدر دوشیدن است که با پسوند «-بیزه» ترکیب شده و به معنی دختر بچه‌ای است که شیر می‌دوشد (حاشیه برهان قاطع). صمصامی (۱۳۴۶: ۲۶۱) این پسوند را در کلمات پاکیزه و دوشیزه در معنی تصغیر می‌داند و معتقد است گاهی در مورد تأنیث، تصغیر به کار می‌رفته و در کتب قدیم بارها لفظ پاکیزه را که مصغر پاک است و آن را در مورد زنان پاک و مؤمن به کار می‌برده‌اند ولی [دیگر] در آن معنی تصغیر یا تأنیث باقی نمانده و موصوف این صفت گاهی مرد است.

از داده‌های جمع‌آوری شده برمی‌آید که ظاهراً این پسوند شبیه یکی از پسوندهای زبان فرانسه است که با کلمه‌های فرانسوی وارد زبان فارسی شده‌است. سلیمی (۱۳۹۱: ۳۴) معتقد است «گروهی از صفت‌های مفعولی در زبان فرانسه صرف نظر از برخی ویژگی‌های جزئی آوایی به خاطر شباهت ساختاری و معنایی تأمل‌برانگیز با صفت‌های مفعولی در زبان فارسی، عیناً وارد زبان فارسی شده و با همان تلفظ پایانی /e/ و همان مفهوم مفعولی به کار رفته و

می‌روند. از طرف دیگر، برخی از واژه‌های فرانسوی که صفت مفعولی نیستند ولی مختوم به /e/ هستند نیز به سبب شباهت ساختاری با واژه‌های مختوم به /e/ در فارسی، وارد مرزهای زبانی فارسی گشته و بسیار رایج شده‌اند، مانند صفت‌های مفعولی ارگانیزه، پاستوریزه، دموکراتیزه، کانالیزه، مکانیزه، هارمونیزه، هموژنیزه و غیره». بنابراین می‌توان دریافت که این پسوند با پسوند مشابهی که در فارسی در کلمه‌هایی مانند پاکیزه و دوشیزه وجود دارد متفاوت است. به عقیده نگارنده موضوع شباهت این دو پسوند در فارسی و فرانسه جای پژوهش بیشتر دارد. نوآوری‌های طنزآمیز با این پسوند پنج مورد است:

۳۶- یک استاد دانشگاه: دانشگاه‌ها در حال مک‌دونالدیزه شدن هستند. باید دانشگاه‌ها را

اکبرجوجیزه کنیم. (قانون، ش ۶۹۱، ص ۱۳)

۳۷- ایرانیزه شدن آیین‌های وارداتی نوروز (فردا نیوز ت ۱۳۹۵/۱۲/۲۱)

۳۸- انتقال تجربه برای سنگالیزه نشدن (جهان نیوز ت ۱۳۹۱/۳/۲۹)

۳۹- ما قویاً معتقدیم لازم است چالش مدرنیته و بخش ترادیشنال جامعه از طریق فوتبالیزه شدن سیویلایز شود. (بی ستون، ص ۷۷)

نوآوری جالب در این پسوند ساختن صفت مفعولی از اسم‌های فارسی مطابق دستور زبان فرانسه است که با الحاق همکرد شدن و کردن به فعل مرکب تبدیل شده‌اند. به عبارت دیگر اسم‌هایی مانند اکبرجوجیه، ایران و سنگال ابتدا با ملحق شدن پسوند «-ییزه» مطابق با همان الگوی دستوری که در فرانسه وجود دارد تبدیل به صفت مفعولی گشته و با اضافه شدن همکرد شدن و کردن به فعل مرکب تبدیل شده‌اند. این الگوی فعل‌سازی ظاهراً شبیه فرایند ساخت فعل‌های جعلی است که در آن از اسم، فعل ساده ساخته می‌شود. ولی نوآوری جالب در این پسوند این است که با اضافه شدن این پسوند به یک اسم، از آن فعل مرکب و نه فعل ساده، ساخته شده‌است که عبارت است از اکبرجوجیزه کردن، سنگالیزه کردن و ایرانیزه کردن. علاوه بر این ایرانیزه و سنگالیزه پس از مدت کوتاهی وجهه طنزآمیزی خودشان را از دست داده و همان‌گونه که در مطبوعات روز می‌توان دید در حال حاضر به وفور در متون رسمی و جدی کاربرد یافته‌است که دلیل آن را شاید بتوان نیاز زبانی برای بیان مفاهیمی این گونه در قالب فعل در زبان فارسی دانست.

۴-۵- «بیگ»

درباره این پسوند نیز دو دیدگاه وجود دارد. از نظر فرشیدورد (۱۳۸۶: ۵۱۵) «این پسوند فسرده و متحجر است که ریشه (یاء) نسبت است که در بعضی از صفت‌ها باقی مانده مانند نزدیک و تاریک

ولی اخیراً برخی از اهل ذوق برخلاف قاعده با آن کلمات عجیبی ساخته‌اند مانند جمال‌شناسیک که معادل زیباشناسی است». برخلاف عقیده فرشیدورد این پسوند مانند «-ییزه» ظاهراً شبیه یکی از پسوندهای موجود در فرانسه است که با اصطلاحات علوم و فنون مانند بیولوژیک، استراتژیک و غیره وارد فارسی شده‌است. بنابراین با پسوند مشابهی که در زبان فارسی در کلمه‌هایی مانند تاریک و نزدیک وجود دارد متفاوت است که البته این موضوع نیز نیازمند پژوهش مستقلی است. نوآوری‌های طنزآمیز با این پسوند هشت مورد است:

۴۰- به یک سفر دیپلماتیک- تفریحاتیک کاری اروپا رفته‌اند. (قانون، ش ۱۶ ص ۳۰۱۰)

تفریحاتیک در قیاس با دیپلماتیک ایجاد شده‌است و اگر پسوند -یک را یک عنصر اروپایی به شمار آوریم می‌توان اضافه شدن آن به کلمه‌های غیروپایی را نوآوری به شمار آورد.

۴-۴-۶- «ایسم»

پسوندی اروپایی است و معمولاً در مفهوم مکتب یا مسلک تازه‌بنیادی به کار می‌رود که انشعابی از مسلکی دیگر است و در مواردی ممکن است کاملاً متناقض با مکتب پیش از خود باشد. نوآوری‌های طنزآمیز با این پسوند ده مورد است:

۴۱- مکتب برانکویسم (تیتیر) (چلچراغ، ش ۷۴۰، ص ۶۳)

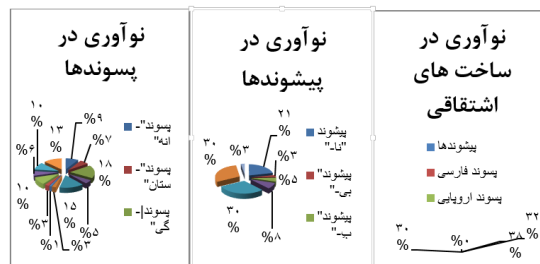
۴۲- سلغمیسم (تیتیر) (گل‌آقا، ش ۹، ص ۱۲)

۴۳- مکتب قاتی پاتیسم (تیتیر) (گل‌آقا، ش ۱، ص ۳۲)

۴۴- رواج مکتب جرواجریسم در سیاست داخلی (قانون، ش ۹۳۸، ص ۱۱)

۴۵- اصول و مبانی مکتب بندالیسم (آویزان شدن به دیگران) (قانون، ش ۷۲۹، ص ۱۳)

برخی زبان‌شناسان ایرانی مانند کشانی (۸۵:۱۳۷۱) پسوندهایی از قبیل «-لوژی» و «-یسم» را با عنوان پسوندواره‌های فعلی می‌دانند. به این موضوع در دستور زبان سنتی به صورت مجزا پرداخته نشده‌است و ظاهراً در سال‌های اخیر از زمان مطرح شدن اهمیت زبان فارسی به عنوان زبان علم بدان توجه شده و برایشان معادلیابی شده و وارد دستور زبان شده‌اند. اهمیت پسوندواره‌های فعلی در فارسی به گفته کشانی «در ساختن واژگان تخصصی متجلی می‌شود و طی آن این امکان به زبان فارسی داده می‌شود تا بتواند کلمات معمولی را به سوی واژگان تخصصی و علمی هدایت کند و تحول تازه‌ای در زبان فارسی علمی به وجود آورد».



۴-۵- نوآوری در افعال جعلی

افعال جعلی معمولاً و به‌طور سنتی در طبقه‌بندی افعال فارسی قرار نمی‌گیرند زیرا در دستور زبان فارسی فعل در اکثر موارد از بن فعل ساخته می‌شود ولی این افعال چون بن فعلی ندارند و در اکثر موارد از اسم یا صفت ساخته شده‌اند آنها را جعلی می‌نامند.

خانلری (۱۳۷۲: ۴۴) معتقد است فعل‌های جعلی فعل‌هایی هستند که بن فعلی ندارند. به عبارت دیگر بن در این فعل‌ها کلمه‌ای فارسی یا غیرفارسی است که از آن مصدر و فعل ساخته شده‌است، مانند تلگرافیدن، رقصیدن، قبولاندن، کوچیدن، بلعیدن و خانلری یکی از نشانه‌های این گونه فعل‌ها را این می‌داند که «اسم مصدر شینی از آنها ساخته نمی‌شود یعنی در فارسی کلمات ترشش، لنگش، جنگش، دزدش، گندش و مانند آنها را نداریم. اما در مواردی که فعل نوساخته رواج یافته، از روی قیاس این صیغه نیز ساخته شده و به‌کار رفته‌است که غالباً استعمال جدید است مانند چرخش، انجامش، غلتش».

اما دلیل پیدایش افعال جعلی در زبان فارسی چه بوده‌است؟ اولین دلیلی که به ذهن می‌رسد نیاز زبانی به ساختن فعل از اسم است، به‌ویژه مواقعی که برای مفهوم مورد نظر بن فعلی در زبان وجود ندارد، مثلاً پدیده‌های جدیدی که وارد زبان فارسی می‌شوند؛ بعد از ورود دستگاه تلگراف به ایران برای بیان مفهوم ارسال تلگراف هیچ بن فعلی در فارسی وجود نداشت و برای برطرف کردن این نیاز زبانی دست به نوآوری زدند و از اسم تلگراف مصدر تلگرافیدن را ساختند.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌توان اساساً افعال جعلی را به‌صورت افعال مرکب به‌کار برد تا این افعال از عنوان جعلی بودن رها شده و وارد مجموعه افعال رسمی زبان فارسی بشوند؟ برای یافتن پاسخ این سؤال ابتدا بهتر است تعدادی از افعال قیاسی را در این مورد بیازماییم؛ تلگرافیدن را می‌توان به‌صورت تلگراف کردن نیز به‌کار برد. در نتیجه پاسخ سؤال مثبت است. اما اگر این را بپذیریم می‌توان در مورد افعال مشابه نیز از صورت قیاسی

استفاده کرد، مثلاً ایمیل کردن را به جای ایمیلیدن، فکس کردن به جای فکسیدن یا تلفن کردن به جای تلفنیدن. به عبارت دیگر اگر این امکان وجود داشته باشد که بتوان یک فعل قیاسی را به صورت مرکب به کار برد در مقابل این امکان نیز وجود خواهد داشت که بتوان برخی از فعل‌های مرکب را نیز به صورت قیاسی به کار برد. بنابراین از نظر معنایی، به کار بردن تعدادی از افعال قیاسی به صورت فعل مرکب امکان‌پذیر است بدون اینکه در مفهوم آن ابهامی ایجاد شود. ولی چرا گویشور در برخی موارد صورت قیاسی را به صورت مرکب ترجیح می‌دهد؟ اولین پاسخ که به ذهن می‌رسد رعایت اصل اقتصاد زبانی است. بر همین اساس چون کاربرد تلگرافیدن به جای تلگراف کردن سهولت بیشتری برای گویشور دارد دومین دلیل ایجاد افعال قیاسی رعایت اصل اقتصاد زبانی است.

برخی از داده‌های آن گروه از افعال جعلی که می‌توان آنها را به صورت مرکب به کار برد عبارت‌اند از:

۴۶- هوا را از من بگیر تحلیلیدن را نه. (قانون، ش ۹۵۳)

۴۷- دومینوها پای دیوار برای روشن کردن سیگارهایشان ایستاده می‌آتشیدند. (صفحه اینستاگرام بی‌قانون، ۱۳۹۸/۷/۱۱)

صادقی (۲۴۵:۱۳۷۲) معتقد است تنها افعال ساده نیستند که از نظر اقتصادی در زبان به صرفه‌ترند بلکه افعال مرکب نیز می‌توانند موجب صرفه‌جویی در زبان شوند. زیرا در زبان دو نوع صرفه‌جویی وجود دارد: صرفه‌جویی در حافظه یا به تعبیر فنی‌تر در محور عمودی زبان و صرفه‌جویی در زنجیره گفتار یا محور افقی. به عقیده صادقی زبان‌هایی که دارای افعال بسیط بیشتری هستند در محور افقی (زنجیر گفتار) صرفه‌جویی بیشتری می‌کنند زیرا افعال بسیط کوتاه‌تر از افعال ترکیبی هستند. اما زبان‌هایی که از افعال ترکیبی بیشتر استفاده می‌کنند در محور عمودی صرفه‌جویی می‌کنند. یعنی کلمات کمتری را به حافظه می‌سپارند ولی در عوض برای بیان مفاهیم تازه همان کلمات موجود در حافظه را با هم ترکیب می‌کنند. بر همین اساس او معتقد است در این زبان‌ها نیروی تلفظی بیشتری به کار می‌رود.

براساس آنچه بیان شد نمی‌توان معیار اقتصاد زبانی را برای توجیه پیدایش افعال قیاسی در زبان کافی دانست. علاوه بر این تنها برخی از افعال قیاسی هستند که می‌توان آنها را به صورت فعل مرکب به کار برد و مانند نمونه زیر برخی از فعل‌های قیاسی اگر به صورت فعل مرکب به کار روند در مفهوم آنها ابهام و تیرگی ایجاد می‌شود یا به طور کلی از مفهوم تهی می‌گردند.

۴۸- با شما هم شرط می‌بندم اگه زیر نظر پزشکی نبودید الان نه‌تنها زنده بودید که داشتید می‌ببریدید. (یعنی مثل ببر زندگی می‌کردید). (صفحهٔ اینستاگرام پوریا عالمی، ۱۳۹۸/۵/۲۸)

۴-۶- نوآوری در ساخت‌های «ال-دار»

در این ساخت‌ها «ال-» به کلمه‌ها یا عبارت‌های فارسی اضافه شده‌است. این ساخت‌ها ظاهراً عربی هستند ولی در واقع هیچ مفهومی در عربی ندارند و مفهوم آنها صرفاً در فارسی درک می‌شود. علاوه‌بر این اضافه کردن «ال-» به کلمه‌های فارسی کاملاً مغایر با دستور زبان فارسی است بنابراین می‌توان آن را نوآوری در زبان فارسی به شمار آورد. برخی از نوآوری‌های طنزآمیز در پیکره:

۴۹- ممنوع الحركت در ضلع شرقی خیابون (قانون، ش ۱۰۵۱، ص ۱۶)

۵۰- ممنوع النمای سنگ واسه خونه (قانون، ش ۱۰۵۱، ص ۱۶)

۵۱- ممنوع الوردیجات (تیتراژ، قانون، ش ۱۲۳۲، ص ۱۵)

۵۲- ممنوع الخورده شدن پسته خندان (قانون، ش ۴۷۳، ص ۱۳)

در همین زمینه علی هدیه‌لو شعری با عنوان ممنوع القطر در روزنامهٔ قانون (ش ۱۰۳۹، ص ۱۶) منتشر کرده‌است که ذکر چند بیت آن خالی از لطف نیست:

۵۳- گشته‌ام این بنده از این هفته ممنوع الخبر
 خواستم رحل سفر درپیش گیرم وز قضا
 دوستداری گفت هستم بنده ممنوع السفر
 آه، ممنوع الاماراتیم و ممنوع الكويت
 وای، ممنوع الايلاتیم و ممنوع القطر

می‌بینیم که نوآوری‌های دستوری حاصل از قیاس با ساخت‌های زبان عربی از پربسامدترین داده‌ها در پیکره است، اما چرا ساختارهای عربی تا این حد در فارسی بسامد دارند؟ شاید دلیل تماس زبانی و بومی‌شدگی بسیاری از ساختارهای عربی در فارسی باشد. به عبارت دیگر ساختارهای زبان عربی به دلیل حضور طولانی در زبان فارسی و همچنین داشتن بسامد بالا در کاربرد، برای فارسی‌زبانان دارای قدرت حافظه گشته‌است.

نکتهٔ دیگر در ساخت‌هایی که به قیاس با ساخت‌های زبان عربی در زبان فارسی ایجاد شده‌اند این است که این ساخت‌ها در بسیاری موارد دارای واژگانی فارسی هستند که در ساختارهای دستوری عربی قرار گرفته‌اند. بر این اساس همان‌گونه که محمودی بختیاری (۱۳۹۴: ۲۶۹) اشاره کرده شاید بتوان چنین ساختارهایی را نوعی زبان پیچین به شمار آورد. البته این فرض که این ساختارها نه عربی است و نه فارسی موضوع مهمی است که باید در

حوزهٔ جامعه‌شناسی زبان بررسی شود. اما اگر فرض پیچین بودن این ساختارها را در فارسی بپذیریم می‌توان تصور کرد که شاید به دلیل عدم تناسب بین واژه‌ها و ساختار دستوری‌ای که این واژه‌ها در آن به کار رفته طنزآمیز به نظر می‌آیند. شاید بتوان این را با نظریه عدم تجانس^۱، تجانس^۱، از فرضیه‌های اصلی در ایجاد طنز مطابقت داد که در آن طنز حاصل تجربهٔ ناهماهنگی‌ای محسوس میان دانسته‌ها و توقعات ما به شمار می‌رود. به عبارت دیگر چون گویشور فارسی‌زبان توقع دیدن واژه‌های فارسی در قالب دستور زبان عربی را ندارد در مواجهه با ساختارهایی چنین به خنده می‌افتد. این موضوع را صفایی و درویشعلی پورآستانه (۱۳۹۱) نقیضه نامیده‌اند. آنها معتقدند در شوخ‌طبعی‌های جبهه بیش از هر امری با نقیضه سبکی و لفظی روبه‌رو هستیم، مثل ترکیب کردن زبان فارسی با عربی برای نشان دادن مهارت تکلم خود در زبان عربی که زبان دشمن نیز بود و تحریف قسمت دوم جملات کلیشه‌ای و شعارها و تقلیدها از سبک کنایه‌ها و ضرب‌المثل‌ها با حفظ فرم محتوایی آنها مانند نمونه‌های زیر:

۵۴- کلو و شربوا و لاتق نقوا.

۵۵- اللهم الرزقنا ترکشاً ریزاً بدستنا یا پائنا و لا جای حساسنا برحمتک یا ارحم الراحمین.

صفایی و درویشعلی پورآستانه (۱۳۹۱) اشاره کرده‌اند که فهم نقیضه تا حد زیادی به آشنایی مخاطب با اثر اصلی بستگی دارد. در نتیجه به دلیل آشنایی مخاطب با ساختارهایی که با واژگان فارسی در قالب دستور زبان عربی ایجاد شده‌اند مخاطب هم می‌تواند مفهوم آنها را درک کند و هم بی‌تناسبی واژگان و ساختار دستوری برای او موجب خنده می‌گردد. شاید به همین سبب است که امروزه ما شاهد کاربرد ساختارهای آمیخته در مطبوعات طنز به صورت گسترده و فراگیر هستیم.

به نظر می‌آید موضوع طنزآمیز بودن ساختارهای «ال» دار در زبان فارسی را براساس نظریه انگاره معنایی طنز^۲ نیز می‌توان توجیه کرد. این نظریه به نوشتهٔ شریفی و کرامتی (۱۳۸۹) اولین نظریهٔ کامل زبان‌شناسی در باب طنز است که در سال ۱۹۸۵ ویکتور راسکین^۳ ارائه کرد. نظریه راسکین بر این شرط استوار است که یک متن می‌تواند طنزآمیز شناخته شود در صورتی که دارای این دو شرط باشد: ۱- تمام متن یا بخشی از آن با دو انگاره ذهنی ما مطابقت داشته باشد و ۲- این دو انگاره در متن با یکدیگر متفاوت یا متناقض باشند. بر همین

1. Incongruity Theory

2. Semantic Script Theory of Humor

3. Raskin, V

اساس اگر زبان فارسی و زبان عربی را دو انگاره مستقل در ذهن گویشوران فارسی زبان در نظر بگیریم که از نظر ماهیت دو زبان جداگانه محسوب می‌شوند ترکیب شدن ساختارهای دستوری زبان عربی با واژگان فارسی موجب بروز تناقض بین این دو انگاره می‌گردد که طنزآمیز شدن ساختارهای مذکور را در پی دارد.

تطابق بین دو انگاره در متن و تقابل آنها که از منظر راسکین از ملزومات طنز متنی هستند با نظریه ارتباط^۱ از اسپربر و ویلسون^۲ نیز تطابق دارد. براساس این نظریه طنز بر مبنای تخطی از اصول همکاری و به بیان دقیق‌تر تخطی از اصل ارتباط صورت می‌گیرد (شریفی و کرامتی: ۱۳۸۹).

اصول همکاری از منظر گرایس^۳ (۱۹۷۵: ۴۸) چهار قاعده کلی دارد که گویند با رعایت آن در کلام یک ارتباط ایده‌آل شکل می‌دهد که در آن شنونده می‌تواند به سمت تفسیر مورد نظر گوینده از کلام هدایت شود. این چهار قاعده کلی عبارت‌اند از کمیت^۴، کیفیت^۵، ارتباط^۶ و شیوه^۷. تخطی از اصول همکاری از رویکردهای مهم در تحقیقات طنز است که با عنوان اصل عدم همکاری^۸ در ۱۹۹۱ آتاردو مطرح کرد و در میان انواع تخطی از اصول چهارگانه همکاری ظاهراً تخطی از اصل ارتباط مهم‌تر است (شریفی و کرامتی: ۱۳۸۹). بر این اساس بی‌ارتباط بودن کاربرد واژه‌های فارسی در ساختار دستوری عربی موجب تخطی از اصل ارتباط در اصول چهارگانه همکاری می‌گردد که طنزآمیز شدن ساخت‌های «ال» دار در فارسی را در پی دارد.

۵- نتیجه‌گیری

در این پژوهش کوشش شد تا با استفاده از رویکرد دستور کاربردبنیاد نوآوری‌های دستوری طنزآمیز در مطبوعات معاصر بررسی شود. منظور از نوآوری لزوماً خلق ساخت‌ها یا وندهای کاملاً جدید نیست و بیشتر گسترش دامنه کاربرد عناصر مد نظر بوده است. در ضمن وقتی ساختی را طنزآمیز می‌نامیم به این معنی نیست که وند به کار رفته در آن ساخت لزوماً خود طنزآمیز باشد بلکه ساخت پدیدآمده چون نوعی هنجارگریزی دارد طنزآمیز است. در این

-
1. Relavance Theory
 2. Sperber,D & Wilson,D
 3. Grice,P
 4. Maxim of Quantity
 5. Maxim of Quality
 6. Maxim of Relation
 7. Maxim of Manner
 8. Non-Cooperative Principle

پژوهش مشخص گردید که نوآوری در ساخت‌های اشتقاقی در بیشتر موارد به قیاس با ساخت‌های موجود در زبان فارسی ایجاد شده‌اند که این قیاس در برخی موارد نیز با وام‌گیری از وندهای قرضی عربی و اروپایی همراه بوده‌است. در این میان به نظر می‌رسد نوآوری‌هایی که تنها به دلیل ایجاد طنز ابداع شده‌اند حتی اگر بسامد بالایی داشته باشند وارد زبان معیار نمی‌گردند. علاوه بر این در مورد افعال جعلی مشخص شد که این افعال در برخی موارد به دلیل رعایت اصل اقتصاد زبانی ایجاد شده‌اند. در این حالت گویشوران تمایل به استفاده از صورت ساده فعل به جای صورت مرکب آن دارند. اما در بیشتر موارد افعال جعلی به دلیل فقدان بن فعلی برای بیان برخی از مفاهیم یا فرایندها ایجاد شده‌است. در نوآوری‌های طنزآمیز در ساخت‌های «ال» دار نیز مشخص گردید که ظاهراً به دلیل تماس طولانی فارسی‌زبانان با زبان عربی برخی از ساخت‌های زبان عربی وارد زبان فارسی گشته‌است. اما در این میان کاربرد واژگان فارسی در ساخت‌های دستوری زبان عربی براساس نظریه عدم تجانس به دلیل طنزآمیز بودن به‌عنوان ابزاری برای ایجاد طنز به وفور استفاده شده‌است. درواقع، در این نوشتار نشان داده شد که ساخت‌های طنزآمیز دستوری در بسیاری از موارد نشان‌دهنده نیاز زبان فارسی به ساخت‌های مذکور است. این امر سخن مرسوم را به ذهن متبادر می‌کند که هر شوخی ممکن است بیانگر یک واقعیت جدی باشد.

منابع

- احمدی گیوی، ح. و ح. انوری. ۱۳۸۴. دستور زبان فارسی، تهران: فاطمی.
 باطنی، م. ۱۳۶۸. «فارسی زبانی عقیم»، آدینه. (۳۳): ۶۶-۷۱.
 باطنی، م. ۱۳۷۲. «استفاده از اشتقاق در واژه‌سازی علمی». مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم، زیر نظر ع. کافی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۲۲۱-۲۳۵.
 جمالی، ف. ۱۳۹۲. «بررسی نوآوری‌های دستوری در متون مطبوعات ورزشی فارسی معاصر»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد. رشته زبان‌شناسی همگانی. دانشگاه اصفهان.
 حق‌شناس، ع. ۱۳۷۵. «اشتقاق فعل و تصریف آن در فارسی». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۳۴ (۲۰۱): ۴۵-۶۶.
 سلیمی‌نژاد، م. ۱۳۹۱. بومی‌سازی وام‌واژه‌های فرانسه در زبان فارسی براساس نظریه بهینگی، اصفهان: انتشارات جهاد دانشگاهی.
 سیاوشی، س. ۱۳۹۵. آشتی با تنوین، تناقض تاریخی و ملاحظات شناختی. وبگاه میدان

- شریفی، ش. و س. کرامتی یزدی. ۱۳۸۸. «بررسی طنز منشور در برخی از مطبوعات رسمی طنز کشور براساس نظریه عمومی طنز کلامی»، *زبان و ادب فارسی*، (۴۲): ۱۰۹-۱۳۱.
- شفیعی کدکنی، م. ۱۳۶۸. *موسیقی شعر*. تهران: آگاه.
- شقایق، و. ۱۳۸۰. «قیاس و واژه‌سازی»، *مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی مسائل واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی*. مرکز نشر دانشگاهی. ۲۸۳-۲۹۵.
- صادقی، ع. ۱۳۵۳. «درباره ترکیبات ال دار عربی در فارسی». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، ۲۱ (۳ و ۲): ۱۲۹-۱۳۶.
- صادقی، ع. ۱۳۷۲. «درباره فعل‌های جعلی در زبان فارسی»، *مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۲۳۶-۲۴۶.
- صراحی، م. و ز. غیوری. ۱۳۹۶. «نقش نقض اصول همکاری گرایس در ساخت کاریکلماتور». *ادبیات پارسی معاصر*. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. (۲)۷: ۳۵-۵۰.
- صفایی، ع. و ل. درویشعلی پورآستانه. ۱۳۹۱. «بررسی شیوه‌های پرداخت طنز و مطایبه در کتاب فرهنگ جبهه (شوخی‌طبعی‌ها)». *ادبیات پایدار*. (۷)۴: ۱۲۱-۱۳۷.
- صمصامی، م. ۱۳۴۶. *پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی*. تهران: مشعل.
- طباطبایی، ع. ۱۳۸۱. *فعل مرکب و بسیط در زبان فارسی*. تهران: نشر دانش.
- طباطبایی، ع. ۱۳۷۶. *فعل بسیط و واژه‌سازی*. تهران: نشر دانشگاهی.
- فرشیدورد، خ. ۱۳۸۶. *فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی*. تهران: زوار.
- فروغی، م. ۱۳۱۵. *پیام من به فرهنگستان*. تهران: پیام.
- کشانی، خ. ۱۳۷۱. *اشتقاق پسوندی در زبان فارسی/امروز*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کلباسی، ا. ۱۳۸۸. *ساخت اشتقاقی واژه در فارسی/امروز*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- گلفام، ا. و ا. ملکی مقدم و ف. ابراهیم‌پور نیک. ۱۳۹۷. «محدودیت‌های ناظر بر زایایی فعل‌های برگرفته از اسم و صفت در فارسی معیار». *مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران*، ۶ (۲۰): ۱۰۹-۱۳۲.
- محتشمی، ب. ۱۳۷۰. *دستور کامل زبان فارسی*. تهران: اشراقی.
- محمودی بختیاری، ب. ۱۳۹۴. *پیچین در خدمت ایجاد طنز کلامی*. جشن‌نامه کورش صفوی. تهران: سیاه‌رود.
- خانلری، پ. ۱۳۷۲. *دستور تاریخی زبان فارسی*. تهران: توس.
- نغزگوی کهن، م. و ش. داوری. ۱۳۹۱. «شبه‌وندشدگی»، *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*، (۱)۲: ۶۵-۸۵.
- نغزگوی کهن، م. ۱۳۹۳. *فرهنگ توصیفی زبان‌شناسی تاریخی*. تهران: فاطمی.

- Anderson, S. R. 1991. *Syntactically arbitrary inflectional morphology*. Yearbook of Morphology .4. PP.5-19.
- Attardo, S. 2008. *Semantics and Pragmatics of Humor*. Blackwell: Language and Linguistics Compass.
- Bauer, L. 1986. *Notes on New Zealand English Phonetics and Phonology*. English world-wide, 7(2). PP. 225-258.
- Burridge, K. and Bergs, A. 2017. *Understanding Language Change*. London and New York: Routledge.
- Bybee, J. 2005. *From Usage to Grammar: The Mind's Response to Repetition*. Linguistics. 82. PP. 711-733.
- Bybee, Joan. 2010. *Language, usage and cognition*. Cambridge University Press.
- Bybee, Joan. 2015. *Language change*. Cambridge University Press.
- Chomsky, N. 1965. *Aspects of the Theory of Syntax*. Cambridge, Massachusetts: MIT Press.
- De Saussure, F. 1916. *Course in general linguistics*. Eds. Bally, Ch & Sechehaye, A. New York: The Philosophical Society.
- Givón, T. 2001. *Syntax: A Functional Typological Introduction*. Vol II. Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins.
- Grice, p. 1975. *Personal Identity*. Berkely: University of California Press
- Jakobson, R. 1939. *Signe zero*. In *roman Jakobson, selected writings*. Mouton: The Hague. pp. 211-219.
- Kiparsky, P. 1965. *Phonological change*. Massachusetts Institute of Technology.
- Kurylowicz, J. 1947. *La nature des procs dits analogiques*. Acta Linguistica. 5. pp. 17-34.
- Matthews, P.H. 1991. *Morphology*. 2nd Edition. Cambridge: Cambridge University Press.
- Miller, R.M. 2015. *Trask's historical linguistics*. 3rd Edition. London: New York: Routledge.
- Raskin, V. 1985. *Semantics mechanisms of humor*. Dordrecht, The Netherlands: D. Reidel.
- Perek, F. 2015. *Argument Structure in usage- based construction grammar*. Experimental and corpus- based Perspectives. Amsterdam: John Benjamins.
- Spencer, A. 1992. *Nominal inflection and the nature of functional categories*. Linguistics. Cambridge University Press. pp. 331-341.
- Sperber, D; Wilson. D. 1995. *Relevance*. communication, 2nd edition. London: Blackwell.
- Trask, R, L. 1996. *Historical Linguistics*. Sussex: Arnold.
- Van Valin, R. D. 2005. *Exploring The Syntax- Semantics Interface*. Cambridge: Cambridge University Press.

فعل «bu:n»، «بودن» در کردی

رویا تابعی^۱

شجاع تفکری رضایی^۲ ✉

عامر قیطوری^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۰۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۱

چکیده

بررسی نمود ایستا در محمول‌های حاصل از ترکیب صفت و فعل ربطی «bu:n» در کردی سورانی، گونه اردلان، با استناد به تقسیم‌بندی دوبخشی اسمیت، موضوع این پژوهش است که داده‌های آن از گفتار روزمره گویشوران کردزبان جمع‌آوری شده است. نتایج حاصل از واکاوی داده‌ها نشان می‌دهد محمول‌های مذکور همواره ایستا نیستند و گاه دچار نمودگردانی می‌شوند که متأثر از دو عامل است. عامل اول در نمودگردانی این افعال، فعل ربطی «bu:n» است. بررسی داده‌ها نشان می‌دهد کردی سورانی دو فعل ربطی به معنای «بودن» و «شدن» دارد که مصدر آنها به صورت هم‌آوا-هم‌نویسه «bu:n» است. چنانچه محمول حاصل ترکیب صفت و فعل ربطی «bu:n» در معنای «شدن» باشد، نمود واژگانی غیرایستا است. از سوی دیگر، تمامی محمول‌های حاصل از ترکیب صفت و فعل ربطی «bu:n» به معنای «بودن» نیز ایستا نیستند. عامل دوم، ماهیت صفتی است که در ساختمان محمول به کار رفته است. با استناد به تقسیم‌بندی صفتی اشمیت و باخ دریافتیم چنانچه صفت در این محمول‌ها به دسته صفت‌های طبقه‌بندی تعلق داشته باشد، محمول همواره ایستا و پایدار خواهد بود، اما صفت‌های متعلق به دسته صفت‌های توصیفی محمول‌هایی غیرایستا و ناپایدار می‌سازند.

واژگان کلیدی: نمود واژگانی، نمود ایستا، کردی سورانی، محمول ناپایدار، محمول پایدار

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

✉ sh.tafakkori@razi.ac.ir

۲. استادیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. (نویسنده مسؤول)

۳. دانشیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

۱- مقدمه

نمود مقوله‌ای دستوری در توصیفات زبان‌شناختی است که بر روی تصریف یا معنای فعل تظاهر پیدا می‌کند. به عقیده اسمیت^۱ (۱۹۹۷/۱۹۹۱) نمود ناظر به چگونگی گسترش و تداوم عمل در محور زمان از منظر گوینده است. این مقوله مانند بسیاری از مفاهیم دستوری گاه با تکواژهای دستوری نشان داده می‌شود و گاه در معنای فعل نهفته است. زبان‌شناسان در بررسی‌های خود بر روی زبان‌های مختلف تقسیم‌بندی کلانی از نمود ارائه داده‌اند که به‌موجب آن نمود به دو دسته دستوری و واژگانی تقسیم می‌شود. از نظر اسمیت (همان) نمود دستوری به بررسی مفهوم نمود در سطح جمله می‌پردازد و مانند لنز دوربینی عمل می‌کند که بر روی رخدادی به‌صورت کامل یا بخشی از آن تمرکز می‌کند تا آن را با وضوح بیشتری نشان دهد. تظاهر نمود دستوری با توجه به امکانات دستوری هر زبان به صورت وندها، دوگان‌سازی، افعال کمکی و تکواژهای دستوری صورت می‌گیرد. در این تقسیم‌بندی، نمود دستوری به سه دسته نمود کامل^۲، ناقص^۳ و نقلی^۴ تقسیم می‌شود. نمود واژگانی با عناوین مختلفی از جمله کنش^۵، انواع کنش^۶، انواع رخداد، و انواع موقعیت‌ها^۷ (سانز^۸، ۲۰۰۰، به نقل از وندلر^۹، ۱۹۶۷؛ دوتی^{۱۰}، ۱۹۷۹؛ اسمیت، ۱۹۹۱) نامیده می‌شود. نمود واژگانی، نمود درونی (ورکویل^{۱۱}، ۱۹۸۹، ۱۹۹۳) یا نمود موقعیتی (اسمیت، ۱۹۹۱) به مشخصه‌های زمانی درونی رخدادها در جملات اطلاق می‌شود که حاوی مفاهیمی چون طول مدت^{۱۲}، اوج^{۱۳} و محدودیت^{۱۴} است. از حیث ویژگی‌های ذکرشده رخدادها به چهار گروه تقسیم می‌شوند: ایستا^{۱۵}، پویا^{۱۶}، دستاوردی^{۱۷} (رخدادهای کرانمند^{۱۸}

1. Smith
2. perfective
3. imperfective
4. perfect
5. Aktionsarten
6. action types
7. situation
8. Sanz
9. Vendler
10. Dowty
11. Verkuyl
12. duration
13. culmination
14. delimitation
15. stative
16. activity
17. achievement
18. telic

ساده) و تحقیقی^۱ (رخدادهای کرانمند پیچیده) (سانز، ۲۰۰۰، به نقل از وندلر، ۱۹۶۷؛ دوتی، ۱۹۷۹؛ تنی^۲ ۱۹۸۷، ۱۹۹۴؛ پارسونز^۳، ۱۹۹۰؛ ورکویل، ۱۹۹۳) هستند. کامری (۱۹۷۶) و اسمیت (۱۹۹۱) نمود منقطع^۴ را به این دسته‌بندی اضافه می‌کنند. عامل اصلی چنین تقسیم‌بندی‌هایی مسئله کرانمندی^۵ است (کامری^۶، ۱۹۷۶؛ دوتی، ۱۹۷۹). رخدادهای کرانمند هدف خاصی را دنبال می‌کنند و تا زمانی که به هدف دست پیدا نکنند، رخداد کامل‌شده تلقی نخواهد شد. درحالی که، رخدادهای ناکرانمند نقطه پایان ذاتی ندارند و این قابلیت را دارند که تا بی‌نهایت ادامه داشته باشند.

مقاله با هدف بررسی وضعیت نمودی محمول‌هایی است که حاصل ترکیب صفت و فعل ربطی «bu:n» در کردی سورانی‌اند. درواقع، این پژوهش در تلاش است تا ماهیت محمول‌های ایستایی چون «kurd bu:n»، «کرد بودن»، و «tu:ræ bu:n»، «عصبانی‌بودن»، را مشخص کند، زیرا این محمول‌ها، رفتار نمودی متفاوتی نشان می‌دهند، به گونه‌ای که در برخی جملات این محمول‌ها ایستا و در برخی دیگر غیرایستا هستند. در نتیجه، نگارندگان در صدد هستند علت این نمودگردانی‌ها را بیابند. به این ترتیب، ابتدا اصول تقسیم‌بندی نمود واژگانی اسمیت (۱۹۹۷/۱۹۹۱) معرفی می‌شود. سپس نمود ایستا و انواع آن به تفصیل شرح داده می‌شود. در ادامه، وضعیت فعل ربطی در زبان کردی، در مقام یکی از عوامل نمودگردانی در کردی سورانی مشخص خواهد شد. سپس، محمول‌های ایستای کردی سورانی از لحاظ صفت به‌کاربرده‌شده در ترکیب بررسی خواهند شد. در پایان، نتیجه‌گیری از بحث پیش رو ارائه می‌شود.

۲- ملاحظات نظری

مطالعات اولیه در باب تقسیم‌بندی رخدادها به زمان ارسطو باز می‌گردد. ارسطو در اثر خود تحت عنوان *متافیزیک* تقسیم‌بندی رخدادها را با تکیه بر مفاهیمی چون *پویایی* و *نقطه پایان* انجام داده‌است، اگرچه چنین مشخصه‌هایی همچنان اساس تقسیم‌بندی‌های امروزی را تشکیل می‌دهند. وی میان وضعیت، در مقام رخدادی که فاقد پویایی است، *قرمزبودن*، و رخداد که با پویایی همراه است، *راه‌رفتن*، تمایز قائل شده‌است. از میان رخدادهای مطرح‌شده

-
1. accomplishment
 2. Tenny
 3. Parsons
 4. semelfactive
 5. telicity
 6. Comrie

ارسطو، دو نوع دیگر از رخدادها تفکیک می‌شوند. دسته‌ای از این رخدادها نقطه پایانی دارند، ساختن یک خانه، که افعال پایان‌پذیر^۱ نامیده می‌شوند. در مقابل، رخدهایی مانند راه‌رفتن نیز وجود دارند که در زمان جاری هستند و نقطه پایان ندارند. به چنین رخدهایی کنش اطلاق می‌شود. اسمیت (۱۹۹۷) معتقد است «کنش» فرایندهایی جسمانی و ذهنی هستند که ویژگی‌های زمانی خاصی نظیر پویایی، ناکرآمدی و طول مدت دارند. ایشان الگوی موقعیت کنشی را به صورت (۱) نمایش می‌دهد. در این الگو (I)^۲ به شروع عمل اشاره می‌کند که در طول مدتی نامشخص در جریان خواهد بود. نقطه پایان (F)^۳ رخداد نیز اختیاری^۴ است و در هر نقطه‌ای متوقف خواهد شد. درواقع، کنش‌ها متوقف می‌شوند ولی به پایان نمی‌رسند. مفهوم پایان رخداد مفهومی غیرضروری در فرایند رخدادن کنش است.

1. I.....F_{Arb}
اسمیت (۱۹۹۷: ۲۳)

دسته دوم از انواع نمود واژگانی «تحقیقی» است که به عقیده اسمیت (۱۹۹۷) شامل فرایند، نتیجه یا تغییر حاصل از آن است؛ در حقیقت، تغییر به کامل شدن فرایند اشاره دارد مانند [build a bridge]، [drink a glass of wine] و [walk to school]. مشخصه‌های زمانی این قسم از نمود پویایی، کرآمدی و طول مدت است. نمود غایتمند متشکل از مراحل پی‌درپی است که به سوی نقطه پایانی طبیعی^۵ پیش می‌رود و منجر به خلق وضعیتی جدید می‌شود. زمانی که فرایندی با نقطه پایانی طبیعی به نتیجه و پایان عمل می‌رسد، رخداد کامل می‌شود و پیش نمی‌رود. چنانچه شما به سوی مدرسه بروید و به آن برسید، آنگاه رخداد کامل شده است. شما نمی‌توانید بیش از آن به رفتن و رسیدن به مدرسه ادامه دهید. اسمیت (۱۹۹۷) نمود تحقیقی را به صورت (۲) به تصویر می‌کشد که در آن (I) به آغاز عمل، نقطه چین به طول عمل، و (F) به نقطه پایانی ذاتی اشاره دارد. نتیجه موقعیت تحقیقی ممکن است ادامه داشته باشد یا در همان نقطه باقی بماند.

2. I.....F_{Nat}^۶ R
اسمیت (۱۹۹۷: ۲۶)

-
1. kinesis verbs
2. Initial (I)
3. Final point (F)
4. Arbitrary (Arb)
5. natural
6. Natural

از نظر اسمیت، دسته سوم، محمول‌های «دست‌آوردی»، رخدادهایی آنی، پویا و کرانمند هستند که موجب ایجاد تغییر در وضعیت می‌شوند مانند [reach the top], [leave the house], [recognize Aunt Jane]. این احتمال وجود دارد که نتایج و برآیند رخداد همبسته رخداد باشد، اما هیچ‌گاه بخشی از آن محسوب نخواهند شد. چنانکه در (۳) نمایش داده شده‌است، الگوی زمانی آن شامل یک مرحله واحد و تغییر وضعیت است. دراین الگو، نقاط بیانگر مراحل اولیه است، و زمینه را برای رسیدن به آن رخداد فراهم می‌کنند.

3. ...ER...

اسمیت (۱۹۹۷: ۳۰)

موقعیت‌های «منقطع» رخدادهایی تک‌مرحله‌ای^۱، بدون نتیجه و پیامد، پویا، ناکرانمند و آنی^۲ هستند. رخدادهایی چون [knock at the door], [hiccup], [flap a wing] رخدادهایی منقطع محسوب می‌شوند. چنانکه الگوی زمانی (۴) نشان می‌دهد، این قسم از نمود یکی از ساده‌ترین انواع رخدادهاست که تنها شامل رخداد است. این افعال در لحظه کوتاهی رخ می‌دهند و رخدادهایی را توصیف می‌کنند که در زمان امتداد ندارد.

4. E^۳

اسمیت (۱۹۹۷: ۲۹)

در این تقسیم‌بندی، وضعیت «ایستا» به موقعیت‌هایی اطلاق می‌شود که در لحظه به طول می‌انجامند و مشخصه‌های ایستا و استمرار را در بطن خود دارند. اسمیت (۱۹۹۷) موقعیت‌هایی نظیر [own the farm], [be in Copenhagen], [be tall] و [believe in ghosts] را موقعیت‌هایی ایستا در نظر می‌گیرد. مشخصه طول مدت در تمامی موقعیت‌های ایستا وجود دارد، حتی آن موقعیت‌هایی که به رویدادی کوتاه و آنی اشاره دارند. درحقیقت، موقعیت ایستا موقعیت‌هایی تفکیک‌نشده و فاقد ساختار زمانی درونی را نشان می‌دهد که پویا نیستند. این قسم از موقعیت، به عاملی بیرونی جهت تغییر از وضعیتی به وضعیت دیگر نیاز دارند. همچنین، نقاط شروع و پایان جزئی از موقعیت ایستا محسوب نمی‌شوند، بلکه هر یک موقعیت‌هایی مجزا هستند که نقاط تغییر وضعیت را تشکیل می‌دهند. الگوی زمانی این

1. single-stage

2. instantaneous

3. event

نوع نمود، دوره‌ای غیرقابل تفکیک را نشان می‌دهد که در آن نقطه پایان، با قرارگیری در کمانک، از موقعیت تفکیک شده‌است.

5. (I) _____ (F)

اسمیت (۱۹۹۷: ۳۲)

چنانکه این الگوی زمانی نشان می‌دهد، زمانی صرف موقعیت‌های ایستا نمی‌شود و وضعیت عمل در هر لحظه از الگو صدق می‌کند. برای مثال، اگر شخصی اسبی را به مدت یک هفته در اختیار و مالکیت خود دارد، هیچ لحظه‌ای در طول آن یک هفته وجود ندارد که وضعیت مورد نظر در جریان نباشد. در نمونه‌ای دیگر، اگر کسی زبان فرانسه را یاد گرفته‌است، در تمام مدت دانش زبان فرانسه را دارد و لحظه‌ای نیست که دانش زبان فرانسه نداشته باشد. به این ترتیب، اسمیت (۱۹۹۷) التزام معنایی موقعیت‌های ایستا را به صورت (۶) نشان می‌دهد.

۶. التزام معنایی وضعیت ایستا:

زمانی که وضعیتی در طول مدتی از زمان باقی بماند، این وضعیت در تمام مراحل آن مدت باقی می‌ماند (۳۲: اسمیت، ۱۹۹۷: ۳۲).

موقعیت‌های ایستا شامل تمام موقعیت‌های ملموس و ناملموس نظیر مالکیت، مکان، اعتقادات، عادات، افکار، تمایلات و ... هستند. اسمیت، محمول‌هایی چون [believe that S]، [hope that S]، [fear S]، [know that S] را ایستا در نظر می‌گیرد، زیرا نمی‌توان موقعیت‌های درونی آن را مشاهده کرد. علی‌رغم اینکه به ساختار درونی چنین محمول‌هایی دسترسی وجود ندارد، گویشوران به وضوح ایستابودن و پویابودن موقعیت‌ها را درک می‌کنند. به باور اسمیت، گویشوران انگلیسی‌زبان به صورت غریزی [think that] را موقعیتی ایستا و [think about] را کنش در نظر می‌گیرند.

۳- محمول‌های ایستا

آرچه^۱ (۲۰۰۶) به نقل از کارلسون^۲ (۱۹۷۷) افعال ایستا را در دو دسته مجزا قرار می‌دهد. کارلسون محمول‌هایی نظیر [be extinct] و [be a beaver] را که به وضعیت‌های نسبتاً ثابت اشاره دارند، تک-تراز^۳ (پایدار) و محمول‌هایی نظیر [be angry] و [be available] که وضعیت‌هایی ناپایدار و گذرا را نشان می‌دهند، محمول‌های مرحله-تراز^۴ (ناپایدار) می‌نامد.

1. Arche

2. Carlson

3. individual-level

4. stage-level

۳-۱- تفاوت معناشناختی محمول‌های ایستای ناپایدار و پایدار

میلسارک^۱ (۱۹۷۴)^(۱) معتقد است نوعی محدودیت محمولی میان جملات وجودی برقرار است. برای مثال، به عقیده او در زبان انگلیسی جملاتی چون جمله (۷) پذیرفتنی و جملاتی همچون (۸) ناپذیرفتنی هستند. ایشان تفاوت میان جملاتی این چنین را حاصل تفاوت در محمول‌ها می‌داند. به عقیده وی، آن دسته از محمول‌ها که با جملات وجودی به کار نمی‌روند، به بیان «مشخصه»^۲ها می‌پردازند، درحالی که آن دسته از محمول‌ها که در جملات وجودی مجاز هستند، به «وضعیت» اشاره دارند. به عقیده ایشان مشخصه‌ها حقایقی هستند که با شخص یا شیء عجین شده‌اند و مشخصه لاینفک آنها محسوب می‌شوند. در مقابل، وضعیت‌ها شرایطی هستند که حذف آنها تغییری در مشخصه‌های اصلی آن شخص یا شیء حاصل نمی‌کند. از آنجاکه محمول‌های ناپایدار به بخشی از زمان و مکان اشاره دارند، محمول‌هایی موقت هستند. در مقابل، محمول‌های پایدار به وضعیت خود شخص یا شیء اشاره دارند، در نتیجه اغلب محمول‌هایی پایا تلقی می‌شوند.

7. There are several policemen available.

8. *There are several policemen intelligent.

آرچه (۲۰۰۶:۵) به نقل از میلسارک (۱۹۷۴:۲۱۱)

کارلسون (۱۹۷۷) به بررسی تمایزات میان این دو دسته از محمول‌ها پرداخته‌است. به عقیده ایشان محمول‌های ناپایدار ظهور مشخصه‌هایی موقت است، درحالی که محمول‌های پایدار مستقیماً به انجام‌دهنده عمل اشاره دارند. کارلسون معتقد است مشخصه‌ای چون *پست‌اند/بودن جان* مشخصه لاینفک اوست، درحالی که رابطه میان *جان* و *در لس‌آنجلس بودن* بیانگر وضعیتی است که *جان* در آن قرار دارد.

9. John is a mammal.

10. John is in Los Angeles.

آرچه (۲۰۰۶:۷) به نقل از میلسارک (۱۹۷۴:۲۱۱)

به عقیده کارلسون تفاوت دیگری که میان این محمول‌ها وجود دارد مربوط به رفتار آنها نسبت به اسم جمع عریان^۳ در زبان انگلیسی است. هنگامی که اسم جمع عریان در مقام فاعل جمله ظاهر می‌شود، با توجه به ناپایدار و پایداربودن محمول تعبیرهای متفاوتی دارد. چنانچه محمول از دسته محمول‌های ناپایدار باشد، جمله (۱۱)، گروه اسمی فاعل ابهام دارد و

1. Milsark

2. properties

3. bare plural nouns

می‌توان آن را به صورت اسم وجودی یا اسم جنس تعبیر کرد. درحالی‌که اگر این نوع اسم جمع فاعل محمول‌های پایدار باشد فقط به صورت اسم جنس تعبیر خواهد شد. جمله (۱۲) گواه این مدعاست. به علاوه، چنانکه جملات (۱۳) و (۱۴) نشان می‌دهد رفتار متفاوت این دو نوع محمول، موجب ایجاد محدودیت باهمایی آنها با افعال ادراکی خواهد شد.

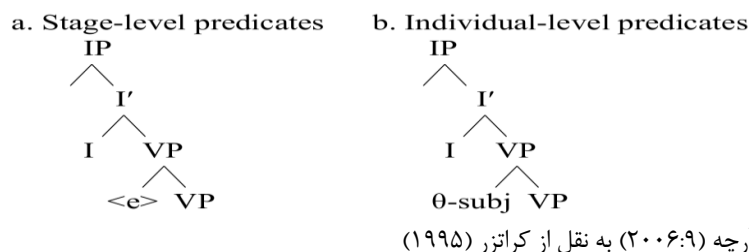
11. Dogs are in the backyard.
12. Dogs are mammals.
13. John saw Mary in the backyard.
14. *John saw Mary a mammal.

آرچه (۲۰۰۶:۶) به نقل از میلسارک (۱۹۷۴:۲۱۱)

۳-۲- تمایز نحوی محمول‌های ناپایدار و پایدار

کراتزر^۱ (۱۹۹۵)^(۳) معتقد است تمایز میان محمول‌های ناپایدار و پایدار به آن گروه اسمی‌ای باز می‌گردد که در جایگاه موضوع بیرونی آنها قرار گرفته‌است. درواقع، محمول‌های ناپایدار محمول متغیرهای رخدادی^۲ مطرح‌شده دیویدسون (۱۹۶۷) هستند. متغیرهای رخدادی عناصری اولیه در معناشناسی منطقی هستند که همچون متغیرهای اسمی تغییر می‌کنند. به عقیده کراتزر این متغیرها موجب تغییر در ساختار موضوعی محمول‌های ناپایدار و پایدار خواهند شد. درواقع، در محمول‌های ناپایدار یک موضوع بیشتر فراقکن می‌شود، درحالی‌که در محمول‌های پایدار چنین نیست. موضوع‌های دیویدسونی^۳ موضوع بیرونی محمول هستند و اگر این موضوع فراقکن نشود، گروه اسمی به خود فرد یا شیء که به صورت موضوع بیرونی عمل می‌کند اشاره دارد. الگوی مطرح‌شده کراتزر به صورت (۱۵) نمایش داده می‌شود.

۱۵.



-
1. Kratzer
 2. eventive variables
 3. Davidsonian argument

بود و نبود این موضوع موجب تمایز در جملاتی همچون (۱۶-۱۹) خواهد شد. می‌دانیم که مشخصه پستانداری بودن به صورت موقت تغییر نخواهد کرد و غیردستوری بودن جملات (۱۷) و (۱۹) گواه چنین ادعایی است، اما در دسترس بودن موقت است.

16. Mary is at your disposal in the office.
17. *Mary is a mammal in the office.
18. Mary will be at your disposal next week.
19. *Mary will be a mammal next week.

آرچه (۲۰۰۶:۹) به نقل از کراتزر (۱۹۹۵)

کراتزر همچنین معتقد است بندهای هروقت^۱ مانند جملات (۲۰-۲۲) به صورت ضمنی به معنی قید همیشه هستند. چنین قیدی به صورت غیرگزینشی تمامی متغیرهای آزاد در دامنه خود را محدود می‌کند. در جمله (۲۰) و (۲۲) متغیرهای ممکن، که احتمال محدود شدن آنها وجود دارد، متغیر نامشخص [an animal] و متغیر زمانی-مکانی [in Paris] هستند. زمانی که تغییری برای محدود شدن در جمله وجود نداشته باشد، جمله غیردستوری می‌شود، مانند جمله (۲۱) که نبود متغیر نامشخص و متغیر زمانی-مکانی موجب می‌شود تغییری جهت محدود شدن وجود نداشته باشد و جمله غیردستوری شود.

20. Whenever Mary is in Paris, she looks happy.
21. *Whenever Mary is a mammal, she feeds her son.
22. Whenever an animal is a mammal, it feeds its son.

آرچه (۲۰۰۶:۹) به نقل از کراتزر (۱۹۹۵)

در فرضیه کراتزر (۱۹۹۵) مالکیت و نبود موضوع دیویدسون وجه تمایز محمول‌های ناپایدار و پایدار شده است. موضوع دیویدسون تنها در محمول‌های ناپایدار وجود دارد. چرچیا^۲ (۱۹۹۵) با تکیه بر رویکرد نئودیویدسون^۳ مطرح شده پارسونز (۱۹۹۰) معتقد است تمامی محمول‌ها، حتی محمول‌های ایستا، موضوعی دیویدسونی را فرافکن می‌کنند. آنچه موجب تمایز محمول‌های ناپایدار و پایدار می‌شود این است که در محمول‌های پایدار، عملگر جنس^۴ باید موضوع دیویدسون را محدود کند. به بیان چرچیا، محمول‌های پایدار مشخصه‌ای پایا و ایستا را به فاعل جمله نسبت می‌دهند. در این فرضیه، عملگر جنس موقعیت‌هایی هستند که محدود به مکان و زمان نیستند. به این ترتیب، نپذیرفتنی بودن اسم‌های مکان در جملات زیر توجیه می‌شود. به دلایلی مشابه، جملات (۲۶) و (۲۷) نیز رد خواهند شد.

1. whenever clauses
2. Chierchia
3. Neo-Davidson
4. Generic Operator (Gen)

23. ??John is a linguist in his car.
24. ?? John is intelligent in France.
25. ?? John knows Latin in his office.
26. * I saw John intelligent.
27. * I saw John tall.

آرچه (۲۰۰۶:۱۱) به نقل از کراتزر (۱۹۹۵)

۴- پیشینه پژوهش و مطالعات مرتبط

دانش پژوه و دیگران (۱۳۹۲) در پژوهشی به بررسی ماهیت نمود واژگانی فعل و رابطه آن با تکواژ /ra:/ در کردی سورانی براساس آرای وندلر (۱۹۷۶، ۱۹۵۷) و کرافت (۲۰۱۰) پرداخته‌اند. صرف‌نظر از ارتباط نمود واژگانی با تکواژ مذکور، ایشان به معرفی انواع نمود واژگانی با استناد به آرای کرافت (۲۰۱۰) پرداختند. در این بررسی، افعال ایستا باتوجه به ویژگی‌هایی که از خود نشان می‌دهند به سه دسته تقسیم می‌شوند: افعال ایستای ناگذرا^(۳)، افعال ایستای گذرا، و افعال ایستای نقطه‌ای. به عقیده ایشان، افعال ایستای ناگذرا افعال مبتنی بر مفعول هستند و نقش مفعول در آن ضروری تلقی می‌شود. مفعول مدنظر در این ساخت‌ها می‌تواند مشخصه‌ای ذاتی داشته باشد که همواره در آن دیده می‌شود، مانند ایرانی‌بودن، یا مشخصه‌ای اکتسابی و ناشی از محیط باشد. به این ترتیب، مشخصه ذاتی‌بودن و دائمی‌بودن دو مشخصه تمایزدهنده هستند که موجب می‌شوند افعال ایستای ناگذرا به دو زیرگروه ناگذرای ذاتی و ناگذرای غیرذاتی تقسیم شوند. از نظر ایشان، افعال ایستای ناگذرای ذاتی نسبت به آزمون «به مدت x زمان» مطرح‌شده دوتی (۱۹۷۹) رفتاری متفاوت دارند. به‌واقع، چنانچه جمله (۲۸) نشان می‌دهد، حضور عبارت ذکرشده در جملات حاوی افعال ایستای ذاتی موجب بدساخت‌شدن جمله خواهد شد. در مقابل جملات حاوی افعال ایستای گذرای غیرذاتی و عبارت «به مدت x زمان» ساختی قابل‌قبول به دست می‌دهند. جمله (۲۹) گویای این مدعی است.

28. # a. se rož -a sārā e'rāni -a^(۴)

فعل ربطی-ایرانی سارا فعل ربطی-روز سه

«مدت سه روز است که سارا ایرانی است.»

29. se rož -a goldān -aka ška -wa

نمود دستوری- شکستن معرفه- گلدان فعل ربطی-روز سه

«مدت سه روز است که گلدان شکسته‌است.»

دانش‌پژوه و دیگران (۱۳۹۲: ۶۵).

نکته قابل تأمل در این توصیف انتخاب محمول است. پژوهشگران میان دو محمول «شکستن» و «شکسته‌بودن» تمایز قائل نشده‌اند. به عقیده آنها، در جمله «گلدان شکست» شکستن گلدان حاصل محیط است. اگر میان این دو نوع محمول تمایزی قائل نشود، همان‌طور که آزمون‌های تشخیصی زیر نشان می‌دهد، موجب نتیجه‌گیری ناصحیح خواهد شد.

- فعل «شکستن» در زبان کردی و در زمان حال ساده و با همراهی قید تکرار به صورت عادت تعبیر می‌شود، در حالی که با استناد به آزمون‌های تشخیصی دوتی (۱۹۷۹) افعال ایستا در زمان حال ساده و با قید تکرار «همیشه» عادت تلقی نخواهند شد.

30. æw hæmi:fæ goɫda:n æ- fkenə- t
 س.م.^(۵) -شکستن نمود عادت گلدان همیشه او
 «او همیشه گلدان می‌شکند.»

- از آنجا که فعل «شکستن» رخدادی است که در لحظه رخ می‌دهد و [-تداومی] است، صورت استمراری رخداد، تنها به مرحله آغاز رخداد اشاره می‌کند. در حالی که چنین وضعیتی درباره افعال ایستا صدق نمی‌کند. به این ترتیب، در این تحلیل شایسته است از نمونه‌ای با مفهوم نزدیک‌تر به ایستا استفاده شود. همچنین، تنها با تکیه بر یک آزمون، «به مدت x زمان»، نمی‌توان ماهیت افعال را به طور قطع مشخص کرد.

31. fɪ:fæ -kæ xæri:k -æ æ -fke -t
 س.م. -شکستن نمود استمراری فعل ربطی -مشغول معرفه -شیشه
 «شیشه دارد می‌شکند.»

گروه دوم از افعال مطرح‌شده در این پژوهش، افعال ایستای گذار است که موقعیتی متغیر را به تصویر می‌کشند. به عقیده ایشان، عمده افعال این گروه، افعال مرکبی هستند که از ادغام عنصر پیش‌فعلی و فعل سبک ساخته می‌شوند. در این بخش نیز محققان نتیجه‌گیری خود را تنها با تکیه بر آزمون «به مدت x زمان» به دست آورده‌اند. ایشان معتقد هستند آزمون مذکور، برخلاف آرای وندلر، این قابلیت را دارد که با افعال ایستا نیز به کار برود. یافته‌های حاصل از تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که باتوجه به رفتار متفاوت افعال ایستای گذرا در آزمون وندلر، افعال در زبان کردی در طیفی از ایستابودن قرار دارند؛ برخی افعال از برخی دیگر ایستاتر هستند. به عقیده نگارندگان پژوهش حاضر، قراردادن افعال در طیفی از وضعیت ایستایی مستلزم به‌کارگیری آزمون‌های بیشتر است.

دسته سوم از افعال پیشنهادی ایشان، افعال ایستای نقطه‌ای است که مانند دیگر افعال ایستا، به پایان رخداد توجه نمی‌کند. در این بخش نیز، قضاوت درباره وضعیت این قسم از نمود واژگانی تنها با استناد به آزمون «به مدت x زمان» و «در x زمان» صورت گرفته است. به علاوه، توصیفات ارائه شده مبهم هستند. به بیانی دیگر، با توجه به توصیفات در این بخش، تفاوت بارزی میان این دسته از افعال و افعال موجود در دو گروه ایستای ناگذرا و گذرا بیان نشده است.

در پژوهشی دیگر، ویسی حصار (۱۳۹۶) به بررسی نمود در زبان کردی پرداخته است. به عقیده ایشان، افعالی چون «māndu bun»^(۶)، «خسته بودن»، «sārd bun»، «سرد بودن»، و «zānin»، «دانستن»، افعالی ایستا هستند که فاقد مشخصه پویایی هستند. ایشان با استناد به آزمون‌های تشخیصی مطرح شده دوتی (۱۹۷۹) معتقد است افعالی که در این دسته از نمود واژگانی واقع شده‌اند، در ساخت‌های امری به کار نمی‌روند. اگرچه، با بررسی دقیق‌تر داده‌ها می‌توان نشان داد برخی از افعال این دسته در ساخت امری نیز به کار می‌روند. چنانچه جمله (۳۲) و (۳۳) نشان می‌دهند، افعالی چون «za:ni:n»، «دانستن»، و «gi:roda:r bu:n»، «وابسته بودن، عاشق بودن، دل‌بسته بودن» می‌توانند در ساخت امری به کار بروند.

32. bə -za:n -æ tfæ æ- kæ -j
د.م. (۷) - کردن - نمود چه د.م. - دانستن - ب (امری)

«بدان چه کار می‌کنی.»

33. gi:roda:r ʒi:ja:n=ət bəw -æ.
د.م. - باش واژه‌بست (د.م.) = زندگی عاشق

«عاشق زندگی‌ات باش.»

همچنین رفتار افعالی چون «za:ni:n»، «دانستن»، و «xošwistən»، «دوست داشتن»، در قید زمان «به مدت x زمان» متفاوت عمل می‌کند. از نظر ایشان جمله (۳۴) از زبان کردی جمله‌ای قابل قبول است، در حالی که جمله (۳۵) با فعل «za:ni:n»، «دانستن»، و عبارت «به مدت x زمان» ساختی نپذیرفتنی حاصل می‌شود. به این ترتیب، رفتار متفاوت افعال ایستا بر این واقعیت صحه می‌گذارد که در زبان کردی با انواع متفاوتی از افعال ایستا روبه‌رو هستیم؛ اگرچه نمی‌توان آنها را در طیفی از ایستایی (دانش‌پژوه و دیگران، ۱۳۹۲) قرار داد.

34. ʔaw bo/ta se saʔ ʔali xos davist
دوست داشت علی سه سال سه تا/برای او

«او به مدت سه سال علی را دوست داشت.»

(ویسی حصار، ۱۳۹۶: ۱۵۴)

35. *ʔæw bu se sa:l engli:si: də-za:n -ət
 د.م- دانستن- می انگلیسی سال سه به مدت او
 «او به مدت سه سال انگلیسی می‌داند.»

۵- تحلیل داده‌ها

پژوهش حاضر برای بررسی تمایز میان محمول‌های ایستای ناپایدار و پایدار و ارتباط میان این دو محمول با فعل ربطی «bu:n» به معنی «شدن» و «بودن» انجام شده است. مطالعات در باب محمول‌های ناپایدار و پایدار نشان می‌دهد که محمول‌های پایدار مشخصه‌هایی دائم، ضروری و پایا دارند. جملات حاوی این محلول‌ها اغلب جملاتی مطلق و بی‌قیدوشرط^۱ هستند که در آنها فاعل جمله نقش مبتدا دارد و میزبان اطلاعاتی است که محمول به آن نسبت داده است. از دیگر سو، محمول‌های ناپایدار به مشخصه‌هایی گذرا و غیرضروری اشاره دارند که وابسته به شرایط خاص هستند. این محمول‌ها اغلب موقعیتی رخدادی را نشان می‌دهند و وضعیت فاعل محدود و منحصر به شرکت‌کننده در آن رخداد و وضعیت رخداد است. به عقیده نگارندگان، انتخاب میان فعل ربطی «bu:n» به معنی «شدن» و «بودن» موجب تمایز محمول‌های ناپایدار و پایدار می‌شود.

۵-۱- فعل ربطی در زبان کردی

بسیاری از زبان‌ها تنوعاتی در فعل ربطی دارند. آرچه (۲۰۰۶) معتقد است در زبان اسپانیایی و پرتغالی دو فعل ربطی ser و estar وجود دارد که از لحاظ واژگانی متفاوت عمل می‌کنند. کوپمن^۲ (۱۹۹۲) سه نوع فعل ربطی برای زبان بامبارا^۳ در نظر می‌گیرد که حضور آنها در جمله و با حضور محمول‌های متنوع، متفاوت خواهد بود. به بیانی دیگر، چنانچه محمول صفت باشد فعل ربطی در جمله به صورت «ka» است. اگر محمول گروه اسمی و حرف اضافه باشد به ترتیب به صورت «don» و «be» است. فعل ربطی در زبان عبری به صورت آشکار و پنهان^۴ است. به عقیده گرینبرگ^۵ (۱۹۹۴) در زبان عبری چنانچه فاعل مشخصه‌ای ذاتی یا اکتسابی باشد، فعل ربطی به صورت آشکار یا پنهان در جمله تظاهر پیدا می‌کند. کندروشافا^۶ (۱۹۹۵) و

1. categorical

2. Koopman

3. Bambara

4. null

5. Greenberg

6. Kondrashova

ماتوشانسکی^۱ (۲۰۰۰)^۸ در پژوهشی در زبان روسی نشان می‌دهند فعل ربطی در این زبان تابع زمان است؛ در زمان حال فعل ربطی پنهان و در زمان گذشته آشکار است. ویسی حصار (۱۳۹۶)، همسو با نشاط آسی^۲ (۲۰۱۱) معتقد است فعل «bu:n» دو معنای متفاوت «بودن» و «شدن» دارد که در افعال ایستا معنای «بودن» مدنظر است. به عقیده ایشان چنانچه معنای «شدن» مدنظر باشد، فعل دچار نمودگردانی می‌شود. نشاط آسی (۲۰۱۱) معتقد است فعل ربط در زبان کردی به صورت «bu:n» ظاهر می‌شود که مفهومی چون «وجودداشتن» در خود دارد. امین^۳ (۱۹۷۹) و میراودلی^۴ (۲۰۰۷) معتقد هستند این فعل عنصری چندظرفیتی^۵ است که در جایگاه‌های نحوی مختلف، نقش‌های متفاوتی دارد. فتاح^۶ (۱۹۹۷) معتقد است تظاهر فعل «bu:n» در زمان گذشته واضح‌تر است. از نظر ایشان، این فعل در زمان غیرگذشته به اجبار حذف می‌شود، جمله (۳۶)، درحالی‌که در زمان گذشته تظاهر آشکار دارد و میزبان شناسه جمله می‌شود، جمله (۳۷).

36. to a:za: bu: -yt.
you brave were -Agr
you were brave.

37. awan kurd (ha) -n
they kurd (be) Agr
they are Kurd.
فتاح (۱۹۹۷: ۹۹).

بابان^۷ (۱۹۹۷) معتقد است فعل «bu:n» دو صورت دارد. در زمان حال به صورت «ha» و در زمان گذشته به صورت «bu:n» است. مک‌کاروس^۸ (۱۹۵۸) و کیم^۹ (۲۰۱۰) گروه فعلی در زبان کردی را گروهی متشکل از هسته و وابسته‌های آن در نظر می‌گیرند که موضوع‌های آن می‌تواند اسم، صفت یا قید باشد. به عقیده وی نوع خاصی از گروه فعلی نیز وجود دارد که هسته آن فعل ربطی است و محمول آن گروه اسمی، گروه صفتی و گروه حرفاضافه‌ای است

-
1. Matushansky
 2. Nashaat Assi
 3. Amin
 4. Mirawdeli
 5. multivalent
 6. Fattah
 7. Baban
 8. McCarus
 9. Kim

که به فاعل جمله ارجاع می‌دهند. فعل ربطی در زبان کردی مفاهیمی چون وجودداشتن (امین، ۱۹۷۹) و مالکیت (میراودلی، ۲۰۰۷) دارد.

اغلب پژوهشگران زبان کردی بر این مسئله اتفاق دارند که فعل ربطی در کردی «bu:n» است که به صورت‌های مختلف تظاهر پیدا می‌کند. نگارندگان ضمن پذیرش «bu:n» در مقام فعل ربطی در زبان کردی معتقدند گویشوران کرد درواقع دو نوع فعل ربطی متفاوت دارند که تظاهر آوایی و نوشتاری مصدر آنها مشابه است؛ اگرچه متفاوت از هم عمل می‌کنند. درواقع، فعل «bu:n» نوعی هم‌آوا-هم‌نویسه^۱ از دو فعل است که از لحاظ معنایی و کاربردی متفاوت عمل می‌کنند و گویشوران نیز به این امر واقفاند و در استفاده از آن مرتکب خطا نمی‌شوند. فعل «bu:n» در معنای «بودن» و «شدن» تنها در زمان گذشته صورت مشابهی دارد. همان‌طور که جملات (۳۸) و (۳۹) نشان می‌دهند، علی‌رغم صورت آوایی مشابه، از نظر گویشوران هر جمله مفهوم مجزایی را القا می‌کند. در جمله (۳۸) با جمله‌ای ایستا روبه‌رویم که فاقد پویایی است و گویای وضعیتی پایا در زمان گذشته است. در مقابل، در جمله (۳۹) فعل جمله بیانگر ورود به وضعیتی پویا در زمان گذشته است که یک کنش تلقی می‌شود.

38. hæwa: særd bu:.

بودن سرد هوا

«هوا سرد بود.»

39. hæwa: særd bu:.

بودن سرد هوا

«هوا سرد شد.»

جملات (۴۰-۴۳) جملاتی در زمان حال و حاوی فعل ربطی «bu:n»، «بودن»، هستند. چنانچه محمول جمله گروه اسمی، صفتی و یا ساخت ملکی باشد، فعل ربطی از جمله حذف می‌شود. به بیانی دیگر، در وضعیت ذکرشده با مقوله‌ای پنهان روبه‌رویم. اگر، محمول جمله گروه حرف اضافه‌ای باشد، فعل ربطی «bu:n»، «بودن»، به صورت «ha» در جمله ظاهر می‌شود.

40. hæwa: særd -(Ø) -a

س.م - Ø - سرد هوا

«هوا سرد است.»

41. ?æwa:n mohændəs -(Ø) -ən.

- س.ج.^(۹) - Ø - مهندس آنها
 «آنها مهندس هستند.»
 42. tʊ ræfɪːq mən -(Ø) -i
 د.م. - Ø - من دوست تو
 «تو دوست من هستی.»
 43. duː kətəb ha læ səar mez -æk -aː
 پ.ا.^(۱۰) - معرفگی - میز بالا در است کتاب دو
 «دو کتاب روی میز است.»

جملات (۴۴) و (۴۵) فعل «bu:n» به معنی «شدن» را نشان می‌دهند. پرواضح است که فعل «bu:n»، «شدن»، در زمان حال نه تنها آشکار است بلکه تظاهر آوایی آن نیز متفاوت از تظاهر آوایی فعل «bu:n»، «بودن»، با محمول حرفاضافه‌ای است. همچنین فعل ربطی «bu:n» در معنای «شدن» قادر است میزبان تکواژ نمود ناقص «(d)æ»، «می-»، شود. چنین حالتی برای فعل «bu:n» در معنای «بودن» امکان‌پذیر نیست. به‌علاوه، «bu:n» در معنای «شدن» هیچ‌گاه گروه حرفاضافه‌ای را در مقام محمول نمی‌پذیرد و ساختی ناپذیرفتنی حاصل می‌شود. جمله (۴۶) گواه این مدعاست.

44. hæwaː særd (d)æ- be -t
 س.م. - شدن - می - سرد هوا
 «هوا سرد می‌شود.»
 45. ʔæw æ- b/wet -æ mohændəs.
 مهندس س.م. - شدن - می - او
 «او مهندس می‌شود.»
 46. * kətəbæ -kæ (d)æ- bət -æ sær mezae -kæ
 معرفگی - میز روی س.م. - شدن - می معرفگی - کتاب
 «*کتاب روی میز شد.»

علی‌رغم اینکه محمول‌های حاصل از ترکیب با «bu:n» در معنای «شدن» در نمود ناقص به کار می‌روند، محمول‌های با فعل «bu:n» در معنای «بودن» به کار نمی‌روند. اشمیت^۱ (۱۹۹۲) در بررسی‌های خود بر روی زبان اسپانیایی، با وجود دو فعل ربطی ser و estar، نشان می‌دهد که این دو فعل رفتاری یکسان در میزبانی نمود ناقص نشان نمی‌دهند. محمول حاصل از ترکیب estar و صفت در زبان اسپانیایی و نمود ناقص ساختی ناپذیرفتنی در این زبان به‌وجود می‌آورند، درحالی‌که محمول حاصل از ترکیب ser و صفت را می‌توان در نمود

1. Schmitt

استمراری به کار برد. ایشان در تبیین چنین حالتی معتقدند در جملات با فعل ربطی ser این فعل به هسته نمود منضم می‌شود و به محمولی با ساختار زمانی درونی تبدیل می‌شود. به باور نگارندگان همین ویژگی در زبان کردی نیز مشاهده می‌شود، با این تفاوت که دو فعل ربطی مدنظر در مواردی تظاهر آوایی مشابه دارند.

بررسی داده‌های حاوی فعل ربطی «bu:n» نشان می‌دهد که در زبان کردی دو فعل ربطی در معنای «بودن» و «شدن» وجود دارد که تظاهر آوایی مصدر این افعال به صورت هم‌آواهم‌نویسه «bu:n» است، اگرچه کاربردها و شیوه ظاهرشدن آنها در جمله متفاوت است. به نظر می‌رسد علت هم‌آوا-هم‌نویسه بودن این افعال ریشه تاریخی داشته باشد که بررسی آنها در این جستار نمی‌گنجد. به این ترتیب، به عقیده نگارندگان، کردی سورانی دو فعل ربطی دارد که فعل «bu:n» در معنای «بودن» در زمان حال پنهان است. به نظر می‌رسد در کردی سورانی، همچون زبان‌های روسی و یونانی معاصر، پدیده «حذف فعل ربطی»^۱ رخ می‌دهد.

۵-۱-۱- ترکیب فعل «bu:n» در معنای «شدن» و «بودن» با صفت‌ها

داده‌های زبان کردی نشان می‌دهد که محمول‌های حاصل از ترکیب صفت و فعل ربطی «bu:n» در معنای «شدن» و «بودن» یکسان عمل نمی‌کنند. چنانکه جمله (۴۷) نشان می‌دهد باهم‌آویی صفت «kord»، «گُرد»، با فعل «bu:n» در معنای «شدن» موجب بدساختی جمله می‌شود. درحالی‌که جمله (۴۸) صفت «ræf»، «سیاه»، با فعل «bu:n» در معنای «بودن» و «شدن» پذیرفتنی است.

47. ?æw kord bu: / *bu:.

شدن / *بودن کرد او

«او کرد بود/شد.»

48. mez -ækæ ræf bu: / bu:.

شد / بودن سیاه معرفگی- میز

«میز سیاه بود/شد.»

رفتار متفاوت بندهای حاوی فعل ربطی در زبان کردی این پرسش را در ذهن برمی‌انگیزاند که چه تفاوتی در بطن بندهای حاوی فعل ربطی «bu:n» در مفهوم «بودن» و «شدن» نهفته است که در مواردی ساختی پذیرفتنی حاصل می‌شود، درحالی‌که برخی دیگر

1. copula omission

ناپذیرفتنی هستند. جملاتی چون جمله (۴۸) که هر دو معنی فعل مجاز است نشان می‌دهد که نوع فعل ربطی (بودن یا شدن) منجر به تعبیر متفاوتی از جمله خواهد شد. گویشوران کردزبان به این تفاوت واقف هستند و زمانی که فعل ربطی «bu:n» در معنای «بودن» به کار می‌رود، گوینده معتقد است میز سیاه است و سیاه‌بودن مشخصه آن است؛ مشخصه پایدار است. درحالی‌که، در جمله با فعل ربطی «bu:n» به معنی «شدن» گوینده وضعیت سیاه‌بودن میز را به موقعیت نسبت می‌دهد؛ ممکن است میز در معرض دود قرار گرفته و تغییر رنگ موقت داده‌است؛ مشخصه ناپایدار است.

به این ترتیب، در مواردی که فعل «bu:n» به معنای «بودن» به کار می‌رود، صفت مشخصه‌ای است که به فاعل اشاره دارد و همواره درباره فاعل صدق می‌کند. محمول حاصل، محمولی پایدار است. درحالی‌که در جملاتی که فعل «bu:n» در معنی «شدن» است، آن مشخصه نه تنها به فاعل بلکه به آن موقعیت نیز اشاره دارد. این موقعیت در دسته‌بندی واژگانی از نمود به نمود حصولی تعلق دارد و از لحاظ مفهومی معنایی مشابه «فتح کردن» دارد و محمولی ایستا نخواهد بود. در نتیجه، تمایز میان فعل «bu:n» در معنی «بودن» و «شدن» موجب تمایز میان محمول‌های ناپایدار و پایدار خواهد شد که خود شاهی متقن بر این ادعا است که فعل «bu:n» را هم‌آوا-هم‌نویسه دو فعل «بودن» و «شدن» دانست.

نتایج بررسی در کردی سورانی نشان داد که فعل ربطی «bu:n» درواقع مصدر دو فعل «بودن» و «شدن» است که با صفت‌های مختلف ترکیب می‌شود. اگرچه، معنی این فعل، «بودن» و «شدن»، محدودیتی بر انتخاب صفت‌ها اعمال می‌کند. اگر فعل «bu:n» به معنی «شدن» باشد، محمول حاصل محمولی ناپایدار است که معمولاً مفهومی چون نمود حصولی را القا می‌کند. از سوی دیگر، فعل «bu:n» به معنی «بودن» نیز در انتخاب صفت‌ها محدودیت دارد؛ محمول حاصل همواره محمولی پایدار و ایستاست.

۵-۲- ترکیب فعل «bu:n» به معنی «بودن» با صفت‌ها

هدف اصلی این بخش، یافتن مشخصه‌های نمودی محمول‌های ایستای پایدار حاصل از ترکیب فعل «bu:n» به معنی «بودن» و صفت است. به عقیده ویسی حصار (۱۳۹۶) محمول‌های حاصل از ترکیب فعل ربطی «bu:n» به معنی «بودن» در زبان کردی در گروه محمول‌های ایستا قرار دارند^(۱۱). پیش‌تر ذکر شد که وضعیت‌ها رخدادهایی هستند که اتفاق نمی‌افتند بلکه فقط در حالتی پایا باقی می‌مانند. به بیانی دیگر، وضعیت‌ها فاقد هر نوع

محدودیت و طول مدت هستند. بررسی داده‌های زبان کردی نشان می‌دهد که محمول‌های ذکرشده در جملات رفتاری یکسان ندارند. محمول‌هایی که در ادامه بررسی خواهند شد، «kord bu:n»، «کرد بودن»، و «tu:ræ bu:n»، «عصبانی بودن» هستند.

49. Na:ri:n kurd - (Ø) -æ.

س.م - Ø - کرد نارین

«نارین کرد است.»

50. ?æwa:n tu:ræ- Ø -n

س.ج - Ø - عصبانی آنها

«آنها عصبانی هستند.»

- در آزمون‌های مطرح‌شده دوتی (۱۹۷۹) افعال ایستا در زمان حال ساده و با قید تکرار به صورت عادت تعبیر نمی‌شود. در جمله (۵۱) با محمول «kord bu:n» و همسو با آزمون تشخیصی دوتی در زمان حال ساده و با حضور قید تکرار «mæ?mu:læn»، «معمولاً»، جمله‌ای بدساخت تولید می‌شود. در مقابل، جمله (۵۲) در زمان حال ساده و با قید ذکرشده، همچون فعل‌های غیرایستا، ساختی قابل قبول دارد.

51. *Na:ri:n mæ?mu:læn kord -Ø -æ.

س.م - Ø - کرد معمولاً نارین

«نارین معمولاً کرد است.»

52. ?æwa:n mæ?mu:læn tu:ræ -Ø -n.

س.ج - Ø - عصبانی معمولاً آنها

«آنها معمولاً عصبانی هستند.»

- همانگونه که از جملات (۵۳) و (۵۴) مشهود است، محمول «kord bu:n» از یک سو و محمول «tu:ræ bu:n» از سوی دیگر در بندهای قیدی «hær wæxt»، «هر وقت» متفاوت عمل می‌کنند. جمله (۵۳) مانند تمام موقعیت‌های ایستا عمل می‌کند و ورود به موقعیت جدیدی را نشان نمی‌دهد، درحالی که جمله (۵۴) همچون رخداد‌های حصولی نقطه پایان عمل «عصبانی شدن» را نشان می‌دهد.

53. *har wæxt ?æw kord -Ø -æ, bæ -r -æt bu mædresæ.

مدرسه به س.م - رفتن - ب (امری) اس.م - Ø - کرد او وقت هر

«*هر وقت او کرد است، به مدرسه برود.»

54. har wæxt ?æwa:n tu:ræ -Ø -n, liwa:n-e a:w be- xwa: -n

س.ج - خوردن - ب (امر) آب یک لیوان اس.ج - Ø - عصبانی آنها وقت هر

«هر وقت عصبانی هستند، یک لیوان آب بخورند.»

- در آزمون‌های مطرح‌شده دوتی (۱۹۷۹) جملات ایستا با عبارت «به مدت x» بدساخت هستند. بررسی محمول‌های «kord bu:n» و «tu:ræ bu:n» با عبارت ذکرشده، بار دیگر بر تفاوت این محمول‌ها صحه می‌گذارد.

55. *ma:ng -ek -Ø -æ kurd -Ø -æ.
س.م - Ø - کرد س.م - Ø - یک - ماه
«به مدت یک ماه است که او کرد است.»

56. Du: rɔʒ -Ø -æ tu:ræ -Ø -n.
س.ج - Ø - عصبانی س.م - Ø - روز دو
«به مدت دو روز است که او عصبانی است.»

آزمون‌هایی که از نظر گذشت به وضوح نشان می‌دهد که محمول‌های ایستای حاصل از ترکیب صفت و فعل ربطی «bu:n» در معنی «بودن» یکسان عمل نمی‌کنند. «kord bu:n» مشخصه‌ای ذاتی را به تصویر می‌کشد که همواره فاعل را همراهی می‌کند و درباره او صدق می‌کند؛ محمول‌هایی این چنین ایستا و پایدارند. در مقابل، محمول‌هایی چون «tu:ræbu:n» رفتاری کنشی دارند. به نظر می‌رسد رفتار کنش‌مانند این محمول‌ها ناشی از صفتی است که با فعل ربطی «bu:n» به معنی «بودن» ترکیب می‌شود. بررسی محمول‌های ایستای حاصل از فعل ربطی «bu:n» در معنی «بودن» نشان می‌دهد که محمول‌های مذکور رفتار یکسانی ندارند و نمی‌توان آنها را همگی ایستا انگاشت؛ نگارندگان معتقدند در جملات حاوی چنین محمول‌هایی نیز نوعی نمودگردانی دیده می‌شود که محمول را به محمولی با نمود واژگانی غیرایستا، عمدتاً نمود حصولی تغییر می‌دهد. به این ترتیب، فعل ربطی تنها عامل نمودگردانی در محمول‌های حاصل از ترکیب صفت با فعل «bu:n» نیست، بلکه ماهیت صفت‌ها نیز ابزاری دیگر در تغییر نمود محمول‌های ایستا کردی سورانی محسوب می‌شوند.

۵-۳- ماهیت صفت در محمول‌های ایستای پایدار

نتایج حاصل از بخش‌هایی که از نظر گذشت نشان می‌دهد که محمول‌های ایستای حاصل از ترکیب صفت و فعل ربطی «bu:n» در زبان کردی علاوه بر افعال ربطی متأثر از ماهیت صفت‌های حاضر در ساخت آن‌ها است. در این بخش، توجه خود را به صفت‌ها معطوف می‌کنیم تا بتوان ماهیت تأثیرگذار صفت‌ها را در نمودگردانی بیابیم. اشمیت (۱۹۷۲) و باخ^۱

1. Bach

(۱۹۷۸)^(۱۳) صفت‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کنند: صفت‌های طبقه‌بندی^۱ و توصیفی^۲. به عقیده ایشان دسته صفت‌های طبقه‌بندی حاوی صفت‌هایی است که مشخصه‌های خاصی دارند. برای مثال، این صفت‌ها در ساخت برتر و تفضیلی به کار نمی‌روند. همچنین، صفت‌های متعلق به صفت‌های طبقه‌بندی را نمی‌توان با تشدیدکننده‌ها به کار برد و ساختی ناپذیرفتنی حاصل می‌شود. به علاوه، این صفت‌ها رابطه معنایی چون تضاد با صفت‌های دیگر برقرار نمی‌کنند. از دیگر مشخصه‌های تمایزدهنده صفت‌های طبقه‌بندی، حضور آنها در جملات اسنادی است که موجب بدساختی جمله خواهد شد. واکاوی محمول‌های ایستای کردی سورانی که حاصل ترکیب صفت و فعل ربطی هستند نشان می‌دهد ترکیب صفت‌های طبقه‌بندی و فعل ربطی «bu:n» در معنای «بودن» در کردی سورانی همواره محمول‌هایی ایستا می‌سازد. چنانکه جمله (۵۷) نشان می‌دهد صفت «kord» «کرد» در محمول «kord bu:n» در ساخت برتر موجب بدساختی جمله می‌شود. همچنین، این صفت در باهمایی با تشدیدکننده «færae»، «خیلی» در جمله (۵۹) بدساخت است. گویشوران کردزبان رابطه تضاد در (۶۱) را ساختی ناپذیرفتنی می‌پندارند. در مقابل، صفت‌های مربوط به گروه صفت‌های توصیفی چنین نیستند و در ساخت‌های برتر، همراه با تشدیدکننده‌ها و روابط معنایی که به ترتیب در جملات (۵۸)، (۶۰) و (۶۲) نشان داده شده‌اند به کار می‌روند. آزمون تشخیصی آخر، آزمونی متناسب با داده‌های کردی نیست و در همه محمول‌ها یکسان عمل می‌کند؛ جمله خوش ساخت است.

57. *Na:ri:n kordtər -Ø -æ.

س.م -Ø - کردتر نارین
«*نارین کردتر است.»

58. ?æwa:n tu:ræter -Ø -n.

س.ج -Ø - عصبانی‌تر آنها
«آنها عصبانی‌تر هستند.»

59. *Na:ri:n færae kord -Ø -æ.

س.م -Ø - کرد خیلی نارین
«*نارین خیلی کرد است.»

60. ?æwa:n færae tu:ræ -Ø -n.

1. classifying
2. qualifying

س.ج- Ø - عصبانی خیلی آنها
«آنها خیلی عصبانی هستند.»

61. kord#na:kord^(۱۳)

62. tu:ræ#a:ra:m

به این ترتیب، با استناد بر آزمون‌های تشخیصی مطرح‌شده اشمیت (۱۹۷۲) و باخ (۱۹۷۸) مشخص می‌شود نمود محمول‌های صفتی با فعل ربطی «bu:n» در معنی «بودن»، علاوه‌بر فعل ربطی، متأثر از نوع صفت نیز هستند. فعل ربطی «bu:n» در معنی «بودن»، و صفت‌های طبقه‌بندی عمدتاً ساختی کاملاً ایستا دارند و محمول حاصل پایدار است. درحالی‌که محمول‌های حاصل از فعل ربطی «bu:n» در معنی «بودن»، و صفت‌های توصیفی موقعیتی غیرایستا و ناپایدار را نشان می‌دهند.

۶- نتیجه‌گیری

پژوهشی که از نظر گذشت به بررسی وضعیت نمود واژگانی محمول‌های ایستا در کردی سورانی پرداخت. چارچوب نظری جهت طبقه‌بندی محمول‌ها نظریهٔ دوبخشی مطرح‌شدهٔ اسمیت (۱۹۹۱/۱۹۷۷) است. نگارندگان بر آن دست از محمول‌های ایستا در کردی سورانی متمرکز شدند که حاصل ترکیب صفت و فعل ربطی «bu:n» است. در این راستا، ابتدا با تکیه بر تقسیم‌بندی مطرح‌شدهٔ اسمیت (۱۹۷۷) محمول‌های ایستا از دیگر انواع محمول‌ها تفکیک شدند. بررسی داده‌های پژوهش نشان می‌دهد که محمول‌های ایستا در کردی سورانی گاه دچار نمودگردانی می‌شوند. عامل اول در این نمودگردانی فعل ربطی «bu:n» است. گویشوران کردزبان دو فعل ربطی به معنای «بودن» و «شدن» دارند که تظاهر آوایی مصدر آنها به صورت هم‌آوا-هم‌نویسهٔ «bu:n» است. تحلیل داده‌ها تصریح می‌کند چنانچه محمول حاصل ترکیب صفت و فعل ربطی «bu:n» در معنای «شدن» باشد، نمود همواره غیرایستاست. با این همه، تمامی محمول‌های حاصل از ترکیب صفت و فعل ربطی «bu:n» در معنای «بودن» نیز همواره ایستا نیستند. عامل دوم در این نمودگردانی ماهیت صفت در محمول مدنظر است. با استناد به تقسیم‌بندی صفتی اشمیت (۱۹۷۲) و باخ (۱۹۷۸)، نتایج نشان می‌دهد چنانچه صفت در این محمول‌ها به دستهٔ صفت‌های طبقه‌بندی تعلق داشته باشد، محمول همواره ایستا و پایدار خواهد بود، درحالی‌که صفت‌های متعلق به دستهٔ صفت‌های توصیفی محمول‌هایی غیرایستا و ناپایدار خلق می‌کنند. به این ترتیب، نمود ایستای کوردی سورانی در محمول‌های

حاصل از ترکیب صفت و فعل ربطی «bu:n» به معنای «بودن» متأثر از دو عامل، فعل ربطی و ماهیت صفت، تغییر می‌کند.

پی‌نوشت

۱. به نقل از آرچه (۲۰۰۶)
۲. به نقل از آرچه (۲۰۰۶)
۳. اصطلاحات بدون تغییر از منبع اصلی ذکر شده‌است. اصطلاح «گذرا» به «ناپایدار» و «ناگذرا» به «پایدار» اشاره دارد.
۴. آوانویسی داده‌ها مطابق متن مقاله مرجع است.
۵. سوم شخص مفرد
۶. آوانویسی داده‌ها مطابق آوانویسی داده‌ها در پژوهش مرجع است.
۷. دوم شخص مفرد
۸. به نقل از آرچه (۲۰۰۶)
۹. سوم شخص جمع
۱۰. پیرااضافه (جزیی از حرف اضافه است).
۱۱. در تحلیل‌ها نمود دستوری در نظر گرفته نشده‌است.
۱۲. به نقل از آرچه (۲۰۰۶)
۱۳. باید در نظر داشت که واژه «غیرکرد» متضاد واژه «کرد» نیست. این دو واژه بر طیفی از صفت‌ها از مثبت تا منفی قرار ندارند. مقایسه کنید با گرم/سرد که هر دو بر طیفی قرار گرفته‌اند که یک طرف گرم و طرف دیگر سرد است.

منابع

- دانش‌پژوه، ف.، غ. کریمی دوستان، ز. محمدابراهیمی، و ب. روشن. ۱۳۹۲. «ماهیت نمود واژگانی فعل و رابطه آن با تکواژ ستاک غیرمعلوم rā- در کردی سورانی»، *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان دانشگاه فردوسی*، (۱): ۵۳-۸۰.
- ویسی حصار، ر. ۱۳۹۶. «نمود در کردی: از هستی‌شناسی تا دستور»، *جستارهای زبانی*، (۳۸): ۱۳۵-۱۵۸.
- Amin, W. O. 1979. *Aspects of the Verbal Construction in Kurdish*. Unpublished M.A. thesis. University of London.
- Arche, M.J. 2006. "Individuals in time: Tense, aspect and the individual/stage distinction". *Journal of Linguistics*, 44 (2), 514-519.

- Bache, C. 1978. *The Order of Premodifying Adjectives in Present-day English*, Odense, Denmark: Odense University Press.
- Carlson, G. 1977. *Reference to Kinds in English*. Ph.D. dissertation, University of Massachusetts, Amherst.
- Comrie, B. 1976. *Aspect*. Cambridge: CUP.
- Croft, W. 2010. *Verbs: Aspect and argument structure*. University of New York, Mexico Essex
- Davidson, D. 1967. "The Logical Form of action sentences". In *The Logic of Decision and Action*, N. Rescher (ed.), 81-95. Pittsburgh, PA: University of Pittsburgh Press.
- Dowty, D. 1979. *Word Meaning and Montague Grammar*. Dordrecht: Reidel.
- Fattah, M. M. 1997. *A Generative Grammar of Kurdish*. Unpublished Ph.D. Dissertation. University of Amsterdam.
- Greenberg, Y. 1994. *Hebrew Nominal Sentences and the Stage/Individual-Level Distinction*. MA thesis, Bar-Ilan University, Israel.
- Kim, D.H. 2010. "A Basic Guide to Kurdish Grammar". <http://www.click2rock.org>.
- Kondrashova, N. 1995. "Semantic functional projections? ЭР: Evidence from Russian" Proceedings of the Western Conference on Linguistics 24.
- Koopman, H. 1992. "On the absence of Case chains in Bambara", *Natural Language & Linguistic Theory*. 10:555-594.
- Kratzer, A. 1995. "Stage-level and individual-level predicates". In *The Generic Book*, G. Carlson and F. Pelletier (eds.), 125-175. Chicago: University of Chicago Press.
- Matushansky, O. 2000. "The instrument of inversion: Instrumental case and verb raising in the Russian copula", *Proceedings of WCCFL*, 19:280-301. Somerville, MA: Cascadilla Press.
- McCarus, E. N. 1958. *A Kurdish Grammar*. Washington, Washington Plandograph Company.
- Milsark, G. 1974. *Existential Sentences in English*. Ph.D. dissertation, MIT, Cambridge, MA.
- Mirawdeli, K. 2007. *A Dictionary of Kurdish Grammar*. Sulaimani: Kurdology.
- Nashaat Assi, R. 2011. "The Copula Verb Be in Modern English with Reference to Sourani- Dialect in Modern Kurdish". *Humanity Studies*, 6:2, 1- 14
- Parsons, T. 1990. *Events in the Semantics of English*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Sanz, M. 2000. "Events and Predication. A New Approach to Syntactic Processing in English and Spanish". *Current Issues in Linguistic Theory*, 207. Amsterdam, Philadelphia: John Benjamins Publishing House.
- Schmidt, R. 1972. *L'adjective de et relation en français, anglais allemande*. Göppingen: Alfred Kümmerle.
- Schmitt, C. 1992. "Ser and estar: A matter of aspect", *North East Linguistic Society*. 22:411-426.
- Smith, C.S. 1991/1997. *The Parameter of Aspect*. Dordrecht: Kluwer.

- Tenny, C. 1987. *Grammaticalizing Aspect and Affectedness*, Ph.D. dissertation, MIT, Cambridge, MA.
- Tenny, C. 1994. *Aspectual Roles and the Syntax-Semantics Interface*. Dordrecht: Kluwer.
- Vendler, Z. 1967. "Verbs and times", In *Linguistics and Philosophy*, Z. Vendler (ed.), 97-121.
- Vendler, Z. 1957. "Verbs and times", *The Philosophical Review*, 66:143-160.
- Verkuyl, H. 1972. *On the Compositional Nature of the Aspects*. Dordrecht: Reidel.
- Verkuyl, H. 1989. "Aspectual classes and aspectual composition", *Linguistics and Philosophy*, 12:39-94.
- Verkuyl, H. 1993. *A Theory of Aspectuality: The Interaction between Temporal and a temporal Structure*. Cambridge: Cambridge University Press.

تحلیل و بررسی تنوع واژگانی در آبادی‌های شهرستان خرم‌آباد

رضا امینی^۱ ✉

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۰۶

چکیده

داده‌های این پژوهش از اطلس زبانی استان لرستان اقتباس شده که در قالب اصطلاحات خویشاوندی، واژه‌های مربوط به عینیت‌های طبیعی، واژه‌های مرتبط با بدن انسان، نام حیوانات، واژه‌های مربوط به گیاهان، واژه‌های مربوط به عینیت‌های انسان‌ساز، ضمیرها، قیده‌های اشاری- مکانی و ادات پرسشی و عددها دسته‌بندی شده‌اند. گونه‌های زبانی آبادی‌هایی که داده‌های آنها بررسی و تحلیل شده‌اند، از زبان‌های لری و لکی هستند که داده‌های هر یک به صورت جداگانه بررسی و تحلیل شده‌است. پیکره بررسی‌شده، هم تنوع درخور توجه زبانی شهرستان خرم‌آباد را نشان می‌دهد و هم تنوع واژگانی گونه‌های زبانی آبادی‌های این شهرستان را. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در هر دو زبان لری و لکی، مقوله واژگانی «عددها» کمترین ضریب تنوع، و مقوله واژگانی «عینیت‌های انسان‌ساز» بیشترین ضریب تنوع را در میان مقوله‌های واژگانی بررسی‌شده داشته‌اند. همچنین بررسی داده‌ها نشان می‌دهد که واژه‌هایی همچون «پدر»، «زبان»، «نان» و «خون» کم‌ترین تنوع را در گونه‌های زبانی بررسی‌شده داشته‌اند، و از این‌رو آنها را باید از بنیادی‌ترین واژه‌های این گونه‌های زبانی دانست.

واژگان کلیدی: گونه زبانی، ضریب تنوع، لری، لکی، تنوع زبانی، لرستان

۱- مقدمه

در زبان‌شناسی اجتماعی^۱، گویش‌شناسی به دو نوع منطقه‌ای و اجتماعی تقسیم شده‌است. هدف گویش‌شناسی منطقه‌ای^۲، شناسایی، مطالعه و مستندسازی^۳ گونه‌های زبانی موجود در منطقه مشخصی است، و هدف گویش‌شناسی اجتماعی^۴ انجام همین کارها درباره زبان طبقات مختلف جامعه است. بر این مبنا، گویش‌ها را نیز می‌توان به دو دسته گویش‌های منطقه‌ای^۵ و گویش‌های اجتماعی^۶ تقسیم کرد (وارداف^۷، ۱۳۹۳: ۹۰). گویش‌شناسی اجتماعی، در شهرهای بزرگ که مهاجرت و تفاوت‌های اجتماعی و طبقاتی، تنوع‌های زبانی گوناگونی را موجب شده، بسیار آموزنده است و حتی می‌تواند برنامه‌ریزان شهری را در اداره بهتر شهر یاری کند. گویش‌شناسی منطقه‌ای نیز، به دلیل گردآوری و ثبت و مستندسازی گونه‌های زبانی روستاها که به طور معمول دست‌نخورده‌تر و محافظه‌کارتر از گونه‌های زبانی شهرها هستند، به لحاظ زبان‌شناسی پُراهمیت است، و ماده خام انجام دیگر کارهای زبان‌شناسی را برای پژوهشگران فراهم می‌کند. گذشته از اینها، از بین رفتن روستاها یا تبدیل آنها به محیط‌های شهری، که در چند دهه اخیر، در موارد زیادی، به ناپدید شدن گونه‌های زبانی روستاها انجامیده، مستندسازی گونه‌های زبانی موجود در روستاها را، به عنوان بخشی از کار گویش‌شناسی منطقه‌ای، ضروری‌تر کرده‌است.

در ایران، از چند دهه پیش، پژوهشگران به اهمیت ثبت داده‌های گویشی پی برده‌اند. توجه به اهمیت گردآوری داده‌های گویشی، نگارش کتاب‌های ماندگاری همچون «راهنمای گردآوری گویش‌ها» (کیا، ۱۳۴۰) را در پی داشته که در آن ضمن توجه به حفظ گویش‌ها، و طرح این واقعیت که بسیاری از آنها در آینده نه‌چندان دور، دیگر وجود نخواهند داشت، دستورعمل‌ها و پرسش‌نامه‌های لازم برای گردآوری داده‌های گویشی نیز ارائه شده‌است. نیاز به تهیه اطلس زبانی^۸ ایران نیز از چند دهه پیش احساس شده‌است. برای نمونه، حصوری (۱۳۴۲: ۶) می‌گوید: «از کارهای مهمی که هنوز در کشور ما و بسیاری از کشورها انجام نشده تهیه اطلس گویش‌ها و ارتباط و سنجش گویش‌ها با محیط‌های جغرافیایی است که امید است این کار بدست خود ما انجام گیرد».

-
1. sociolinguistics
 2. regional dialectology
 3. documentation
 4. social dialectology
 5. regional dialects
 6. social dialects
 7. Ronald Wardhaugh
 8. linguistic atlas

یکی از استان‌هایی که پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری گردآوری داده‌های آبادی‌های آن را برای تهیه اطلس زبانی ایران آغاز کرد، لرستان است. برمبنای این داده‌ها، در این پژوهش، تنوع واژگانی گونه‌های زبانی آبادی‌های شهرستان خرم‌آباد را که یکی از شهرستان‌ها و مرکز استان لرستان است تبیین می‌کنیم. شهرستان خرم‌آباد متشکل از بخش‌های پای، چغلوندی، زاغه و مرکزی است^(۱). بخش پای متشکل از دهستان‌های چم‌سنگر، سپیددشت، کشور، گریت و تنگ هفت؛ بخش چغلوندی متشکل از دهستان‌های بیرانوند جنوبی و بیرانوند شمالی؛ بخش زاغه متشکل از دهستان‌های رازان، زاغه و قائدرحمت؛ و بخش مرکزی متشکل از دهستان‌های ازنا، ده‌پیر جنوبی، ده‌پیر شمالی، رباط، کارگاه غربی، کارگاه شرقی و کاکاشرف است. آبادی‌هایی که در این پژوهش، داده‌های آنها بررسی شده‌است، عبارت‌اند از:

در بخش مرکزی، آبادی‌های «اسکین سفلی»، «بایه دو»، «تجره‌سادات»، «تکانه»، «چشمه‌پای»، «دره‌ساکی بالا»، «دره‌ساکی پایین»، «دره قاسمعلی»، «دلی زالبک»، «ده نوروز»، «سرآستان»، «شیخ حیدر»، «گراب تجره»، «محمودوند»، «مهرعلی خانی»، «هوکی»، «تکانه»، «هولاندشت» و «وره زردی»، از دهستان «ده‌پیر شمالی»؛ آبادی‌های «بابامحمود علیا»، «بابامحمود وسطی»، «چاله کمالوند»، «حسن‌آباد کمالوند»، «در بند فقیران کمالوند»، «علی‌آباد چاهی»، «کرگانه»، «کمالوند غلامعلی»، «گیرچان»، «مدبه»، «ملک‌آباد» و «مهدی‌آباد»، از دهستان «ده‌پیر جنوبی»؛

در بخش پای، آبادی‌های «تنگ هفت»، «سرور»، «سیرم بالا»، «سیرم سفلی» و «لری» از دهستان «تنگ هفت»؛ آبادی‌های «ایستگاه کشور»، «کشور»، «بردگر»، «دفاکندر»، «پیوست»، «سنگ‌تراشان»، «شاه بزرگ خانی»، «لم درویش»، «پيله‌گر»، «تیک»، «چنار چول»، «پیرمحمد باباحسین» و «دوش سرخ» از دهستان «کشور»؛ آبادی‌های «ایروه»، «سماق‌ها»، «پرت بیل»، «چشمه پریان»، «چشمه دره»، «شباندر»، «چل ریز»، «لازگیره»، «گازه»، «چم شکر»، «خان‌آباد» و «بیشه» از دهستان «سپیددشت»؛ آبادی‌های «برآفتاب علی‌عسگر»، «بردلوسه»، «دره هندیان»، «موراز موسی»، «خانقا»، «پشت گره» و «کلنگر»، از دهستان «چم سنگر»؛ آبادی‌های «پری مرده»، «قلعه خانجان»، «زالباب»، «نامی‌انگیز»، «برم علیا»، «حاجالی»، «سرگ سیر»، «سینو بالا»، از دهستان «گریت»؛

در بخش زاغه، آبادی‌های «آبکت»، «باغ پشم»، «رنگرزان وسطی»، «سرگرفته علیا»، «عیوشان سیل»، از دهستان رازان؛

و در بخش چغولندی، «باقلاکوب»، «بند جوب»، «پاره‌پینه خلیل بیگی»، «حاجی‌آباد»، «خمسپانه ریش سفید»، «خمسپانه وسطی»، «دره بسر»، «دره بیژن»، «دره ساکی»، «دره نوسوکی»، «زرین جو»، «سراب الیاس»، «سراب علی نقی»، «سراب ملاقربانی»، «سرگول نمک»، «سیاه چل»، «سیاه گل شاه عباسی»، «شرفبک»، «قلعه منصور»، «قنات کاسیان»، «گرز کل»، «گولاب وسطی»، «ملاقربانی»، «هرکو»، «وروندی کوچک»، «وروندی بزرگ»، «کاسیان ایازآباد» و «کاسیان قلعه»، از دهستان «بیرانوند جنوبی».

۲- شیوه گردآوری داده‌ها و روش‌شناسی پژوهش

داده‌های این پژوهش، در یک کار میدانی گسترده، با ابزار پرسش‌نامه و با مصاحبه رودرو با گویشوران گردآوری شده‌اند. پرسش‌نامه دربردارنده مجموعه‌ای واژه و جمله بوده‌است. این واژه‌ها و جمله‌ها به گونه‌ای انتخاب شده‌اند که هم مقوله‌های واژگانی^۱ مختلف گونه زبانی^۲ موردنظر استخراج شود، و هم ساختارهای زبانی مختلف آن. داده‌ها در خلال مصاحبه - با آگاهی گویشور - ضبط شده‌اند؛ سپس داده‌ها با بهره‌گیری از *الفبای آوانگار بین‌المللی*^۳، موسوم به *آی‌پی‌ای*^(۴) آوانویسی شده‌اند. در مرحله بعد، بخش واژگانی داده‌های آبادی‌های شهرستان خرم‌آباد، از بخش جمله‌های آن جدا شده، و در این پژوهش، تنوع واژگانی آنها به صورت توصیفی و تحلیلی بررسی شده‌است. بررسی جمله‌های گردآوری شده نیازمند انجام پژوهش‌های دیگری است. هدف اصلی پژوهش کنونی، بررسی تنوع واژگانی در آبادی‌های شهرستان خرم‌آباد، و بیان تلویحاتی است که این تنوع بدان‌ها اشاره دارد.

۳- مبنای نظری پژوهش

گیرارتز^۴ و همکاران (۱۹۹۴: ۳-۴)، تنوع واژگانی را به چهار دسته تقسیم‌بندی کرده‌اند: تنوع دلالت‌شناسانه^۵، تنوع تسمیه‌شناسانه^۶، تنوع صوری^۷ و تنوع بافتی^۸. تنوع دلالت‌شناسانه

-
1. lexical categories
 2. language variety
 3. International Phonetic Alphabet
 4. Geeraerts
 5. semasiological variation
 6. onomasiological variation
 7. formal variation
 8. contextual variation

وضعیتی است که در آن «عنصر واژگانی مشخصی به مصداق‌های مجزایی اشاره داشته باشد». تنوع تسمیه‌شناسانه، وضعیتی است که در آن «یک مصداق یا نوعی از مصداق با بهره‌گیری از مقوله‌های واژگانی مجزایی که مفاهیم مختلفی دارند، نام‌گذاری می‌شود». منظور از تنوع صوری، موقعیتی است که در آن «یک مصداق خاص یا نوعی از مصداق را می‌توان با بهره‌گیری از اقلام واژگانی متفاوتی نام‌گذاری کرد، فارغ از آنکه آیا این اقلام واژگانی به مقولات مفهومی متفاوتی تعلق دارند یا نه». تنوع بافتی به موقعیتی اشاره دارد که در آن تنوع در کاربرد اقلام واژگانی «با عوامل بافتی، همچون میزان رسمیت^۱ موقعیت گفت‌وگو، یا مشخصات جغرافیایی و اجتماعی شرکت‌کنندگان تعامل ارتباطی^۲ مورد نظر پیوند دارد». در فصل‌های هفت و هشت گیرارتز (۲۰۱۸) نیز به تنوع واژگانی به عنوان متغیری زبانی-اجتماعی^۳ نظر شده و نویسنده در پی ارائه راه‌هایی برای اندازه‌گیری آن برآمده‌است.

تنوع واژگانی مورد نظر این پژوهش، از نوع «تنوع صوری» است. در این نوع از تنوع واژگانی، به یک چیز، رابطه یا مفهوم مشخص، ممکن است با اقلام واژگانی متفاوتی اشاره شود. برای نمونه، در فارسی افغانستان، به آن رابطه خویشاوندی که در فارسی ایران با اصطلاحات «بابابزرگ» یا «پدربزرگ» اشاره می‌شود، با اصطلاح «باباکلان» اشاره می‌شود. تنوعاتی از این دست در گونه‌های مختلف همه زبان‌ها دیده می‌شود و آنها را می‌توان با توجه به عوامل اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی، سبکی و قرار داشتن گویشوران زبان‌ها در موقعیت تماس زبانی تبیین کرد.

۴- پیشینه پژوهش

لُری و لَکی دو زبان عمده استان لرستان‌اند. لُری در شمار زبان‌های ایرانی جنوب غربی، و لَکی در شمار زبان‌های ایرانی شمال غربی قرار دارد. «واژه لُری ... برای اولین بار حدود هزار سال پیش در نوشته‌های بعضی جغرافی‌نویسان و مورخین اسلامی قرن چهارم هجری به صورت لاریه، اللَریه، لور، اللور، و لوریه آمده‌است» (امان‌الهی بهاروند، ۱۳۷۹: ۲۲۲). منطقه رواج لُری شامل بخش‌هایی از باختر و جنوب باختری ایران و بخشی از جنوب خاوری عراق است؛ اما در مناطق دیگر ایران، از جمله خراسان، کرمان، قزوین و تهران نیز گویشوران این زبان زندگی

1. formality

2. participants of communicative interaction

3. sociolinguistic variable

می‌کنند. گروه‌هایی از لرها در ترکیه، آلمان، دانمارک، نروژ، پادشاهی متحده بریتانیا^۱، کانادا و ایالات متحده آمریکا نیز زندگی می‌کنند (آنونبی^۲، ۲۰۰۳: پانوش ۳).

لرها به طور سنتی به «لر بزرگ» و «لر کوچک» تقسیم شده‌اند. لر بزرگ «... همه طایفه‌های بختیاری را دربرمی‌گیرد»، و لر کوچک «لرهای لرستان و خوزستان را» (کلکی و همکاران، ۱۳۴۳: ۲). پشت‌دار (۱۳۷۶: ۱۶۳) پیشینه تقسیم لرها، به «لر بزرگ» و «لر کوچک» را به «عهد مغول» مربوط می‌داند، و اشاره می‌کند که «از زمان صفویه^(۳) به بعد منطقه لر بزرگ به بختیاری و کهکیلویه موسوم گردید. منطقه لر کوچک نیز از قرن شانزدهم میلادی به لرستان معروف شد و برای احتراز از اشتباه [با لر بزرگ] آنجا را لرستان فیلی خواندند». جغرافیای بختیاری‌نشین ایران، بخش گسترده و به هم پیوسته‌ای از خاور استان خوزستان، باختر استان اصفهان، جنوب و خاور استان لرستان و باختر استان چهارمحال و بختیاری را در بر می‌گیرد.

در برخی متن‌های گذشته، در اشاره به «لرها»، تبیین‌هایی بر چرایی نامیدن این بخش از مردمان ایرانی به این نام ارائه شده‌است. برای نمونه، حمدالله مستوفی (سده هفتم و هشتم هجری) در «نزهه‌القلوب» بارها از «لر» و «لرستان» نام برده که نشان می‌دهد، در آن دوره، لرها و منطقه سکونت‌شان شناخته بوده‌اند. همین نویسنده، در «تاریخ گزیده»، به نقل از «زبدۀ التواریخ» جمال‌الدین عبدالله کاشانی (درگذشته در ۷۳۶ هجری قمری)، آورده‌است:

... وقوع [این اسم بر آن] قوم، بوجهی گویند از آن است که در ولایت مانرود دهی است که آن را کرد خوانند و در آن حدود بندی که آن را بزبان لری کول خوانند و در آن بند موضعی که آن را لر خوانند. چون در اصل ایشان از آن موضع برخاسته‌اند، از آن سبب ایشان را لر گفته‌اند. وجه دوم آنکه بزبان لری، کوه پردخت را لر گویند بکسر راء. بسبب ثقلت ری کسرۀ لام را بضمه بدل کردند و لر گفتند. وجه سیوم آنکه شخصی که این طایفه از نسل اواند، لر نام داشته و قول اول درستتر می‌نماید و هر چیز که در آن ولایت نبوده بزبان لری نام دارد و بمجاز از نقل زبانی دیگر نامی بر آن اطلاق کرده‌اند (مستوفی، ۱۳۹۴: ۵۳۷).

زبان لری گونه‌های مختلفی دارد، چنانکه آنونبی (همان: ۱۷۱) از خوشه زبانی^۳ لری سخن می‌گوید. او به نقل از گرایمس^۴، لری را در شاخه جنوب غربی زبان‌های ایرانی قرار داده‌است، و آن را با زبان‌های دیگری همچون کومزاری، لاری، آیماق، دهوری، هزارگی، پهلوانی و تاتی

1. United Kingdom
2. Erik John Anonby
3. language cluster
4. Grimes

یهودی و تاتی مسلمانی مرتبط می‌داند. او همچنین اشاره می‌کند که گرایمس، لکی را گونه‌ای از لری می‌داند، اما ویندفور^۱ آن را در شمار زبان‌های ایرانی شمال غربی و در کنار زبان‌هایی همچون کُردی دسته‌بندی می‌کند. این پژوهشگر، پس از بررسی این موضوع که آیا لری گویشی است از فارسی یا زبانی است جدا، در نهایت لری را پیوستاری از سه زبان معرفی می‌کند: «لُرستانی»، «بختیاری»، «لُری جنوبی». «لُرستانی»، شامل گونه‌های لُری می‌شود که در شهرهایی همچون خرم‌آباد، بروجرد، نهاوند و اندیمشک به کار می‌رود. «بختیاری»، شامل گونه‌های زبانی ایل‌های هفت‌لنگ و چهارلنگ و گویش‌های چلگردی و کوه‌رنگی می‌شود که در شهرهایی همچون مسجدسلیمان و شهرکرد گفت‌وگو می‌شوند و «لُری جنوبی» شامل گونه‌های زبانی بویراحمدی، کهگیلویه‌ای، ممسنی و شولی می‌شود که در شهرهایی همچون یاسوج، دهدشت، نورآباد و شول به کار گرفته می‌شوند (همان: ۱۸۲-۱۸۴).

لُکوک^۲ (۱۳۹۳: ۵۶۳) نیز دربارهٔ گویش‌های لُری گفته‌است: «... به چند گونهٔ مختلف تقسیم می‌شوند... الف. گویش‌های لُر بزرگ: گویش‌های ممسنی‌ای و کهگیلویه‌ای، که در فارس رواج دارند؛ ب. گویش بختیاری، که در ناحیه‌ای گسترده‌تر، از غرب اصفهان تا دزفول و شوشتر، رواج دارد؛ ج. گویش لُر کوچک: گویش فیلی، که مرکز فرهنگی آن خرم‌آباد است». لکوک از گونه‌های دیگری از لری هم نام برده و به ادبیات شفاهی نسبتاً پُربار^(۴) گویش بختیاری اشاره کرده‌است (همان). نکتهٔ مشخصی که در دسته‌بندی‌هایی از نوع دسته‌بندی لکوک و حتی آنونبی آشکار است، این است که آنها گویش‌های لُری را با توجه به گروه‌بندی‌هایی همچون «لُر بزرگ» و «لُر کوچک» دسته‌بندی کرده‌اند که ماهیت قومی و جغرافیایی دارد، و بر معیارها یا ویژگی‌های زبانی استوار نیست.

امان‌الهی بهاروند (۱۳۹۳: ۴۷-۵۲) اشاره کرده که «لُرها به دو زبان لری و لکی صحبت می‌کنند...»، اما او لکی را در شاخهٔ «زبان‌های شمال غربی» و لری را در شاخهٔ «زبان‌های جنوب غربی» ایرانی جای داده‌است که این نشان می‌دهد او تبار قومی لُرها و لک‌ها را یکی می‌داند، هرچند که زبان‌هایشان به دو شاخهٔ مختلف از زبان‌های ایرانی تعلق داشته باشند. مک‌کاروس^۳ (۲۰۰۹: ۵۸۷) در تقسیم‌بندی که از زیرگروه‌های زبان کُردی به دست داده، «ایل‌های لک منطقهٔ پیش کوه زاگرس، در میان کرمانشاه، خرم‌آباد و کنگاور» را در زیرگروه «کُردی جنوبی» قرار

1. Windfuhr

2. Pierre Lecoq

3. Ernest N. McCarus

داده که با توجه به منبعی که ذکر کرده، چنین می‌نماید که نظر او متأثر از دیدگاه فتاح (۲۰۰۰) در این زمینه است، هرچند سابقه قرار دادن زبان لکی در شمار «گویش‌های» کردی را در آثار سده ۱۹ پژوهشگران اروپایی نیز می‌توان دید^(۵). اما آنوبی (۲۰۰۴/۲: ۸)، با توجه به پیوندهای زبانی و فرهنگی لک‌ها کوشیده‌است به این پرسش که «آیا لکی کردی است یا لری؟»، پاسخ دقیق‌تری دهد: «... اگرچه لک‌ها به لحاظ قومی با لرهای لرستان پیوند دارند، زبان متمایز آنها در شمار زبان‌های ایرانی شمال غربی قرار دارد و رابطه ژنتیکی نزدیکی با کردی دارد». در همین پژوهش، آنوبی لک‌های پیش‌کوه را شامل لک‌های استان لرستان و برخی مناطق همجوار آن معرفی می‌کند، و لک‌های پشت‌کوه را شامل لک‌های استان‌های ایلام و کرمانشاه و مناطقی از عراق در طول مرز این کشور با استان ایلام معرفی می‌کند. «لک‌های پیش‌کوه همانندی‌های بسیار زیادی با لرها دارند، و لک‌های پشت‌کوه، پیوندهای فرهنگی بسیار زیادی هم با لرها و هم با کردها دارند» (همان). آنوبی همچنین اشاره کرده که ۷۸ درصد از عناصر واژگانی لکی پیش‌کوه با لری خرم‌آبادی مشابه است (همان: ۱۶)^(۶).

۵- تحلیل و بررسی داده‌های پژوهش

لری و لکی به عنوان دو زبان عمده شهرستان خرم‌آباد در قالب گونه‌های مختلفی به کار می‌روند. برای نمونه، لری در قالب گونه‌هایی همچون «بختیاری» و «لری بالاگریوه» نمود پیدا می‌کند^(۷). از سوی دیگر، با وجود آنکه پراکنش زبان لکی بیشتر در شمال و شمال باختری شهرستان خرم‌آباد دیده می‌شود (دهستان‌های رازان، ده‌پیر جنوبی، بیرانوند جنوبی، بیرانوند شمالی، ده‌پیر شمالی، رباط و بخش شمالی دهستان زاغه)، و پراکنش لری در قسمت‌های دیگر این شهرستان، مرز قاطعی میان منطقه جغرافیایی کاربرد لکی و لری نمی‌توان کشید و کاربرد هر دو را در کنار هم در مناطقی از شهرستان می‌توان دید^(۸). همین نکته را درباره پراکنش گونه‌های زبان لری نیز می‌توان مطرح کرد، به‌طوری که با وجود آنکه منطقه عمده پراکنش لری بختیاری جنوب خاوری شهرستان (دهستان‌های سپیددشت و چم‌سنگر) است، در همین منطقه گونه‌های دیگر زبان لری نیز گفت‌وگو می‌شوند (نک. زرین‌جویی، ۱۳۹۶). از سوی دیگر، در برخی از آبادی‌های خرم‌آباد بیش از یک گونه زبانی به کار می‌رود؛ چنان‌که گاهی در یک آبادی هم لری به کار می‌رود هم لکی (برای نمونه، «باغ پشم» در دهستان رازان بخش زاغه، و «تکانه» و «بابامحمود علیا» به ترتیب از دهستان‌های ده‌پیر شمالی و ده‌پیر

جنوبی بخش مرکزی). در برخی از آبادی‌ها نیز هم لری به کار می‌رود هم بختیاری (برای نمونه، «ده‌نسر» از دهستان سپیددشت بخش پاپی).

داده‌های این پژوهش از نوع فهرست واژگانِ سوادش^۱ (نک. سوادش، ۱۹۷۱) هستند. در این مقاله، تنوع جغرافیایی داده‌ها بررسی شده و اثر سبک، جنسیت و طبقه بر تنوع داده‌ها بررسی نشده‌است. داده‌ها برای هر یک از دو زبان گفته‌شده، در قالب اصطلاحات خویشاوندی، واژه‌های مربوط به عینیت‌های طبیعی، واژه‌های مرتبط با بدن انسان، نام حیوانات، گیاهان، عینیت‌های انسان‌ساز، مقوله‌ی ضمیرها، قیده‌های اشاری - مکانی و ادات پرسشی و عددها دسته‌بندی شده و با بهره‌گیری از نرم‌افزار اکسل و تابع COUNTIF^(۹) - که از آن می‌توان برای شمارش سلول‌های دارای شرطی خاص در هر پژوهش علمی، از جمله پژوهش‌های زبان‌شناسی، بهره گرفت - فراوانی آنها در دو زبان مورد نظر تعیین شده‌است. منظور از «سلول‌های دارای شرطی خاص»، همانند بودنِ عناصر بررسی‌شده است.

از آنجاکه موضوع بررسی این پژوهش «تنوع واژگانی» است، در تحلیل‌ها تفاوت‌های آوایی واژه‌ها لحاظ نشده‌است (برای نمونه، «پدر» برابرهایی همچون /bowæ/ و /boʔæ/ در داده‌ها دارد که تجلی‌های آوایی واژه واحدی هستند)، مگر آنکه تفاوت آوایی آنقدر زیاد باشد که گویی با واژه دیگری روبه‌رو هستیم که در این موارد تجلی‌های یک واژه با خط فاصله از هم جدا شده‌اند (برای نمونه، /xowæɾ/ - /xojæɾ/ به معنای «خواهر»). همچنین، بر پایه‌ی رابطه‌ی $C_v = \frac{\sigma}{\mu}$ ، ضریب تنوع C_v در هر مقوله محاسبه شده‌است. ضریب تنوعی عددی است بین صفر تا یک. هرچه این عدد به یک نزدیک‌تر باشد، تغییر در تنوع اعضای مقوله‌ای که ضریب تنوع آن محاسبه شده، بیشتر است. در رابطه‌ی مذکور، σ (سیگما) انحراف معیار و μ (میو) میانگین داده‌هاست. در ادامه، داده‌های مربوط به هر یک از مقوله‌های واژگانی گفته‌شده در قالب جدول‌هایی ارائه و تحلیل می‌شود. در این جدول‌ها، داده‌های لری و لکی از یکدیگر جدا شده‌اند؛ و در آنها «ت. و. لری» یعنی «تحقق واژگانی در لری»، «ت. و. لکی» یعنی «تحقق واژگانی در لکی». چگونگی محاسبه‌ی ضریب تنوع هر مقوله‌ی واژگانی، با کاربرد فرمول گفته‌شده، درباره‌ی لری در مقوله‌ی نخست (اصطلاحات خویشاوندی) به تفصیل توضیح داده شده، اما درباره‌ی مقوله‌های واژگانی دیگر به ارائه‌ی ضریب تنوع هر یک از دو زبان به صورت جدا و با هم بسنده

1. Swadesh wordlist

شده‌است، چراکه محاسبه تفصیلی آن درباره تمامی مقوله‌های واژگانی موجب افزایش بیهوده حجم مقاله خواهد شد.

۵-۱- اصطلاحات خویشاوندی

در مقوله اصطلاحات خویشاوندی، تنوع واژگانی در دو زبان لری و لکی به صورتی است که در جدول ۱ آمده‌است. میانگین برای داده‌های لری این مقوله ۲,۴۱۱۷، انحراف معیار برای داده‌های لری این مقوله ۰,۹۷۳۷ و ضریب تنوع برای داده‌های لری این مقوله ۰,۴۰ است. میانگین برای داده‌های لکی این مقوله ۱,۹۴۱۱، انحراف معیار برای داده‌های لکی این مقوله ۰,۹۹۸ و ضریب تنوع برای داده‌های لکی این مقوله ۰,۵۱ است.

جدول ۱- اصطلاحات خویشاوندی

واژه	لری	لکی	لری
پدر	/bow/?/æ/	۱	/bow/?/æ/
مادر	/da/ /dajæ/	۲	/da/ /dajæ/
برادر	/bera(r)/ /gæjæ/ - /gijæ/	۲	/bera(r)/
دختر	/doxt(d)æ/	۱	/det/
عمو	/?am u/ /tataæ/	۲	/?amu/
دایی	/da?i/ /halu/	۲	/da?i/
داماد	/doma/	۱	/zoma/ /doma/
عروس	/?ærus/ /beji/	۲	/?ærus/ /beji/
پدربزرگ (پدر مادر)	/bo?æ/ /papa/	۲	/bo?æ/ /papa/
خواهر	/xahær/ /dæjæ/ /xojaæ/ - /xowær/	۳	/xojaæ/ - /xowær/
عمه	/?æmaæ/ /ketji/	۲	/?æm æ/ /mimi/ /ketji/
پسر	/rulæ/ /pesær/ /kow(?)æk/ /kor/	۴	/kor/ /kow(?)æk/ /pesær/ /rulæ/
بچه	/?owlad/ /rulæ/ /?ojl/ /bætjæ/	۴	/?ow lad/ /rulæ/ /?ojl/ /bætjæ/
خاله	/beti/ /xalæ/ /halæ/	۳	/mimi/ /xalæ/
شوهر	/pija/ /fovhær/ /miræ/	۳	/pija/ /mirdæ/
پدربزرگ (پدر پدر)	/bo?æ/ /bowæ bowæm/ /papa/	۳	/bo?æ kælejæ/ /bo?æ/ /papa/
همسر (زن)	/?æjal/ /xanom/ /zinæ/ /zæn/	۴	/zæn/

برای روشن شدن شیوه حاصل شدن این رقم‌ها، لازم است توضیح دهیم که برای به دست آوردن ضریب تنوع، نخست میانگین (μ) را به دست می‌آوریم که حاصل جمع کل تحقق‌های واژگانی هر مقوله خاص، تقسیم بر شمار اعضای آن مقوله است. برای نمونه، در مقوله اصطلاحات خویشاوندی، ۱۷ واژه داریم که کل تحقق‌های واژگانی آنها در زبان لری ۴۱ واژه مختلف بوده است. چنانچه ۴۱ را بر ۱۷ تقسیم کنیم، میانگین تنوع واژگانی در این مقوله ۲,۴۱۱۷ می‌شود. پس از محاسبه میانگین، انحراف معیار (σ) را به دست می‌آوریم که برای این کار نخست تعداد تحقق واژگانی هر واژه (عدد موجود در جلوی هر واژه) را از میانگین کسر می‌کنیم و عدد حاصل را به توان دو می‌رسانیم؛ سپس حاصل این عملیات درباره تمام واژه‌های مقوله مورد نظر را با هم جمع می‌کنیم و حاصل را بر تعداد اعضای آن مقوله تقسیم می‌کنیم. برای نمونه، درباره مقوله اصطلاحات خویشاوندی زبان لری، انحراف معیار با طی فرایند زیر حاصل شده است:

$$\begin{aligned} & [(1-2,4117)^2 + (2-2,4117)^2 + (2-2,4117)^2 + (1-2,4117)^2 + (2-2,4117)^2 + (2-2,4117)^2 \\ & + (1-2,4117)^2 + (2-2,4117)^2 + (2-2,4117)^2 + (3-2,4117)^2 + (2-2,4117)^2 + (4-2,4117)^2 \\ & + (4-2,4117)^2 + (3-2,4117)^2 + (3-2,4117)^2 + (3-2,4117)^2 + (4-2,4117)^2] \div 17 = \\ & 0.9480968858 \end{aligned}$$

از عدد حاصل جذر گرفته می‌شود، تا انحراف معیار به دست آید:

$$\sigma = \sqrt{0.9480968858} = 0.9737$$

سرانجام انحراف معیار (σ) را بر میانگین (μ) تقسیم می‌کنیم تا ضریب تنوع (c_v) در مقوله مورد نظر حاصل شود:

$$c_v = \frac{0.9737}{2.4117} = 0.40$$

با دقت در داده‌های این مقوله، متوجه می‌شویم که در دسته واژگان خویشاوندی، واژه «پدر» در داده‌های دو زبان کمترین میزان تنوع را داشته است. نیز دیده می‌شود که واژه‌های «دایی»، «عمو»، «خاله» و «عمه» که در فارسی معیار برگرفته از زبان‌های ترکی^(۱۰) و عربی هستند (نک. استاجی، ۱۳۹۴: ۱۸)، در زبان‌های لری و لکی دارای برابری بومی هستند. همچنین دیده می‌شود که عنوان خویشاوندی /mimi/ هم درباره رابطه خویشاوندی خوهر/پدر یعنی «عمه» به کار برده می‌شود، هم درباره رابطه خویشاوندی خوهر/مادر، یعنی «خاله». واژه خویشاوندی «عروس» نیز که در فارسی معیار برگرفته از زبان عربی است (نک.

معین ۱۳۶۰: مدخل عروس)، در لری و لکی برابر /beji/ را نیز دارد که در برخی از زبان‌های ایرانی دیگر، همچون تالشی و تاتی، نیز کاربرد آن دیده می‌شود، البته با تلفظ‌های دیگری: در تالشی این واژه به صورت /vajɯ/ تلفظ می‌شود (نک. رضایتی کیشه‌خاله و خادمی ارده، ۱۳۸۷)، و در تاتی به صورت /vav/ (نک. سبزی‌پور، ۱۳۹۱) و /veju/ تلفظ می‌شود (نک. سبزی‌پور و یوسفی‌نژاد، ۱۳۹۶). نکته درخور توجه دیگر، کاربرد واژه /boʔæ kælejæ/ برای اشاره به «پدر بزرگ – پدر پدر» در زبان لکی است. معنای واژگانی این اصطلاح خویشاوندی، «پدر کلان» است که همانند برابر «پدر بزرگ» در فارسی افغانستان، یعنی «بابا کلان / پدر کلان» است (نک. افغانی‌نویس، ۱۳۶۹). کاربرد /ʔowlad/ در لری و لکی و /ʔæjal/ در لری، برای اشاره به «بچه» و «همسر» نیز از این نظر که اثرگذاری زبان عربی در حوزه واژه‌های مربوط به خانواده را نشان می‌دهد جالب توجه است. ورود این واژه‌ها و دیگر واژه‌های مربوط به امور خانواده، ازدواج و زناشویی از زبان عربی به زبان‌های ایرانی، نتیجه حاکم شدن مقررات فقه و شریعت اسلامی بر زندگی مردم ایران، پس از ورود اسلام به ایران بوده است.

۵-۲- واژه‌های مربوط به عینیت‌های طبیعی

تنوع واژگانی در مقوله واژه‌های مربوط به عینیت‌های طبیعی به صورتی است که در جدول ۲ دیده می‌شود. در داده‌های این مقوله، واژه «سنگ» بیشترین تنوع را در مقوله واژه‌های مربوط به عینیت‌های طبیعی دارد که عبارت‌اند از سه واژه متفاوت /bærd/، /kotʃek/ و /sæŋ/ که /kotʃek/ فقط در لکی و /sæŋ/ فقط در لری به کار رفته است. واژه‌های «ماه»، «شب»، «روز» و «باران» نیز دارای یک تحقق واژگانی هستند، چراکه صورت‌های مختلف آنها از ریشه واحدی هستند. چنانچه فرایندهایی که /va:/ و /setaræ/ را حاصل کرده‌اند نیز در نظر گرفته شود، واژه‌های «باد» و «ستاره» را نیز می‌توانیم دارای یک تحقق واژگانی بدانیم؛ بدین معنی که /va:/ در نتیجه عمل کرد فرایندی که /d/ را از آخر آن حذف کرده، و عملکرد فرایند سایشی‌شدگی که /b/ را به /v/ تبدیل کرده حاصل شده و بر این مبنا با /bad/ از یک ریشه است؛ و /ʔasaræ/ و /setaræ/ نیز ریشه واحدی دارند. تمایز واژگانی لری و لکی درباره واژه‌های «آتش»، و «برف» نیز مشهود است.

جدول ۲- واژه‌های مربوط به عینیت‌های طبیعی

واژه	لری	لکی	واژه
شب	/ʃo/ - /ʃeu/ - /ʃou/	۱	/ʃo/ - /ʃeu/ - /ʃou/
روز	/ruz/	۱	/ruz/
باران	/baro(n)/	۱	/varo(n)/
ستاره	/setaræ/ /ʔasaræ/	۲	/ʔasaræ/
باد	/bad/	۱	/va:/
خاک	/qæltʃu/ /xak/	۲	/xak/
برف	/bærf/	۱	/vijer/
خورشید	/ʔaftab/ /ʔæftou/	۲	/huʔær/
ماه	/ma/ /mæ/ - /mæh/	۲	/ma/ /mojɪ/ - /mon/
آتش	/ʔatæʃ/ /tæʃ/	۲	/ʔager/
سنگ	/sæŋ/ /bærd/t/	۲	/kotʃek/ /bærd/t/
میانگین لری: ۱,۵۴۵۴ انحراف معیاری لری: ۰,۴۷ ضریب تنوع لری: ۰,۴۰			
میانگین لکی: ۱,۱۸۱۸ انحراف معیار لکی: ۰,۳۸ ضریب تنوع: لکی: ۰,۳۲			

۵-۳- واژه‌های مرتبط با بدن انسان

در مقوله واژه‌های مرتبط با بدن انسان، تنوع واژگانی به صورتی است که در جدول ۳ آمده است. در این مقوله، تنوع واژگانی واژه‌های «زبان» و «خون» در لری و لکی همانند است. اما در واژه‌های «چشم» و «دهان» تنوع لری از لکی بیشتر است. «چشم»، سه تحقق واژگانی داشته‌است: /tjæ/ /tjæf/ و /tʃim/ که دو واژه نخست خاص لری و واژه آخر خاص لکی است. دهان نیز سه تحقق واژگانی داشته‌است: /dæm/ /dij/ - /dou/ و /qop/ که واژه نخست هم در لری به کار رفته هم در لکی، اما دو واژه دیگر خاص لری هستند.

جدول ۳- واژه‌های مرتبط با بدن انسان

واژه	لری	لکی	واژه
زبان	/zon/ - /zo/ - /zou/	۲	/zon/ - /zo/ - /zou/
	/zevun/ - /zoʔon/ - /zæbu/		/zevun/ - /zoʔon/ - /zæbu/

۱	/xuʔin/	۱	/xin/ - /xi/	خون
۱	/tʃim/	۲	/tʃæf/ /tʃijæ/	چشم
۱	/dæm/	۳	/qop/ /doo/ - /dijʊ/ /dæm/	دهان
میانگین لری: ۲ انحراف معیاری لری: ۰,۷۰ ضریب تنوع لری: ۰,۳۵ میانگین لکی: ۱,۲۵ انحراف معیار لکی: ۰,۴۳ ضریب تنوع: لکی: ۰,۳۵				

۵-۴- مقوله واژگانی نام حیوانات

جدول ۴- مقوله واژگانی نام حیوانات

واژه	لری	لکی	واژه
بُز	/boz/	۱	/boz/
گرگی	/gorg/	۱	/gorg/
قاطر	/qater/	۱	/qater/
میش	/mi/ - /mij/	۱	/mi/ - /mij/
گاو	/ga/ - /gou/	۱	/ga/ - /gou/
کبوتر	/kæbutər/ - /kæmutær/	۱	/kæbutər/ - /kæmutær/
سگ	/sej/ - /sæg/	۱	/sæg/
خروس	/xorus/ /kælæfjir/	۲	/kælæfjir/
مرغ	/morq/x/	۱	/var/ /morq/x/
بره	/bæræ/	۱	/værk/g/
میانگین لری: ۱,۱ انحراف معیاری لری: ۰,۳۰ ضریب تنوع لری: ۰,۲۷ میانگین لکی: ۱,۱ انحراف معیار لکی: ۰,۳۰ ضریب تنوع: لکی: ۰,۲۷			

تنوع واژگانی در مقوله نام حیوانات، به صورتی است که در جدول ۴ دیده می‌شود. در این مقوله، تنوع واژگانی بسیار اندک است و در هر یک از دو زبان فقط در یک واژه تنوع دیده می‌شود: در لکی، درباره واژه «مرغ» (/var/ /morq/x/) و در لری، درباره واژه «خروس» (/xorus/ /kælæfjir/) /var/ را گویش‌ور در معنای «مرغ» به کار برده‌است. این واژه در شماری از زبان‌های ایرانی، از جمله لکی و کردی، برای اشاره به مرغ جوان یا مرغی که به‌تازگی تخم‌گذار شده‌است، به کار می‌رود. با این همه، واژه عمومی اشاره به جنس ماده پرنده

موردنظر، در گونه‌های زبانی بررسی‌شده در این پژوهش، /morq/x/ است. دربارهٔ برابر «خروس» نیز باید اشاره شود که در گونه‌های زبان لری و گونه‌های زبان لکی بررسی‌شده، واژهٔ غالب /kælæfɪr/ است که در کردی نیز به همین معنا به کار می‌رود (نک. مردوخ روحانی، ۱۳۹۲: مدخل خروس). بر این مبنا، می‌توان گفت که کاربرد /kælæfɪr/ در گونه‌های لری لرستان به خاطر تماس با زبان لکی است، چون تا آنجا که نگارنده می‌داند در گونه‌های لری مناطق دیگر ایران واژهٔ /kælæfɪr/ کاربرد ندارد، بلکه «خروس» با تلفظ‌های محلی به کار برده می‌شود.

۵-۵- واژه‌های مربوط به گیاهان

جدول ۵- واژه‌های مربوط به گیاهان

واژه	لری	لکی	نماد
جو	/dʒou/	/dʒou/	۱
گل	/gol/	/gol/	۱
درخت	/dɛræxt/ /dar/	/dar/	۲
چوب	/himæ/ /tʃu/	/hizem/ /tʃu/	۲
هیزم	/tʃu/ /hizem/ /himæ/	/tʃu/ /hizem/	۳
برگ	/gelen dar/ /bærg/ - /b/v/ælg/ /pær/	/bærg/ - /b/v/ælg/	۱
بادام	/badom/ - /bajem/ - /baʔam/ - /lætæ/ /tʃendʒæ/ /badem/ /baʔem/	/baʔam/ - /badem/ - /baʔem/ /badom/ - /bajem/ /va:m/ - /vaʔem/	۲
میانگین لری: ۲,۱۴۲۸ انحراف معیاری لری: ۰,۸۳ ضریب تنوع لری: ۰,۳۹ میانگین لکی: ۱,۴۲۸۵ انحراف معیار لکی: ۰,۴۹ ضریب تنوع: لکی: ۰,۳۵			

تنوع واژگانی در مقولهٔ واژه‌های مربوط به گیاهان به صورتی است که در جدول ۵ دیده می‌شود. در این مقوله، دو واژهٔ «جو» و «گل» کمترین تنوع واژگانی را داشته‌اند، و در گونه‌های لری و لکی بررسی‌شده فقط یک تحقق واژگانی داشته‌اند. واژه «درخت» دارای دو تحقق واژگانی /dar/ و /dɛræxt/ بوده‌است. /dar/ که هم در لری به کار رفته هم در لکی، در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی زیاد دیگری نیز دیده می‌شود، برای نمونه کردی (نک. مردوخ روحانی، همان). «چوب» و «هیزم» در کل سه تحقق واژگانی داشته‌اند (/himæ/، /tʃu/ و /hizem/) که چگونگی

کاربرد آنها در لری و لکی در جدول ۵ دیده می‌شود. شباهتی که در تحقیق‌های واژگانی «چوب» و «هیزم» وجود دارد به خاطر پیوندی است که میان «چوب»، «هیزم» و «هیمه» برقرار است، و هر سه در زندگی روستایی و عشایری به عنوان منبعی برای تولید گرما به کار می‌روند. واژه «برگ» به صورت /pær/ /gelen dar/ و /b/v/ælg/ - /bærg/ دیده می‌شود که دو مورد نخست خاص زبان لری هستند. واژه «بادام»، در دو زبان در کل چهار معادل داشته‌است که در این میان، موارد /baʔem/ - /badem/ - /baʔam/ - /bajem/ - /badom/ (مشترک بین لری و لکی) و /vaʔem/ - /va:m/ (خاص زبان لکی) صرف نظر از دگرگونی‌های آوایی، با هم یکی هستند؛ اما /tʃendʒæ/ و /lætæ/ که فقط در داده‌های زبان لری دیده می‌شوند، دو واژه متفاوت هستند که مورد نخست در برخی از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی (زبان کردی، گویش همدانی، گویش ملایری) در معنای «تخمه/ یکی از اجزای آجیل» به کار می‌رود.

۵-۶- واژه‌های مربوط به عینت‌های انسان‌ساز

جدول ۶- واژه‌های مربوط به عینت‌های انسان‌ساز

واژه	لری	لکی	واژه
پنیر	/pænir/	۱	/pænir/
نان	/non/ - /no/	۱	/non/ - /no/
خانه	/lir/ /ho/o/næ/	۲	/mal/
اجاق	/tezga/ - /tædʒga/ - /tæʒga/ /ʔager/ /tæf/ /ʔewo/ /tʃalæ/ /tʃəraq/ /ʔager/	۶	/tezga/ - /tædʒga/ - /tæʒga/ /ʔagerdon/ /ʔewo/ /konek/ /tʃəraq/ /ʔager/
یوغ	/daredʒoft/ /dʒo/e/ft/ /juq/ - /ju/ /væ/i/ʒænæ/ /tʃon/	۵	/daredʒoft/ /dʒo/e/ft/ /juq/ - /ju/ /væ/i/ʒænæ/ /darobærg/ /mezbaen dʒeft/
میانگین لری: ۳	انحراف معیاری لری: ۲,۰۹	ضریب تنوع لری: ۰,۷۰	
میانگین لکی: ۳,۴	انحراف معیار لکی: ۳,۰۰	ضریب تنوع: لکی: ۰,۸۸	

در مقولهٔ واژه‌های مربوط به عینیت‌های انسان‌ساز، تنوع واژگانی به صورتی است که در جدول ۶ دیده می‌شود. در این مقوله دو واژه «پنیر» و «نان»، در لری و لکی، و «خانه»، در لکی، هر یک با یک تحقق واژگانی، کمترین میزان تنوع را نشان داده‌اند. اما در واژه‌های مربوط به «اجاق» و «یوغ» در هر دو زبان تنوع واژگانی زیادی دیده می‌شود. «اجاق» در دو زبان در کل هشت تحقق واژگانی داشته‌است که بیشتر آنها با برابری «آتش» در لری و لکی مرتبط هستند: /tæzga/، /tæʒga/ («جایگاه آتش»)، /tæf/ («آتش»)، /ʔagerdon/ («آتشدان»)، /ʔager/ («آتش»). واژه /tʃalæ/ نیز از این نظر به عنوان برابر «اجاق» به کار برده شده که به طور معمول در بسیاری از مناطق روستایی لرستان - و البته دیگر مناطق کشور - آتش، با هدف استفادهٔ بهینه‌تر از آن، در درون یک «چاله» برافروخته می‌شود. کاربرد /tʃəraq/ به عنوان برابر «اجاق» نیز به کارکرد مشترک «چراغ» و «اجاق» در تولید گرما مربوط است. در داده‌های بررسی شده، واژه /konek/ خاص لکی و واژه /tʃalæ/ خاص لری است. تنوع واژهٔ «یوغ» در لکی بیش از لری است. دربارهٔ این واژه نیز برخی از تحقیقات واژگانی مشترک بین دو لری و لکی بوده‌اند (برای نمونه، /dʒo/e/ft/ و /daredʒoft/، و برخی خاص هر یک از دو زبان (برای نمونه، /tʃon/ خاص لری، و /gæla/ خاص لکی).

۵-۷- ضمیرها، قیدهای اشاری - مکانی و ادات پرسشی

مقولهٔ دیگری از عناصر واژگانی که تنوع آنها در این پژوهش بررسی شده‌است، شامل گروهی از ضمیرها (من، تو، او، ما، شما، آنها)، دو قید اشاری - مکانی (اینجا، آنجا) و یک ادات پرسشی (کجا) می‌شود. تنوع واژگانی در این مقوله به صورتی است که در جدول ۷ آمده‌است. در این مقوله، ضمیرهای «من»، «تو»، «او» و «آنها» بدون هیچ‌گونه تنوعی در گونه‌های زبانی آبادی‌های مورد نظر این پژوهش هستند. ضمیرهای «ما» و «شما»، ادات پرسشی «کجا» و قیدهای اشاری - مکانی «اینجا» و «آنجا» نیز هر کدام سه تحقق واژگانی داشته‌اند.

جدول ۷- مقولهٔ ضمیرها، قیدهای اشاری - مکانی و ادات پرسشی

واژه	لری	لکی	واژه
من	/mæ/ - /mɛ/	۱	/mæ/ - /mɛ/
تو	/to/	۱	/tu/

او	/ʔo/	۱	/ʔo/	۱
آنها	/ʔo/o/no/	۱	/ʔo/o/no/	۱
ما	/ma/ ʔima/	۲	/himæ/ ʔima/	۲
شما	/ʔisa/ ʔɛma/	۲	/homæ/	۱
کجا	/ku/ ʔkodʒa/	۲	/kuræ/ ʔku/	۲
اینجا	/witʃe/ ʔitʃæ/	۲	/ʔerejæ - ʔiræ/	۲
آنجا	/wotʃe/ ʔu/o/tʃe/	۲	/verejæ - vərə/	۲
میانگین لری: ۱,۵۵۵ انحراف معیاری لری: ۰,۵۰ ضریب تنوع لری: ۰,۳۲ میانگین لکی: ۱,۴۴۴ انحراف معیار لکی: ۰,۵۰ ضریب تنوع لکی: ۰,۳۴				

۵-۸- عده‌ها

تنوع واژگانی در مقوله عده‌ها به صورتی است که در جدول ۸ آمده‌است. همان‌گونه که در این جدول دیده می‌شود، در داده‌های این مقوله، در هیچ یک از دو زبان لری و لکی تنوعی دیده نمی‌شود؛ و از این رو، ضریب تنوع داده‌های هر یک از دو زبان (که طبق فرمول گفته‌شده در بالا محاسبه شده)، ۰,۰۰ است. به سخن دیگر، در این مقوله هیچ تنوع واژگانی در دو زبان لری و لکی وجود ندارد و فقط برخی تفاوت‌های لهجه‌ای و تلفظی در واژه‌ها دیده می‌شود.

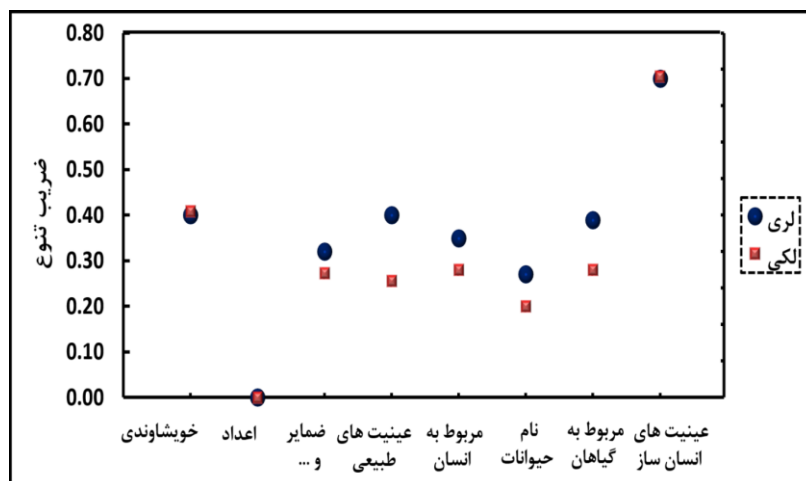
جدول ۸- مقوله عده‌ها

واژه	لری	لکی	واژه
یک	/jæk/g// - /jɛk/g//	/jæk/g// - /jɛk/g//	۱
دو	/do/ - /dʊ/	/do/ - /dʊ/	۱
سه	/se/	/se/	۱
چهار	/tʃæhar/ - /tʃar/	/tʃuʔar/ - /tʃar/	۱
پنج	/pændʒ/	/pændʒ/	۱
شش	/ʃæʃ/ - /ʃi/	/ʃæʃ/ - /ʃi/	۱
هفت	/hæft/d/	/hæft/d/	۱
هشت	/hæʃ/ - /hæʃt/d//	/hæʃ/ - /hæʃt/d//	۱
نه	/no/ - /nu/	/no/ - /nu/	۱

دَه	/dæ/	۱	/dæ/	۱
بیست	/bis(t/d)/	۱	/bis(t/d)/	۱
صد	/sæd/	۱	/sæd/	۱
میانگین لری: ۱,۰۰	انحراف معیاری لری: ۰,۰۰	ضریب تنوع لری: ۰,۰۰	میانگین لکی: ۱,۰۰	انحراف معیار لکی: ۰,۰۰
		ضریب تنوع: لکی: ۰,۰۰		

۶- نتیجه‌گیری

دسته‌بندی داده‌ها و تحلیل آنها در بخش پیشین، نکته‌های درخور توجهی را درباره تنوع واژگانی در آبادی‌های شهرستان خرم‌آباد بر ما آشکار می‌کند. نکته نخست، ضرایب تنوع مقوله‌های واژگانی هشتگانه پژوهش است که با توجه به ضرایبی که در بالا برای هر مقوله به دست آمد، در هر یک از دو زبان لری و لکی، رابطه میان آنها به صورتی است که در نمودار زیر دیده می‌شود.



بنابراین، با توجه به نتایج حاصل‌شده درباره تنوع واژگانی در مقوله‌های بررسی‌شده، در هر دو زبان لری و لکی در مقوله عددها ما هیچ‌گونه تنوع واژگانی نداشته‌ایم و از این‌رو این مقوله را می‌توان بنیادی‌ترین مقوله واژگانی در گونه‌های زبانی مورد نظر دانست. همچنین بیشترین میزان تنوع واژگانی، در هر دو زبان، در مقوله «واژه‌های مربوط به عینیت‌های انسان‌ساز» دیده می‌شود که این هم با توجه به تأثیری که محیط جغرافیایی و پیرامونی زندگی افراد در

شکل‌گیری چنین عینیت‌هایی دارد، قابل تبیین به نظر می‌رسد. می‌توان گفت که انجام پژوهش مشابه در دیگر مناطق ایران، و حتی در کشورهای دیگر، نتیجه مشابهی را درباره تنوع واژگانی عددها و واژه‌های مربوط به عینیت‌های انسان‌ساز به دست خواهد داد. همچنین چنانچه تمامی واژه‌های بررسی‌شده در این پژوهش را در پیوند با یکدیگر بسنجیم، خواهیم دید که واژه‌های «پدر»، «شب»، «روز»، «باران»، «بَر»، «گرگ»، «قاطر»، «میش»، «گاو»، «کبوتر»، «سگ»، «جو»، «گل»، «پنیر»، «نان»، «مَن»، «تو»، «او» و «آنها» نیز در داده‌های گونه‌های زبانی این پژوهش، همانند عددها، فاقد تنوع واژگانی‌اند، و از این‌رو آنها را هم می‌توان در شمار بنیادی‌ترین واژه‌های گونه‌های زبانی بررسی‌شده جای داد. چنانچه از برخی دگرگونی‌های آوایی که شکل واژه‌ها را تا حد زیادی دگرگون کرده‌اند صرف نظر کنیم، واژه‌هایی همچون «مادر» و «ستاره» که به ترتیب به دو صورت /dajæ/ و /da/ و /ʔasaræ/ و /setaræ/ در داده‌ها محقق شده‌اند را نیز می‌توان در شمار بنیادی‌ترین واژه‌های گونه‌های زبانی بررسی‌شده به شمار آورد. با این رویکرد، واژه‌های «باد»، «ماه»، «زبان»، «خون»، «سگ» و «ما» را نیز به جمع بنیادی‌ترین واژه‌های گونه‌های مورد نظر افزود.

از سوی دیگر، با توجه به میزان بالای داده‌های بررسی‌شده در این پژوهش، و شباهت‌هایی که در تنوع زبانی-گویشی دیگر مناطق استان لرستان با آبادی‌های بررسی‌شده وجود دارد، می‌توان نتایج این پژوهش را به کل این استان تعمیم داد، و پیش‌بینی کرد که میزان تنوع مقوله‌های واژگانی بررسی‌شده در این پژوهش در کل استان یکسان یا بسیار نزدیک به هم باشد. همچنین با توجه به آنکه شمار واژه‌های غیرایرانی^(۱۱) در داده‌های آبادی‌های بررسی‌شده بسیار اندک و محدود به چند واژه «خاله»، «عمه»، «عمو»، «عروس»، «ولاد» و «عیال» بوده‌است، می‌توان انتظار داشت که انجام پژوهش مشابه درباره دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی که کمتر با زبان فارسی از سویی، و زبان‌های ترکی و عربی از سوی دیگر در تماس زبانی بوده‌اند، واژه‌های ایرانی مشابهی را بر ما آشکار کند. بر همین مبنا، می‌توان گفت که زبان‌های لری و لکی، به‌ویژه در آبادی‌هایی که کمتر با شهرها در ارتباط بوده‌اند، منابع دست‌نخورده و ارزشمندی هستند که در آنها گنجینه زبانی ایرانی حفظ شده‌است. همین نکته البته درباره گونه‌های زبان‌های کردی، بلوچی، تالشی و ... که در شرایط مشابهی هستند نیز صادق است.

در داده‌های پژوهش، کاربرد واژه‌هایی همچون «خاله»، «عمه»، «عمو» و «دایی»، در کنار برابری بومی آنها درخور تأمل است. این نکته در پاسخ‌های گویشوران پژوهش نیز آشکار

است، آنچنان که در بسیاری از موارد، در پاسخ به مصاحبه‌کننده گفته شده‌است که قبلاً یا «قدیم» - برای نمونه - می‌گفتیم «بتی»، «کچی» یا «تاته»، اما الان می‌گوییم «خاله»، «عمه» یا «عمو». از سوی دیگر، با توجه به داده‌های پژوهش و نوع پاسخ‌هایی که گویشوران به پرسش‌های مصاحبه‌کننده داده‌اند، چنین می‌نماید که گرایش به کاربرد واژه‌های فارسی، در میان گویشوران گونه‌های مختلف زبان لری بیشتر از گویشوران زبان لکی است که این امر در چشم‌انداز کلی نشان می‌دهد که همگی این گونه‌های زبانی، دست‌کم در برخی از حوزه‌ها، در حال اثر پذیرفتن از فارسی معیار و کنار گذاشتن واژه‌های ایرانی خود، و کاربرد واژگانی هستند که زبان فارسی آنها را از زبان‌های غیرایرانی وام گرفته‌است. در چشم‌انداز محدودتر نیز چنین می‌نماید که اثرپذیری لری از فارسی بیشتر از اثرپذیری لکی از فارسی است.

بررسی داده‌های واژگانی آبادی‌های شهرستان خرم‌آباد، نشان می‌دهد که بخش عمده‌ای از واژگان گونه‌های لری و لکی این شهرستان مشترک هستند، به طوری که تنوع واژگانی و ضریب تنوع دو زبان در بیشتر مقوله‌های واژگانی بررسی‌شده در کل بسیار به هم نزدیک است. با این همه، برخی از واژه‌ها فقط در لکی به کار می‌روند و برخی فقط در لری (برای نمونه، در مقوله واژگانی نام حیوانات /bæra/ فقط در لری و /værk/g/ فقط در لکی به کار رفته؛ و در مقوله واژه‌های مربوط به عینیت‌های انسان‌ساز /ho/u/næ/ و /lir/ فقط در لری و /mal/ فقط در لکی به کار رفته‌است). از این رو، با توجه به برخی واژه‌ها می‌توان لری یا لکی بودن زبان را تشخیص داد. در این میان، رابطه‌ای تلویحی می‌تواند میان کاربرد واژه‌هایی که واج /Z/ در آنها به کار رفته‌است با لکی یا لری بودن گونه زبانی وجود داشته باشد، به گونه‌ای که کاربرد واج مذکور - در شماری از واژه‌ها - می‌تواند نشانه لکی بودن گونه زبانی و تبدیل آن به واجی همچون /z/ می‌تواند نشانه لری بودن آن باشد. این امر را در کاربرد /zæn/ و /tæzga/ در لکی و /zæn/ و /tæzga/ در لری می‌توان دید. کاربرد /zoma/ نیز نشان‌دهنده لکی بودن گونه زبانی و کاربرد /doma/ نشان‌گر لری بودن گونه زبانی است. این نکته‌ها مؤید تعلق لکی و لری به دو زیرشاخه مختلف از زبان‌های ایرانی، یعنی ایرانی شمال غربی و ایرانی جنوب غربی است، چراکه یکی از ویژگی‌های متمایزکننده این دو شاخه از یکدیگر، کاربرد واج‌های /z/ و /Z/ در زبان‌های ایرانی شمال غربی، و تبدیل آنها به واج‌های /z/ یا /d/ در زبان‌های ایرانی جنوب غربی است (نک. مکنزی^۱، ۱۹۶۱).

همچنین، در داده‌های پژوهش، با توجه به کاربرد برخی ضمیرها، همچون /ʔisa/ و برخی تلفظ‌ها با اطمینان زیادی، می‌توان «بختیاری» را از «لُری» بازشناخت.

با توجه به داده‌های پژوهش و گفت‌وگوهای آغازین مصاحبه‌کننده با گویشوران، می‌توان گفت که به لحاظ هویتی و قومی، تمایز لُری – لکی نزد گویشوران هر دو زبان آشکار است، آنچنان که در برخی از آبادی‌های بررسی‌شده که هر دو زبان لُری و لکی در آنها گویشور داشته‌اند، وقتی از گویشور دربارهٔ زبان آبادی پرسش می‌شود، با نام بردن از زبان خود، اشاره می‌کند که بخش دیگری از مردم آبادی نیز به لُری یا لکی سخن می‌گویند. تمایز مشابهی را نیز در میان گونه‌های مختلف لُری که در لرستان بدان‌ها سخن گفته می‌شود می‌تواند دید، به گونه‌ای که در آبادی‌هایی که دو گونه از زبان لُری در آنها گویشور داشته‌است، وقتی که از گویشور دربارهٔ زبان آبادی پرسش می‌شود، برای نمونه، در پاسخ می‌گوید «زبان ما لُری یا بالاگریوه‌ای یا پایونه است»، و عدهٔ دیگری هم هستند که زبان‌شان بختیاری است.

برخی اثرپذیری‌های واژگانی گونه‌های لُری از زبان لکی در شهرستان خرم‌آباد مشهود است که همین باعث شده‌است در لُری این منطقه عناصر واژگانی به کار رود که در گونه‌های لُری دیگر مناطق ایران دیده نمی‌شود. از این میان، می‌توان به کاربرد واژهٔ /kælæfɪr/ در گونه‌های لُری این منطقه اشاره کرد که همان گونه که در بالا اشاره شد در کردی هم کاربرد دارد و به نظر می‌رسد که از زبان‌های ایرانی شمال غربی و از رهگذر لکی وارد لُری منطقهٔ لرستان شده‌است، به‌ویژه که در کُردی به عنوان برابر «خروس»، واژه‌هایی «که‌له‌باب» /kælæbab/ «که‌له‌کووک» /kælækook/ نیز ذکر شده‌است (نک. مردوخ روحانی، همان). از جنوب و خاور شهرستان خرم‌آباد، هرچه به سوی شمال و شمال باختری این شهرستان حرکت کنیم، از میزان آبادی‌های لُر زبان کاسته می‌شود و بر شمار آبادی‌های لک‌زبان افزوده می‌شود، و به نظر می‌رسد در مناطق مرکزی این شهرستان که تماس زبانی لُری و لکی بیشتر از دیگر مناطق آن است، اثرگذاری این دو زبان بر یکدیگر بیشتر است.

پی‌نوشت

۱. <https://www.amar.org.ir>

۲. IPA برای آوانویسی داده‌ها، از صفحه‌کلید برخط وبگاه زیر بهره گرفته شده‌است:

<https://westonruter.github.io/ipa-chart/keyboard/>

۳. دودمان صفویان، از سال ۸۸۰ تا ۱۱۱۴ خورشیدی، برابر با ۹۰۷ تا ۱۱۴۸ قمری و ۱۵۰۱ تا ۱۷۳۶ میلادی بر ایران حکومت کردند.

۴. افزون بر ادبیات شفاهی پُربار گونه‌های مختلف زبان لُری، بخشی از ادبیات کتبی ایران نیز به این زبان نسبت داده می‌شود. برای نمونه، برخی بر این باورند که زبان دست‌کم بخشی از سروده‌های باباطاهر عریان لری است. طوسی، در مقاله‌ای زیر عنوان «فهلویات لری» می‌گوید «قدیمی‌ترین فهلویات که از زبان لری برای ما باقی مانده منسوب به باباطاهر عریان است ...» (۱۳۳۷: ۱). البته طوسی اشاره می‌کند که «... آنچه امروز فهلویات لری مینامیم از حیث زبان بیارسی دری نزدیکتر است تا بزبان لری» (همان). آنچه طوسی در مقاله مذکور بررسی کرده، برگرفته از دو نسخه خطی مربوط به سده‌های هشتم و نهم در موزه قونیه و کتابخانه مجلس است. نکته‌ای که در بدو خواندن شعرهای بررسی‌شده از آن دو نسخه به ذهن می‌آید، این است که به غیر از همانندی برخی واژگان، همانندی چندانی میان زبان آنها با لری احساس نمی‌شود، و حتی همانندی آنها با زبان‌های لکی و کردی بیشتر است که این یا نشانی است بر آنکه لری نسبت به چند سده پیش بسیار دگرگون شده، یا نشانی بر آنکه شعرهای بررسی‌شده اصولاً از زبان ایرانی دیگری به غیر از لری هستند.

۵. برای نمونه، ژاک دُ مورگان (Jacques de Morgan)، در پژوهشی که زیر عنوان «مطالعات زبان‌شناسی، گویش‌های کُردی، زبان‌ها و گویش‌های شمال ایران» (Études Linguistiques, Dialectes Kurdes, Langues et Dialects du Nord de la Perse) در ۱۸۹۹ انجام داده (منتشر شده در ۱۹۰۴: ۴)، «گویش لکی» (dialecte Laki) «کل لرستان و پشت کوه» ("tout le Louristan et du Pouchtê-kouh") را در شمار گویش‌های زبان کُردی ذکر کرده است.

۶. درباره زبان لکی، پژوهش چندانی انجام نگرفته است. از میان پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام شده، می‌توان به دبیرمقدم (۱۳۹۲) که وضعیت رده‌شناختی لکی را بررسی کرده، مُرادی (۲۰۱۵) که درباره ساختار ساخت‌واژی و نحوی فعل در زبان لکی است، و تفکری رضائی و امیدی (۱۳۹۳) اشاره کرد که **پسوندهای فعلی** را در این زبان، با در نظر داشتن احتمال وجود ارگتیویتی در آن، بررسی کرده‌اند.

۷. تفاوت گونه‌های مختلف لری در استان لرستان بیشتر مبتنی بر تفاوت‌های لهجه‌ای و واژگانی و مجاورت با زبان‌های دیگر است. برای نمونه، گونه لری بالاکریوه به دلیل مجاورت با لکی، از این زبان اثر پذیرفته و همین برخی تمایزهای واژگانی را در آن نسبت به دیگر گونه‌های لری لرستان به وجود آورده است. اما تفاوت‌های «بختیاری» با «لُری» از سطح تلفظی و واژگانی فراتر می‌رود و در سطح ساخت‌واژی و نحوی هم بین این دو تفاوت وجود دارد. برای نمونه، پسوند جمع در گونه‌های مختلفی از لری، a- است، اما در لری بختیاری، یکی از پسوندهای جمع‌ساز -gæl/- æl- است. از همین رو، در لری "zæn" («زَن») به صورت "zænija" جمع بسته می‌شود، و در بختیاری به صورت "zængæ". به همین ترتیب، درحالی‌که در گونه‌هایی از لری و بختیاری برابر واژه «چشم» /tijæ/ است، برابر «چشم‌هایم» در لری /tijam/ و در بختیاری /tijælom/ است. همچنین ضمیر سوم شخص مفرد، در واژه‌هایی همچون «بُردش» و «خوردش» در لری به صورت /ʃ/ و در بختیاری به صورت /s/ تلفظ می‌شود.

۸. بخشی از تنوع زبانی-گویشی خرم‌آباد، حاصل قرار گرفتن این شهرستان در منطقه تماس دو زبان لری و لکی است. همان‌گونه که واینرایش /Weinreich (۱۹۵۳) در کتاب «زبان‌ها در موقعیت تماس: یافته‌ها و مسائل» (Languages in Contact: Findings and Problems) گفته است، قرار گرفتن در موقعیت تماس می‌تواند اثرپذیری‌های زبانی و فرهنگی گویشوران زبان‌هایی را در پی داشته باشد که در موقعیت تماس با یکدیگر قرار دارند. در منطقه مورد نظر این پژوهش نیز افزون بر اثرپذیری دو زبان لری و لکی از یکدیگر، دوزبانگی هم امری رایج است، به‌ویژه آنکه تماس جامعه‌های زبانی این دو زبان موجب ازدواج‌های مختلطی شده که زمینه فراگیری دو زبان را برای فرزندان خانواده‌های حاصل فراهم کرده است. بخشی از تنوع زبانی-گویشی شهرستان خرم‌آباد را نیز باید با توجه به تحولات چند دهه اخیر منطقه لرستان تبیین کرد. برای نمونه، کلکی و همکاران (همان: ۳-۲) درباره

یکجانشین شدن ایل‌ها و طایفه‌های خرم‌آباد اشاره‌ای دارند که علت وجود گونه‌های زبانی مختلف در برخی از آبادی‌های لرستان را بیان می‌کند:

تا اوایل پادشاهی اعلیحضرت فقید [رضاشاه] همه ایلها و طایفه‌های این بخش چادرنشین بودند و تابستانها به سردسیر و زمستانها به گرمسیر کوچ می‌کردند. هنگامی که به فرمان آن شاهنشاه قرار شد که دهنشین بشوند هر زمین به افراد طایفه‌ای که در آن نشسته بود قسمت شد. در هنگام تقسیم اگر طایفه‌ای در گرمسیر بود از زمینهای گرمسیر به افراد او رسید و اگر در سردسیر بود از زمینهای سردسیر. در نتیجه دسته‌های کوچکی از لکها (آنهايي که به گویش لکی سخن می‌گویند) در میان لرها (آنهايي که به گویش لری سخن می‌گویند) و دسته‌هایی از لرها در میان لکها ماندند و تقریباً همه این دسته‌ها با آنکه در هم شدند، هنوز گویش پیشین خود را نگاه داشته‌اند.

۹. دستور کامل این تابع بدین صورت است: = COUNTIF (range, criteria)

۱۰. به باور کوستیچ (Kostić) (۱۹۹۷: ۱۴)، «دایی» برآمده از واژه «دای» فارسی نو به معنای «مادر» است که با فعل dhayati در زبان هندی-آریان کهن (Old Indo-Aryan) به معنای «مکیدن» پیوند دارد.

۱۱. در اینجا واژه «غیرایرانی» در مفهوم زبان‌شناسانه آن به کار رفته است؛ و منظور از «واژه‌های غیرایرانی»، واژه‌هایی هستند که به هیچ یک از زبان‌های شاخه ایرانی زبان‌های هندواروپایی تعلق ندارند و از خانواده زبانی دیگری وارد گونه‌های زبانی مورد نظر این پژوهش شده‌اند.

منابع

- استاجی، ا. ۱۳۹۴. «بررسی اصطلاحات خویشاوندی در زبان فارسی»، *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*، (۱۳): ۱-۱۹.
- افغانی‌نویس، ع. ۱۳۶۹. *لغات عامیانه فارسی افغانستان*، بلخ: موسسه تحقیقات و انتشارات بلخ.
- امان‌الهی بهاروند، س. ۱۳۷۹. «لرها: تحلیلی تاریخی - جامعه‌شناختی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، ۶ (۶): ۲۲۱-۲۴۲.
- امان‌الهی بهاروند، س. ۱۳۹۳. *قوم‌گر پژوهشی درباره پیوستگی قومی و پراکندگی جغرافیایی لرها در ایران، تهران: آگه.*
- ایزدپناه، ح. ۱۳۸۱. *فرهنگ لری، تهران: اساطیر.*
- پشت‌دار، ع. ۱۳۷۶. «لرها و لرستان از دیدگاه ولادمیر مینورسکی»، *ایران‌شناخت*، (۷): ۱۶۰-۱۸۳.
- تفکری رضائی، ش. و ع. امیدی ۱۹۹۳. «پسوندهای فعلی در گویش لکی: ساخت ارگتیو، مطابقه فاعلی یا ضمیر پیوسته؟»، *پژوهش‌های ایران‌شناسی*، (۱): ۳۷-۵۵.
- حصوری، ع. ۱۳۴۲. *گزارش گویش‌های لری، تهران: کتابخانه طهوری.*
- دبیرمقدم، م. ۱۳۹۲. *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، تهران: سمت.*
- رضایتی کیشه‌خاله، م. ا. خادمی ارده ۱۳۷۸. *فرهنگ موضوعی تالشی به فارسی، رشت: انتشارات دانشگاه گیلان.*

- زرین جویی، م. ۱۳۹۶. گزارش گردآوری و مستندسازی گویش‌های محلی شهرستان خرم‌آباد، تهران: پژوهشکده، زبان‌شناسی، کتیبه‌ها و متون، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.
- سبزعلی‌پور، ج. ۱۳۹۱. فرهنگ تاتی دروی، رشت: فرهنگ ایلیا.
- سبزعلی‌پور، ج. ع. یوسفی‌نژاد کرنق ۱۳۹۶. فرهنگ تاتی کرتقی، رشت: فرهنگ ایلیا.
- طوسی، ا. ۱۳۳۷. «فهلویات لری»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، (۴۵): ۱-۱۶.
- کیا، ص. ۱۳۴۰. راهنمای گردآوری گویش‌ها، تهران: انتشارات اداره فرهنگ عامه.
- لُکوک، پ. ۱۳۹۳. «گویش‌های جنوب غرب ایران»، راهنمای زبان‌های ایرانی، جلد دوم: زبان‌های ایرانی نو، ویراستار رودریگر اشمیت، ترجمه فارسی زیر نظر ح. رضائی باغبیدی، مترجمان: آ. بختیاری، ع. بهرامی، ح. رضائی باغبیدی و ن. صالحی‌نیا، تهران: انتشارات ققنوس، ۵۶۳-۵۷۶.
- مردوخ روحانی، م. ۱۳۹۲. فرهنگ فارسی-کردی، سنج: دانشگاه کردستان.
- مستوفی، ح. ۱۳۹۴. تاریخ گزیده، با اهتمام ع. نوائی، تهران: امیرکبیر.
- مستوفی قزوینی، ح. ۱۳۸۹. نزهه‌القلوب، المقالة‌الثالثه در وصف بلدان و ولایات و بقاع، تصحیح و تحشیه گای لیسترانج، تهران: اساطیر.
- معین، م. ۱۳۶۰. فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
- کلکی، ب. ح. نادری و ی. مجیدزاده (۱۳۴۳). «آگاهی‌هایی درباره ایل‌ها و طایفه‌های لر خرم‌آباد»، هنر و مردم، مرداد ۱۳۴۳، (۲۲): ۲-۷.
- وارداف، ر. ۱۳۹۳. درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان، ترجمه ر. امینی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و نشر بوکا.
- Anonby, E. J. 2003. "Update on Luri: How many Languages?", *JRAS, Seris*, (13): 171-197.
- Anonby, E. J. 2004/2005. "Kurdish or Luri? Laki's disputed identity in the Luristan province of Iran", *Kurdische Studien*, (4+5): 7-22.
- Fattah, I. K. 2000. *Les Dialectes Kurdes Meridionaux: Etude Linguistique et Dialectologique (ACTA Iranica)*, Leuven: N. V. Peeters.
- Geeraerts, D. 2018. *Ten Lectures on Cognitive Sociolinguistics*, Leiden: Brill.
- Geeraerts, D., S. Grondelaers, P. Bakema 1994. *The Structure of Lexical Variation: Meaning, Naming, and Context*, Berlin: Mouton de Gruyter.
- Kostić, S. 1997. "Structure and Origin of the Kinship Terminology in Roma's Language", *Asian and African Studies*, (6): 9-20.
- Mackenzie, D. N. 1961. "The Origins of Kurdish", *Transactions of the Philological Society*, Vol. 60, Issue 1.
- McCarus, E. N. 2009. "Kurdish", in *The Iranian Language*, (edited by Gernot Windfuhr), London: Routledge.

- Moradi, S. 2015. *Laki Verbal Morphosyntax*, MA thesis in Linguistics Theory and Typology, Lexington, Kentucky: University of Kentucky.
- Morgan, J. MCMIV/1904. *Études Linguistiques, Dialectes Kurdes, Langues et Dialects du Nord de la Perse*, Paris: Imprimerie Nationale.
- Swadesh, M. 1971. *The Origin and Diversification of Language*, Joel Sherzer (edt.), forwaed by Dell Hymes, Chicago: Aldine-Atherton.
- Weinreich, U. 1953. *Languages in Contact: Findings and Problems*, The Hauge: Mouton Publishers.

وزن های دوری چندپاره

امید طبیب زاده^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۷

چکیده

عروض دانان به تفصیل درباره وزن های دوری در اشعار شاعران قدیم فارسی بحث کرده اند، اما در سروده های شاعران جدید، مخصوصا در آثار ترانه سرایان و نوحه پردازان، به اشعاری برمی خوریم که تمامی ویژگی های وزن های دوری را دارند جز اینکه هر مصراع آنها نه از دو نیم مصراع، بلکه از بیش از دو پاره مصراع تشکیل شده است. این قبیل وزن ها را وزن های دوری چندپاره نامیدیم و آنها را به دو دسته وزن های مساوی و وزن های نامساوی تقسیم کرده ایم. مصراع ها در این هر دو گونه وزن، بیش از دو پاره وزنی است، اما این پاره ها در وزن های دوری مساوی، عینا همانند هستند، در حالی که در وزن های نامساوی تغییراتی جزئی با هم دارند. در این مقاله تمام این قبیل وزن ها را از پیکره مفصل پناهی (۱۳۹۵-۱۳۹۹) استخراج کرده ایم و سپس ویژگی های آنها را شرح داده ایم.

واژگان کلیدی: وزن های دوری؛ وزن های دوری چندپاره؛ وزن های دوری با پاره های مساوی؛ وزن های دوری با پاره های نامساوی

۱- مقدمه

در این مقاله، ابتدا براساس آرای ابوالحسن نجفی (۱۳۹۳؛ ۱۳۹۵؛ ۱۳۹۷) تعریفی از وزن دوری در شعر فارسی به دست می‌دهیم، سپس براساس پیکره پنج جلدی غلامرضا پناهی (۱۳۹۵-۱۳۹۹) نشان می‌دهیم که در شعر فارسی و خاصه در سروده‌های برخی شاعران و ترانه‌سرایان و نوحه‌پردازان متأخر، وزن‌هایی وجود دارد که بنابر معیارهای نجفی دوری هستند اما بیشتر از دو پاره تشکیل شده‌اند. براساس شواهد متعدد که تماماً برگرفته از پیکره پناهی است این وزن‌ها را دوری چندپاره می‌نامیم و آنها را به دو دسته مساوی و نامساوی تقسیم می‌کنیم.

۲- وزن دوری

طبق تعریف نجفی، وزن دوری به وزنی اطلاق می‌شود که دارای مشخصات زیر باشد: اول اینکه هر مصراع آن مرکب از دو نیم‌مصراع (half line) یا دو پاره هم‌وزن و مستقل باشد، و این استقلال و شباهت به حدی باشد که بتوان جای دو پاره را با هم عوض کرد بی‌آنکه در وزن شعر خللی پدید آید. درواقع استقلال هر پاره در مصراع‌های وزن دوری، از حیث وزنی و حتی نحوی، به حدی است که هر پاره را می‌توان مصراع مستقلی دانست. مثلاً مصراع زیر از حافظ با انگاره وزن دوری «مستفعلن فع // مستفعلن فع» از دو پاره تشکیل شده‌است و ما بدون بروز هیچ اشکالی در وزن، می‌توانیم جای آن دو پاره را با هم عوض کنیم (دو خط کج //) مبین مرز پاره‌ها در وزن دوری است:

درمان نکردند // مسکین غریبان ← مسکین غریبان // درمان نکردند

دوم اینکه در وزن دوری گاه در وسط مصراع، یک کمیت کوتاه اضافی ظاهر می‌شود که عروض سنتی از توجیه آن عاجز است. مثلاً در وزن همین بیت از حافظ، یک کمیت کوتاه اضافی در میان مصراع دوم آمده است که تناظری در مصراع نخست ندارد:

چندان که گفتم // غم با طیبیان

درمان نکردند // مسکین غریبان

در توجیه این پدیده باید گفت که چون هر نیم‌مصراع یا پاره وزن دوری خود در حکم مصراع کاملی است، قواعد ناظر بر پایان مصراع، بر پایان پاره هم عمل می‌کند، و در نتیجه کمیت هر شش هجا در پایان پاره خنثی می‌شود و همه معادل یک هجای بلند محسوب می‌شوند. در این حالت هجای کشیده «دند» در مصراع دوم بیت فوق، چون در پایان پاره واقع شده‌است، دارای کمیت بلند خواهد بود و در نتیجه وزن هر دو مصراع بیت فوق عیناً همانند

خواهد شد. خلاصه اینکه در پایان هر پاره وزن دوری، کمیت هر شش هجا مساوی و معادل یک هجای بلند (-) به حساب می‌آید.

سوم اینکه هر پاره در وزن دوری لزوماً منطبق بر پایان کلمه است؛ یعنی در وزن دوری امکان ندارد که نیمی از کلمه در پایان پاره اول، و نیم دیگر آن در آغاز پاره بعد باشد. مثلاً بیت زیر از سعدی (با انگاره وزنی «فعلاتُ فاعلاتن فعلاتُ فاعلاتن») به وزن دوری نیست، زیرا وقتی مصراع دوم آن را به دو پاره تقسیم کردیم، می‌بینیم که بخشی از واژه «کرد» در پاره نخست و بخش دیگر آن در پاره دوم واقع می‌شود:

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی

چه خیال‌ها گذر کرد / و گذر نکرد خوابی

یعنی در وزن دوری همه مصراع‌های یک قطعه شعر باید چه در وزن و چه در کلام، قابل تقسیم به دو پاره یا دو نیمه متشابه باشند و هرگاه حتی یک بیت آن قطعه فاقد این ویژگی باشد آن قطعه را نباید بر وزن دوری شمرد.

مشخصه چهارم که البته خیلی هم قطعیت ندارد، این است که آخرین رکن هر پاره وزن دوری غالباً ناقص (یا اصطلاحاً مُزاحف) است. مثلاً بیت زیر از حافظ به وزن دوری نیست، چون از چهار رکن کامل «مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن» تشکیل شده است:

سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند

همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند

این مصراع در صورتی دوری می‌بود که رکن دوم آن به جای «مفاعِلن» رکن ناقصی می‌بود، مثلاً «مفاعِل»، یا «مفا» یا «مف». اما بیت زیر از سعدی (با انگاره وزنی «مفتعلن مفتعلن // مفتعلن مفتعلن») قطعاً دوری است، زیرا علاوه بر اینکه تمام سه شرط فوق را دارد، رکن آخر هر پاره‌اش نیز ناقص (مُفْتَعَل) است^(۱):

سلسله موی دوست // حلقه دام بلاست

هر که در این حلقه نیست // فارغ از این ماجراست

باید توجه داشت که تشخیص وزن دوری در یک تکبیت، گاه میسر نیست و برای تعیین دوری بودن یا نبودن وزن آن بیت، باید به کل شعر رجوع کرد. مثلاً تنها با مشاهده تکبیت زیر، مطلع غزلی از منوچهری، نمی‌توانیم به قطعیت بگوییم که وزن آن دوری هست یا خیر:

الا وقت صبح است نه گرم است و نه سرد است

نه ابر است و نه خورشید نه باد است و نه گرد است

زیرا اگر این بیت را به شکل «مفاعیلُ مفاعیلُ // مفاعیلُ مفاعیلُ» تقطیع کنیم، وزن آن دوری خواهد بود، اما اگر آن را به شکل «مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ» تقطیع کنیم، وزن آن دیگر دوری نخواهد بود. برای تعیین دوری بودن یا نبودن چنین بیتی لازم است به دیگر ابیات شعر رجوع کنیم تا انگاره وزنی دقیق آن را مشخص سازیم. با رجوع به این غزل به بیتی چون بیت زیر برمی‌خوریم:

از آن باده که زرد است و نزار است و ولیکن
نه از عشق نزار است و نه از محنت زرد است

وقوع «واو عطف» در میان هر مصراع به خوبی نشان می‌دهد که تقطیع صحیح این شعر «مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ» است، و لذا وزن این بیت دوری محسوب نمی‌شود. آنچه نجفی درباره وزن دوری آورده است، البته صحیح است اما مطلقاً کامل نیست. در شعر فارسی و خاصه در سروده‌های برخی شاعران و ترانه‌سرایان و نوحه‌پردازان متأخر، وزن‌هایی وجود دارد که بنابر معیارهای بالا دوری هستند اما بیشتر از دو پاره تشکیل شده‌اند. تا کنون جز بعضی اشارات پراکنده به این قبیل وزن‌ها (نک. پرهیزی ۱۳۸۰؛ قهرمانی مقبل ۱۳۹۹)، هیچ تحقیق مستقلی درباره این موضوع انجام نشده است، و به همین دلیل در این مختصر می‌کوشیم تا این وزن‌ها را بررسی و انواع آنها را معرفی کنیم. این وزن‌ها را دوری چندپاره می‌نامیم و آنها را به دو دسته مساوی و نامساوی تقسیم می‌کنیم. در اینجا هر یک از این انواع را با ذکر چند شاهد توضیح می‌دهیم.

۳- وزن‌های دوری چندپاره مساوی

هر مصراع در شعر زیر مرکب از سه پاره مساوی به وزن «فاعِلن فاعِلن فا» است:

خواستم بار دیگر // در زمستان عمرم // آتشی بفرورزم
غافل از آنکه باید // شمع صد آرزو را // پای تا سر بسوزم
تا نرنجد دل او // عقده را خون بنوشم // شکوه را لب بدوزم
وای کان صبح روشن // از دوصد شام تاریک // تیره‌تر کرد روزم
(عماد خراسانی، در پناهی، ج ۵: ۱۵۹)

توجه شود که پاره‌ها در شعر فوق مطلقاً نیم‌مصراع نیستند بلکه آنها را اصطلاحاً پاره‌مصراع (hemistich) می‌نامیم. در این مقاله گاه از لفظ عمومی «پاره» در هر دو معنای «نیم‌مصراع»

و «پاره‌مصراع» بهره برده‌ایم که البته خواننده خود در هر مورد از فحوای کلام درمی‌یابد که منظورمان کدام یک از دو مفهوم فوق است. در هر حال تمام مشخصاتی که برای وزن دوری برشمردیم در مورد این شعر نیز صادق است، جز اینکه اشعار دوری از دو نیم‌مصراع مساوی تشکیل می‌شوند، اما این شعر از سه پاره‌مصراع مساوی تشکیل شده‌است. مثلاً هرپاره شعر فوق حکم مصراع مستقلی دارد به حدی که می‌توان به‌سادگی جای پاره‌مصراع‌های هر مصراع را جابه‌جا کرد، بی آنکه خللی در وزن آن پدید آید:

در زمستان عمرم // خواستم بار دیگر // آتشی بر فروزم
شمع صد آرزو را // غافل از آنکه باید // پای تا سر بسوزم
عقده را خون بنوشم // تا نرنجد دل او // شکوه را لب بدوزم
از دوصد شام تاریک // وای کان صبح روشن // تیره‌تر کرد روزم

گفتیم در وزن دوری گاه در وسط مصراع کمیت کوتاهی اضافه بر ساختار وزن ظاهر می‌شود که عروض سنتی از توجیه آن عاجز است. این ویژگی را عیناً در پاره‌مصراع دوم از آخرین مصراع شعر فوق نیز می‌بینیم. پاره‌مصراع «از دوصد شام تاریک»، در انتهای خود دارای یک کمیت کوتاه اضافه است که جایی در وزن ندارد و وجود آن را تنها با این اصل می‌توان توجیه کرد که قواعد حاکم بر پایان مصراع‌ها، بر پایان پاره‌ها نیز حاکم است. همچنین گفتیم که پایان هر پاره منطبق بر پایان کلمه است، و این ویژگی نیز در شعر فوق به‌وضوح مشاهده می‌شود، به‌طوری‌که هیچ موردی در آن وجود ندارد که نیمی از کلمه در پایان پاره اول، و نیم دیگرش در آغاز پاره بعد باشد. و بالاخره اینکه هر پاره‌مصراع شعر فوق به وزن «فاعل فاعلن فا» است، یعنی پاره‌مصراع پایانی هر مصراع دارای رکنی مزاحف است، و همین ویژگی مانع از هر رکن‌بندی دیگری جز رکن‌بندی «فاعل فاعلن فا // فاعلن فاعلن فا // فاعلن فاعلن فا» برای هر مصراع این شعر می‌شود.

به عنوان شاهی دیگر به شعر زیر توجه شود که آن هم از سه پاره اما هر پاره به وزن «مستفعلن مستفعلن» تشکیل شده‌است.

آیین بگذارم // عطر و گلاب آرم // تا شانه تر سازم
آب از کجا آرم // از دیدگان بارم // اشکی چو دردانه
ای سرو بستانم // بنشین به دامانم // مادر به قربانت
تا بر سر مویت // بر جعد گیسویت // مژگان کنم شانه
(امیرحسین غلامی، در پناهی، ج ۳: ۸۳)

همچنین به شعر زیر توجه شود که به همان وزن «مستفعلن مستف» سروده شده است و دو پاره در مصراع پایانی اش («آن روزها رفتند» و «اما نخواهد رفت») دارای کمیت کوتاهی اضافه بر ساختمان وزن است:

دیروز یارانم // جام وصال را // لاجره نوشیدند
کی می‌رسد روزی // ما را بنوشانی // یک جرعه زان آتش؟
روزی به سنگرها // در آتش و ترکش // شوق شهادت بود
آن روزها رفتند // اما نخواهد رفت // از یادمان آتش
(عبدالحسین رحمتی، در پناهی، ج ۳: ۸۴)

حال به شعر زیر توجه شود که هر مصراع آن از چهار پاره به وزن «مفاعیلُ فاعلن» تشکیل شده است؛ توجه شود که اولاً تمام پاره‌ها در مصراع‌های سوم و چهارم دارای یک کمیت کوتاه اضافه هستند، و ثانیاً جز با دوری دانستن وزن این شعر هیچ توجیه دیگری برای وجود این کمیت‌های کوتاه اضافه نمی‌توان یافت:

سخن سازم ابتدا // به نام یکی خدا // که او ساخت خلق را // طفیل دو مقتدا
یکی ختم انبیا // یکی شاه اولیا // یکی هست مصطفی // دگر مرتضی علی
که را ایزد دود // پس از مصطفی ستود؟ // که کفر از جهان زدود // به اسلام ره نمود؟
در شهر دین گشود // که حق گفت و حق شنود // امام به حق که بود // به حق خدا علی
(سلیمی تونی، در پناهی، ج ۵: ۱۹۰)

و شعر زیر که هر مصراعش بنابه تقطیع سنتی از چهار پاره به وزن «مفعولُ مفاعیل» تشکیل شده است؛ جالب است که تمام پاره‌های مصراع نخست دارای یک کمیت اضافه در پایان هستند که تماماً بنابه ویژگی وزن دوری از تقطیع ساقط می‌شوند:

دخت شه لولاک // کز خلقت افلاک // وز آب و گل و خاک // مقصود خدا اوست
زاسرار نهانش // و آیات عیانش // وقت جریانش // منشور قضا اوست
(یحیی مدرس اصفهانی، در پناهی، ج ۴: ۴۷)

تمام این شواهد به‌وضوح نشان می‌دهد که پدیده وزنی نسبتاً جدیدی در شعر فارسی به وجود آمده است که نادیده‌گرفتن آن کار توصیف ساختمان وزن را در شعر فارسی با مشکل مواجه می‌سازد. حال به چند شعر دیگر به وزن دوری چندپاره توجه شود: وزن هر پاره در شعر دوری زیر «مفتعلن مفتع» است:

از سر دیواری // شاخه تاکی را // سر به برون دیدم
خوشه انگوری // با همه زیبایی // گشته نگون دیدم
(معینی کرمانشاهی، در پناهی، ج ۵: ۵۹)

وزن هر پاره در شعر دوری زیر «مفعول مفاعیلن فع» است
ساغر شکند می‌ریزد // شمع^(۲) از بر من برخیزد // مه‌رت ز دلم نگریزد
خواهم که تو یارم باشی // شمع شب تارم باشی // هر دم به کنارم باشی
(بی‌نام، در پناهی، ج ۵: ۶۰)

وزن هر پاره در شعر دوری زیر «فاعلاتن فعلن» است:
ای جوانان وطن // نونهالان وطن // می‌رود جان وطن
دشمن از چار طرف // گرد ایران زده صف // ای پسرهای خلف
(اشرف‌الدین گیلانی، در پناهی، ج ۵: ۱۲۸)

وزن هر پاره در شعر دوری زیر «فعلاتن مفاعیلن» است:
تو که عزت گزیده‌ای // غم دنیا کشیده‌ای // ز طبیعت چه دیده‌ای
تو که غمگین نشسته‌ای // ز جهان دل گسسته‌ای // به چه مقصد رسیده‌ای
(معینی کرمانشاهی، در پناهی، ج ۵: ۵۹)

و وزن هر پاره در شعر دوری زیر «مفاعلتن مف» است:
اگر که نگیری // تو دست دلم را // دگر که بگیرد
اگر نپذیری // شکسته دلم را // دگر که پذیرد
(قیصر امین‌پور، در پناهی، ج ۵: ۶۰)

و وزن هر پاره در شعر دوری زیر «مستفعلن مستف» است:
آینه بگذارم // عطر و گلاب آرم // تا شانه تر سازم
آب از کجا آرم // از دیدگان بارم // اشکی چو دردانه
(امیرحسین غلامی، در پناهی، ج ۳: ۸۳)

و وزن هر پاره در شعر دوری زیر «مفعول فاعلاتن» است:
من گور آفتابم // من سایه حبابم // من نای بی‌صفیرم
من حرف بی‌جوابم // من چیستان خوابم // من شعله نفیرم
(حسین سرور، در پناهی، ج ۴: ۳۱)

۴- وزن‌های دوری نامساوی

در میان اشعاری که به وزن‌های دوری سروده شده‌اند، چه دوپاره و چه چندپاره، اشعاری مشاهده شده‌است که طول پاره‌هایشان در هر مصراع مساوی نیست؛ این وزن‌ها را وزن‌های دوری نامساوی می‌نامیم. بدیهی است که در این وزن‌ها نمی‌توان جای پاره‌ها را بدون به هم زدن وزن با هم عوض کرد. در اینجا ابتدا چند شاهد از وزن‌های دوری دوپاره نامساوی عرضه می‌کنیم و بعد با تفصیل بیشتری به وزن دوری چندپاره نامساوی می‌پردازیم.

۴-۱- وزن‌های دوری دوپاره نامساوی

اندازه دو پاره یک وزن دوری غالباً مساوی است، اما مخصوصاً در ترانه‌ها و نوحه‌ها گاهی با اشعاری مواجه می‌شویم که از دو پاره نامساوی تشکیل شده‌اند. به اعتبار کمیت کوتاهی که در پایان پاره نخست اضافه بر ساختار وزن ظاهر می‌شود، می‌توان این قبیل وزن‌ها را دوری دانست. مثلاً شعر زیر به وزن «مستفعِلن مستف // مستفعِلن مُس» دارای چنین وزنی است:

شد قاسم داماد // در حجله گور
بر وی مبارک باد // این عشرت و سور
در حلقه دشمن // با ساز غم رفت
چشم فلک روشن // زین سور پرشور
در عرصه میدان // چون غنچه خندان
وز عشوه جانان // سرمست و مخمور
(کمپانی اصفهانی، در پناهی، ج ۴: ۲۲۰)

چنان که ملاحظه می‌شود پاره نخست در هر دو مصراع بیت اول در شعر فوق دارای یک کمیت کوتاه اضافی است («داماد» و «باد»). توجه شود که این کمیت کوتاه در بقیه مصراع‌ها وجود ندارد و به همین دلیل نمی‌توان آن را جزئی از وزن کلی شعر به حساب آورد. همچنین نمی‌توان این کمیت کوتاه اضافه را به حساب سیاق دوری در رکن‌های بلند گذاشت، زیرا شعر فارسی اصولاً فاقد رکن‌های شش‌هجایی است (نک. قهرمانی‌مقبل، ۱۳۹۹)؛ یعنی بهتر است «مستفعِلن مستف» را دو رکن، و نه یک رکن شش‌هجایی (مثلاً «مستفعِلاتان») در نظر بگیریم.

به عنوان مثالی دیگر از وزن دوری دوپاره نامساوی به شعر زیر با وزن «مستفعِلن مستف // مستفعِلن مُس» توجه شود:

حُرّ خطاکارم // ای روح ایمان
 من کوه عصیانم // تو بحر غفران
 (محمود تازی، در پناهی، ج ۴: ۲۲۰)

برای مثالی دیگر از وزن دوری دوپاره نامساوی، به شعر زیر با وزن «مستفعلن مستف // مستفعلن مستفعل» توجه شود:

گیرم که پریدم من // ای شاخه شمشاد از تو // تو سروی و من سایه // مشکل شوم آزاد از تو
 در گوش تو سنگین است // فریاد که فریاد از من // سنگین‌تر از آن لیکن // گوش تو که فریاد از تو
 (محمدحسین شهریار، در پناهی، ج ۴: ۱۹)

باز تکرار می‌کنیم که تعداد اشعاری که به این قبیل وزن‌ها سروده شده‌اند در شعر فارسی بسیار اندک است.

۴-۲- وزن‌های دوری چندپاره نامساوی

اما کاربرد وزن‌های دوری چندپاره نامساوی، بسیار بیشتر از وزن‌های دوری دوپاره نامساوی است. مثلاً هر مصراع در شعر زیر مرکب از چهار پاره است که سه پاره نخست آن به وزن «مفاعله مفاعل»، اما پاره چهارم به وزن کوتاه‌تر «مفاعله مفا» است:

به زینب‌الکواکب // به سقف لاجوردی // به چشم و دل فزاید // به هر نظر جلا
 هرآن که شرک آرد // بدو زهی خجالت // که بسته خلقتی را // به خالق افترا
 هزار شکر و منت // که در خدایی او // نبوده اختلافی // به قول انبیا
 ز معنی خداییت // فنا شدیم و دیدیم // نه انتهاست او را // نه بوده ابتدا
 (مطبوع قهفرخی، در پناهی، ج ۵: ۶۴)

توجه شود که پناهی هر مصراع شعر فوق را، احتمالاً بنابر تفنن شاعر، به صورت دو بیت ضبط کرده‌است، یعنی به شکل زیر:

به زینب‌الکواکب // به سقف لاجوردی
 به چشم و دل فزاید // به هر نظر جلا
 هرآنکه شرک آرد // بدو زهی خجالت
 که بسته خلقتی را // به خالق افترا
 هزار شکر و منت // که در خدایی او
 نبوده اختلافی // به قول انبیا

ز معنی خدایت // فنا شدیم و دیدیم

نه انتهاست او را // نه بوده ابتدا

اما چنین ضبطی ما را به بیتی می‌رساند که هر مصراع آن وزنی متفاوت با مصراع دیگر دارد و این خلاف اصول وزن در شعر فارسی است:

مفاعِلن مفاعِل // مفاعِلن مفاعِل

مفاعِلن مفاعِل // مفاعِلن مفا

بدیهی است که ضبط صحیح این شعر همان است که در ابتدا آوردیم که در آن طول

مصراع‌ها مساوی است، یعنی به شکل زیر:

مفاعِلن مفاعِل // مفاعِلن مفاعِل // مفاعِلن مفاعِل // مفاعِلن مفاعِل

مفاعِلن مفاعِل // مفاعِلن مفاعِل // مفاعِلن مفاعِل // مفاعِلن مفاعِل

برای مثالی دیگر به وزن شعر زیر توجه شود که هر مصراع آن از چهار پاره تشکیل

شده است که سه پاره نخست به وزن «مفاعِلتن مفا» و پاره چهارم به وزن «مفاعِلتن» است:

اگر تو ندانی // خدای تو داند // که از غمت آمد // چه بر سر من

اگر تو نبودی // برابر چشمم // خیال تو بوده // برابر من

(بیژن ترقی، در پناهی، ج ۵: ۱۱۴)

یا به وزن شعر زیر توجه شود که هر مصراع آن به وزن «مفاعِلن مفاعِل // مفاعِلن مفاعِل»

مفاعِلن مفاعِل // مفاعِلن مفا» است؛ یعنی سه پاره نخست هر مصراع به وزن «مفاعِلن مفاعِل»

اما پاره چهارم آن به وزن «مفاعِلن مفا» است:

هزار شکر و منت // که در خدایی او // نبوده اختلافی // به قول انبیا

ز معنی خدایت // فنا شدیم و دیدیم // نه انتهاست او را // نه بوده ابتدا

(مطبوع قهفرخی، در پناهی، ج ۵: ۶۴)

توجه شود که در اینجا نیز دو پاره آغازین در مصراع دوم داری یک کمیت کوتاه اضافه

هستند («ز معنی خدایت» و «فنا شدیم و دیدیم»). برای این کمیت‌های کوتاه اضافه هم

هیچ توجیه دیگری نمی‌توان یافت مگر دوری دانستن سیاق کلی وزن.

به دو شاهد زیر نیز توجه شود که هر دو به وزن دوری نامساوی «فاعلیاتن // فاعلیاتن»

فاعلیا» سروده شده‌اند:

تا سحر ماندم // ژاله افشاند // او نیامد
 با نوای دل // نغمه‌ها خواندم // او نیامد
 (ایرج تیمورتاش، در پناهی، ج ۵: ۴۲)

عمه‌جان آبی // از سفر اکنون // خیر مقدم
 عمه‌جان گویا // در برت بینم // رخت ماتم
 (حسین‌علی صفایی، در پناهی، ج ۵: ۴۲)

دو شاهد زیر نیز به وزن دوری نامساوی «مفاعلتن مف // مفاعلتن مف // مفاعلتن» سروده شده‌اند:

چو لاله پَرپر // خزان شده دیگر // جوانی من
 چو غنچه خموشم // که بر لبم از غم // شکسته سخن
 (بهادر یگانه، در پناهی، ج ۵: ۲۰)

کجا بگریزم // که غم نشناسد // نشان مرا
 چه چاره کنم // تا زمانه بفهمد // زبان مرا
 (معینی کرمانشاهی، در پناهی، ج ۵: ۲۰)

دو شاهد زیر نیز هر دو به وزن دوری نامساوی «فاعلتن فاعل // فاعلتن فاعل // فاعلتن فا» سروده شده‌اند:

تا سحر ماندم // ژاله افشاند // او نیامد
 با نوای دل // نغمه‌ها خواندم // او نیامد
 (ایرج تیمورتاش، در پناهی، ج ۵: ۴۲)

عمه‌جان آبی // از سفر اکنون // خیر مقدم
 عمه‌جان گویا // در برت بینم // رخت ماتم
 (حسین‌علی صفایی، در پناهی، ج ۵: ۴۲)

۵- نتیجه‌گیری

وزن شعر فارسی دارای ویژگی‌های خاصی است که مشابه آنها در وزن شعر عربی یافت نمی‌شود، و به همین دلیل عروض سنتی که همواره تحت تأثیر عروض عربی بوده، هیچ‌گاه از توصیف صحیح و کامل چنین مواردی برنیامده است. یکی از مهم‌ترین این ویژگی‌ها به مقولۀ

«وزن‌های دوری» مربوط می‌شود. نجفی به تفصیل دربارهٔ وزن‌های دوری سخن گفته و ویژگی‌های این وزن را در شعر فارسی بررسی کرده‌است، اما او در این میان بیش از هر چیز به وزن‌های دوری موجود در شعرهای قدیم توجه داشته و به سروده‌های جدیدتر شاعران، خاصه ترانه‌سرایان و نوحه‌پردازان معاصر توجه چندانی نداشته‌است. با بررسی آثار این دسته از شاعران به اشعاری برمی‌خوریم که تمامی ویژگی‌های وزن‌های دوری را دارند جز اینکه هر مصراع آنها نه از دو نیم‌مصراع، بلکه بیش از دو پاره‌مصراع (hemistich) تشکیل شده‌است. این قبیل وزن‌ها را وزن‌های دوری چندپاره نامیدیم و آنها را به دو دستهٔ وزن‌های مساوی و وزن‌های نامساوی تقسیم کردیم. مصراع‌ها در این هر دو گونه وزن، بیش از دو پارهٔ وزنی است، اما این پاره‌ها در وزن‌های دوری مساوی، عیناً همانندند، درحالی‌که در وزن‌های نامساوی تغییراتی جزئی با هم دارند. برای بررسی این قبیل وزن‌ها ابتدا تمام آنها را از پیکرهٔ مفصل پناهی (۱۳۹۵-۱۳۹۹) استخراج کرده‌ایم و سپس ویژگی‌های آنها را شرح دادیم. جالب است که حتی یک نمونه از شواهد یافت‌شده از مجموعهٔ پناهی، متعلق به اشعار قدیم فارسی نیستند و همه نهایتاً در صد سال اخیر سروده شده‌اند. این امر نشان می‌دهد که شاعران فارسی‌سرا، برای گسترش شیوه‌های بیان خود در چهارچوب وزن‌های عروضی در این صد سال اخیر، دست به تجارب گوناگون زده و راه‌های متعددی آزموده‌اند. به نظر نگارنده این قبیل وزن‌ها بیش از آنکه تحت تأثیر ریتم‌های زبانی رایج در شعر فارسی بوده باشد، براساس ریتم‌های گوناگون موسیقی شکل گرفته‌است. این نکتهٔ اخیر در مقالهٔ حاضر بررسی نشده‌است و شایسته است که پژوهشگران آشنا با وزن شعر عروضی فارسی و ریتم‌های موسیقی ایران (نک. آذرینا، ۱۳۹۶؛ دهلوی، ۱۳۷۹) بدان بپردازند.

پی‌نوشت

۱. یعنی رکن ناقص «مفتعل» مزاحفِ رکنِ سالم «مفتعلن» است.
۲. توجه شود که شاعر در اینجا برخلاف قاعدهٔ وزن در فارسی، عین را به ضرورت وزن از تقطیع ساقط کرده‌است.

منابع

- آذرسینا، م. ۱۳۹۶. شعر؟ یا موسیقی؟ (تننای شعر سپید)، تهران: سروش.
- پرهیزی، ع. ۱۳۸۰. عروض نوین فارسی، تهران: ققنوس.
- پناهی، غ. ۱۳۹۵-۱۳۹۹، آشنایی با اوزان عروضی، تهران: پیام، ۵ جلد.
- دهلوی، ح. ۱۳۷۹. پیوند شعر و موسیقی آوازی، تهران: مؤسسه فرهنگی-هنری ماهور.
- قهرمانی مقبل، ع. ۱۳۹۹. «رکن‌های پنج‌هجایی در عروض عربی و فارسی و کارکرد آنها در عروض فارسی»، زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، ۵ (۱): ۴۵-۶۵.
- نجفی، ا. ۱۳۹۳. «وزن دوری، مشکلی که عروض قدیم آن را نادیده گرفته‌است»، نامه فرهنگستان، ۱۳ (۴): ۱۸-۶.
- نجفی، ا. ۱۳۹۵. وزن شعر فارسی (درس‌نامه)، به همت امید طبیب‌زاده، تهران: نیلوفر.
- نجفی، ا. ۱۳۹۷. طبقه‌بندی وزن‌های شعر فارسی، به همت امید طبیب‌زاده، تهران: نیلوفر.
- Elwell-Sutton. 1976. *The Persian Metres*, Cambridge.

بررسی فرایند ترکیب و دسته بندی آن از نظر معنایی و رابطه بین عناصر سازنده آن در زبان مازندرانی

سیدتقی اندی^۱

ارسلان گلفام^۲ ✉

فردوس آقاگل زاده^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۰۹

چکیده

در پژوهش حاضر کلمات مرکب مازندرانی برگرفته از فرهنگ تبری (نصری اشرفی، ۱۳۸۱)، از نظر معنایی و رابطه بین عناصر سازنده بررسی شده است. بر مبنای دسته بندی بیست و اسکالیز (۲۰۰۵)، به عنوان چارچوب نظری پژوهش، ترکیب سه دسته اصلی همپایگی، اسنادی/ توصیفی و وابستگی را در بر می گیرد. این دسته بندی مبتنی بر روابط دستوری ممکن بین دو سازه در ساختارهای نحوی است. از نظر رابطه بین عناصر سازنده، ترکیب دو دسته فعلی و غیرفعلی را شامل می شود. تأکید مقاله حاضر عمدتاً بر ترکیب فعلی و دسته بندی آن است. ترکیب فعلی نوعی ترکیب وابسته است که در ساختار آن سازه غیرفعلی، متمم سازه فعلی است. ترکیب های فعلی از نظر معنایی به چهار دسته موضوعی، غیرموضوعی، گروهی و مکرر تقسیم بندی می شوند. شواهد نشان می دهد که انطباق نسبتاً کاملی بین مازندرانی و دسته بندی بیست و اسکالیز وجود دارد.

واژگان کلیدی: فرایند ترکیب، سازه فعلی، سازه غیرفعلی، ترکیب وابستگی، ترکیب همپایگی

۱. دانشجوی دکتری زبان شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.

۲. دانشیار زبان شناسی همگانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول) ✉ Golfamarsaan@Gmail.com

۳. دانشیار زبان شناسی همگانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

۱- مقدمه

زبان‌ها و گویش‌های ایرانی امروز بازماندهٔ زبان ایرانی باستان‌اند که با زبان هندوآریایی آغازین قرابت بسیار داشته‌اند. نیای آن دو زبان، هندوایرانی آغازین بوده‌است. زبان‌های شاخهٔ غربی، گروه زبان‌های هندوایرانی را تشکیل می‌دهند. زبان هندوایرانی آغازین خود شاخه‌ای از هندواروپایی آغازین به شمار می‌آید (دبیر مقدم، ۱۳۹۲: ۹۳-۹۴). بنابراین، مازندرانی از خانواده زبان‌های هندواروپایی از شاخه زبان‌های هندوایرانی و از گروه زبان‌های ایرانی است (بشیرنژاد، ۱۳۹۱: ۱). در همهٔ زبان‌های هندواروپایی از ترکیب برای واژه‌سازی استفاده می‌شود (شکی، ۱۹۶۴: ۱۰). ترکیب یکی از شاخه‌های صرف و از سازوکارهای واژه‌سازی است که به دلیل زیایی و پُرسامد بودن بدان توجه شده‌است. دستورنویسان و زبان‌شناسان ایرانی و غیرایرانی بسیاری به این فرایند توجه درخور نشان داده‌اند که در بخش پیشینهٔ پژوهش به آنها اشاره می‌گردد. توجه فراوان به مقولهٔ ترکیب در زبان فارسی انگیزهٔ نگارندگان شد تا مقولهٔ ترکیب را در زبان مازندرانی بررسی کنند. به این فرایند زیایی واژه‌سازی در زبان مازندرانی توجهی نشده‌است و هیچ اثری این فرایند را بررسی نداده‌است. در پژوهش حاضر از روش توصیفی-تحلیلی برای بررسی و تجزیه و تحلیل داده‌ها استفاده شده‌است، به این معنا که داده‌های پژوهش، با توجه به تعاریف و دسته‌بندی‌های ارائه شده در بخش چارچوب نظری، توصیف و تجزیه و تحلیل و بررسی شده‌اند.

در مقالهٔ حاضر با توجه به پیکرهٔ کلمات مرکب مازندرانی برگرفته از فرهنگ واژگان تبری (نصری اشرفی، ۱۳۸۱)، ابتدا واژه‌های مرکب مازندرانی را از نظر رابطه بین سازه‌ها بررسی کرده‌ایم، سپس دسته‌بندی جامعی از ترکیبات فعلی آن را از نظر معنایی و هستهٔ نحوی با توجه به دسته‌بندی بیستو و اسکالیز^۱ (۲۰۰۵) که به‌عنوان چارچوب نظری پژوهش حاضر است، ارائه داده‌ایم. سؤال اساسی پژوهش این است: آیا بین هسته‌های نحوی، معنایی و صرفی در کلمات مرکب فعلی زبان مازندرانی رابطه‌ای برقرار است؟

۲- پیشینهٔ پژوهش

دستگاه صرف یا ساخت‌واژه دو نقش اساسی بر عهده دارد: تصریف و واژه‌سازی (بائر^۲، ۱۹۸۳: ۳۴). واژه‌سازی نیز از طریق دو فرایند اشتقاق و ترکیب انجام می‌گیرد. ترکیب یکی از

1. Bisetto & Scalise

2. L. Baur

فرایندهای واژه‌سازی در زبان‌های دنیاست که زایایی فراوانی دارد و به دلیل همین زایایی، بدان توجه شده‌است. از بین زبان‌شناسان غیرایرانی می‌توان به ویلیامز^۱ (۱۹۸۲)، سلکرک^۲ (۱۹۸۲)، جنسن^۳ (۱۹۹۰)، کاتامبا^۴ (۱۹۹۳)، فاب (۱۹۹۸)، اسپنسر^۵ (۲۰۰۰)، لیبر^۶ (۲۰۱۰) و بیستو و اسکالیز (۲۰۰۵) اشاره نمود.

زبان‌شناسان غیرایرانی‌ای که فرایند ترکیب، مفهوم هسته و نیز جایگاه هسته را بررسی کرده‌اند، در توصیفات خود اصطلاحات مختلفی به کار برده‌اند. به عنوان مثال لیبر (۱۹۹۲)، اصطلاحات هسته‌آغاز و هسته‌پایان را به کار برده‌است و زبان‌شناسان دیگر مانند سلکرک (۱۹۸۲)، اسپنسر (۱۹۹۱)، کاتامبا (۱۹۹۳)، از اصطلاح‌های چپ‌هسته و راست‌هسته استفاده نموده‌اند. همچنین سلکرک (۱۹۸۲)، لیبر (۱۹۸۳) و اسپنسر (۱۹۹۱) ترکیب را به دو شاخه: ترکیب ریشه‌ای^۷ (ترکیب اولیه)^۸ و ترکیب ترکیبی^۹ (ترکیب فعلی)^{۱۰} تقسیم کرده‌اند. خباز (۱۳۸۳) بر آن است که اصطلاح ترکیب ریشه‌ای (ترکیب اولیه) در زبان فارسی تا حدودی نارساست، از این رو، وی اصطلاح ترکیب غیرفعلی را به جای آن به کار برده‌است.

درباره هسته‌دار بودن و بدون هسته بودن، نام‌گذاری و تعریف ترکیب همپایه که یکی از اقسام اصلی دسته‌بندی بیستو و اسکالیز (۲۰۰۵) است، بین زبان‌شناسان اتفاق نظر وجود ندارد. به عنوان نمونه، برخی از زبان‌شناسان به جای کلمات مرکب همپایه از اصطلاح متوازن استفاده کرده‌اند. اسپنسر (۱۹۹۱: ۳۱۱) کلمه مرکب متوازن را ترکیبی می‌داند که هیچ کدام از عناصر سازنده‌اش در جایگاه هسته قرار ندارد و معنای کل ترکیب حاصل جمع معانی اجزای سازنده است. برخی از زبان‌شناسان کلمات مرکب همپایه را دوهسته‌ای و برخی دیگر آنها را بدون هسته تلقی می‌کنند. به عنوان مثال، لیبر (۲۰۰۹: ۳۶۶) و بیستو و اسکالیز (۲۰۰۵: ۳۴۴) عقیده دارند که کلمات مرکب همپایه برون‌مرکزند. همچنین فاب (۱۹۹۸) کلمه مرکب همپایه را دوهسته‌ای و بوی (۲۰۰۷) آنها را دارای یک‌هسته می‌داند. هاسپلمت (۲۰۰۴) کلمات مرکب

-
1. E. Williams
 2. E.O. Selkirk
 3. J. Jensen
 4. F. Katamba
 5. A. Spencer
 6. R. Lieber
 7. Root compounding
 8. 11.Primary compounding
 9. 12.Synthetic compounding
 10. 13.Verbal compounding

همپایه را بدون هسته در نظر می‌گیرد. همچنین ولچی^۱ (۲۰۰۵: ۲) به جای کلمات مرکب همپایه از دو اصطلاح دوندوا^۲ و کلمات مرکب عطفی استفاده می‌نماید.

درباره ترکیب وصفی که یکی دیگر از اقسام اصلی دسته‌بندی بیستو و اسکالیز (۲۰۰۵) است، زبان‌شناسان ایرانی دیدگاه‌های نسبتاً متفاوتی دارند: شکی (۱۹۶۴: ۸۶ – ۶۸) ترکیب توصیفی را یکی از اقسام ترکیب محدودگر می‌داند و می‌نویسد: در این ترکیب میان اجزای سازنده واژه رابطه ترکیبی یا تحلیلی مشخص وجود ندارد، اما یک جزء به طریقی جزء دیگر را محدود می‌کند، مانند *نوجوان*، *پرخطر* و *گاو صندوق*. مطابق تعریف وی، سازه‌های پایانی سه ترکیب فوق معنای سازه‌های آغازین را محدود می‌کنند. افراشی (۱۳۹۸: ۱۳) دو ترکیب *سنگ‌پشت* و *قد بلند* را نمونه‌ای از ترکیب وصفی می‌داند و در توضیح ترکیب *سنگ‌پشت* می‌گوید در این نمونه، *سنگ* در معنی *سخت* صفت محسوب می‌شود. همچنین در سه ترکیب *دیوسیرت*، *دریا دل* و *شیر زن*، سازه‌هایی آغازین یعنی *دیو*، *دریا* و *شیر* را به ترتیب در معانی *بد*، *بزرگ* و *شجاع*، صفت تلقی می‌کند. طباطبایی (۱۳۸۲: ۶۰) در توضیح الگوی ساختاری *اسم صفت‌گونه + اسم = اسم مرکب* می‌گوید: برخی اسم‌های مرکب از ترکیب دو اسم ساخته می‌شوند که اسم اول با معنای وصفی به کار می‌رود، مانند *گاو صندوق = صندوق بزرگ*، *شاه‌راه = راه بزرگ* و *مهم و شاه‌کار = کار بزرگ* و *مهم*. عاصی (۱۳۸۹: ۸۴) برخلاف دسته‌بندی بیستو و اسکالیز (۲۰۰۵)، ترکیب وصفی را زیرمجموعه ترکیب‌های وابسته قرار می‌دهد و در توضیح آن می‌گوید در این نوع ترکیب‌ها، عنصر اول صفت و توصیف‌کننده عنصر دوم است، مانند *خوش‌رفتار* و *خوش‌روی*. شایان ذکر است که طباطبایی (۱۳۸۲: ۹۶) سازه خوش را هسته می‌داند چون بر این باور است که مقوله کلی ترکیب را سازه خوش تعیین می‌کند.

تعاریف مختلفی از فرایند ترکیب ارائه شده‌است: به نظر خانلری (۱۳۶۶: ۵۳) ترکیب به هم پیوستن دو یا چند کلمه مستقل است که هر یک معنای خاصی دارد و از پیوند آنها کلمه تازه‌ای حاصل می‌شود؛ اگرچه متضمن معنای اجزا نیز هست، مفهوم مستقل و تازه‌ای را بیان می‌کند. کلباسی (۱۳۷۱: ۳۵) می‌گوید: کلمات مرکب از دو یا چند واژک آزاد ساخته شده‌اند. از نظر طباطبایی (۱۳۸۶: ۲۲۰) در ترکیب دست‌کم دو واژه به هم می‌پیوندند و یک واژه جدید می‌سازند. شقاقی (۱۳۸۶: ۹۱) نیز می‌گوید: فرایند ترکیب با کنار هم گذاشتن دو یا چند واژه بسیط یا تکواژ واژگانی (آزاد یا وابسته) و تکواژ آزاد دستوری یا دو واژه غیربسیط، واژه جدید

1. Walchli
2. dvandva

می‌سازد. از نظر جنس (۷:۱۹۹۰) واژه مرکب واژه‌ای است که حداقل از دو کلمه ساخته شده باشد. متیوس^۱ (۲:۱۹۹۱) می‌گوید: ترکیب فرایندی است که در آن یک واژه قاموسی از دو یا چند واژه قاموسی دیگر مشتق می‌شود. فاب (۶۶:۱۹۹۸) نیز کلمه مرکب را کلمه‌ای می‌داند که از دو یا چند کلمه ساخته شده باشد. طبق تعریف کارستز مک کارتی (۱۴۲:۲۰۰۲) کلمه مرکب دربرگیرنده بیش از یک ریشه -یا صورت ترکیبی- است. مطابق نظر کاتامبا (۵۵:۲۰۰۶) کلمه مرکب، کلمه‌ای است که حداقل شامل دو پایه باشد که یا هر دو واژه باشند و یا حداقل تکواژهای ریشه باشند. کریستال (۹۲:۲۰۰۳) می‌گوید: ترکیب یک واحد زبانی است که عناصر و سازه‌های آن می‌توانند به صورت مستقل در جای دیگر نیز به کار روند. لیبر (۲۰۱۰) نیز بر این باور است که ترکیب از پیوند دو یا چند ستاک یا ریشه یا پایه شکل می‌گیرد.

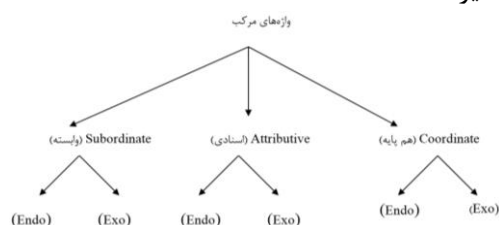
به طور کلی، پژوهش‌ها را در زمینه ترکیب در زبان فارسی به سه دسته می‌توان تقسیم کرد. دسته اول پژوهش‌های سنتی است که فاقد نظریه عمومی درباره زبان‌اند، از مفاهیم و دستاوردهای زبان‌شناسی بهره نمی‌گیرند، در دسته‌بندی‌های خود بیشتر از معنا بهره می‌برند و غالب شواهدشان از متون کهن ادبی است (طباطبایی، ۱۳۸۲:۱۳۸). قریب و دیگران (۱۳۷۵)، ناتل خانلری (۱۳۶۹) و خیامپور (۱۳۷۲) از این دسته‌اند. دسته دوم پژوهش‌های تحلیلی فاقد چارچوب نظری است، و نارسایی‌های فوق‌الذکر کمتر در آنها مشاهده می‌شود. با این حال، نقطه ضعف آنها پیروی نکردن از یک نظریه صرفی مشخص است. کلباسی (۱۳۷۱)، کرد زعفرانلو (۱۳۷۳)، صادقی (۱۳۸۳)، شقاقی (۱۳۸۶) و افراشی (۱۳۸۹) در این دسته جای می‌گیرند. دسته سوم پژوهش‌های تحلیلی دارای چارچوب نظری است که علاوه بر داشتن ویژگی‌های پژوهش‌های دسته دوم، در تحلیل‌های خود از یک نظریه صرفی مشخص پیروی می‌کنند. شکی (۱۹۶۴)، مستاجر حقیقی (۱۳۶۹)، طباطبایی (۱۳۸۲)، خباز (۱۳۸۶) و غنچه‌پور (۱۳۹۲) در این دسته می‌گنجند. در زبان مازندرانی هیچ پژوهشی فرایند ترکیب را بررسی نکرده‌است.

۳- چارچوب نظری پژوهش

در دهه‌های گذشته مطالعات فراوانی درباره مقوله ترکیب و انواع آن انجام شده‌است. به عنوان مثال، بلومفیلد^۲ (۱۹۳۳)، مرچند^۳ (۱۹۶۹)، اسپنسر (۱۹۹۱)، فاب (۱۹۹۸)، آلسن^۴ (۲۰۰۱)، بائر

1. Matthews
2. Bloomfield
3. Marchand
4. Olsen

(۲۰۰۱)، هاسپلمت^۱ (۲۰۰۲) و بوی^۲ (۲۰۰۵) دسته‌بندی‌های متفاوتی در زمینه ترکیب ارائه نموده‌اند. بیستو و اسکالیز (۲۰۰۵) پس از بحث مفصل درباره این دسته‌بندی‌ها و رد آنها با ارائه دلایل متعدد، دسته‌بندی خود را که از همه کامل‌تر می‌دانند معرفی کرده‌اند. در تأیید دسته‌بندی آنها، غنچه‌پور (۱۳۹۲: ۱۵۹) می‌گوید: از آنجاکه مقوله ترکیب بین دو حوزه صرف و نحو قرار دارد، ساختار آن در هر زبانی با زبان‌های دیگر متفاوت است. بنابراین ترکیب یک پارامتر زبانی است که نمی‌توان طبقه‌بندی‌ای جهانی از آن ارائه کرد که در همه زبان‌ها معتبر باشد. به همین دلیل طبقه‌بندی‌هایی که تاکنون ارائه شده‌است رضایت‌بخش نیست. تنها طبقه‌بندی‌ای که اعتبار جهانی دارد بیستو و اسکالیز (۲۰۰۵) است. همچنین عاصی-بدخشان (۱۳۸۹: ۸۹) بر این باورند که دسته‌بندی پیشنهادی بیستو و اسکالیز در حال حاضر کامل‌ترین دسته‌بندی از کلمات مرکب است. طبق نظر آنها، ترکیب به سه دسته همپایگی، اسنادی/توصیفی و وابستگی تقسیم می‌شود. درحقیقت، آنها با توجه به روابط دستوری بین دو سازه در ساختارهای نحوی، ترکیب را به سه دسته فوق تقسیم بندی می‌کنند. نمودار ۱، مدل پیشنهادی بیستو و اسکالیز (۲۰۰۵) است.



نمودار شماره ۱

در ترکیب همپایه، دو سازه ترکیب وزن برابر دارند. در ترکیب‌های وابسته یکی از سازه‌های ترکیب وابسته به سازه دیگر است. به عبارت دیگر، ارتباط دو سازه از نوع هسته-متمم است و ارتباط هسته-متمم نیز از طریق فعل مشخص می‌شود، یعنی فعل است که سازه دیگر یعنی متمم را برمی‌گزیند. ترکیب فعلی نیز یکی از اقسام ترکیب‌های وابسته است که در ساختمان آن سازه غیرفعلی، متمم سازه فعلی است. به بیان دقیق‌تر، ترکیب فعلی نوعی ترکیب وابسته است که هسته نحوی آن اسم یا صفت و یا قید برگرفته از فعل و عنصر غیرهسته آن موضوع (درونی یا بیرونی)، غیرموضوع (صفت یا افزوده)، گروه نحوی و یا یک سازه مکرر باشد. آنها

1. Haspelmath
2. Booij

همچنین ترکیب فعلی را به دو دسته دارای هسته نحوی مشخص و نامشخص تقسیم می‌کنند. و در نهایت ترکیب وصفی از نظر آنها ترکیبی است که در آن، عنصر غیرهسته سازۀ هسته را توصیف می‌کند. همچنین لیبر (۲۰۰۹) معتقد است که مفهوم هسته در صرف نیز مطرح است. وی سه نوع هسته نحوی^۱، معنایی^۲ و صرفی^۳ را در واژه‌های مرکب از هم متمایز می‌کند. هسته نحوی را سازه‌ای می‌داند که مقوله نحوی ترکیب را تعیین می‌کند. به عبارت دقیق‌تر، هسته نحوی ترکیب از طریق تراوش مقوله نحوی خود را به کل ترکیب منتقل می‌کند. هسته معنایی را سازه‌ای می‌داند که کلمه مرکب در شمول معنایی آن قرار دارد. یعنی ترکیب فعلی چنانچه در شمول معنایی هیچ کدام از سازه‌های ترکیب نباشد، آن ترکیب فاقد هسته یا برون‌مرکز است. هسته صرفی از نظر او سازه‌ای است که ویژگی‌های صرفی آن با ویژگی‌های کل ترکیب یکسان است و از هسته‌های نحوی و معنایی متمایز است. همچنین از آنجایی که تعاریف و دسته‌بندی‌های ارائه‌شده غنچه‌پور (۱۳۹۲) درباره ترکیب فعلی و غیرفعلی، با داده‌های زبان مازندرانی همخوانی و انطباق بیشتری دارد، از این‌رو در بخش تحلیل داده‌های مربوط به ترکیب‌های فعلی و غیرفعلی، به تعاریف و دسته‌بندی‌های وی نیز استناد شده است. از نظر غنچه‌پور ترکیب‌هایی را که در ساختمان آنها هسته فعلی وجود دارد و سازه برگرفته از فعل هسته نحوی است، ترکیب فعلی و ترکیب‌هایی را که فعل یا سازه برگرفته از فعل در ساختار آنها وجود ندارد، یا اینکه وجود دارد اما هسته نحوی ترکیب نیست، ترکیب غیرفعلی می‌نامیم.

در این مقاله، برای دسته‌بندی ترکیب‌های فعلی، به‌طور کلی طبقه‌بندی بیستو و اسکالیز (۲۰۰۵) و برای تشخیص و تعیین هسته‌های نحوی و معنایی ترکیب فعلی، معیارهای ارائه شده در لیبر (۲۰۰۹) اساس قرار گرفته‌اند.

۴- داده‌ها و روش تحلیل

داده‌های پژوهش حاضر از فرهنگ واژگان تبری (نصری اشرفی: ۱۳۸۱) استخراج شده‌اند. تعداد واژه‌های مرکب استخراج شده، بالغ بر ۸۰۲۵ واژه است. یکی از نویسندگان مقاله از گویشوران مازندرانی است و در سال‌های اخیر، واژه‌های مرکبی را گردآوری نموده‌است که در فرهنگ

1. syntactic head

2. semantic head

3. morphological head

واژگان تبری فهرست نشده‌اند. با احتساب این واژه‌ها، پیکره داده‌ها غیراز فعل مرکب حدوداً بالغ بر ۸۳۰۰ واژه مرکب است.

برای انتخاب نمونه از این تعداد واژه مرکب و با توجه به روش پژوهش، به جدول کرجسی-مورگان^۱ مراجعه شده‌است. مطابق جدول، چنانچه حجم جامعه زیر ۱۰/۰۰۰ مورد باشد، حجم نمونه آن ۳۸۴ مورد است. لیکن پژوهشگران حاضر برای بالا بردن دقت اندازه‌گیری، حجم نمونه را تا ۵/۲ برابر افزایش داده‌اند که مجموعاً ۲۰۰۰ واژه مرکب را شامل می‌شود. این حجم نمونه در قالب یک جدول که نمونه آن در زیر می‌آید، بر مبنای اجزای ساختاری ترکیب، مقوله نحوی، نوع ترکیب از نظر معنایی (درون مرکز، برون مرکز، همپایه/متوازن)، جایگاه هسته و فعلی یا غیرفعلی بودن ترکیب بررسی شده‌اند. به‌عنوان مثال، واژه مرکب پالون‌دوج [palunduj] در ردیف اول، به معنای پالان‌دوز است. از نظر عناصر ساختاری حاصل ترکیب اسم + صفت است، مقوله نحوی آن صفت مرکب، از نظر معنایی درون مرکز، از نظر جایگاه هسته، هسته‌پایان، و در نهایت یک ترکیب فعلی یا صفت مرکب فعلی است.

در پژوهش حاضر از روش توصیفی-تحلیلی برای بررسی و تجزیه و تحلیل داده‌ها استفاده شده‌است، به این معنا که داده‌های پژوهش با توجه به چارچوب نظری پژوهش یعنی دسته‌بندی بیستو و اسکالیز (۲۰۰۵) و معیارهای ارائه شده برای تشخیص و تمایز هسته‌های نحوی، معنایی و صرفی در ترکیب‌های فعلی لیبر (۲۰۰۹) و نیز تعاریف ارائه شده غنچه‌پور (۱۳۹۲) که پیشتر در بخش (۳) به آنها اشاره شد، توصیف و تجزیه و تحلیل شده‌اند.

برای شرح و توصیف و بررسی داده‌ها، ضرورت داشت که شواهد و نمونه‌هایی انتخاب گردد که با تعاریف ارائه‌شده در چارچوب نظری، انطباق و همخوانی داشته باشد. شناسایی و انتخاب شواهد و نمونه‌های دقیق و کافی البته کاری به غایت دشوار بود که در یک فرایند زمانی نسبتاً طولانی به انجام رسید.

1. kerjesi-Morgan

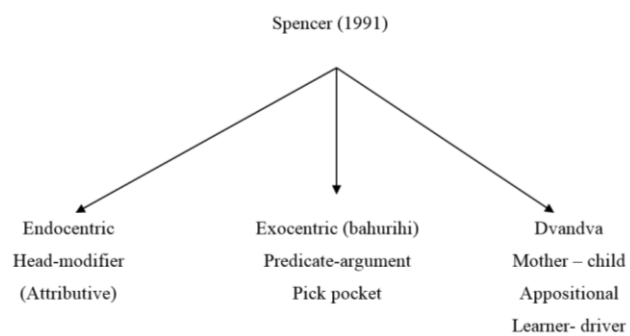
جدول شماره ۱

ردیف	واژه مرکب	آوانویسی	معنی فارسی	اجزای ساختاری	مقوله ترکیب	نوع ترکیب	جایگاه هسته	فعلی یا غیرفعلی
۱	پالون دوج	Palun duj	پالان دوز	اسم + صفت	صفت مرکب	درون مرکز	هسته پایان	فعلی
۲	ازال دسه	ezzaldæsse	دسته خیش	اسم + اسم	اسم مرکب	درون مرکز	هسته پایان	غیرفعلی
۳	بموبورد	Bemu burd	رفت و آمد	فعل + فعل	اسم مرکب	هم پایه	---	فعلی
۴	پاک چش	pak češ	چشم پاک	صفت + اسم	اسم مرکب	برون مرکز	---	غیرفعلی
۵	تاس حموم	tas hæmum	ظرف آب حمام	اسم + اسم	اسم مرکب	درون مرکز	هسته پایان	غیرفعلی
۶	جرت بورد	jert burd	پاره شده	اسم + صفت	صفت مرکب	برون مرکز	---	فعلی
۷	چلیک وچه	čelik væče	نوزاد	صفت + اسم	اسم مرکب	درون مرکز	هسته پایان	غیرفعلی
۸	دار گلام	dar gelam	برگ درخت	اسم + اسم	اسم مرکب	درون مرکز	هسته پایان	غیرفعلی
۹	ریکا وچه	rika væče	پسریچه	صفت + اسم	اسم مرکب	درون مرکز	هسته پایان	غیرفعلی
۱۰	زن وچه	zæn væče	زن وچه	اسم + اسم	اسم مرکب	هم پایه	---	غیرفعلی
۱۱	وارش بخرد	vareš bæxerd	باران خورده	اسم + صفت	صفت مرکب	درون مرکز	هسته پایان	فعلی
۱۲	شال بامشی	šal bameši	گربه وحشی	اسم + اسم	اسم مرکب	درون مرکز	هسته پایان	غیرفعلی
۱۳	صاب خنه	sad xene	صاحب خانه	اسم + اسم	اسم مرکب	درون مرکز	هسته آغاز	غیرفعلی
۱۴	غاز مرغانه	qaz merqane	تخم غاز	اسم + اسم	اسم مرکب	درون مرکز	هسته پایان	غیرفعلی
۱۵	وشنابتیم	vešna betim	شکم گرسنه	صفت + اسم	صفت مرکب	درون مرکز	هسته آغاز	غیرفعلی
۱۶	یابو کره	yabu kere	کره اسب نر	اسم + اسم	اسم مرکب	درون مرکز	هسته پایان	غیرفعلی

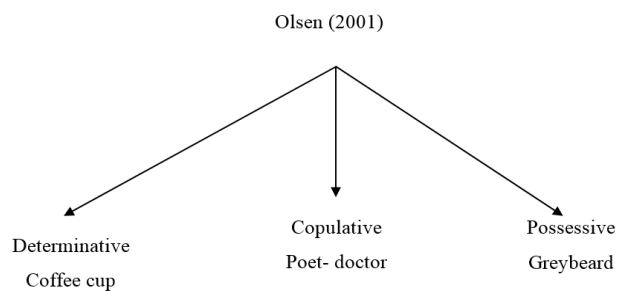
۵- فرایند ترکیب

ترکیب یکی از فرایندهای حوزه صرف یا ساخت واژه است، که از طریق آن واژه‌های جدید در هر زبان ساخته می‌شود. همچنین ترکیب یکی از شیوه‌های رایج واژه‌سازی در زبان‌های دنیا است که زایایی فراوانی دارد.

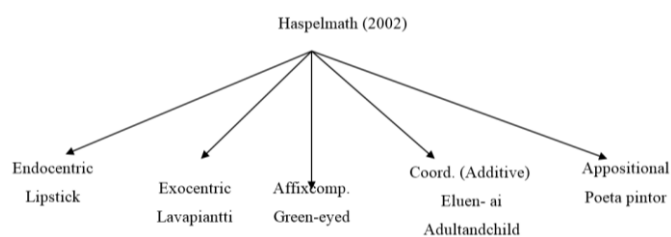
در بخش (۳) اشاره شد که طبقه‌بندی بیستو و اسکالیز تنها طبقه‌بندی است که اعتبار جهانی دارد. علت عمده آن این است که آنها مفصل درباره دسته‌بندی‌های سایر زبان‌شناسان که در بخش (۳) به آنها اشاره شده‌است و در اینجا برای اختصار به سه مورد آن اشاره می‌کنیم، بحث کردند و نارسایی‌های آنها را ذکر نمودند و سپس دسته‌بندی خود را که از همه کامل‌تر می‌دانند ارائه نمودند. از دسته‌بندی‌هایی که آنها ارزیابی کردند آلسن (۲۰۰۱)، اسپنسر (۱۹۹۱) و هاسپلمت (۲۰۰۲) است.



نمودار شماره ۲



نمودار شماره ۳



نمودار شماره ۴

آنها ذکر می‌کنند که همواره یک عنوان برای نشان دادن یک نوع خاص به‌کار نمی‌رود و البته این را در هر رده‌بندی علمی عادی می‌دانند، و مثالی که برای ادعای خود می‌آورند، ترکیبی است که آلسن به‌عنوان ترکیب ربطی^۱ دسته‌بندی کرده‌است (poet-doctor)، لیکن

1. copulative

همین ترکیب را هاسپلمت و اسپنسر، با نام ترکیب عطفی (poeta-pintor, learner-driver) دسته‌بندی کرده‌اند.

آنها همچنین بر این باورند آنچه درباره کلمات مرکب قابل توجه است این است که ارتباط دستوری دو سازه ترکیب، نمود ظاهری ندارد. مانند (apron string) (در مقابل string of apron). از نظر آنها روابط دستوری بین دو سازه واژه‌های مرکب اساساً همان است که در ساختارهای دستوری وجود دارد، یعنی وابستگی، همبستگی و اسناد.

لیبر (۲۰۰۹) همانند سلکرک (۱۹۸۲) و اسپنر (۲۰۰۰) بر این باور است که مفهوم هسته در صرف نیز مطرح است و هسته نحوی واژه‌های مرکب با کل واژه مرکب هم‌مقوله است. به عبارت دیگر، هسته نحوی سازه‌ای است که مقوله نحوی ترکیب را مشخص می‌سازد. از نظر لیبر (۱۹۸۰)، هسته وظیفه انتقال مشخصه‌ها را به کل ترکیب بر عهده دارد که به آن تراوش مشخصه‌ها گفته می‌شود. به بیان ساده‌تر، تراوش مشخصه یعنی فرستادن مشخصه‌ها از هسته به کل ترکیب. او همچنین هسته معنایی ترکیب فعلی را سازه‌ای می‌داند که کلمه مرکب در شمول معنایی آن قرار دارد. همچنین لیبر (۲۰۱۰) بر این باور است که ترکیب از پیوند دو یا چند ستاک یا ریشه یا پایه شکل می‌گیرد. از نظر او، پایه هسته معنایی کلمه‌ای است که پیشوندها و پسوندها به آن پیوند می‌خورند و ریشه آن بخش تجزیه‌ناپذیری است که پس از حذف وندهای اشتقاقی برجای می‌ماند.

۶- ترکیب در زبان مازندرانی

در زبان مازندرانی ترکیب از پیوند دو یا چند ستاک یا ریشه و یا پایه شکل می‌گیرد که با تعریف لیبر (۲۰۱۰) همخوانی بیشتری دارد. با توجه به ویژگی‌های رده‌شناختی زبان‌ها، تعریفی که برای ترکیب ارائه می‌شود در زبان‌ها متفاوت است، همچنین از آنجا که تأکید مقاله حاضر بر بررسی ترکیب فعلی و دسته‌بندی آن از نظر معنایی است، لازم است برای سهولت بحث، به تعریف این مقوله در اینجا اشاره گردد. چنانکه در بخش ۳ به نقل از غنچه‌پور (۱۳۹۲) اشاره کردیم، ترکیب‌هایی را که در ساختمان آنها هسته فعلی وجود دارد و سازه برگرفته از فعل، هسته نحوی است، ترکیب فعلی، و ترکیب‌هایی را که فعل یا سازه برگرفته از فعل در ساختار آنها وجود ندارد، یا اگر وجود دارد، هسته نحوی ترکیب نیست، ترکیب غیرفعلی می‌نامیم. از آنجایی که مفهوم هسته در شناسایی، تشخیص و دسته‌بندی واژه‌های مرکب دارای نقش اساسی و مهم است، ضرورت دارد که این مفهوم و انواع آن را در اینجا بررسی کنیم.

۶-۱- هسته و انواع آن در ترکیبات مازندرانی

یکی از مفاهیم بنیادین در مطالعات مربوط به فرایند ترکیب یا کلمات مرکب مفهوم هسته است. این مفهوم از این‌رو اهمیت دارد که در تشخیص انواع کلمات مرکب و در نتیجه در دسته‌بندی آنها نقش بسزایی دارد. در مطالعات در زمینه ترکیب و مفاهیم مرتبط با آن، درباره سه نوع هسته نحوی، هسته صرفی و هسته معنایی سخن به میان می‌آید که در ادامه مبسوط به آن اشاره می‌شود و معیارها و ملاک‌های تشخیص آنها به همراه شواهد کافی ارائه می‌گردد.

۶-۱-۱- هسته نحوی

همان‌طور که در بخش ۵ اشاره شد، از نظر لیبر (۱۹۸۰) هسته وظیفه انتقال مشخصه‌ها به کل ترکیب را برعهده دارد که به آن تراوش مشخصه‌ها^۱ نیز می‌گویند. مطابق اصل تراوش مشخصه‌ها، هسته نحوی سازه‌ای است که مقوله نحوی ترکیب را تعیین می‌کند. به عبارت دیگر، هسته نحوی ترکیب از طریق تراوش، مقوله نحوی خود را به کل ترکیب منتقل می‌کند. این هسته در ترکیب‌های فعلی، اسم یا صفت و یا قید برگرفته از فعل است که با کل ترکیب هم‌مقوله است. به‌عنوان مثال، در زبان مازندرانی، ترکیب‌های **پالون دوج** [palun duj] = پالان دوز (فرهنگ تبری: ۳۹۴)، **بینج‌خرین** [binj xarin] = خریدار شالی، **تیم‌شن** [tim šæn] = بذرافشان (همان: ۷۳۱)؛ **کچه‌تاش** [kæčetaš] = تراشنده قاشق چوبی، همگی دارای هسته‌های نحوی صفتی (صفت فاعلی مرخم) **دوج** + **خرین**، **شن** + **تاش** و **تاش** + **شن** هستند. این سازه‌های فعلی مقوله نحوی صفت‌های فعلی فوق را تعیین می‌کند. همچنین در ترکیب‌های **بینج‌تاشی** [binj taši] = عمل تراشیدن یا درو کردن شالی (همان: ۴۶۸)، **تیم‌شنی** [tim šæni] = عمل بذرافشانی، **هلی‌خرینی** [hæli xærini] = خریداری گوجه سبز و **دس‌مچی** [dæs meji] = چهار دست و پا رفتن، (همان: ۱۱۲۲)، سازه‌های پایانی یعنی اسم‌های **تاشی** = تراشیدن، **شنی** = /افشاندن، **خرینی** = خریدن و **مچی** = حرکت کردن یا جنبیدن، هسته‌های نحوی اسم‌های مرکب فعلی مذکور هستند. در زبان مازندرانی همانند زبان فارسی، از طریق افزودن پسوند اشتقاقی -ی به صفت، اسم ساخته می‌شود، مثل حرف‌شنوی. در نمونه‌های بالا، با افزودن -ی به صفت‌های فاعلی مرخم **تاش** = تراشنده، **شن** = /افشاننده، **خرین** = خریدکننده و **مچ** = جنبنده، به ترتیب اسم‌های **تاشی**، **شنی**، **خرینی** و **مچی** ساخته شده‌اند. در ترکیب‌های **چکه زنون** [čække zænun] = کف‌زنان و **سرزنون** [sær zænun] = بر سر زنان که هر دو قید مرکب

فعلی هستند، سازه پایانی یعنی *زنون* [zænun] = *زنان* هسته نحوی ترکیب است. شواهد و نمونه‌های یادشده نشان می‌دهد که هسته نحوی ترکیب‌های فعلی، سازه هم‌مقوله با کل ترکیب است. در *پالون دوج* = *پالان دوز*، کل ترکیب یک صفت مرکب است و هسته نحوی آن هم سازه دوم، یعنی صفت برگرفته از فعل است. در *بینج ناشی* = *عمل تراشیدن شالی*، کل ترکیب اسم است و هسته نحوی آن نیز سازه دوم، یعنی اسم برگرفته از فعل است. در ترکیب *چکه زنون* = *کف زنان*، (همان: ۸۸۴)، کل ترکیب قید است و هسته نحوی آن نیز سازه دوم، یعنی قید برگرفته از فعل است.

همچنین هسته نحوی سازه دارای وند اشتقاقی است. این وند اشتقاقی می‌تواند به صورت آشکار همچون (ی-) در ترکیب‌هایی همانند *بینج ناشی*، *تیم شنی*، *هلی خرنی* و *دس مجی*، و نیز به صورت (ون-) = [un] در دو ترکیب *چکه زنون* و *سرزنون* ظاهر شود، و یا به صورت صفر در نمونه‌هایی همچون *پالون دوج*، *بینج خرنی*، *تیم شش* و *کچه ناش* نمود پیدا کند.

۶-۱-۲- هسته معنایی

هسته معنایی ترکیب سازه‌ای است که ترکیب در شمول معنایی آن قرار دارد. به عبارت دیگر، از دو سازه ترکیب، یکی از سازه‌ها واژه شامل است و دیگری واژه زیرشمول. واژه شامل در ساختار ترکیب همان هسته معنایی است که اهمیت بیشتری دارد. به عنوان مثال، *کرکش* [kær kæš] = *فردی که ساقه‌های برنج را می‌کشد*، در شمول معنایی سازه *کش* = *کشنده یا حمل کننده* قرار دارد و *کش* واژه شامل این ترکیب است. به عبارت دیگر، *کرکش* نوعی حمل کننده است نه نوعی ساقه برنج. همچنین در ترکیب *دونه روش* [dune ruš] = *فروشنده برنج یا برنج فروش*، کل ترکیب در شمول معنایی سازه *روش* = *فروشنده* قرار دارد و *دونه روش* نوعی فروشنده است نه نوعی برنج. بنابراین در دو ترکیب بالا، یعنی *کرکش* = *حمل کننده برنج و دونه روش* = *فروشنده برنج*، دو سازه *کش* و *روش* که عناصر مهم‌تر در ساختار این ترکیب‌ها هستند و واژه‌های شامل ترکیب‌اند، هسته معنایی محسوب می‌شوند. همچنین در *کچه ناش* [kæče taš] = *تراشنده قاشق چوبی*، نوعی تراشنده، *جرکن* [jær kæn] = *حفرکننده خندق*، نوعی حفرکننده (همان: ۷۶۰)، *پالون دوج* [palun duj] = *دوزنده پالان*، نوعی دوزنده، *زغال روش* [zeqal ruš] = *زغال فروش*، نوعی فروشنده، (همان: ۱۲۷۹)، *بینج ناشی* [binj taši] = *تراشیدن شالی*، نوعی تراشیدن یا درو کردن، و *دس مجی* [das meji] = *حرکت با چهار دست و پا*، نوعی حرکت کردن یا جنبیدن، سازه‌های پایانی به دلیل اینکه واژه‌های شامل ترکیب یا عناصر مهم‌تر در ساختار ترکیب‌اند، هسته معنایی ترکیب‌های فوق به حساب می‌آیند.

۶-۱-۳- هسته صرفی

هسته صرفی سازه‌ای است که نشانه‌ها یا وندهای تصریفی می‌پذیرد. وندهای تصریفی شمار و مقایسه، ویژگی‌های صرفی محسوب می‌شوند. به عنوان مثال، در زبان مازندرانی وند تصریفی نشانه جمع (-ا) در ترکیب **گوخرین** [gu xærin] = خرید/ارگاو، به سازه **خرین** متصل می‌شود و **گوخرینا** = خرید/اران گاو ساخته می‌شود. همچنین در ترکیب **دمبال دکت** [dembal dæket] = عقب/فتاده (همان: ۱۱۶۲)، وند تصریفی مقایسه (-تر) به سازه **دکت** متصل می‌شود و **دمبال دکت تر** = عقب/فتاده تر ساخته می‌شود. بنابراین، در دو ترکیب بالا، سازه‌های پایانی که دریافت‌کننده وندهای تصریفی‌اند، هسته صرفی ترکیب‌های فوق به شمار می‌آیند. نمونه‌های بالا نشان می‌دهد که پسوند تصریفی به کل ترکیب متصل می‌شود. از این‌رو، هسته صرفی سازه‌ای است که ویژگی‌های صرفی آن با ویژگی‌های صرفی کل ترکیب یکسان است. به عبارت دیگر، هسته صرفی ویژگی‌های صرفی ترکیب را نشان می‌دهد و با هسته‌های نحوی و معنایی متفاوت است.

۷- دسته‌بندی ترکیب از نظر رابطه بین عناصر سازنده

ترکیب یا واژه مرکب در زبان مازندرانی از نظر رابطه بین عناصر سازنده آن به دو دسته ترکیب فعلی و غیرفعلی تقسیم می‌شود، که به هر یک جداگانه و به اختصار اشاره می‌گردد.

۷-۱- ترکیب فعلی

پیش‌تر گفتیم که ترکیب‌هایی را که در ساختمان آنها هسته فعلی وجود دارد و سازه برگرفته از فعل هسته نحوی است، ترکیب فعلی، و ترکیب‌هایی را که فعل یا سازه برگرفته از فعل در ساختار آنها وجود ندارد، یا وجود دارد اما هسته نحوی ترکیب نیست، ترکیب غیرفعلی می‌نامیم. حال به بررسی چند ترکیب در زبان مازندرانی برمبنای تعریف فوق می‌پردازیم. در دو ترکیب **لوزن** [lu zæn] به معنای **لگدزننده** و **زغال‌روش** [zeqal ruš] به معنای **زغال‌فروش**، دو سازه پایانی یعنی **زن** = زننده و **روش** = فروشنده، سازه‌های برگرفته از فعل‌اند، یعنی **زن** صفت فاعلی مرخم و برگرفته از فعل **زدن** و **روش** نیز صفت فاعلی مرخم و برگرفته از فعل **فروختن** است. همچنین دو سازه فوق هسته نحوی این دو ترکیب‌اند، زیرا مقوله نحوی ترکیب‌ها را این دو سازه تعیین می‌کند. بنابراین هر دو ترکیب، ترکیب فعلی یا صفت مرکب فعلی‌اند که صفت بودن را از هسته فعلی یا سازه برگرفته از فعل به دست می‌آورند.

۷-۲- ترکیب غیرفعلی

در مقابل، ترکیب‌هایی همچون *بمونسه او* [bæmuneseh ou] به معنای *آب گندیده* (همان: ۳۴۴) و *پجا باکله* [pæja bakkele]^(۳) به معنای *باقلاي زودپز* یا *خوش‌پخت ترکیب‌های غیرفعلی‌اند*، زیرا اگرچه در ساختمان این ترکیب‌ها صفت برگرفته از فعل به کار رفته، اما هسته نحوی آنها سازه‌های برگرفته از فعل نیست. مقوله کلی ترکیب *بمونسه او* اسم است و سازه‌های *بمونسه* = *مانده او* = *آب* نیز به ترتیب صفت و اسم‌اند. بنابراین صفت گرفته شده از ستاک فعل یعنی *بمونسه* هسته نحوی ترکیب فوق نیست، بلکه اسم بودن را از سازه غیرفعلی یعنی *او* به دست آورده‌است. مقوله کلی ترکیب *پجا باکله* نیز اسم است و دو سازه *پجا* = *خوش‌پخت* و *باکله* = *باقلا* نیز به ترتیب صفت و اسم‌اند. به عبارت دیگر، صفت برگرفته از ستاک فعل یعنی *پجا* هسته نحوی ترکیب نیست و ترکیب فوق اسم بودن را از سازه غیرفعلی یعنی *باکله* به دست آورده‌است. بنابراین، هر دو ترکیب فوق از نوع غیرفعلی یا اسم مرکب غیرفعلی‌اند.

۸- دسته‌بندی ترکیب فعلی از نظر هسته نحوی

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، چنانچه در ساختار یک ترکیب، فعل یا سازه برگرفته از فعل وجود داشته باشد، اما آن سازه فعلی هسته نحوی ترکیب نباشد، چنین ترکیبی ترکیب فعلی محسوب نمی‌شود و ترکیبی غیرفعلی است. بنابراین صرف وجود سازه فعلی در ساختار یک ترکیب، به معنای فعلی بودن آن ترکیب نیست. به عبارت دقیق‌تر، چنانچه در ساختمان یک ترکیب سازه فعلی وجود داشته باشد و آن سازه فعلی نقش هسته نحوی را ایفا کند، به چنین ترکیبی، ترکیب فعلی گفته می‌شود. ترکیب‌های فعلی یا واژه‌های مرکب فعلی در زبان مازندرانی همانند زبان فارسی به دو دسته دارای هسته نحوی مشخص^۱ و نامشخص^۲ تقسیم می‌شوند. با توجه به شواهد و نمونه‌ها، ترکیب فعلی بدون هسته نحوی در زبان مازندرانی وجود ندارد، زیرا یکی از شرایط وجود ترکیب فعلی، داشتن هسته نحوی فعلی یا هسته نحوی برگرفته از فعل است.

۸-۱- ترکیب فعلی دارای هسته نحوی مشخص

ترکیب‌های فعلی دارای هسته نحوی مشخص آنهایی هستند که هسته نحوی آنها اسم یا صفت یا قید برگرفته از فعل باشد. به عبارت دیگر، چنانکه در بالا گفتیم، اگر در ساختار یک

1. specific syntactic head

2. non-specific syntactic head

ترکیب سازه فعلی وجود داشته باشد و آن سازه هسته نحوی ترکیب باشد، چنین ترکیبی، ترکیب فعلی دارای هسته نحوی مشخص است. به عنوان مثال، در ترکیب *شی‌دار* [ši dar] به معنای *شوهردار/ خانمی که شوهر دارد* (همان: ۱۴۸۶)، سازه اول یعنی *شی* = شوهر اسم است و سازه دوم یعنی *دار* = *دارنده* صفت برگرفته از فعل است. به عبارت دقیق‌تر، سازه دوم صفت فاعلی مرخم است که در ساختمان آن تکواژ صفت فاعلی سازنده (-ende) حذف شده است. این سازه هسته نحوی ترکیب *شی‌دار* است، زیرا کل ترکیب یک صفت مرکب است و سازه دوم نیز صفت فاعلی مرخم برگرفته از فعل است. بنابراین، این ترکیب صفت بودن را از سازه دوم به دست آورده است. در نتیجه، ترکیب فوق یک ترکیب فعلی با هسته نحوی مشخص یعنی هسته پایان یا یک صفت مرکب فعلی با هسته نحوی مشخص یا هسته پایان است. همچنین ترکیب *پتقال‌چینی* [petqal čini] به معنای *کندن یا چیدن پرتقال*، از دو سازه *پتقال* و *چینی* ساخته شده است. جالب است که هر دو سازه ترکیب فوق از مقوله نحوی اسم‌اند و کل ترکیب نیز یک اسم مرکب فعلی است. پرسش این است که این ترکیب، اسم بودن را از کدام سازه دریافت کرده است؟ سازه پایانی ترکیب یعنی *چینی* سازه برگرفته از فعل است که خود از ترکیب صفت فاعلی مرخم *چین* = *چیننده*، به علاوه پسوند اشتقاقی اسم‌ساز -ی یعنی *چین + ی* = *چینی* ساخته شده است. بنابراین، از دو سازه ترکیب *پتقال‌چینی*، سازه *چینی* که دارنده پسوند اشتقاقی است، هسته نحوی این ترکیب است و کل ترکیب اسم بودن را از این سازه به دست آورده است. در نتیجه، ترکیب فوق یک ترکیب فعلی با هسته نحوی مشخص، یعنی هسته پایان است. هسته نحوی سازه وند اشتقاقی دارد. این وند می‌تواند به دو صورت آشکار همانند *ی* در سازه *چینی*، یا به صورت صفر در سازه *دار* + *و* نمود پیدا کند. نکته دیگر اینکه در هسته نحوی سازه هم‌مقوله با کل ترکیب است. ترکیب *شی‌دار* یک صفت مرکب فعلی است و هسته نحوی آن هم سازه پایانی ترکیب است که یک صفت فاعلی مرخم است. ترکیب *پتقال‌چینی* یک اسم مرکب فعلی است و هسته نحوی آن نیز سازه پایانی ترکیب است که از مقوله اسم است.

۸-۲- ترکیب فعلی دارای هسته نحوی نامشخص

به ترکیب‌هایی که در آنها نتوان تشخیص داد کدام سازه مقوله نحوی ترکیب فعلی را تعیین می‌کند، ترکیب‌های فعلی با هسته نحوی نامشخص گفته می‌شود. تعریف فوق بیانگر این واقعیت است که این ترکیب‌ها هسته نحوی دارند، اما تشخیص اینکه کدام یک از دو سازه

ترکیب هسته نحوی است، دشوار است. به عنوان مثال، در ترکیب فعلی **بشنندی-بیات** [bəʃendi bepat] به معنای ریخته پاشیده هر دو جزء ترکیب سازه‌های برگرفته از فعل اند. به عبارت دقیق‌تر، هر دو سازه صفت مفعولی مرخم‌اند که به ترتیب از دو فعل ریختن و پاشیدن گرفته شده‌اند. ترکیب یک صفت مرکب فعلی است، اما مشخص نیست که صفت بودن را از کدام سازه به دست آورده است. از این رو، یک صفت مرکب فعلی با هسته نحوی نامشخص است. همچنین در ترکیب **بخری بروت** [bæxri bærut] به معنای خرید و فروش، هر دو سازه ترکیب برگرفته از فعل اند. سازه آغازین این ترکیب یعنی **بخری** برگرفته از فعل خریدن و سازه پایانی **بروت** برگرفته از فعل فروختن است. کل ترکیب یک اسم مرکب فعلی است که مشخص نیست اسم بودن را از کدام سازه دریافت نموده است. بنابراین یک اسم مرکب فعلی دارای هسته نحوی نامشخص است. برای تبیین دقیق‌تر این مطلب که چرا ترکیب **بخری بروت** یک ترکیب فعلی یا اسم مرکب فعلی است می‌توان آن را با ترکیبی همچون **اسب پالون** [æsb palun] = پالان/اسب که یک ترکیب غیرفعلی یا اسم مرکب غیرفعلی است مقایسه نمود. در ترکیب اسب پالون هیچ کدام از سازه‌ها برگرفته از فعل نیستند. به همین دلیل، ترکیبی غیرفعلی یا اسم مرکب غیرفعلی است. در صورتی که در ترکیب **بخری بروت** هر دو سازه برگرفته از فعل اند و در نتیجه این یک ترکیب فعلی یا یک اسم مرکب فعلی است.

برای تشخیص واژه مرکب از گروه نحوی، از سه نوع ملاک آوایی، صرفی و نحوی استفاده می‌شود. برای رعایت اختصار فقط به ملاک آوایی بسنده می‌کنیم. مطابق ملاک آوایی در زبان مازندرانی، همانند زبان فارسی هر واژه فقط دارای یک هجای تکیه دار است. اسم‌ها و صفت‌ها هجای آخرشان تکیه دارند. این مسأله در مورد اسم‌ها و صفت‌های مرکب نیز صادق است. به این معنا که آخرین هجای کلمه مرکب تکیه دار است. بر همین اساس گویشوران زبان مازندرانی در هنگام تلفظ ترکیب **اسب پالون** [æsb palun] = پالان/اسب تکیه اصلی را روی هجای پایانی ترکیب قرار می‌دهند. بنابراین **اسب پالون** اسم مرکب است نه ترکیب نحوی.

۹- دسته بندی ترکیب فعلی از نظر معنایی

در (بخش ۳) گفتیم که برای دسته بندی ترکیب به طور کلی طبقه بندی بیست و اسکالیز (۲۰۰۵) را اساس قرار داده ایم. آنها با توجه به روابط دستوری ممکن بین دو سازه در

ساختارهای نحوی، ترکیب را به سه دسته همپایگی، اسنادی/ توصیفی و وابستگی تقسیم می‌کنند. در ادامه هر یک از سه دسته فوق را به تفکیک بررسی می‌کنیم.

۹-۱- ترکیب همپایگی

در ترکیب همپایگی/ همپایه دو سازه ترکیب وزن برابر دارند. به عبارت دیگر، معنای ترکیب با استفاده مساوی از تمامی سازه‌های به کاررفته در آن تعیین می‌شود. به عنوان مثال، در ترکیب **هرست‌هنیشت** [herest heništ] به معنای نشست‌برخاست دو سازه ترکیب وزن برابر دارند. به عبارت دقیق‌تر، سازه‌ها و عناصر به کاررفته در ترکیب اهمیت یکسانی دارند و برای فهمیدن معنای چنین ترکیب‌هایی، می‌توان بین اجزای آنها و افزود، **هرست‌وهنیشت**. ترکیب **بخاربخاس** [bexar bexas] به معنای بخور و بخواب نیز یک واژه مرکب همپایه است که در آن دو سازه ترکیب وزن برابر دارند. همچنین ترکیب **بموبورد** [bemu burd] به معنای آمد و شد/ رفت و آمد (همان: ۳۱۷) نیز یک واژه مرکب همپایه است، زیرا سازه‌های آن، هم در ساخت ترکیب و هم در معنای ترکیب وزن یا سهمی برابر دارند. از نمونه‌های یادشده می‌توان دریافت که اجزای سازنده این نوع ترکیب از یک مقوله نحوی‌اند. در ترکیب‌های **هرست‌هنیشت**، **بخاربخاس** و **بموبورد** هر دو سازه برگرفته از فعل‌اند.

درباره کلمات مرکب همپایه در دو مورد اتفاق نظر وجود دارد: نخست آنکه دو سازه این ترکیب وزن یا اهمیت برابر دارند و دیگر آنکه اجزای سازنده آن از یک مقوله نحوی‌اند. با توجه به این دو نکته، ترکیب‌هایی همچون **بزئ‌بئیر** [bæzenbæʔir] = بگیرو بوند، **بئو‌بشنو** [bæʔu] = گفت و شنود (همان: ۱۱۲۲)، **زدوکوب** [zed o kub] = بزئ‌کوب، **بخری‌بروت** [bæxri] = خرید و فروش، که هر دو سازه آن برگرفته از فعل‌اند و ترکیب‌هایی همچون **دیاتی‌شهری** [diati šæri] = روستایی‌شهری، **ورفی‌وارشی** [værfi vareši]، برفی‌بارانی که هر دو سازه آن صفت‌اند و نیز **وشنی‌تشنی** [væšni tæšni] = گرسنگی‌تشنگی، **کیجاریکا** [kija rika] = دختر پسر، **شوم‌ناهار** [šum nahar] = شام‌وناهار، **سگ‌بامشی** [sæg bameši] = سگ‌وگره، **جمه‌شلوار** [jeme šelvar] = پیراهن و شلوار و **داشتی‌نداشت** [dašti nedašti] = توانگری و تنگدستی (همان: ۱۰۵۳)، که هر دو سازه آنها از مقوله اسم است، همگی کلمات مرکب همپایه‌اند.

۹-۲- ترکیب اسنادی/ وصفی

در ترکیب اسنادی/ وصفی، سازه غیرهسته، سازه هسته را توصیف می‌کند. شواهد و نمونه‌های زیادی از ترکیب اسنادی/ توصیفی در زبان مازندرانی وجود دارد که در تمام آنها سازه

غیرهسته، سازه هسته را توصیف می‌کند. به عبارت دیگر، الگوهای ساختاری متنوعی وجود دارد که از طریق آنها ترکیب اسنادی/ وصفی ساخته می‌شود که در زیر به سه مورد آن اشاره می‌کنیم.

۹-۲-۱- صفت + اسم = اسم مرکب

واژه‌های مرکب حاصل از این الگوی ساختاری عمدتاً از نوع ترکیب اسنادی/ توصیفی‌اند. به‌عنوان مثال، در ترکیب‌های *ترش‌انار* [terš enar] = *انار ترش*، *سرد هلی* [særd hali] = *لوچه* یا *گوجه سبز دیررس*، *سوز گلام* [suze gelam] = *برگ سبز* (همان: ۱۴۰۰)، و *اسپه‌مجیک* [espe mejik] = *مژه سفید*، سازه آغازین صفت است که سازه پایانی را توصیف می‌کند. به عبارت دیگر عنصر پایانی هسته ترکیب است که عنصر آغازین که سازه غیرهسته است آن را توصیف می‌کند. در *سرد هلی*، سازه *هلی* هسته است و سازه *سرد* توصیف‌کننده آن.

۹-۲-۲- صفت + اسم = صفت مرکب

چنانکه می‌بینیم از ترکیب صفت و اسم در زبان مازندرانی دو نوع واژه مرکب ساخته می‌شود، اسم مرکب و صفت مرکب. اسم مرکب را در بالا بررسی نمودیم. حال به توضیح صفت مرکب می‌پردازیم. دو ترکیب، *پرتش* [per tæš] به معنای *پرحرارت* یا *هوسران* و *اسپه‌چش* [espe češ] به معنای *چشم‌دریده* یا *بی‌حیا* (همان: ۸۲) صفت مرکب‌اند. در تعریف ترکیب اسنادی/ توصیفی گفتیم ترکیبی است که در آن سازه غیرهسته، سازه هسته را توصیف می‌کند. مقوله کلی دو ترکیب فوق صفت است و سازه آغازین آنها نیز صفت است. روشن است که صفت بودن را از سازه اول به‌دست آورده‌اند. بنابراین سازه‌های آغازین دو ترکیب فوق هسته نحوی‌اند که سازه‌های غیرهسته پایانی آنها را توصیف می‌کنند.

۹-۲-۳- صفت فاعلی + اسم = اسم مرکب

در کلمات مرکب حاصل از این الگوی ساختاری، عنصر اول سازه غیرهسته است که توصیف‌کننده عنصر دوم، یعنی سازه هسته است. به‌عنوان مثال، در ترکیب‌های *زناگو* [zaena gu] = *گاو شاخ‌زن* که *حمله می‌کند و شاخ می‌زند* (همان: ۱۲۸۹)، *گیراچش* [gira češ] = *چشم‌شور* (همان: ۱۸۰۶)، *پجا باکله* [paja bakele] = *باقلائی خوش‌پخت* و *خرا گوشت* [xera gušt] = *گوشت حیوان حلال‌گوشت*، سازه‌های آغازین همگی از مقوله صفت‌اند. به عبارت دقیق‌تر، صفت‌های برگرفته از فعل یا صفت فاعلی‌اند. صفت‌های فاعلی فوق از طریق افزودن پسوند

اشتقاقی (-ا) به ستاک حال فعل ساخته می‌شوند. به‌عنوان مثال، زن ستاک حال فعل زدن، گیر ستاک حال فعل گرفتن، پیچ ستاک حال فعل پختن و خر ستاک حال فعل خوردن است که با افزودن پسوند اشتقاقی (-ا)، صفت‌های فاعلی *زنا*، *گیرا*، *پچا* و *خرا* ساخته می‌شوند. در *زناگو*، عنصر اول که یک صفت فاعلی برگرفته از فعل است سازه غیرهسته است که عنصر دوم *گو*، یعنی هسته ترکیب را توصیف می‌کند.

۹-۳- ترکیب وابستگی

در ترکیب وابستگی، چنانکه از عنوان آن برمی‌آید، یکی از سازه‌های ترکیب وابسته به سازه دیگر است. به عبارت دیگر، ارتباط دو سازه در این ترکیب از نوع هسته-متمم است، به این معنا که سازه غیرهسته، موضوع سازه هسته است. به‌عنوان مثال، در ترکیب *چایی دم‌کان* [čaʔi dæm kan] به معنای دم‌کننده چای، سازه چایی موضوع یا متمم هسته فعلی *دم‌کان* است. همچنین در ترکیب *تن پاک کر* [tæn pak kær] = پاک‌کننده بدن/حوله (همان: ۶۸۰)، سازه اسمی *تن* متمم هسته فعلی *پاک کر* است. ترکیب‌هایی همچون *سرزوون دار* = آدم خوش‌سر و زبان، *زن وچه دار* = زن و بچه دار، *ده من پیچ* = دیگ بزرگی که گنجایش پختن ده من برنج را دارد، *دسر کوتن* = از آلات موسیقی که با دو تکه چوب بر هر دو سر آن نواخته می‌شود، همگی از انواع ترکیب وابستگی به شمار می‌آیند.

چنانکه پیش‌تر اشاره شد، ارتباط هسته-متمم از طریق فعل مشخص می‌شود و فعل است که سازه دیگر یعنی متمم را برمی‌گزیند. یکی از موارد ترکیب‌های وابسته، ترکیب فعلی است که در ساختمان آن سازه غیرفعلی، متمم سازه فعلی است. به عبارت دیگر، ترکیب فعلی نوعی ترکیب وابسته است که هسته نحوی آن اسم یا صفت یا قید برگرفته از فعل و عنصر غیرهسته آن موضوع (درونی یا بیرونی)، غیرموضوع (صفت یا افزوده)، گروه نحوی یا یک سازه مکرر باشد.

۱۰- دسته‌بندی ترکیب فعلی

ترکیب فعلی نوعی ترکیب وابسته است که در ساختار آن سازه غیرفعلی متمم سازه فعلی است. به عبارت دیگر، ترکیب فعلی ترکیبی است که هسته نحوی آن اسم یا صفت یا قید برگرفته از فعل باشد و سازه غیرهسته آن، موضوع، غیرموضوع، گروه نحوی و سازه مکرر باشد. بر این اساس، ترکیب‌های فعلی به چهار دسته ترکیب‌های فعلی موضوعی، غیرموضوعی، گروهی و مکرر تقسیم می‌شوند که در ادامه به توضیح و بررسی هر یک می‌پردازیم.

۱۰-۱- ترکیب فعلی موضوعی

ترکیب فعلی موضوعی ترکیبی است که در آن سازه غیرفعلی موضوع درونی یا بیرونی سازه برگرفته از فعل است. به عنوان مثال در ترکیب فعلی **هیمه کر** [hime kær] به معنای **هیزم‌شکن**، سازه غیرفعلی یا **غیرهسته هیمه** موضوع درونی و سازه **کر** صفت برگرفته از فعل و هسته ترکیب است. همچنین در ترکیب فعلی **وردس خون** [værdæs xun] به معنای **خواننده کمکی** (همان: ۲۰۰۷)، سازه **غیرهسته وردس**، موضوع بیرونی و سازه **خون** + **و**، صفت فعلی و هسته ترکیب است. در دو نمونه **دس پاش** [dæs paš] به معنای **بذری که با دست پاشیده یا افشانده می‌شود** (همان: ۱۱۱۰)، و **دس چین** [dæs čin] به معنای **محصولی که با دست چیده می‌شود**، سازه غیرفعلی یا **غیرهسته دس**، موضوع بیرونی و دو سازه **پاش** + **و** و **چین** + **و** صفت‌های برگرفته از فعل یا هسته فعلی‌اند.

ترکیب‌های فعلی موضوعی به دو دسته درون مرکز و برون مرکز تقسیم می‌شوند. ترکیب فعلی موضوعی درون مرکز دارای هسته معنایی است یعنی کل ترکیب در شمول معنایی هسته (معنایی) قرار دارد. در این نوع ترکیب‌ها هسته معنایی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و از آن می‌توان به جای کل ترکیب استفاده کرد. به عنوان مثال، ترکیب **دارورین** [dar verin] به معنای **برنده درخت**، یک ترکیب فعلی موضوعی درون مرکز است. یعنی دارورین نوعی برنده یا قطع‌کننده است نه نوعی درخت، زیرا کل ترکیب در شمول معنایی سازه **ورین** قرار دارد.

ترکیب فعلی موضوعی درون مرکز یا هسته آغازین است یا هسته پایانی. ترکیب فوق یعنی **دارورین**، ترکیب فعلی موضوعی درون مرکز هسته پایان است. در نمونه‌ها ترکیب فعلی موضوعی درون مرکز هسته آغاز مشاهده نشده است. ترکیب فعلی موضوعی برون مرکز ترکیبی است که فاقد هسته معنایی است، به این معنا که کل ترکیب در شمول معنایی هیچ کدام از سازه‌های ترکیب قرار ندارد. به عنوان مثال ترکیب فعلی **گودار** [gu dar] به معنای **کولی/لیلیاد** (همان: ۱۷۹۴)، فاقد هسته معنایی است، یعنی نه نوعی **گاو** است و نه نوعی **دارنده**، بلکه به مصداقی خارج از سازه‌های ترکیب اشاره می‌نماید. همچنین ترکیب **چش‌وج** [čes vej] به معنای **چشم‌دریده یا بی‌حیا** (همان: ۸۶۷)، ترکیب فعلی موضوعی برون مرکز است، زیرا فاقد هسته معنایی است. به عبارت دیگر، **چش‌وج** نه نوعی چشم است و نه به فردی گفته می‌شود که چشم را از حدقه درمی‌آورد، بلکه به مصداقی خارج از عناصر ترکیب اشاره دارد.

۱۰-۲- ترکیب فعلی غیرموضوعی

ترکیب فعلی غیرموضوعی ترکیبی است که از طریق الحاق یک صفت یا قید به سازه برگرفته از فعل ساخته می‌شود. این ترکیب با توجه به نوع سازه‌ای که به سازه برگرفته از فعل الحاق می‌شود، به دو دسته ترکیب فعلی غیرموضوعی افزوده‌ای و ترکیب فعلی غیرموضوعی وصفی تقسیم می‌شود. چنانچه یک قید (مکان، زمان، حالت یا مقدار) به سازه برگرفته از فعل الحاق شود، ترکیب حاصل از نوع فعلی غیرموضوعی افزوده‌ای و در صورتی که یک صفت به سازه برگرفته از فعل الحاق شود، ترکیب حاصل از نوع فعلی غیرموضوعی وصفی است.

۱۰-۲-۱- ترکیب فعلی غیرموضوعی افزوده‌ای

چنانچه یک قید به سازه برگرفته از فعل الحاق شود، ترکیب حاصل از نوع فعلی غیرموضوعی افزوده‌ای است. در ترکیب‌های تازه‌بزا [taze beza] به معنای به‌تازگی/زاییده شده (همان: ۵۹۰)، چاشت‌دوش [čašt duš] = دوشیدن گوسفند هنگام نیمروز (همان: ۸۲۱)، دیرپج [dir paj] به معنای برنج یا غلاتی که پخت آن زمان بیشتری از حد معمول می‌برد، زودخاس [zud xas] به معنای فردی که سرشب می‌خوابد (همان: ۱۲۹۷)، و دیات [depat] به معنای پاشیدن یا تمیز کردن بار دوم شالی یا گندم (همان: ۱۰۶۲)، سازه‌های آغازین یعنی تازه، چاشت، دیر، زود و د = دوم که همگی از مقوله قید زمان‌اند به سازه‌های فعلی بزا/زاییده، دوش = دوشیدن، پزا/پخت، خاس = فردی که عمل خوابیدن را انجام می‌دهد و پات = پاشیده‌شده الحاق شده‌اند. در سه ترکیب تیل‌خاس [til xas] به معنای پرنده یا آبزی‌ای که در گل و باتلاق می‌خوابد، چال‌خاس [čal xas] به معنای پرنده‌ای که در چاله‌های روی زمین می‌خوابد (همان: ۸۲۵)، بریم‌شو [berim šu] = بچه‌ای که قدری بالغ یا بزرگ شده‌است که می‌تواند از منزل بیرون رود (همان: ۲۷۵)، سه سازه آغازین چال، تیل و بریم، سازه‌های غیرفعلی یا قید مکان‌اند که به سازه‌های فعلی خاس = فردی که عمل خوابیدن را انجام می‌دهد و شو = آن‌که عمل رفتن را انجام می‌دهد، الحاق شده‌اند. در ترکیب‌های کم‌وین [kæm vin] به معنای حسود (همان: ۱۶۹۶)، پرسرو [per sero] به معنای پرحرف/وراج (همان: ۴۳۶)، پرخاس [per xas] به معنای فردی که خوابش زیاد است / پرخواب (همان: ۴۳۱)، و خله‌دون [xælæ dun] به معنای خیلی دانا، سازه‌های آغازین یعنی کم، پر و خله همگی قید مقدارند که به سازه‌های برگرفته از فعل وین، سرو، خاس و دون افزوده شده‌اند.

همچنین در دو ترکیب لس‌مج [læs mej] به معنای انسان یا حیوانی که آهسته و آرام حرکت می‌کند (همان: ۱۸۳۴)، و شل‌مج [šel mej] به معنای فردی که آهسته و شل حرکت

می‌کند/ کودکی که تازه شروع به راه رفتن کرده/ است (همان: ۱۴۶۴)، سازه‌های آغازین یعنی *لس* = *آرام* و *آهسته* و *شل* = *آهسته* و *شل*، که قید حالت‌اند به سازه فعلی *معج* = حرکت‌کننده، الحاق شده‌اند.

ترکیب فعلی غیرموضوعی افزوده‌ای خود به دو دسته درون‌مرکز و برون‌مرکز تقسیم می‌شود. در بیشتر نمونه‌های یادشده، سازه پایانی هسته معنایی است. به عنوان مثال، در *دپات* = پاشیدن بار دوم *شالی* یا *گندم*، سازه *پات* که یک صفت مفعولی مرخم یا صفت برگرفته از فعل است، هسته معنایی ترکیب است، و کل ترکیب در شمول معنایی این سازه قرار دارد، یعنی *دپات* نوعی پاشیده‌شده یا پاک‌کرده‌شده است. همچنین در *دیرپچ* = دیرپخت، سازه پایانی، یعنی *پچ* = پخت، هسته معنایی است و *دیرپچ* نوعی پخت است. بنابراین *دیرپچ* در شمول معنایی واژه *پچ* قرار دارد و *پچ* واژه شامل ترکیب *دیرپچ* است. از این‌رو، یک ترکیب فعلی غیرموضوعی افزوده‌ای درون‌مرکز هسته پایانی است. در سایر ترکیب‌ها، *تازه‌بزا* = نوعی زاییده‌شده، *تیل خاس* = نوعی *خواستنده*^(۳) / فردی که می‌خواهد، *بریم‌شو* = نوعی رونده، *پرسرو* = نوعی گوینده، *خله‌دون* = نوعی داننده و *لس‌معج* = نوعی حرکت‌کننده است. بر این اساس، در همه ترکیب‌های فوق، سازه پایانی هسته معنایی است. بنابراین، ترکیب‌های یادشده همگی از نوع فعلی غیرموضوعی افزوده‌ای درون‌مرکز هسته پایانی‌اند. در داده‌های بررسی‌شده، ترکیب فعلی افزوده‌ای درون‌مرکز هسته آغاز یافت نشده است.

ترکیب فعلی افزوده‌ای برون‌مرکز ترکیبی است که هسته معنایی ندارد، یعنی کل ترکیب در شمول معنایی هیچ‌کدام از سازه‌های ترکیب قرار ندارد. از بین ترکیب‌های یادشده، فقط ترکیب *کم‌وین* به معنای حسود، یک ترکیب فعلی افزوده‌ای برون‌مرکز است، به این دلیل که فاقد هسته معنایی است. به عبارت دیگر، کل ترکیب در شمول معنایی هیچ‌کدام از سازه‌ها قرار ندارد، یعنی نه به معنای کم است و نه نوعی بیننده، بلکه به مفهومی اشاره دارد که در خارج از عناصر ترکیب وجود دارد. همچنین، ترکیب *بنه‌بخارد* [bene bæxard] به معنای شکست‌خورده (همان: ۳۳۴)، سازه *بنه* = زمین که یک قید مکان است، به سازه برگرفته از فعل *بخارد* = خورده الحاق شده است. از این‌رو ترکیب فوق یک ترکیب فعلی افزوده‌ای است. ترکیب فوق همچنین یک ترکیب فعلی افزوده‌ای برون‌مرکز است زیرا فاقد هسته معنایی است، یعنی کل ترکیب در شمول معنایی هیچ‌کدام از سازه‌ها قرار ندارد. به عبارت دیگر، کل ترکیب بر فردی یا مفهومی دلالت می‌کند که در خارج از عناصر ترکیب قرار دارد. درواقع به معنای فردی است که شکست خورده است.

۱۰-۲-۲- ترکیب فعلی غیرموضوعی وصفی

در ترکیب فعلی غیرموضوعی وصفی یک صفت به سازه برگرفته از فعل الحاق می‌شود. به عنوان مثال، در ترکیب‌های **لاقوزگو** [laquz gu]=آن که سخنان درشت و نیش‌دار می‌گوید، **هرزه‌گو** [hærze gu]=آن که زبان هرزه دارد/دهن‌لق، **کنه‌خرین** [kone xærin]=آن که وسایل کهنه و دست دوم می‌خرد، **خش‌خون** [xeš xun]=آن که خوش‌آواز یا خوش‌خوان است (همان: ۹۶۱)، سازه‌های آغازین یعنی **لاقوز**، **هرزه**، **کنه** و **خش**، همگی صفت‌اند که به سازه‌های برگرفته از فعل الحاق شده‌اند. همچنین در ترکیب‌های **وشنادار** [vešna dar]=فردی که طبع گرسنه دارد یا گداصفت است، **خاش‌خوار** [xaš xar]=غذای خوشمزه یا هر آنچه با لذت خورده می‌شود، **تناخاس** [tæna xas]=دم‌تنها و بی‌رفیق (همان: ۶۷۸)، سه سازه اول یعنی **وشنا**=گرسنه، **خاش**=خوش و **تنا**=تنها صفت‌اند که به سازه‌های برگرفته از فعل الحاق شده‌اند. در نتیجه همه ترکیب‌های بالا، از نوع فعلی غیرموضوعی وصفی‌اند. ترکیب‌های فعلی غیرموضوعی وصفی نیز همانند سایر ترکیب‌های سابق‌الذکر به دو دسته درون‌مرکز و برون‌مرکز تقسیم می‌شوند. چهار نمونه اول همگی دارای هسته معنایی و در نتیجه درون‌مرکزند. **لاقوزگو** و **هرزه‌گو** هر دو نوعی گوینده‌اند، **کنه‌خرین** نوعی خریدار است و **خش‌خون** نیز نوعی خواننده. بنابراین ترکیب‌های یادشده همگی ترکیب فعلی وصفی درون‌مرکز هسته‌پایان‌اند.

در نمونه‌ها ترکیب فعلی وصفی درون‌مرکز هسته آغاز مشاهده نشده‌است. سه نمونه آخر، یعنی **وشنادار**=گدا صفت، **خاش‌خوار**=غذای خوشمزه و **تناخاس**=مجرد یا بی‌رفیق، هر سه فاقد هسته معنایی‌اند و در نتیجه برون‌مرکزند. **وشنادار** نوعی دارنده نیست، بلکه فردی است که گداصفت است، **خاش‌خوار** نوعی خورنده نیست، بلکه غذایی است که با لذت خورده می‌شود و **تناخاس** لزوماً به معنای فردی نیست که در حال خوابیدن باشد. بنابراین هر سه ترکیب، ترکیب فعلی وصفی برون‌مرکزاند که به مفاهیمی خارج از عناصر ترکیب اشاره دارند.

۱۰-۳- ترکیب فعلی مکرر

ترکیب فعلی مکرر ترکیبی است که در ساختمان آن سازه‌ای تکراری به سازه برگرفته از فعل الحاق می‌شود. به عبارت دیگر، در این ترکیب دو سازه که از نظر صورت و مقوله نحوی یکسان‌اند به سازه برگرفته از فعل افزوده می‌شوند و ترکیب فعلی مکرر را به وجود می‌آورند. به عنوان مثال، ترکیب‌های **دس‌دس‌کان** [dæs dæs kan]=شخصی که در انجام کارها تعلل

می‌ورزد، **سرسررِک** [sær sær rek] کسی که کارها را سرسری می‌گیرد و سطحی انجام می‌دهد (همان: ۱۳۴۹)، **دله‌دله‌دکشی** [dele dele dæksi]/**افرادی** که نسبت‌های خویشاوندی‌شان تودرتو/است، **سرسرزنون** [sær sær zænun]=**سرسر زنان**، **فلون‌فلون‌بی** [felun felun baʔi]=**فلان فلان** شده، نمونه‌هایی از ترکیب فعلی مکررند. سازه‌های تکرار شده در ترکیب‌های فوق همگی از مقوله اسم‌اند که به سازه برگرفته از فعل الحاق شده‌اند. در ترکیب **دس‌دس‌کان**، سازه **دس** که از مقوله نحوی اسم است سازه مکرر است که به سازه برگرفته از فعل **کان** الحاق شده‌است. در تمام نمونه‌های بالا، سازه پایانی یعنی سازه فعلی هسته نحوی ترکیب است زیرا کل ترکیب مقوله نحوی خود را از سازه پایانی دریافت می‌کند. در **دس‌دس‌کان** سازه آغازین، یعنی **دس** واژه مکرر است که از مقوله اسم است، و سازه پایانی یعنی **کان**=کننده، صفت فعلی یا صفت فاعلی مرخم برگرفته از فعل است. بنابراین کل ترکیب صفت بودن را از سازه پایانی یعنی صفت فاعلی مرخم به دست آورده‌است. ترکیب‌های فوق اما از نظر معنایی برون‌مرکزند، زیرا کل ترکیب در شمول معنایی هیچ‌کدام از سازه‌ها قرار ندارد. به عنوان مثال در ترکیب **دس‌دس‌کان**، برغم حضور صفت فاعلی مرخم **کان**=کننده، که قاعدتا باید بر نوعی کننده کار دلالت کند، اساسا برای فردی به کار می‌رود که دست به هیچ کاری نمی‌زند. در ترکیب **خله‌دون**، سازه دوم یعنی **دون** که یک صفت فاعلی مرخم است، هسته معنایی است، یعنی **خله‌دون** نوعی داننده است. لیکن ترکیب **دس‌دس‌کان**، فاقد هسته معنایی است. به بیان دقیق‌تر، نه نوعی دست است و نه نوعی کننده کار بلکه به مصداقی خارج از ترکیب اشاره می‌کند، یعنی به فردی که اساسا دست به کاری نمی‌زند.

۱۰-۴- ترکیب فعلی گروهی

ترکیب فعلی گروهی ترکیبی است که در آن یک گروه نحوی (گروه اسمی، گروه صفتی یا گروه حرف اضافه‌ای) به سازه برگرفته از فعل الحاق می‌شود. از لحاظ معنایی، ترکیب‌های فعلی گروهی به دو دسته موضوعی و غیرموضوعی تقسیم می‌شوند. در ترکیب فعلی گروهی موضوعی، گروه نحوی (گروه اسمی) موضوع سازه برگرفته از فعل است. به عنوان مثال، در ترکیب‌های **زن‌وجه‌دار** [zæn væče dar]=**فرد متأهل** یا **دارای زن و بچه**، **تک‌زوون‌دار** [tek zævun dar]=**فردی که خوب و سنجیده حرف می‌زند**، یا **فرد صریح‌اللهجه**. **گودم‌دماس** [gu dem demas]=**فردی که به دیگران گیر می‌دهد/کنه یا سمج**، گروه‌های نحوی (اسمی) **زن‌وجه**=**زن و بچه**، **تک‌زوون**=**لب و زبان و گودم**=**دم گاو**، موضوع سازه‌های برگرفته از فعل

دار = **دارنده** و **دماس** = چسبیده هستند. ترکیب فعلی گروهی موضوعی یا دارای هسته (درون مرکز) است یا فاقد هسته (برون مرکز). از سه ترکیب فوق، ترکیب **زن و چه دار** = **دارای زن و چه** (همان: ۱۲۹۴)، درون مرکز است زیرا کل ترکیب در شمول معنایی سازه پایانی **دار** = **دارنده** قرار دارد. به عبارت دیگر، **زن و چه دار** نوعی دارنده است. اما دو ترکیب دیگر برون مرکزند، زیرا کل ترکیب در شمول معنایی هیچ کدام از سازه‌های ترکیب قرار ندارد. به عبارت دیگر، هر دو ترکیب به مفاهیمی اشاره دارند که در خارج از عناصر ترکیب وجود دارد. **تک زن دار** یعنی فردی که سنجیده سخن می‌گوید و یا **صراحت لهجه دارد** و **گودم دماس** یعنی کنه یا سمج. در ترکیب‌های فعلی گروهی غیرموضوعی، یک گروه صفتی یا گروه حرف اضافه‌ای به سازه برگرفته از فعل الحاق می‌شود. به عنوان مثال، در دو ترکیب **دار سرخاس** [dare sær xas] = **پرنده‌ای که روی شاخه‌های درخت می‌خوابد** و **دار بن خاس** [dare ben xas] = **پرنده‌ای که روی زمین می‌خوابد**، دو سازه آغازین **دار سر** = **روی درخت** و **دار بن** = **زیر درخت**، گروه‌های حرف اضافه‌اند که به سازه برگرفته از فعل یا صفت فاعلی **مرخم خاس** = **خوابنده الحاق شده‌اند**. بنابراین هر دو ترکیب فوق از نوع فعلی گروهی غیرموضوعی (حرف اضافه‌ای)‌اند. همچنین در سه ترکیب **به درد نخار** [be dærd nexar] = **به درد نخور**، **به هم بخارد** = **به هم خورده** و **از حد در بورد** = **از حد گذشته** / **بیرون زحد**، سازه‌های **به درد**، **به هم** و **از حد** گروه‌های حرف اضافه‌اند که به سازه برگرفته از فعل **نخار** = **نخور**، **بخارد** = **خورده** و **در بورد** = **در رفته** الحاق شده‌اند. هر سه ترکیب بالا از نوع فعلی گروهی غیرموضوعی حرف اضافه‌ای با هسته یا درون مرکزند. در داده‌های بررسی شده در زبان مازندرانی ترکیب فعلی گروهی وصفی مشاهده نشده است.

۱۱- دسته‌بندی ترکیب فعلی از نظر چگونگی ساخت

از نظر چگونگی به هم پیوستن یا کنار هم قرار گرفتن اجزای سازنده، ترکیب‌های فعلی به دو دسته پایگانی و ناپایگانی تقسیم می‌شوند. ترکیب‌های فعلی پایگانی از سه (یا بیشتر) پایه و یک وند اشتقاقی تشکیل می‌شوند، به این صورت که ابتدا دو واژه یا دو پایه با هم ترکیب می‌شوند تا واژه مرکب ساخته شود. کلمه مرکب حاصل در مرحله بعد به واژه دیگری الحاق می‌شود تا ترکیب جدیدی شکل گیرد. به عنوان مثال، در ترکیب پایگانی **دس مجی کان** [dæs meji kan] = **با چهار دست و پا رونده**، ابتدا واژه **دس** = **دست** با **مچی** = **حرکت کردن** ترکیب

می‌شود تا واژه مرکب **دس‌مجی** = حرکت با چهار دست و پا ساخته شود. آنگاه در مرحله بعد این ترکیب با سازه **کان** = کننده که یک صفت فعلی یا صفت فاعلی مرخم است ترکیب می‌شود که در نتیجه ترکیب فعلی **دس‌مجی‌کان** = با چهار دست و پا رونده (همان: ۱۱۲۲) ساخته می‌شود. همچنین در ترکیب‌های **جوون‌مرگ‌بمرد** [jevun mærg bæmerd] = **جوانمرگ** شده و **ذلیل‌بئی‌بمرد** [zæilil bæʔi bæmerd] = **ذلیل‌مرد**، در مرحله اول از به هم پیوستن **جوون** و **مرگ** و **ذلیل** و **بئی**، کلمات مرکب **جوون‌مرگ** = **جوانمرگ** و **ذلیل‌بئی** = **ذلیل‌شده** شکل می‌گیرد و در مرحله بعد ترکیب‌های حاصل با صفت مفعولی مرخم **بمرد** = **مرد** ترکیب می‌شوند که در نتیجه آن دو ترکیب سه جزئی **جوون‌مرگ‌بمرد** = **جوانمرگ** شده و **ذلیل‌بئی‌بمرد** = **ذلیل‌مرد** ساخته می‌شود. در ترکیب فعلی پایگانی **زن‌وجه‌دار** [zæn væčedar] = **دارنده زن** و **بچه** یا **زن** و **بچه‌دار**، ابتدا از ترکیب دو سازه **زن** و **وجه** = **بچه**، کلمه مرکب **همپایه زن‌وجه** شکل می‌گیرد، و سپس در مرحله بعد ترکیب حاصل با صفت فاعلی مرخم **دار** = **دارنده** ترکیب می‌گردد که در نتیجه آن ترکیب سه جزئی **زن‌وجه‌دار** حاصل می‌گردد. ترکیب‌های **اوروشن‌کر** [ʔu rušen kær] = **آبزی کوچکی** که با حرکات خود در آب **گل‌آلود** باعث می‌شود تا آب روشن و زلال شود. **تن‌پاک‌کر** [tæn pak kær] = **پارچه** یا **حوله‌ای** که با آن بدن را خشک می‌کنند، **حوله حمام** و **چایی‌دم‌کان** [čaʔi dæm kan] = **چایی‌دم‌کن** یا **کدبانوی منزل**، هر سه از نوع ناپایگانی‌اند. زیرا در ترکیب **اوروشن‌کر**، سازه دوم یعنی **روشن‌کر** = **روشن‌کننده**، که برگرفته از فعل مرکب روشن کردن و یا حاصل ترکیب دو سازه **روشن** و **کر** است، مستقل در زبان مازندرانی به کار نمی‌رود. به عبارت دیگر، ترکیب **روشن‌کر**، به‌تنهایی کاربردی ندارد یا اساساً وجود ندارد تا با سازه **او** = **آب** ترکیب شود. بنابراین سه سازه **او** = **آب**، **روشن** و **کر** = **کننده**، هم‌زمان به هم می‌پیوندند تا ترکیب سه جزئی فوق ساخته شود. معادل مازندرانی روشن‌کننده همان **روشن‌کر** است و تاجایی که پژوهشگران حاضر بررسی کرده‌اند، مستقل و در هیچ ترکیب دیگری به کار نرفته است. همچنین سازه **پاک‌کر** در ترکیب **تن‌پاک‌کر** همانند سازه **روشن‌کر** در ترکیب **اوروشن‌کر** است. در **چایی‌دم‌کان** = **دم‌کننده چایی**، سازه دوم ترکیب یعنی **دم‌کان** که برگرفته از فعل مرکب دم کردن است و یا حاصل ترکیب دو سازه **دم** و **کان** است، به‌تنهایی به کار نمی‌رود تا با سازه **چایی** ترکیب شود. بنابراین، ترکیب فوق نیز از به هم پیوستن هم‌زمان سه سازه، **چایی**، **دم** و **کان** تشکیل می‌شود. در **تن‌پاک‌کر** نیز سازه دوم ترکیب یعنی **پاک‌کر** که برگرفته از فعل مرکب پاک

کردن است، کاربرد مستقل ندارد تا با سازهٔ تن ترکیب شود. از این‌رو، این ترکیب نیز مانند دو ترکیب فوق، از به هم پیوستن سه سازه به طور هم‌زمان شکل می‌گیرد. در نتیجه، چنانکه دیدیم، هر سه ترکیب از نوع فعلی ناپایگانی‌اند.

۱۲- نتیجه‌گیری

در این پژوهش فرایند ترکیب به‌عنوان یکی از شاخه‌های صرف و سازوکارهای واژه‌سازی که از زیایایی فراوانی در اکثر زبان‌ها و نیز در زبان مازندرانی برخوردار است بررسی شد. از نظر سازه‌های ترکیب کلمات مرکب مازندرانی دو دستهٔ فعلی و غیرفعلی را شامل می‌شوند. با توجه به تأکید مقاله حاضر بر بررسی ترکیب فعلی، واژه‌های مرکب فعلی از نظر هستهٔ نحوی به دو دسته با هستهٔ نحوی مشخص و نامشخص تقسیم می‌شوند. ترکیب فعلی با هستهٔ نحوی مشخص آن است که هستهٔ نحوی آن اسم یا صفت یا قید برگرفته از فعل باشد. ترکیب فعلی با هستهٔ نحوی نامشخص لزوماً فاقد هستهٔ نحوی نیست، بلکه ترکیبی است که نمی‌توان تشخیص داد کدام سازه ترکیب، هستهٔ نحوی آن است. همچنین با ملاحظه چارچوب نظری و نیز با توجه به روابط دستوری ممکن بین دو سازه در ساختارهای نحوی، ترکیبات زبان مازندرانی سه دسته همپایگی، اسنادی/ توصیفی و وابستگی را شامل می‌شوند. ترکیب فعلی نوعی ترکیب وابسته است که در ساختار آن سازه غیرفعلی متمم سازهٔ فعلی است. نیز نشان داده شد که ترکیب فعلی آن است که هستهٔ نحوی آن اسم یا صفت و یا قید برگرفته از فعل باشد و سازهٔ غیرهستهٔ آن موضوع، غیرموضوع، گروه نحوی و سازهٔ مکرر باشد. همچنین نشان داده شد که در ترکیب‌های فعلی هسته‌پایان درون‌مرکز بین هسته‌های معنایی، نحوی و صرفی هم‌پوشی وجود دارد، یعنی آن سازه‌ای که هستهٔ معنایی است، هم‌زمان هستهٔ نحوی و صرفی نیز است. کلمات مرکب فعلی برون‌مرکز گرچه فاقد هستهٔ معنایی‌اند، لیکن هستهٔ نحوی دارند. در کلمات مرکب همپایه، از آنجاکه هر دو سازه ترکیب از یک مقولهٔ نحوی‌اند، تشخیص اینکه مقولهٔ نحوی کل ترکیب را کدام سازه رقم زده مشخص نیست. همچنین، معنای کل ترکیب، حاصل جمع معانی اجزای سازنده است. از این‌رو، ترکیبات همپایه، فاقد هستهٔ معنایی و نیز هستهٔ نحوی‌اند، اما هستهٔ صرفی دارند، زیرا وند صرفی به سازهٔ پایانی ترکیب می‌پیوندد، در نتیجه سازهٔ پایانی هستهٔ صرفی ترکیب محسوب می‌گردد.

پی‌نوشت

۱. پسوند اشتقاقی (-ون)=[un] با افزوده شدن به صفت، آن را به قید تبدیل می‌کند.
۲. در مازندرانی سازهٔ بمونسه، صفت مفعولی و سازهٔ پچا صفت فاعلی است که هر دو برگرفته از ستاک فعل‌اند.
۳. در زبان مازندرانی صفت فاعلی خاسنده (xasende) به معنای فردی است که عمل خوابیدن را انجام می‌دهد. معادل فرضی آن در فارسی می‌تواند خوابنده باشد.

منابع

- افراشی، آ. ۱۳۸۹. *ساخت زبان فارسی*، تهران: سمت.
- بشیرنژاد، ج. ۱۳۸۶. *مازندرانی: جایگاه، کاربرد و نگرشهای گویشوران در استان مازندران*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، علامه طباطبایی، تهران.
- دبیرمقدم، م. ۱۳۹۲. *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*، تهران: سمت.
- خانلری، پ. ۱۳۶۹. *دستور زبان فارسی*، تهران: توس.
- خباز، م. ۱۳۸۶. «جایگاه هسته در کلمات مرکب غیرفعلی فارسی»، *نامه فرهنگستان*، ویژه‌نامه دستور، ۱۶۷-۱۵۳: (۳)۳.
- شقایی، و. ۱۳۸۶. *مبانی صرف*، تهران: سمت.
- صادقی، ع. ا. ۱۳۸۳. «کلمات مرکب ساخته شده با ستاک فعل»، *نامه فرهنگستان*، ویژه‌نامه دستور، ۱۶۷-۱۴۲: (۱)۵-۲۱.
- طباطبایی، ع. ۱۳۸۲. *اسم و صفت مرکب در زبان فارسی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- غنچه‌پور، م. ۱۳۹۲. «ترکیب فعلی و انواع آن در زبان فارسی»، *نامه فرهنگستان*، ویژه‌نامه دستور، ۱۶۷-۱۴۲: (۱)۵-۲۱.
- کلباسی، ا. ۱۳۷۱. *ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز*، تهران: موسسه مطالعات فرهنگی.
- Baur, L. 1983. *English Word Formation*, Cambridge: CUP.
- Bisetto, A. and S. Scalise. 2005. *The classification of compounds*, *Linguee Linguaggio* 4 (2):319-332.
- Carstares-McCarthy, Andrew. 1992. *Current Morphology*, Routledge, London.
- Fabb, N. 1998. Compounding, In A. Spencer and A. M. Zwicky (eds.) *The Handbook of Morphology* Oxford/Malden, MA: Blackwell, 690-706.
- Jensen, John. 1990. *Morphology: word structure in Generative Grammar*, Amsterdam.
- Katamba, F. 1993. *Morphology*, Mac Millan, press. LTD.
- Lieber, R. 2010. *introducing Morphology*, Cambridge: Cambridge university press.

- Matthews, P.H. 1991. *Morphology*. Cambridge University press 2nd edition, Cambridge.
- Shakki, M. 1964. *Compound norms in Neo-persian*, Prague.
- Spencer, A. 2000, *Morphological theory: an introduction to word structure in generative grammar*, Oxford: Blackwell.

بررسی وضعیت حیات زبانی مازندرانی در مناطق شهری

محمد واخیده^۱

✉ محمد امین صراحی^۲

مریم دانای طوس^۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۰۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۱۸

چکیده

در سال ۲۰۰۳ یونسکو دستورالعملی را برای برآورد حیات زبان ها و میزان در معرض خطر بودن آنها ارائه داد. مزیت برآورد این است که با شناخت حوزه های کاربرد زبان و وضعیت موجود زبان در هر یک از عوامل نه گانه معرفی شده یونسکو می توان راهکارهایی برای گسترش کاربرد، ثبت و مستندسازی و در نتیجه پیشگیری از انقراض زبان اندیشید. هرچند مهم ترین عامل در زنده ماندن هر زبانی انتقال زبان از والدین به فرزندان و به عبارتی دیگر، انتقال بین نسلی است، اما عوامل دیگری نیز بر حیات زبانی تأثیرگذار هستند و برای برآورد وضعیت حیات زبانی باید همه این عوامل را در کنار هم سنجید. هدف این پژوهش بررسی وضعیت حیات زبانی مازندرانی و برآورد نقاط ضعف و قوت آن با به کارگیری شیوه های یونسکو است. مازندرانی از زبان های ایرانی کرانه جنوبی دریای کاسپین است و حدود ۳ میلیون گویشور دارد. این زبان نیز همانند دیگر زبان ها و گویش های محلی و منطقه ای ایران به دلایلی که تا حدودی در مقاله به آنها پرداخته شده در حال از دست دادن گویشوران خود است.

واژگان کلیدی: حیات زبانی، مازندرانی، تغییر زبانی، جامعه شناسی زبان، یونسکو

✉ aminsorahi@hotmail.com

۱. کارشناسی ارشد زبان شناسی همگانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران.

۲. استادیار زبان شناسی همگانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران. (نویسنده مسؤول)

۳. دانشیار زبان شناسی همگانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران.

۱- مقدمه

تغییر زبانی^۱ فرایندی است که در آن یک جامعه زبانی در تماس با جامعه زبانی دیگر، به تدریج زبان خود را رها می‌کند و به استفاده از زبان دیگر روی می‌آورد. این فرایند که معمولاً منجر به در خطر قرار گرفتن و احتمالاً مرگ آن زبان می‌گردد، رخدادی فزاینده در جهان است. تقریباً نیمی از ۷۰۰۰ زبان زنده دنیا در فهرست زبان‌های در معرض خطر قرار دارند (کمپل^۲ و همکاران، ۲۰۱۳: ۱؛ گائو^۳، ۲۰۱۵: ۱۶۴). مفهوم «حیات قومی-زبانی» را نخست جایلز، بورهیز و تیلور^۴ (۱۹۷۷) برای تحلیل متغیرهای اجتماعی-ساختاری تأثیرگذار بر توان جوامع قومی-زبانی در داخل فضاهای درون‌گروهی مطرح کردند. حیات گروه قومی-زبانی امکان می‌دهد تا گروه به صورت موجودیت یا نهادی متمایز و جامع در فضاهای درون‌گروهی عمل کند (جایلز و همکاران، ۱۹۷۷: ۳۰۸). بدین صورت که هرچه یک گروه قومی-زبانی درجه حیات بالاتری داشته باشد، احتمال بقای آن گروه به عنوان موجودیتی جامع بیشتر خواهد بود. در مقابل، گروه‌های قومی-زبانی که میزان حیات پایینی دارند یا فاقد آن هستند، موجودیت خود را به عنوان یک گروه زبانی متمایز در فضای درون‌گروهی از دست خواهند داد.

جایلز و همکاران (همان‌جا) سه بعد گسترده از متغیرهای ساختاری را به عنوان تأثیرگذارترین عوامل احتمالی بر حیات گروه‌های قومی-زبانی پیشنهاد می‌کنند: عوامل مردم‌نگاشتی^۵، حمایت رسمی و سازمانی^۶ و عوامل موقعیتی^۷؛ متغیرهای مردم‌نگاشتی به تعداد اعضای گروه قومی-زبانی و توزیع آنها در یک قلمرو شهری، منطقه‌ای یا ملی اشاره می‌کند. عوامل رسمی و کنترل برمی‌گردند به اینکه یک گروه قومی-زبانی تا چه اندازه توانسته است خود را به صورت رسمی یا غیررسمی در سازمان‌ها و مؤسسات مختلف در جامعه، منطقه، یا کشور بازنمایی و معرفی کند. این بعد از حیات قومی-زبانی را می‌توان درجه‌ای از قدرت نسبی اجتماعی به حساب آورد که یک گروه قومی-زبانی در مقابل گروه‌های عمده دیگر از آن برخوردار می‌شود، به حدی که اعضای گروه غالب می‌توانند قدرت خود را برای تثبیت امتیاز خود مقابل اعضای گروه‌های دیگر به کار برند (ساجد و بورهیز^۸، ۱۹۹۱: ۲۹۵). متغیرهای «موقعیت» آنهایی هستند که مرتبط با پرستیژ اجتماعی جامعه زبانی، وضعیت اجتماعی-تاریخی آن جامعه و پرستیژ زبان و فرهنگ آن جامعه، نه تنها در محدوده اطراف قلمرو خود، بلکه در حوزه بین‌المللی اند.

1. Language Shift
2. Campbell
3. Gao
4. Giles, Bourhis and Taylor
5. Demographic factors
6. Institutional support
7. Status factors
8. Sachdev and Bourhis

حیات زبانی رابطه‌ای تنگاتنگ با در خطر بودن زبان دارد، یعنی هرچه زبانی بیشتر در خطر باشد، شاخص حیات پایین‌تری دارد و برعکس (هاروود، جایلز، و بورهیز، ۱۹۹۴: ۱۶۸). در فرایند تغییر زبانی، یک زبان ارتباطی جایگزین زبان غالب یک جامعه زبانی می‌شود. این جایگزینی زبان ممکن است به رهاکردن جزئی یا کلی زبان بینجامد. با اینکه چندزبانگی می‌تواند در زندگی صدها میلیون نفر در سراسر دنیا بخشی از بافت اجتماعی باشد، در بسیاری از موارد منجر به تغییر زبان و گرایش به چند زبان غالب در دنیا شده، و در نتیجه تنوع زبانی دنیا را کاهش داده و زبان‌های اقلیت را به حاشیه رانده و به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم تک‌زبانگی را رقم زده‌است (دوایر^۱، ۲۰۰۹: ۱).

تعیین معیارهای فعال برای مقابله با تغییر زبان از ملزومات حفظ زبان^۲ یا تجدید حیات زبان^۳ است. برآورد زبانی پیش‌نیازی است هم برای درک ابعاد تغییر زبان و هم برای تعیین معیارهایی برای تجدید حیات زبان. لازمه برآورد میزان وقوع تغییر زبان، تعیین و به‌کارگیری دسته‌ای از متغیرهای جامعه‌شناختی-زبانی است که قابلیت سنجش بالایی دارند، مثل تعداد و سن گویشوران، یا وجود نظام نوشتاری، مواد آموزشی یا رسانه‌ای به زبان مورد نظر (لویز و سایمونز، ۲۰۱۰: ۳). در زمینه برآورد میزان وقوع تغییر زبان، یکی از مؤثرترین ابزارها مقیاس درجه انقطاع بین‌نسلی فیشمن^۴ (۱۹۹۱) است که لویز و سایمونز^۵ (۲۰۱۰: ۱۱۴) با عنوان بسط مقیاس درجه انقطاع بین‌نسلی آن را به‌روزرسانی کرده‌اند و دیگری «عوامل نه‌گانه» یونسکو (۲۰۰۳) است که به‌عنوان چارچوب اصلی این پژوهش برای مطالعه گونه زبانی مازندرانی انتخاب شده و در بخش شیوه پژوهش توضیح داده خواهد شد.

مازندرانی یا «تبری» از زبان‌های ایرانی نو شمال غربی است که جزو زیرشاخه زبان‌های حاشیه دریای کاسپین به‌شمار می‌آید و با گیلکی، تالشی، تاتی و سمنانی ارتباط خویشاوندی نزدیکی دارد. نزدیک به ۳،۵۰۰،۰۰۰ نفر در ایران به یکی از گویش‌های مازندرانی سخن می‌گویند. قلمرو مازندرانی از شرق گرگان آغاز می‌شود و در حاشیه دریای کاسپین و امتداد کوه‌های البرز تا تنکابن ادامه پیدا می‌کند. این گونه زبانی غیر از استان‌های مازندران و گلستان، در بعضی مناطق شمالی استان‌های سمنان، تهران و البرز نیز رواج دارد. گویش‌های مختلف آن غیر از تفاوت‌های آوایی و تلفظی، تفاوت‌های محدود واژگانی و ساختاری نیز دارند.

1. Dwyer

2. language Maintenance

3. language Revitalization

4. GIDS: Graded Intergenerational Disruption Scale

5. Lewis and Simons

از شرقی‌ترین منطقه در گرگان تا نوشهر و چالوس تفاهم متقابل بالایی بین گویشوران وجود دارد و افراد با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند (محمودی بختیاری، ۱۳۸۳: ۱۱۲).

تاکنون هیچ پژوهشی برای تعیین میزان درخطر بودن این گونه زبانی و توضیح دلایل آن نشده است. پژوهش حاضر دو هدف عمده دارد: تعیین وضعیت حیات زبانی مازندرانی؛ معرفی و ارائه چارچوبی علمی که بتوان وضعیت حیاتی دیگر گونه‌های زبانی ایرانی را تعیین کرد و نتایج آن را در اختیار سیاست‌گذاران زبانی قرار داد.

۲- پیشینه پژوهش

شهیدی (۲۰۰۸) درمورد تغییرگونه زبانی مازندرانی و بررسی آن از دیدگاه جامعه‌شناسی زبان پژوهش کرده است. در این پژوهش حیات زبانی برآورد نشده، اما جنبه‌های تغییر زبان و مقوله‌های تأثیرگذار بر آن و نیز حوزه‌ها و مقوله‌های تغییر یافته واکاوی و توصیف شده است.

پژوهش گائو (۲۰۱۵) درمورد برآورد حیات زبانی میکی^۱، از زبان‌های در معرض خطر چین در ۱۱ روستا درجات مختلفی از در معرض خطر بودن را نشان داده است. در این پژوهش، ازدواج میان‌قومی و دسترسی به جاده اصلی شاخص‌های اصلی تحول زبان شناخته شده است. از این ۱۱ روستا، سطح در خطر بودن زبان برای شش روستا «تحت تهدید»^۲، برای سه روستا «در معرض خطر»^۳، برای یکی «به‌صورت بحرانی در معرض خطر»^۴ و برای یک روستا نیز «منقرض»^۵ برآورد شده است. میانگین امتیازهای ۱۰ روستا، امتیاز کلی ۴۲٪ است که براساس شاخص زبان‌های در معرض خطر^۶، در دسته «در معرض خطر» قرار می‌گیرد.

یینگ، هنگ و عبدالله^۷ (۲۰۱۵) به مطالعه حیات زبانی زبان‌های مالزی و ارتباط آن با هویت اجتماعی پرداخته‌اند. هدف مطالعه مالایی، زبان ملی مالزی، انگلیسی و زبان‌های قومی چینی و تامیل و به دست آوردن اطلاعاتی مقایسه‌ای درباره ارتباط آن با هویت ملی و قومی است. یافته‌ها نشان می‌دهد که مالایی و انگلیسی حیات بالایی ندارند، اما زبان‌های قومی چینی و تامیل حیات بالای زبانی دارند. پس زبان‌های قومی غالباً هویت قومی را شکل

1. Mique

2. Threatened

3. Endangered

4. Critically endangered

5. Extinct

6. Language Endangerment Index

7. Ying, Heng and Abdullah

می‌دهند و در مقایسه با مالایی که جایگاهی قوی ندارد، نقش مهمی در سال‌های اول زندگی دانش‌آموزان ایفا می‌کند. از این رو، ظاهراً مفهوم هویت ملی جایگاهی ثانویه دارد و هنوز فاصله زیادی هست تا القائات ملی در این جنبه از ملت‌سازی را دانش‌آموزان درک کنند. در محیط‌های چندزبانه تثبیت هویت ملی ظاهراً مسئله پیچیده‌ای است و انتخاب و استفاده از زبان ممکن است اثرات بلندمدتی بر شکل‌گیری هویت ملی در مالزی داشته باشد. این نتایج می‌تواند نشان‌دهنده نقش زبان قومی در شکل‌گیری هویت اجتماعی در کودکان باشد.

پژوهش محمد و هاشم^۱ (۲۰۱۲) در مورد حیات زبانی جامعه سیهان^۲ در ساراواک مالزی با استفاده از بررسی میدانی، مشاهده و مصاحبه است. خروجی بررسی میدانی با استفاده از نه معیار حیات زبانی یونسکو (۲۰۰۳) تحلیل شده است. نه حوزه در این بررسی مدنظر قرار گرفتند: خانواده، محیط اطراف، مذهب، رسوم، کشاورزی، طب سنتی، محل کار، آموزش و پرورش و تجارت یا بازار. با اینکه زبان سیهان در همه حوزه‌های اجتماعی به کار می‌رود، این حوزه‌ها، حوزه‌هایی نامربوط یا بی‌اهمیت هستند (کریستال، ۲۰۰۰). هنگامی که بار عملکردی در بسیاری از حوزه‌ها، به‌ویژه حوزه عمومی در حال کاهش باشد، حیات زبانی به طور فزاینده‌ای تحت تهدید قرار می‌گیرد و این دقیقاً چیزی است که برای زبان سیهان رخ داده است.

بلو^۳ (۲۰۱۳) از چارچوب یونسکو (۲۰۰۳) برای برآورد حیات زبانی و در معرض خطر بودن زبان لارته^۴ استفاده کرده است. براساس این چارچوب، لارته به علت عوامل مشخصی در معرض خطر است. استفاده از زبان آکان در حوزه‌هایی مثل تجارت، آموزش و پرورش و رسانه جمعی تسریع‌کننده‌های این خطر برای لارته‌اند. برخی گویشوران لارته باور دارند که کودکانشان برای دستیابی به درجات عالی علمی باید به انگلیسی تسلط داشته باشند. آنان درست فکر می‌کنند اما تسلط به زبان لارته مانع دستاوردهای بالاتر علمی و آموزشی نمی‌شود. با این تفکر، بسیاری از والدین از نوزادی با کودکانشان انگلیسی صحبت می‌کنند. احتمالاً این تصور در میان بسیاری از خانواده‌های مازندرانی نیز وجود دارد که باعث می‌شود با کودکان خود تنها به زبان فارسی صحبت کنند.

مطالعات دیگر در زمینه حیات و بقای زبانی عبارت‌اند از: اندربک^۵ (۲۰۱۳) در مورد وضعیت حیات زبان‌های در معرض خطر در اندونزی، گریرا^۱ (۲۰۱۳) درباره حیات زبانی اسپانیایی در

1. Muhammed and Hashim

2. Sihan

3. Bello

4. Larteh

5. Anderbeck

ایالات متحده، اماره^۲ (۲۰۰۶) درباره حیات زبان عربی از دیدگاه جامعه‌شناسی زبان در اسرائیل، یانگمور و کروون^۳ (۲۰۰۳) در حیات قومی-زبانی و احیای زبان‌های در معرض خطر در جمهوری باشکورتستان روسیه، آیساکز^۴ (۱۹۹۹) در مورد حیات زبانی یدیش در محیط‌های فراملی و جوامع چندزبانه، راویندرانات^۵ (۲۰۰۹) در مورد تغییر زبان گاریفونا^۶ در بلیز، ریسینگر^۷ (۲۰۰۵) در مورد تغییر زبان جامعه بنگلادشی در شرق لندن، و فیرمن^۸ (۲۰۰۹) در مقایسه حیات زبانی و احیای زبان‌های آذربایجانی و قزاقی.

۳- چارچوب نظری پژوهش

این پژوهش براساس چارچوب حیات زبانی و در معرض خطر بودن زبان‌های یونسکو (۲۰۰۳) انجام می‌گیرد که گروهی از متخصصان ویژه زبان‌های در معرض خطر پیشنهاد کرده‌اند. در اساسنامه یونسکو حفظ و تداوم تنوع زبانی به‌عنوان اصلی اساسی مطرح شده‌است. یونسکو براساس این اصل برنامه‌هایی را با هدف ترویج زبان‌ها به‌عنوان ابزار آموزشی و فرهنگی و نیز ابزاری مهم برای ایفای نقش در زندگی در سطح ملی تکوین کرده‌است.

گروه تخصصی یونسکو (۲۰۰۳) در زمینه زبان‌های در معرض خطر، نه عامل را برای بررسی حیات زبانی معرفی کرده‌است، شش عامل برای ارزیابی حیات زبانی و وضعیت در خطر بودن زبان‌ها، دو عامل برای برآورد نگرش‌های زبانی و یک عامل برای ارزیابی ضرورت مستندسازی. این نه عامل که روی هم در مشخص کردن وضعیت جامعه‌شناختی کلی زبان‌ها بسیار سودمندند عبارت‌اند از: (۱) انتقال بین‌نسلی زبان، (۲) تعداد قطعی گویشوران، (۳) نسبت گویشوران به کل جمعیت، (۴) حوزه‌های کاربرد زبان، (۵) پاسخگویی به حوزه‌ها و رسانه‌های جدید، (۶) کاربرد در آموزش زبان و سوادآموزی، (۷) نگرش‌ها و سیاست‌های زبانی دولت و مراجع رسمی، (۸) نگرش اعضای جامعه به زبانشان، (۹) کمیت و کیفیت مستندسازی.

هیچ‌یک از این عوامل را نمی‌توان به‌تنهایی به کار برد، زیرا زبانی که براساس یکی از عوامل در جایگاه بالایی باشد، ممکن است براساس عوامل دیگر نیاز به توجه و اقدام فوری

-
- 1..Carriera
 2. Amara
 - 3.Yagmur and Kroon
 4. Isaacs
 5. Ravindranath
 6. Garifuna
 7. Racinger
 8. Fierman

داشته باشد. برای هر یک از این عوامل، به جز تعداد قطعی گویشوران، ۶ درجه در نظر گرفته شده است که هر یک حدی از حیات زبانی و در معرض خطر بودن را نشان می‌دهد:

عامل ۱: انتقال بین‌نسلی زبان

جدول ۱- عامل ۱: انتقال بین‌نسلی زبان (یونسکو، ۲۰۰۳: ۸)

درجه در خطر بودن	رتبه	وضعیت زبان در جامعه گویشور
امن	۵	همه گروه‌های سنی از کودک تا کهنسال زبان را به کار می‌برند.
نا امن	۴	زبان را بعضی از کودکان در همه حوزه‌ها به کار می‌برند. / زبان را همه کودکان در بعضی از حوزه‌ها به کار می‌برند.
قطعا در معرض خطر	۳	زبان را اکثرا نسل والدین و نسل پیش از آن به کار می‌برند.
شدیدا در معرض خطر	۲	زبان را اکثرا پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها و نسل پیش از آن به کار می‌برند.
بحرانی در معرض خطر	۱	زبان را اکثرا گویشوران بسیار اندکی از والدین پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها به کار می‌برند.
منقرض	۰	هیچ گویشوری برای زبان وجود ندارد.

عامل ۲: شمار قطعی گویشوران

غیرممکن است بتوانیم برداشت معتبری از تعداد قطعی گویشوران داشته باشیم، اما جوامع گویشور کوچک همیشه در خطرند. یک جمعیت کوچک در مقابل جنگ یا حوادث طبیعی از یک جامعه بزرگ‌تر بسیار آسیب‌پذیرتر است. همین‌طور ممکن است یک گروه زبانی کوچک با گروهی در همسایگی خود یکی شود و زبان و فرهنگ خود را از دست بدهد.

عامل ۳: نسبت گویشوران به کل جمعی

جدول ۲- عامل ۳: نسبت گویشوران به کل جمعیت (یونسکو، ۲۰۰۳: ۹)

درجه در معرض خطر بودن	رتبه	نسبت گویشوران به کل جمعیت جامعه مرجع
امن	۵	همه به زبان مزبور صحبت می‌کنند.
نا امن	۴	تقریبا همه به زبان مزبور صحبت می‌کنند.
قطعا در معرض خطر	۳	اکثریت به زبان مزبور صحبت می‌کنند.
شدیدا در معرض خطر	۲	اقلیت به زبان مزبور صحبت می‌کنند.
به صورت بحرانی در معرض خطر	۱	تعداد اندکی به زبان مزبور صحبت می‌کنند.
منقرض	۰	هیچ کسی به زبان مزبور صحبت نمی‌کند.

عامل ۴: حوزه‌های کاربرد زبان

جدول ۳- عامل ۴: حوزه‌های کاربرد زبان (یونسکو، ۲۰۰۳: ۱۰)

درجه در معرض خطر بودن	رتبه	حوزه‌های کاربرد و عملکردهای زبان
استفاده تمام‌عیار	۵	زبان در همه حوزه‌ها و برای همه عملکردها استفاده می‌شود.
وجود چندزبانگی	۴	دو یا چند زبان ممکن است در اکثر حوزه‌های اجتماعی و برای اکثر عملکردها به کار رود.
کاهش تدریجی حوزه‌ها	۳	زبان در حوزه خانگی با عملکردهای بسیاری به کار می‌رود اما زبان غالب رفته‌رفته به حوزه‌های خانگی نفوذ می‌کند.
حوزه‌های محدود یا رسمی	۲	زبان در حوزه‌های محدودی برای تعدادی از عملکردها به کار می‌رود.
حوزه بسیار محدود	۱	زبان تنها در حیطه‌های بسیار محدودی برای عملکردهای بسیار اندکی به کار می‌رود.
منقرض	۰	زبان در هیچ حیطه‌ای و برای هیچ عملکردی به کار نمی‌رود.

عامل ۵: پاسخگویی به حوزه‌ها و رسانه‌های جدید

جدول ۴- عامل ۵: پاسخگویی به حوزه‌ها و رسانه‌های جدید (یونسکو، ۲۰۰۳: ۱۱)

درجه در معرض خطر بودن	رتبه	وضعیت کاربرد زبان در حوزه‌های جدید و رسانه‌های پذیرفته‌شده
پویا ^۱	۵	زبان در همه حوزه‌های جدید به کار می‌رود.
قوی / فعال ^۲	۴	زبان در اکثر حوزه‌های جدید به کار می‌رود.
دریافت‌کننده ^۳	۳	زبان در بسیاری از حوزه‌های جدید به کار می‌رود.
سازشکار ^۴	۲	زبان در بعضی از حوزه‌های جدید به کار می‌رود.
کمینه ^۵	۱	زبان تنها در اندکی از حوزه‌های جدید به کار می‌رود.
غیر فعال ^۶	۰	زبان در هیچ‌یک از حوزه‌های جدید به کار نمی‌رود.

عامل ۶: کاربرد در آموزش زبان و سوادآموزی

جدول ۵- عامل ۶: کاربرد در آموزش زبان و سوادآموزی (یونسکو، ۲۰۰۳: ۱۲)

رتبه	دسترسی به مواد مکتوب به زبان مزبور
۵	نظام نوشتاری تثبیت‌شده، سنت سوادآموزی همراه با دستور زبان، لغت‌نامه‌ها، متون، ادبیات و رسانه‌های روزانه برای زبان وجود دارد. نوشتن به زبان در سیستم اداری و آموزش و پرورش
۴	مواد نوشتاری موجود است و کودکان در مدرسه به زبان مزبور آموزش می‌بینند، نوشتن به زبان در سیستم اداری و مدیریتی به کار نمی‌رود.
۳	مواد نوشتاری موجود است و کودکان در مدرسه ممکن است در معرض صورت نوشتاری قرار گیرند. سوادآموزی به زبان از طریق رسانه‌هایی که منتشر و پخش می‌شوند ترویج نمی‌شود.

1. Dynamic
2. Robust/Active
3. Receptive
4. Coping
5. Minimal
6. Inactive

۲	مواد نوشتاری موجود است، اما ممکن است تنها برای بعضی از اعضای جامعه مفید باشد، و برای دیگران ممکن است اهمیت نمادین داشته باشد. آموزش به زبان بخشی از برنامه درسی مدارس نیست.
۱	یک نظام نوشتاری کاربردی در جامعه شناخته شده است و بعضی از مواد به آن نوشته می‌شوند.
۰	هیچ گونه نظام نوشتاری برای جامعه قابل دستیابی نیست.

عامل ۷: نگرش‌ها و سیاست‌های زبانی دولت و مراجع رسمی، شامل وضعیت رسمیت زبان و استفاده از آن

جدول ۶- عامل ۷: نگرش‌ها و سیاست‌های زبانی دولت و مراجع رسمی، شامل وضعیت رسمیت زبان و استفاده از آن (یونسکو، ۲۰۰۳: ۱۴)

درجه حمایت	رتبه	نگرش‌های رسمی به زبان
حمایت برابر	۵	از همه زبان‌ها محافظت می‌شود.
حمایت متفاوت	۴	زبان‌های اقلیت ترجیحاً به عنوان زبان حیطه‌های خصوصی حمایت می‌شوند. استفاده از زبان دارای پرستیژ است.
همسان‌شدگی منفعل	۳	هیچ سیاست صریحی در مورد زبان‌های اقلیت موجود نیست، زبان غالب در حوزه عمومی تسلط دارد.
همسان‌شدگی فعال	۲	دولت تشویق به همسان‌شدن با زبان غالب می‌کند. از زبان‌های اقلیت هیچ گونه محافظتی نمی‌شود.
همسان‌شدگی اجباری	۱	زبان غالب زبان رسمی انحصاری است، در حالی که زبان‌های غیر غالب نه به رسمیت شناخته شده و نه محافظت می‌شوند.
ممنوعیت	۰	استفاده از زبان‌های اقلیت ممنوع است.

عامل ۸: نگرش اعضای جامعه به زبانشان

جدول ۷- عامل ۸: نگرش اعضای جامعه به زبانشان (یونسکو، ۲۰۰۳: ۱۵)

رتبه	نگرش اعضای جامعه نسبت به زبان
۵	همه اعضا به زبانشان ارزش می‌نهند و تمایل دارند که ترویج شود.
۴	بیشتر اعضا از حفظ زبان حمایت می‌کنند.
۳	بسیاری از اعضا از حفظ زبان حمایت می‌کنند، دیگران بی تفاوت هستند یا حتی ممکن است از نابودی زبان حمایت کنند.
۲	بعضی از اعضا از حفظ زبان حمایت می‌کنند، دیگران بی تفاوت هستند یا حتی ممکن است از نابودی زبان حمایت کنند.
۱	تنها اندکی از اعضا از حفظ زبان حمایت می‌کنند، دیگران بی تفاوت هستند یا حتی ممکن است از نابودی زبان حمایت کنند.
۰	نابودی زبان برای هیچ کسی اهمیت ندارد، همه ترجیح می‌دهند که از زبان غالب استفاده کنند.

عامل ۹: کمیت و کیفیت مستندسازی زبان

جدول ۸- عامل ۹: کمیت و کیفیت مستندسازی (یونسکو، ۲۰۰۳: ۱۶)

ماهیت مستندسازی	رتبه	وضعیت مستندسازی زبان
عالی ^۱	۵	دستور جامع زبان و لغت‌نامه‌ها، متون بسیار و جریان ثابت مواد زبانی وجود دارد. ثبت‌های صوتی و تصویری یادداشت‌نویسی شده با کیفیت بالا وجود دارد.
خوب ^۲	۴	یک دستور زبان خوب و تعدادی دستور زبان مناسب، لغت‌نامه‌ها، متون، ادبیات و گاهی رسانه‌های روزانه و ثبت‌های صوتی و تصویری یادداشت‌نویسی شده با کیفیت بالا وجود دارند.
نسبتاً خوب ^۳	۳	ممکن است یک دستور زبان مناسب و دستورهای دیگری به‌قدر مکفی، لغت‌نامه‌ها و متون وجود داشته باشد، اما هیچ رسانه روزانه‌ای وجود ندارد، ممکن است ثبت‌های صوتی و تصویری با کیفیت‌های متفاوت و درجات مختلف یادداشت‌نویسی وجود داشته باشد.
پراکنده ^۴	۲	تعدادی طرح‌های دستوری، فهرست واژگان و متون مفید برای مطالعات زبان‌شناختی وجود دارد اما پوشش مناسبی ندارد. ممکن است ثبت‌های صوتی و تصویری با کیفیت‌های متفاوت، همراه با یادداشت‌نویسی یا بدون یادداشت‌نویسی موجود باشند.
ناکافی ^۵	۱	تنها اندکی طرح‌های دستوری یا فهرست کوتاه واژگان و متون پراکنده موجود است. ثبت صوتی و تصویری وجود ندارد، کیفیت آن غیرقابل استفاده است یا کلاً یادداشت‌نویسی نشده است.
بی‌مستندسازی ^۶	۰	هیچ‌گونه مواد زبانی موجود نیست.

۴- روش تحقیق

طبق سرشماری سال ۱۳۹۵، جمعیت استان مازندران ۳،۲۸۳،۵۸۲ نفر است. اگر ساکنان دو شهرستان غربی مازندران، یعنی رامسر و تنکابن را که مجموعاً ۲۴۰،۳۱۱ نفر جمعیت دارند (درگاه ملی آمار)، جزو گویشوران گیلکی به حساب بیاوریم و جمعیت مهاجر و ساکنان غیربومی استان را نیز در نظر بگیریم، با توجه به اینکه این زبان در شهرهای غربی استان گلستان و شهرستان‌های فیروزکوه و دماوند استان تهران و شهر شه‌میرزا استان سمنان نیز گویشور دارد، می‌توان گفت تعداد گویشوران این گونه زبانی بیش از ۳ میلیون نفر است که بین گرگان از شرق و تنکابن از غرب پراکنده‌اند. با توجه به اینکه بیشترین گویشوران این گونه زبانی در استان مازندران زندگی می‌کنند و امکان ایجاد ابهام در استفاده از عنوان مازندرانی در استان‌های همجوار مازندران، داده‌های مورد نیاز تنها در محدوده استان مازندران گردآوری شده است.

1. Superlative
2. Good
3. Fair
4. Fragmentary
5. Inadequate
6. Undocumented

برای گردآوری داده‌ها، براساس عوامل نه‌گانه یونسکو یک پرسش‌نامه، بسته‌پاسخ ۲۲ پرسشی تدوین شد. اعتبار و روایی این پرسش‌نامه به تأیید چند زبان‌شناس و متخصص جامعه‌شناسی زبان رسید. وضعیت ۶ عامل از عوامل نه‌گانه یونسکو از طریق داده‌هایی که از پرسشنامه حاصل شد، برآورد گردید و ۳ عامل دیگر، یعنی شمار قطعی گویشوران، کاربرد در آموزش زبان و سوادآموزی و کمیت و کیفیت مستندسازی زبان براساس اطلاعات و گزارش‌های آماری، مدارک موجود در کتابخانه‌ها، وبسایت‌ها، مراجعه به مدارس، ادارات آموزش و پرورش و نیز مؤسسات آموزش زبان و آموزشگاه‌ها مشخص شد. برای جمع‌آوری داده‌ها به‌صورت یکنواخت و هرچه نزدیک‌تر شدن نتیجه برآورد به وضعیت واقعی زبان مازندرانی از نظر حیات و در معرض خطر بودن، پژوهشگران استان را به سه منطقه جغرافیایی تقسیم کردند تا در آنها پرسش‌نامه‌ها به تعداد برابر توزیع گردد: منطقه شرقی از مرز استان گلستان تا پایان محدوده غربی شهرستان میاندورود، منطقه مرکزی از ابتدای محدوده شرقی شهرستان ساری تا پایان محدوده غربی شهرستان‌های آمل و محمودآباد و منطقه غربی از آغاز محدوده شرقی شهرستان نور تا غربی‌ترین نقاطی که گویشور مازندرانی دارد. علت این تقسیم‌بندی، پیوستگی جغرافیایی درون هر یک از این مناطق سه‌گانه؛ شباهت‌ها و نزدیکی لهجه‌ای و گویشی؛ و نزدیکی از لحاظ فرهنگی و وضعیت اقتصادی و معیشت ساکنان این مناطق بود.

در مناطق شهری در فروشگاه‌ها، اماکن عمومی مثل ادارات، رستوران‌های سنتی و کافه‌ها، مساجد و نماز جمعه تعدادی پرسش‌نامه‌ها توزیع و جمع‌آوری شد. تعدادی پرسش‌نامه‌ها در دانشگاه‌های استان توزیع شد. بخش عمده پرسش‌نامه‌ها با مکاتبه با اداره کل آموزش و پرورش استان مازندران و هماهنگی این اداره محترم با ادارات شهرستان‌ها در مدارس متوسطه مناطق توزیع شد. در اکثر موارد پژوهشگران با حضور در کلاس ابتدا توضیح مختصری درمورد موضوع پژوهش و پرسش‌نامه دادند و سپس از دانش‌آموزان خواستند تا با دانش شخصی و شناختی از محیط زندگی و جامعه محلی خود به پرسش‌ها پاسخ دهند. در برخی موارد نیز از معلمان خواسته شد این کار را انجام دهند. در کنار این پرسش‌نامه کاغذی، فرمی به‌صورت لینک تهیه شد. این پرسش‌نامه در گروه‌های مجازی مازندرانی، مثلاً گروه سوادکوهی‌ها، بابلی‌ها و امثال آن ارائه شد و از دوستان و آشنایان و اعضای خانواده نیز درخواست شد که لینک را در گروه‌هایی که عضو هستند، قرار دهند تا اعضا پاسخ دهند. از پرسش‌نامه مجازی استقبال خوبی شد.

جمعیت نمونه تحقیق براساس فرمول کوکران برای هر یک از این مناطق سه‌گانه ۶۶۵ نفر تعیین شد که مجموعاً برابر ۱۹۹۵ نفر است. با در نظر گرفتن بازنگشتن تمامی پرسش‌نامه‌ها در هر یک از سه منطقه استان مازندران ۸۰۰ پرسش‌نامه توزیع شد. مجموعاً ۱۶۰۱ پرسش‌نامه

پاسخ داده شده بازگشت. شرکت کنندگان، براساس سه عامل سن، جنسیت و تحصیلات به چند گروه تقسیم شدند (نک. جدول ۹).

جدول ۹- جامعه آماری پژوهش به تفکیک سن، جنسیت و تحصیلات

جمع	لیسانس و بالاتر	بالاتر از دیپلم تا لیسانس	تا دیپلم	تحصیلات	
				سن	
۲۸۹	-----	۲	۲۸۷	مرد	تا ۲۰ سال
۲۹۶	-----	۲۰	۲۷۶	زن	
۳۰۳	۱۶۶	۱۲۶	۱۱	مرد	از ۲۱ تا ۴۰ سال
۲۲۸	۱۴۴	۷۶	۸	زن	
۲۴۳	۱۳۱	۱۰۱	۱۱	مرد	از ۴۱ سال به بالا
۲۴۲	۱۳۰	۱۰۵	۷	زن	
۱۶۰۱	۵۷۱	۴۳۰	۶۰۰	جمع	

برای تحلیل داده‌ها، ابتدا برای هر یک از عوامل یونسکو جدول‌هایی با قابلیت تفکیک براساس متغیرها تهیه شد که در آنها نتایج پاسخ‌های شرکت کنندگان وارد شد و درصد پاسخ‌ها به ۵ گزینه مشخص گردید. پس از وارد کردن نتیجه پرسش‌نامه‌ها در جدول‌های مربوط، درصدهای به دست آمده تحلیل و امتیاز عوامل یونسکو مشخص شد.

۵- تحلیل داده‌ها

داده‌های پرسش‌نامه‌ها در جدول‌هایی براساس متغیرهای سن و جنسیت خلاصه شد. برای هر یک از عوامل قابل برآورد از طریق پرسش‌نامه‌ها، جدول‌ها به این دسته‌ها تقسیم شدند: مؤنث تا ۲۰ سال، مؤنث ۲۱ تا ۴۰ سال، مؤنث ۴۱ سال و بالاتر، مذکر تا ۲۰ سال، مذکر ۲۱ تا ۴۰ سال و مذکر ۴۱ سال و بالاتر. نتایج برآورد هر یک از عوامل میانگین امتیازاتی است که از تحلیل پاسخ‌های این ۶ گروه برای آن عامل به دست آمده‌است. برای عوامل شمار مطلق گویشوران، کاربرد در آموزش زبان و سوادآموزی و کمیت و کیفیت مستندسازی از اطلاعات موجود در اسناد، مدارک، کتب و مقالات معتبر منتشرشده، درگاه ملی آمار ایران و جست‌وگوهای پژوهشگران استفاده شده‌است.

۵-۱- عواملی که از بررسی پاسخ‌های داده شده به پرسش‌نامه برآورد می‌گردند:

عامل اول: انتقال بین‌نسلی زبان. براساس تحلیل پاسخ‌های گروه اول یعنی پاسخ‌دهندگان مؤنث تا ۲۰ سال، به این عامل امتیاز ۳ که معادل وضعیت قطعا در معرض خطر است تعلق

گرفته‌است. از تحلیل پاسخ‌های گروه دوم، پاسخ‌دهندگان مؤنث که از ۲۱ تا ۴۰ سال دارند امتیاز ۲ که معادل وضعیت شدیداً در معرض خطر است به عامل انتقال بین‌نسلی زبان داده شده‌است. تحلیل پاسخ‌های گروه سوم، مؤنث ۴۱ سال و بالاتر نشان‌دهنده امتیاز ۳ یعنی وضعیت قطعاً در معرض خطر است. بررسی پاسخ‌های گروه ۴، مذکر تا ۲۰ سال نیز نشان‌دهنده امتیاز ۳ و وضعیت قطعاً در معرض خطر است. گروه ۵ از پاسخ‌دهندگان یعنی مذکر ۲۱ تا ۴۰ سال نیز پاسخ‌هایشان گویای وضعیت ۳ است که قطعاً در معرض خطر است و در نهایت پاسخ‌های گروه ۶ از پاسخ‌دهندگان که مذکر ۴۱ سال و بالاتر هستند نیز همان وضعیت شماره ۳ که قطعاً در معرض خطر است را نشان می‌دهد.

عامل سوم: نسبت گویشوران به کل جمعیت. نتیجه بررسی پاسخ‌های هر ۶ گروه به این پرسش‌ها اختصاص امتیاز ۳ به این عامل بوده‌است، یعنی زبان مازندرانی با توجه به نسبت گویشوران به کل جمعیت منطقه در وضعیت قطعاً در معرض خطر قرار دارد.

عامل چهارم: حوزه‌های کاربرد زبان. براساس تحلیل پاسخ‌های داده شده به این پرسش‌ها، حاصل انتخاب گروه‌های مؤنث تا ۲۰ سال، مؤنث ۲۱ تا ۴۰ سال، مؤنث ۴۱ سال و بالاتر و مذکر ۲۱ تا ۴۰ سال امتیاز ۳، یعنی کاهش تدریجی حوزه‌ها بوده‌است و حاصل انتخاب دوگروه دیگر امتیاز ۴، یعنی وجود دوزبان‌گونه‌گی بوده‌است.

عامل پنجم: پاسخ‌گویی به حوزه‌ها و رسانه‌های جدید. همه گروه‌های پاسخ‌دهنده متفقاً امتیاز صفر را به این عامل داده‌اند، یعنی طبق نظر پاسخ‌دهندگان زبان مازندرانی در حوزه‌ها و رسانه‌های جدید کاملاً غیرفعال است.

عامل هفتم: نگرش‌ها و سیاست‌های زبانی دولت و مراجع رسمی، شامل وضعیت رسمیت زبان و استفاده از آن. در این مورد نیز نتیجه تحلیل پاسخ‌های همه گروه‌های پاسخ‌دهنده یکسان بوده و امتیاز ۳ به این عامل تعلق گرفته‌است که نشان‌دهنده وضعیت همسان‌شدگی منفعل است.

عامل ۸: نگرش اعضای جامعه به زبان‌شان. نتیجه بررسی پاسخ‌های این پرسش‌ها در گروه‌های مؤنث تا ۲۰ سال، مؤنث ۲۱ تا ۴۰ سال و مذکر ۲۱ تا ۴۰ سال، امتیاز ۳ است؛ وضعیتی که در آن بسیاری از اعضا از حفظ زبان حمایت می‌کنند، دیگران بی‌تفاوت هستند یا حتی ممکن است از نابودی زبان حمایت کنند. نتیجه بررسی پاسخ‌های گروه‌های مؤنث ۴۱ سال و بالاتر، مذکر تا ۲۰ سال و مذکر ۴۱ سال و بالاتر، امتیاز ۴ است که گویای حمایت

بیشتر اعضای جامعهٔ زبانی از حفظ زبان است. جدول پایین خلاصهٔ نتیجهٔ تحلیل شش عامل ارزیابی حیات زبانی مازندرانی را نشان می‌دهد:

جدول ۱۰- خلاصهٔ نتایج شش عامل اول

عامل مؤثر بر حیات زبانی						امتیاز تعلق گرفته به عوامل براساس تحلیل پاسخ‌های هر گروه پاسخ‌دهنده
مؤنث			مذكر			
۲۰ تا سال	۴۰ تا ۴۹ سال	۵۰ تا ۵۹ سال	۲۰ تا سال	۴۰ تا ۴۹ سال	۵۰ تا ۵۹ سال	
۳	۳	۳	۳	۳	۳	عامل اول: انتقال بین‌نسلی زبان
۳	۳	۳	۳	۳	۳	عامل سوم: نسبت گویشوران به کل جمعیت
۳	۳	۳	۳	۳	۳	عامل چهارم: حوزه‌های کاربرد زبان
۰	۰	۰	۰	۰	۰	عامل پنجم: پاسخگویی به حوزه‌ها و رسانه‌های جدید
۳	۳	۳	۳	۳	۳	عامل هفتم: نگرش‌ها و سیاست‌های زبانی دولت و مراجع رسمی، شامل وضعیت رسمیت زبان و استفاده از آن
۳	۳	۳	۳	۳	۳	عامل هشتم: نگرش اعضای جامعه به زبانشان

۵-۲- بررسی عواملی که وضعیت آنها از پرسش‌نامه حاصل نمی‌شود:

عامل دوم: شمار مطلق گویشوران. واضح است که زبانی با تعداد گویشور کم به‌صورت بحرانی در معرض خطر قرار دارد. همین‌طور جمعیت اندک بسیار بیشتر در معرض خطر کاهش تعداد گویشوران بر اثر بیماری، جنگ یا بلایای طبیعی یا ادغام شدن در گروهی بزرگ‌تر قرار دارد. با این اوصاف، شمار مطلق گویشوران می‌تواند گمراه‌کننده باشد: اولاً، در بسیاری از منابع جمعیت افراد با شمار گویشوران اشتباه گرفته می‌شود، که معمولاً نتیجهٔ آن تخمین تعداد بیشتر گویشوران است. ثانیاً، ممکن است یک گروه زبانی حتی یک میلیون گویشور داشته باشد، اما اگر عوامل دیگر (مثل انتقال بین‌نسلی و یا سوادآموزی/آموزش/رسانه) وجود نداشته باشد، باز آن زبان در معرض خطر قرار دارد. بنابراین شمار مطلق گویشوران زمانی معنای واقعی پیدا خواهد کرد که عوامل ۱ (انتقال بین‌نسلی زبان) و ۳ (نسبت گویشوران به کل جمعیت) در برآورد آن لحاظ گردد (دوایر^۱، ۲۰۱۱: ۴).

در جایی که اطلاعات بیشتری در دسترس باشد، در نظر گرفتن تنها شمار مطلق گویشوران برای برآورد حیات زبانی کافی نیست، بلکه باید روندهای کاهشی یا افزایشی تعداد گویشوران را نیز مدنظر قرار داد (لی، ون وی^۲، ۲۰۱۶: ۲۸۲). در معیار تعداد گویشوران، تعداد

1. Dwyer

2. Lee and Van Way

گویشوران زبانی که «به‌صورت بحرانی در معرض خطر» است در حال کاهش است. از سوی دیگر، زبان «امن» در این معیار، زبانی است که تقریباً همه اعضای جامعه گویشور آن هستند، تعداد گویشوران این زبان ثابت است و اگر تحول زبانی نیز وجود داشته باشد، تعداد گویشوران در حال افزایش است، یعنی افرادی که زبان خود را رها کرده و این زبان را برمی‌گزینند تعدادشان بیشتر از افرادی است که این زبان را رها می‌کنند و زبان دیگری را برمی‌گزینند.

با نگاه به نتایج پاسخ‌ها به پرسش‌های مربوط به برآورد وضعیت عامل اول یونسکو مشاهده می‌شود که مازندرانی را اکثر والدین و نسل پیش از آنها یعنی پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها به کار می‌برند، اما این بدان معنی نیست که فقط این افراد قادر به استفاده از این زبان هستند، بلکه تعداد بسیاری از کسانی که معمولاً از این زبان استفاده نمی‌کنند نیز توانایی استفاده از این زبان را دارند. با نگاه به نتایج به دست آمده از پاسخ به سؤالات ۷ و ۸ پرسش‌نامه که مربوط به برآورد وضعیت عامل ۳، یعنی نسبت گویشوران به کل جمعیت، مشاهده می‌شود که طبق نظر پاسخ‌دهندگان، اکثریت جمعیت مازندران می‌توانند به زبان مازندرانی صحبت کنند، اما از آنجاکه این زبان را بیشتر والدین و نسل پیش از آنها به کار می‌برند، نسل والدین آینده این زبان را به فرزندان خود انتقال نخواهند داد و با اینکه اکثر اعضای جامعه مازندرانی امروز گویشور زبان مازندرانی هستند به تدریج از گویشوران این زبان کاسته خواهد شد. براساس جدول ۱۱، این عامل در وضعیت درجه ۳ یا همان «قطعا در معرض خطر» قرار دارد.

جدول ۱۱- معیار روند شمار گویشوران، تطابق یافته با معیار یونسکو

امن ۵	ناامن ۴	قطعا در معرض خطر ۳	شدیدا در معرض خطر ۲	بحرانی در معرض خطر ۱	نزدیک به انقراض ۰
تقریباً تمام اعضای جامعه به زبان مزبور صحبت می‌کنند	اکثر اعضای جامعه به زبان مزبور صحبت می‌کنند.	اکثر اعضای جامعه به زبان مزبور صحبت می‌کنند. تعداد	تنها حدود نیمی از جامعه به زبان مزبور صحبت می‌کنند. تعداد گویشوران با	کمتر از نیمی از جامعه به زبان مزبور صحبت می‌کنند و شمار	درصد کمی از اعضای جامعه به زبان مزبور صحبت می‌کنند و شمار
و شمار گویشوران ثابت یا در حال افزایش است.	ممکن است در حال کاهش باشد، اما بسیار آهسته.	گویشوران به تدریج در حال کاهش است.	آهنگ ثابت و نه به‌صورت فزاینده در حال کاهش است.	گویشوران با آهنگ فزاینده در حال کاهش است.	گویشوران با سرعت بسیاری در حال کاهش است.

عامل ششم: کاربرد در آموزش زبان و سوادآموزی. نوری (۱۳۸۰: ۳۰) معتقد است که زبان مازندرانی یا تبری تا حدود پانصد سال پس از ظهور اسلام همچنان به خط پهلوی نوشته می‌شده‌است و در محدوده تبرستان آن زمان به همین خط و زبان سکه نیز ضرب می‌شده‌است. زبان مازندرانی در گذشته دارای چنان ادبیات مکتوب غنی و گسترده‌ای بوده که می‌توان گفت پس از فارسی تنها زبان ایرانی است که دارای ادبیات نوشتاری تاریخی است (یزدان‌پناه لموکی، ۱۳۸۵: ۶۸). معروف‌ترین اثر ادبی تاریخی به این زبان مرزبان‌نامه است که اصل آن به زبان تبری بوده‌است ولی فقط ترجمه فارسی آن در دست است. دیگر اثر ادبی این زبان که بسیار معروف است اشعار امیر پازواری است و از آثار معاصر نیز مجموعه شعر تبری روجا از نیما یوشیج است (شجاعی کیاسری، ۱۳۹۴: ۱۱۶).

با وجود غنای فرهنگی و ادبی زبان مازندرانی، امروز هیچ نظام نوشتاری استاندارد برای نوشتن مازندرانی وجود ندارد. هیچ سنت سوادآموزی درباره این زبان موجود نیست و هرچند در بعضی مقالات به ویژگی‌های دستوری این زبان پرداخته‌اند اما هیچ دستور زبان جامع و مدونی نیز برای این زبان وجود ندارد. لغت‌نامه‌هایی به صورت آنلاین یا اپلیکیشن‌های موبایل وجود دارد ولی اغلب کامل نیستند. هرچند به این زبان شعر سروده می‌شود و در صداوسیما مازندران و گلستان برنامه‌هایی به این زبان تولید و پخش می‌شود، اما سوادآموزی به این زبان یا حتی آموزش رسمی این زبان ترویج نمی‌گردد. در سیستم اداری نیز نوشتن به این زبان به رایج نیست و جایز شمرده نمی‌شود. تنها استفاده شفاهی از این زبان تا حدودی در مراکز اداری و دولتی مرسوم است. در آموزش و پرورش این زبان آموزش داده نمی‌شود. این زبان در آموزشگاه‌ها و مؤسسات خصوصی زبان نیز تدریس نمی‌شود. وضعیت مازندرانی از لحاظ کاربرد در آموزش و سوادآموزی با درجه ۲، یعنی شدیداً در معرض خطر مطابقت دارد.

عامل نهم: کمیت و کیفیت مستندسازی زبان. یونسکو (۲۰۰۳: ۱۶) تصریح می‌کند که هر زبان باید دارای مواد بسیاری باشد که به خوبی مستندسازی، رونویسی، ترجمه و تحلیل شده باشد، مانند لغت‌نامه، دستور جامع، متون گسترده و ضبط‌های صوتی تصویری یادداشت‌نویسی شده فراوان تا بتوان آن را چالاک^۱ به حساب آورد. دوایر (۲۰۱۱: ۷) معتقد است برای اینکه زبانی قوی باشد، باید هم مواد زبانی تاریخی و هم مواد زبانی معاصر بسیاری در آن زبان

1. Vibrant

موجود باشد. اشمیت^۱ (۱۹۹۰: ۱۰۸) مدعی است که برای قدرتمند بودن هر زبان، وجود دستور زبان، لغت‌نامه و متون الزامی است.

در جدول ۸ تصریح شده است برای اینکه زبانی در حوزه مستندات زبانی کیفیتی عالی داشته باشد باید دارای دستور زبان جامع، لغت‌نامه‌ها، متون فراوان قدیمی و جدید و ثبت‌های صوتی و تصویری یادداشت‌نویسی شده با کیفیت مناسب باشد. تقریباً تمامی اسناد و مدارک مکتوب در مازندران به فارسی هستند. روزنامه‌ها، مجلات، اعلامیه‌ها، کارت‌های تبریک و تسلیت، کتاب‌های داستان، رمان، تابلوهای فروشگاه‌ها و تابلوهای تبلیغاتی به زبان فارسی هستند و علائم راهنما در خیابان‌ها و جاده‌ها اکثراً دوزبانه فارسی و انگلیسی و در بعضی نقاط از جمله شهرها و اماکن مذهبی زبان عربی نیز به آنها افزوده شده است. در مدارس تنها در کتاب‌های آموزش قرآن و مسائل مربوط به معارف دینی و آموزش عربی، زبان عربی نیز به کار رفته است و کتاب‌های آموزش زبان انگلیسی نیز به زبان انگلیسی است و بقیه مطالب در کتاب‌های درسی دیگر در مدارس به زبان فارسی است.

هیچ متن امروزی منسجمی که به زبان مازندرانی باشد، موجود نیست و اگر شخصی بخواهد مطلبی را به این زبان بنویسد، معمولاً با استفاده از الفبای فارسی و با نظر و سلیقه شخصی خود شیوه نوشتار را برمی‌گزیند، باین حال این زبان دارای ادبیات شفاهی پرکاری است که شامل اشعار فولکلور بی‌شمار، قصه‌ها و کلام‌های منظومی است که در بازی‌ها کاربرد دارد. موسیقی محلی مازندران که از دیرباز غنی بوده است در سال‌های اخیر با گسترش امکانات صوتی و تصویری و گسترش فضای مجازی رشد چشمگیری داشته و با ورود جوانان و استفاده از موسیقی‌های عامه‌پسند و کلام مازندرانی در این عرصه رونق بیشتری پیدا کرده که این امر خود دست‌کم منجر به دوام و ادامه حیات زبان در حوزه موسیقی خواهد شد.

کاربرد نوشتار مازندرانی امروزه بیشتر در اشعار، اسامی شهر یا روستا و تابلوهای خوشامدگویی به شهر یا روستاست.

دو متن قدیمی مازندرانی مربوط به سال ۱۸۸۹ موجود است که در مورد دو شهر بارفروش، بابل کنونی، و آمل نوشته شده و ژاک دمورگان آن را بازنویسی و منتشر کرده است. این دو متن اساساً شبیه زبانی هستند که امروز مردم مازندران صحبت می‌کنند (برجیان، ۲۰۰۸: ۷). کتاب منظومی موجود است از امیر تیمور قاجار ساروی، مشهور به امیر مازندرانی به نام نصاب

1. Schmidt

طبری با بیش از ۸۵۰ واژه مازندرانی و معادل فارسی آنها در دوره محمدشاه قاجار به سال ۱۲۶۴ق به روش نصاب‌الصبيان. این منظومه را صادق کیا در ۱۳۲۷خ با عنوان «واژه‌نامه طبری» منتشر کرد. منظومه دیگر اشعار امیر پازواری است که با تلاش برنهارد دارن و همکاری میرزا محمد شفیع بارفروش با عنوان دیوان امیر پازواری یا کنزالاسرار در سال ۱۸۶۰ در سن پترزبورگ چاپ شده‌است. نیما یوشیج، پدر شعر نو فارسی نیز منظومه‌ای به زبان مازندرانی با عنوان «روجا» دارد. این دو منظومه بیشتر از دیگر آثار مکتوب به زبان مازندرانی در دسترس عموم مردم قرار دارد.

درباره ادبیات کهن نیز مطالبی به زبان طبری وجود دارد که مربوط به قرون اولیه اسلامی و پس از فروپاشی حکومت ساسانیان است؛ واژه‌ها یا ابیاتی پراکنده در کتب تاریخی همچون تاریخ طبرستان بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار، کتاب مرزبان‌نامه مرزبان بن رستم، تاریخ رویان مولانا اولیاءالله آملی، کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران نوشته سیدظهیرالدین مرعشی و

در دوران میانه اسلامی نیز متونی هست: قرآن خاندان سورتیجی با ترجمه تبری قرن هفتم هجری؛ «تفسیر قرآن با ترجمه طبری جلد اول» از ادیبی ناشناس نگهداری شده در کتابخانه مجلس؛ قرآنی با ترجمه فارسی قدیم و طبری کهن در کتابخانه مجلس؛ برگردان تبری مقامات حریری و

پژوهش‌هایی نیز در زبان مازندرانی شده‌است: واژه‌نامه طبری در ۱۳۲۷خ، به‌همت صادق کیا؛ مجموعه ۵ جلدی فرهنگ واژگان تبری به سرپرستی جهانگیر نصری اشرفی. یکی دو دستور زبان و لغت‌نامه نسبتاً مناسب برای زبان مازندرانی وجود دارد که می‌تواند برای آموزش و مطالعات زبان‌شناختی تقریباً مناسب باشد، هرچند خالی از اشکال نیستند و لغت‌نامه‌ای کامل و اصولی موجود نیست.

مازندرانی از لحاظ ثبت صوتی و تصویری به دلیل وجود شبکه استانی صداوسیما از کمیت و کیفیت خوبی برخوردار است اما از لحاظ دستور زبان، لغت‌نامه و متون، چند طرح دستوری به‌صورت مقاله برای این زبان نوشته شده‌است که عموم مردم نمی‌توانند از آن استفاده کنند. بنابراین زبان مازندرانی از نظر کمیت و کیفیت مستندسازی در وضعیت «پراکنده» قرار دارد.

۶- نتیجه‌گیری

جدول زیر میانگین امتیازهای هریک از عوامل گروه‌های مختلف پاسخ‌دهنده را نشان می‌دهد:

جدول ۱۲- نتیجه بررسی عوامل نه‌گانه یونسکو (۲۰۰۳)

عوامل مؤثر بر حیات زبانی								امتیاز تعلق گرفته به عوامل براساس تحلیل پاسخ‌های هر گروه پاسخ‌دهنده						
انتقال بین‌نسلی زبان			مؤنث			مذكر			میانگین					
			۳	۲	۳	۳	۳	۳	۲,۸۳					
۱	شمار قطعی گویشوران			حدود ۳ میلیون نفر، با در نظر گرفتن روند شمار گویشوران قطعاً در معرض خطر: ۳					۳,۰۰					
۳	نسبت گویشوران به کل جمعیت			۳			۳			۳,۰۰				
۴	حوزه‌های کاربرد زبان			۳			۳			۳,۳۳				
۵	پاسخگویی به حوزه‌ها و رسانه‌های جدید			۰			۰			۰,۰۰				
۶	کاربرد در آموزش زبان و سوادآموزی			مواد نوشتاری موجود است اما برای بعضی از اعضای جامعه مفید است. برای دیگران ممکن است اهمیت نمادین داشته باشد. در مدارس به این زبان تدریس نمی شود: ۲					۲,۰۰					
۷	نگرش‌ها و سیاست‌های دولت، شامل وضعیت رسمیت و کاربرد زبان			۳			۳			۳,۰۰				
۸	نگرش اعضای جامعه به زبانشان			۳			۳			۳,۵۰				
۹	کمیت و کیفیت مستندسازی زبان			دستور زبان، لغت‌نامه، متون و ادبیات: ۳					۴,۰۰					
				ثبت صوتی و تصویری: ۵										
وضعیت کلی حیات زبانی و میزان در خطر بودن زبان مازندرانی										۲,۷۴				

براساس داده‌های جدول، به عامل انتقال بین‌نسلی امتیاز ۲,۸۳ تعلق گرفته‌است، یعنی وضعیت این عامل اندکی ناگوارتر از وضعیت «قطعاً در معرض خطر» برآورد شده‌است. به عامل شمار قطعی گویشوران همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، با وجود تعداد نسبتاً بالای گویشوران به علت روند کاهشی تعداد گویشوران امتیاز ۳ تعلق گرفته‌است که نشان‌دهنده خطر قطعی برای این زبان است. نسبت گویشوران مازندرانی که در ارتباط مستقیم با روند شمار گویشوران است امتیاز ۳ را دریافت کرد و گویای خطر قطعی است. به حوزه‌های کاربرد زبان امتیاز ۳,۳۳ تعلق گرفته‌است که نشان‌دهنده وجود «کاهش تدریجی حوزه‌ها» و «وجود چندزبانگی» در کنار هم است، البته روند این وضعیت بیشتر به سمت کاهش تدریجی

حوزه‌هاست. دربارهٔ پاسخگویی به حوزه‌ها و رسانه‌های جدید، این زبان کاملاً «غیرفعال» است و امتیاز صفر دارد. در زمینهٔ کاربرد در آموزش و پرورش و سوادآموزی، زبان مازندرانی امتیاز ۲ را کسب کرده، بدین معنی که با وجود موادی مکتوب، عملاً کاربرد چندانی ندارد و تنها می‌توان نگاه نمادینی به آنها داشت. افزون‌بر آن، این زبان هیچ کاربردی در سیستم آموزشی ندارد، اگر می‌داشت قطعاً مواد مکتوبی با کاربرد روزمره داشت. نگرش‌ها و سیاست‌های دولت و مراجع رسمی به زبان مازندرانی نیز امتیاز ۳ را دریافت کرده‌است که به معنی «همسان شدگی منفعل» در حوزهٔ جغرافیایی است که مازندرانی به کار می‌رود؛ یعنی با اینکه به صورت رسمی و علنی اجباری برای همسان‌شدگی و رها کردن این زبان نیست، شرایط به گونه‌ای است که عملاً جامعهٔ مازندرانی زبان به سمت همسان‌شدگی پیش می‌رود.

نگرش اعضای جامعهٔ مازندرانی به زبانشان امتیاز ۳٫۵۰ را کسب کرده‌است. این امتیاز نشان‌دهندهٔ آن است که با آنکه بیشتر اعضا از حفظ زبانشان حمایت می‌کنند، اما بسیاری نیز بی‌تفاوت هستند و عده‌ای نیز ممکن است از نابودی زبان حمایت کنند. از آنجاکه کمیت و کیفیت مستندسازی زبان مازندرانی را می‌توان در دو مقولهٔ متمایز از هم بررسی کرد. این عامل به دو قسمت «ثبت صوتی و تصویری» و «دستور زبان، لغت‌نامه، متون و ادبیات» تفکیک شده‌است و هر کدام از این دو امتیاز خود را دریافت می‌کند. ثبت صوتی و تصویری در وضعیتی بسیار خوب قرار دارد و امتیاز ۵ را دریافت می‌کند، اما به دستور زبان، لغت‌نامه، متون و ادبیات که وضعیت چندان مناسبی ندارد امتیاز ۳ اختصاص داده شده‌است. میانگین این دو امتیاز که برابر ۴٫۰۰ است به عامل کمیت و کیفیت مستندسازی داده شده‌است. در نهایت میانگین این ۹ امتیاز که برابر ۲٫۷۴ است نشان‌دهندهٔ وضعیت حیات زبانی مازندرانی و میزان در معرض خطر بودن آن است. وضعیتی که نزدیک به وضعیت «قطعاً در معرض خطر» توصیف شدهٔ یونسکو (۲۰۰۳) و کمی وخیم‌تر از آن است.

این تحقیق نتایج دیگری داشته که در مقاله‌های آینده به آنها پرداخته خواهد شد: مردان بیشتر از زنان از زبان مازندرانی استفاده می‌کنند و نگرش مثبت‌تری به آن دارند؛ با افزایش تحصیلات استفاده از زبان مازندرانی کاهش می‌یابد و نگرش افراد نسبت به این زبان بدبینانه‌تر می‌شود؛ افزایش سن در افزایش کاربرد زبان مازندرانی تأثیر قطعی دارد.

این مطالعه نشان می‌دهد که زبان مازندرانی قطعاً در معرض خطر است. مهم‌ترین عامل ادامهٔ حیات هر زبانی انتقال بین‌نسلی آن زبان است. پس برای زنده ماندن زبان مازندرانی و

کم کردن خطر، بدون شک مؤثرترین اقدام انتقال بین‌نسلی است. برای محقق شدن این امر اقدامات بسیاری می‌توان انجام داد که نیازمند همت جمعی گویشوران و حمایت دولت و مراجع رسمی است. زبان‌شناسان و فعالان حوزه زبان می‌توانند نقش مؤثری در این زمینه ایفا کنند. گام اول باید آگاه‌سازی باشد. بسیاری از افراد به علت شمار زیاد گویشوران زبان مازندرانی حتی تصور نمی‌کنند که این زبان در معرض خطر باشد و اگر وضعیت انتقال بین‌نسلی به همین منوال پیش رود، در آینده‌ای نه‌چندان دور این زبان منقرض خواهد شد. بنابراین هشدار کارشناسان این حوزه و ایجاد تغییر نگرش نسبت به زبان مادری قطعاً کارساز خواهد بود. یکی از اقدامات مهم می‌تواند تلاش متخصصان برای برگزیدن یک گونه استاندارد برای این زبان و ایجاد نظام نوشتاری واحد برای آن باشد. بدین صورت می‌توان مطالب بسیاری به این زبان منتشر ساخت. در این میان نیاز است که این زبان را با علم روز و نوآوری‌ها سازگار نمود و گروهی تخصصی از ادبا و زبان‌شناسان تشکیل داد تا دستور زبان جامع و فرهنگ لغات کاملی را منتشر کنند. با اینکه آموزش به زبان مازندرانی دور از ذهن به نظر می‌رسد و با نظام آموزشی یکسان منافات دارد، اما می‌توان موادی را برای آموزش این زبان و آشنایی با ادبیات آن در برنامه درسی مدارس استان مازندران جای داد و کودکان را تشویق به نوشتن مطالبی نظیر شعر و داستان کوتاه به این زبان نمود. به این ترتیب حوزه‌های کاربرد زبان افزایش می‌یابد. اقدام دیگر تشویق نخبگان و افرادی که جایگاه اجتماعی بالایی دارند به استفاده از این زبان در مجامع استانی است. این دو مورد اخیر در کنار هم به افزایش پرستیژ این زبان کمک خواهد کرد و احساس شرم از کاربرد این زبان را کاهش خواهد داد.

منابع

- شجاعی کیاسری، ر. و غفاری، م. ۱۳۹۶. «فعل در زبان دوبیتی‌های امیر پازواری». فرهنگ و ادبیات عامه، ۵ (۱۴): ۱۴۱-۱۷۳.
- شکری، گ. ۱۳۷۴. *مازندرانی (گویش ساری)*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- کیا، ص. ۱۳۲۷. *واژه‌نامه تبری*. تهران: دانشگاه تهران.
- محمودی بختیاری، ب. ۱۳۸۳. «فرهنگ واژگان طبری». *گویش‌شناسی*، (۲): ۱۱۲-۱۱۶.
- نوری، ن. ۱۳۸۰. *تاریخ ادبیات مازندران*. تهران: زهره.
- یزدان‌پناه لموکی، ط. ۱۳۸۵. *تاریخ مازندران باستان*. تهران: چشمه.

- Amara, M. 2006. The vitality of the Arabic language in Israel from a sociolinguistic perspective. *Adalah's Newsletter*, 29: 1-10.
- Anderbeck, K. 2013. Portraits of Indonesian language vitality. *Pacific Linguistics ICAL 2012 Proceedings 2*.
- Bello, M. 2013. *Assessing Language Vitality and Language Endangerment of Lete (Larteh)*. PhD Thesis. University of Ghana.
- Borjian, H. 2008. Two Mazandarani texts from the nineteenth century. *StudiaIranica*: Center for Iranian Studies. Volume 37, Issue: 1, page: 7-49
- Campbell, L., Heaton, R., Lee, N., Okura, E., Simpson, S., Ueki, K., and Van Way, J. 2013. New Knowledge: Findings from the Catalogue of Endangered Languages ('ELCat'). Presented at the 3rd International Conference on Language Documentation and Conservation. Honolulu, Hawai'i.
- Carreira, M. 2013. The vitality of Spanish in the United States. *Heritage Language Journal*, 10, (3), 103-120.
- Dwyer, A. M. 2011. Tools and Techniques for Endangered-Language Assessment and revitalization. In *Vitality and Viability of Minority Languages*. October 23-24, 2009. New York: Trace Foundation Lecture Series Proceedings. Preprint.
- Fierman, W. 2009. Language vitality and paths to revival: contrasting cases of Azerbaijani and Kazakh. *International Journal of the Sociology of Language*, 198, 75-104.
- Fishman, J. A. 1991. Reversing Language Shift: Theoretical and Empirical Foundations of Assistance to Threatened Languages, Vol. 76. Multilingual matters.
- Gao, K. B. 2015. Assessing the Linguistic Vitality of Miqie: An Endangered Ngwi (Loloish) Language of Yunnan, China. *Language Documentation & Conservation* 9, 164-191.
- Giles, H., Bourhis, R.Y., and Taylor, D.M. 1977. Towards a theory of language in ethnic group relations. In H. Giles (Ed.). *Language, Ethnicity and Intergroup Relations*. (pp. 307-348). London, UK: Academic Press.
- Harwood, J., Giles, h., and Bourhis, R. Y. 1994. The genesis of vitality theory: Historical patterns and discorsal dimensions. *International Journal of the Sociology of Language*, 108, 1, 167-206.
- How, S. Y., Heng, C. S., and Abdullah, A. N. 2015. Language Vitality of Malaysian languages and its Relation to Identity. *GEMA Online® Journal of Language Studies*, 15, (2), 119-136.
- Isaacs, M. 1999. Haredi, haymish and frim: Yiddish vitality and language choice in a transnational, multilingual community. *International Journal of the Sociology of Language* 138, (1), 9-30.
- Lee, N. H., & Van Way, J. (2016). Assessing levels of endangerment in the Catalogue of Endangered Languages (ELCat) using the Language Endangerment Index (LEI). *Language in Society*. 45, (2), 271-292.

- Lewis, P. M., & Simons, G. F. 2010. Assessing Endangerment: Expanding Fishman's GIDS. *Revue Roumaine de Linguistique*, 55, 103-120.
- Mohamed, N., & Hashim, N. H. 2012. Language vitality of the Sihan community in Sarawak, Malaysia. *KEMANUSIAAN: The Asian Journal of Humanities*, 19, (1), 59-86.
- Rasinger, S. M. 2013, Language shift and vitality perceptions amongst London's second-generation Bangladeshis. *Journal of Multilingual and Multicultural Development*, 34, (1), 46-60.
- Ravindranath, M. 2009. Language Shift and the Speech Community: Sociolinguistic Change in a Garifuna Community in Belize. *Publicly Accessible Penn Dissertations*. 33.
<https://repository.upenn.edu/edissertations/33>
- Sachdev, I. and Bourhis, R. Y. 1990. Bilinguality and multilinguality. *Handbook of language and social psychology*, 293- 308.
- Schmidt, A. 1990. *The loss of Australia's Aboriginal language heritage*. Canberra: Aboriginal Studies.
- Shahidi, M. 2008. *A Sociolinguistic Study of Language Shift in Mazandarani*. Uppsala University.
- UNESCO Ad Hoc Expert Group on Endangered Languages. 2003. Language Vitality and Endangerment. Document submitted to the International Expert Meeting on UNESCO Programme Safeguarding of Endangered Languages. Paris, 10-12 March 2003.
- Yagmur, K., and Kroon, S. 2003. Ethno- linguistic vitality perceptions and language revitalisation in Bashkortostan. *Journal of Multilingual and Multicultural Development*, 24, 4, 319-336.

بررسی جایگاه و کاربرد گویش گنابادی از منظر جامعه‌شناسی زبان

امید آزاد^۱ ✉

مجتبی منشی‌زاده^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۰۳

چکیده

مقاله حاضر با هدف شناسایی موقعیت اجتماعی گویش گنابادی، از گویش‌های کهن ایرانی، با بررسی تأثیر مؤلفه‌های اجتماعی مانند سن، تحصیلات، جنسیت و شهرنشینی بر کاربرد گونه گنابادی در حوزه‌های مختلف مانند خانواده، مدرسه، هنر، اماکن اداری، کوچه و خیابان، مذهب و سرگرمی انجام پذیرفت. روش، تحلیل حوزه‌ای و ابزار، پرسش‌نامه و مصاحبه است. روش نمونه‌گیری، تصادفی بود که بر مبنای آن، حجم نمونه‌ای متشکل از ۲۴۰ آزمودنی، از سه رده سنی به تفکیک هر گروه جنسیتی و به صورت مساوی از دو جامعه روستایی و شهری گناباد انتخاب گردید. نتایج پژوهش نشان داد که گنابادی، زبان غالب حوزه‌های غیررسمی و به‌ویژه خانواده است؛ هرچند در حوزه‌های رسمی‌تر مانند مدرسه و اداره، فارسی معیار، زبان غالب است. گرایش به استفاده از زبان فارسی در بین زنان بیشتر از مردان، گروه سنی جوانان بیشتر از دیگر گروه‌های سنی، تحصیل‌کردگان بیشتر از غیرتحصیل‌کردگان، شهرنشینان بیش از روستاییان در تمامی حوزه‌هاست. پس می‌توان گفت که گنابادی روند تدریجی زوال را در پهنه خراسان بزرگ طی می‌کند.

واژگان کلیدی: گنابادی، گویش در معرض خطر، نگرش، زوال

۱. استادیار زبان‌شناسی همگانی، مجتمع آموزش عالی گناباد، گناباد، ایران. (نویسنده مسؤول) ✉ oazad62@gonabad.ac.ir

۲. استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه علامه طباطبائی تهران، ایران.

۱- مقدمه

زبان، از بارزترین حوزه‌های فرهنگی و پدیده‌ای زنده، در معرض تحولات بنیادینی قرار گرفته‌است. پیامد این تغییر و تحول در پیکره زبان، کاهش سخنوران بومی، گرایش تدریجی به سوی زوال و گاه زوال کامل است. کمپل^۱ (۱۹۹۴) مرگ زبانی را زوال گونه زبانی به خاطر تغییر تدریجی به سمت زبان مسلط در تعاملات ارتباطی تلقی می‌کند. درواقع، در چنین وضعیتی پدیده دوزبانگی شکل می‌گیرد که براساس آن زبان زیرین را کمی از سخنوران در موقعیت‌های بسیار محدود به کار می‌برند و در نهایت کاملاً از بین می‌رود. در این پدیده، زوال تدریجی زبان زیرین در پیوستاری از تغییرات اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، پیوستاری که مؤلفه‌های سن، جنسیت و نگرش در بروز و شکل‌گیری آن می‌توانند نقش محوری ایفا کنند. جای تردید نیست که در فرایند حذف زبان‌ها و گویش‌های محلی، گویشوران زبانی تلاش خواهند کرد تا از زبان دیگری برای برقراری ارتباطات بینافردی استفاده کنند و این، سرآغازی است برای بهره‌گیری از زبان‌هایی که اعتبار اجتماعی و قدرت بیشتری در بین سخنوران یک جامعه زبانی دارند. بسیاری از زبان‌شناسان اجتماعی هشدار می‌دهند که ادامه این روند در گذر زمان، ممکن است منجر به کاهش تنوعات زبانی شود و زبان‌های با اعتبار و قدرت بیشتر در گستره وسیعی از پهنه جغرافیایی، جانشین زبان‌های گروه اقلیت با جایگاه و اعتبار اجتماعی پایین‌تر شوند.

زبان از عناصر ناگسستنی فرهنگ است و مرگ آن به معنای زوال نمادهای نشانه‌شناختی فرهنگی است. پرداختن به جایگاه و موقعیت گویش‌های ایرانی می‌تواند در حفظ تنوعات فرهنگی مؤثر باشد. گویش گنابادی از گویش‌های ایرانی نو، شاخه جنوب غربی در خراسان بزرگ است و در سال‌های اخیر، همسو با تحولات سیاسی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مصون از تحولات نبوده‌است (کلباسی، ۱۳۸۸). با گسترش روزافزون رسانه‌های اجتماعی در فضای مجازی، آموزش و حوزه‌های مختلف اجتماعی که قدرت و نفوذ زبان رسمی در آنها مشهود است و گرایش بیشتر به این زبان صاحب قدرت، رفته‌رفته از میزان علاقه‌مندان و سخنوران زبان‌ها و گویش‌های محلی کاسته خواهد شد و مرگ یا اضمحلال زبانی جدی خواهد بود. پژوهش‌های علمی نیز نشان از اضمحلال گویشی در سرتاسر دنیا دارند؛ طبق تخمینی علمی در ۵۰۰ سال گذشته، نیمی از زبان‌های دنیا از بین رفته‌اند و مطابق با یک پیش‌بینی بدبینانه، تنها ۶۰۰ زبان دنیا در بلندمدت شانس بقا دارند (کراس^۲، ۱۹۹۲). از این‌رو،

1. Campbell

2. Krauss

بر آن شدیم تا با پژوهشی میدانی در شهر گناباد، به شناسایی جایگاه گویش گنابادی در زمان کنونی و موقعیت زبان‌شناختی آتی آن بپردازیم. پس به بررسی گستره کاربرد گنابادی در حوزه‌های مختلف و همچنین، نوع نگرش سخنوران نسبت به گویش مزبور پرداختیم.

۲- چارچوب نظری

از منظر جامعه‌شناسی زبان، دوزبان‌گونه‌ی عبارت است از نوع خاصی از معیارسازی که براساس آن دو گونه از یک زبان، در کنار هم زیست و هر یک نقش مهمی ایفا می‌کنند و در هر حوزه از تعاملات اجتماعی، استفاده از یکی از گونه‌ها ضروری است. زبان‌شناسان اجتماعی، عناوین زبان زیرین و زبان زیرین را برای این دو صورت زبانی انتخاب نمودند. زبان زیرین در بافت‌های رسمی و زبان زیرین در بافت‌های غیررسمی کاربرد دارد. به عبارت دیگر، زبان زیرین یا فراگونه معمولاً در مکاتبات رسمی، نامه‌های اداری، محیط‌های دانشگاهی و اخبار کاربرد دارد، حال آنکه در محاورات روزمره، رسانه‌های مجازی و ادبیات عامه، ردپای زبان زیرین یا فروگونه مشهود است (فرگوسن^۱، ۱۹۵۹).

فسولد^۲ (۱۹۸۴) دوزبانگی را مربوط به روان‌شناسی زبان و دوزبان‌گونه‌ی را مرتبط با جامعه‌شناسی زبان تلقی می‌کند. از نظر ایشان، دوزبان‌گونه‌ی عبارت است از تغییر از یک سبک کلامی، به سبک دیگر و آنگاه که گونه‌های زیرین و زیرین در هم ادغام می‌شوند، جایگاه دوزبان‌گونه‌ی تغییر می‌کند. پس دوزبان‌گونه‌ی، ویژگی اجتماعی است.

فیشرمن^۳ (۱۹۹۶، ۱۹۶۷) با معرفی نظریه بسط‌یافته، بر همزیستی همزمان زبان معیار و زبان‌های قومی دیگر تأکید کرده و گفته که امروزه بر اثر تماس زبانی و افزایش حجم تعاملات زبانی و تغییر نقش زبان استاندارد به عنوان زبان میانجی، گونه استاندارد به زبان مشترک اقوام دوزبانه یا چندزبانه مبدل گشته است. بر این اساس، گویش یا زبان محلی در حوزه‌های خانواده، محیط‌های دوستانه و صمیمی استفاده می‌شود، حال آنکه گونه رسمی زبان (مانند فارسی معیار) در محیط‌های رسمی و آموزشی کاربرد دارد.

ریسنتو^۴ (۲۰۱۲) با طرح نظریه سلسله‌مراتب اجتماعی درمورد گویش‌ها و زبان‌ها، بر این باور است که ترتیب پایگانی را چهره‌های سیاسی یا رسانه‌های پرتیردار تحمیل می‌کنند و این گونه به شکل مرسوم، زبان مادری فرد، اعتبار اجتماعی پایینی می‌یابد و در ارتباطات

1. Ferguson

2. Fasold

3. Fishman

4. Ricento

بینافردی و غیررسمی استفاده می‌شود. این شکل غیررسمی، معمولاً صورت مکتوب ندارد و نویسندگان به آن گویش نیز به باد انتقاد گرفته می‌شوند. اما، در این ترتیب پایگانی، گونه دیگری نیز وجود دارد که از منزلت اجتماعی دارد و در ارتباطات رسمی و نوشتاری به کار می‌رود. فراگیری این گونه معتبر، جز با آموزش رسمی امکان‌پذیر نیست. بنابراین، از منظر او در جوامعی که نابرابری اجتماعی برجسته است، غالب مردم در کاربست مؤثر گونه معتبر توانایی و مهارت ندارند.

وورم^۱ (۲۰۰۲) نیز نظریه مخاطره زبانی را در حوزه دوزبان‌گویی مطرح می‌کند و به شناسایی پنج سطح از مخاطره زبانی مبادرت می‌ورزد. ایشان سطح نخست را بالقوه در معرض خطر نام می‌نهد. این مرحله آنگاه سر بر می‌آورد که بچه‌ها ترجیح دهند تا از زبان مسلط استفاده کنند و به شکل ناقصی زبان زیرین را بیاموزند. در مرحله دوم زبان در معرض خطر است و کم‌سن‌وسال‌ترین سخنوران زبان، بزرگسالان‌اند. در این مرحله بچه‌ها، سخنوران زبان نیستند و اگر باشند محدودند. در مرحله سوم، زبان به صورت جدی در معرض خطر است و میان‌سالان جوان‌تر و در پاره‌ای از موارد مسن‌تر، جوان‌ترین سخنوران آن جامعه زبانی‌اند. در مرحله چهارم، زبان، کاملاً در معرض خطر یا مرگ قرار می‌گیرد، در زمانی که سخنوران محدودی در آن جامعه زبانی باقی بماند. در مرحله نهایی، شاهد مرگ زبانی خواهیم بود که هیچ سخنوری در جامعه زبانی مشاهده نمی‌شود.

نرسیسیان (۱۳۶۴، ۷۴-۷۷) با طبقه‌بندی سه‌گانه از روند دوزبان‌گویی در ایران معاصر، طبقه اول را همزیستی فارسی ادبی با فارسی گفتاری می‌انگارد. پیدایش فارسی گفتاری، نتیجه رشد شهرنشینی و آمیزش گویش‌های محلی بوده است. اما از منظر ایشان، برجسته‌ترین نوع دوزبان‌گویی در ایران، نوع دوم آن است؛ همزیستی زبان فارسی استاندارد با یک گویش محلی. بر این اساس، غالب ایرانیان هنگام گفت‌وگو با اعضای خانواده به گویش محلی سخن می‌گویند اما در تعاملات زبانی در کوچه، بازار و محل کار، از فارسی معیار بهره می‌گیرند. وی طبقه سوم را هم معرفی می‌نماید که در آن گروه‌های قومی در مکالمات داخلی به زبان محلی سخن می‌گویند و در مکالمات رسمی، از گونه استاندارد، از منظر ایشان، غالب سخنگویان این اقوام، با طی کردن دوزبانگی کامل و دوزبانگی تک‌زبانی، به‌ویژه در مورد نسل اول، به حالت دوزبانگی کامل رسیده‌اند. پس، دوزبانی این گروه، حتی بیشتر از حالت همزیستی فارسی استاندارد با یک گویش یا لهجه محلی، شکل دوزبان‌گویی پیدا کرده است.

1. Wuhrm

۳- پیشینه پژوهش

فیشمن (۱۹۶۶) به مطالعه گستره کاربرد زبان مادری، در بین مهاجران ساکن در آمریکا مبادرت ورزیده است. پژوهش ایشان نشان داد که زبان انگلیسی به مثابه زبان معیار، در تمامی حوزه‌ها به جز حوزه‌های خصوصی، جانشین زبان مادری مهاجران گشته است. از سویی دیگر، پژوهش گال در سال ۱۹۷۹، در منطقه دوزبانه آلمانی- مجاری اوبروات اتریش، حکایت از آن داشت که حوزه‌های مختلف اجتماعی، مخاطب و اعتبار اجتماعی زبان، از عواملی هستند که کاربرد هر یک از این دو زبان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. فسولد (۱۹۸۴) با بهره‌گیری از رویکرد حوزه‌ای، نقش مؤلفه‌های مخاطب و موقعیت بر کاربرد زبان انگلیسی سرخ‌پوستان تیوا را واکاوی و نتیجه‌گیری کرده که قبایل سرخ‌پوست تیوا، از انگلیسی، به مثابه زبان استاندارد، برای برقراری ارتباط بهره می‌گیرند.

اوسوبا و آلیوسو^۱ در سال ۲۰۱۶ استدلال کردند که در نیجریه با وجود گرایش بیشتر مردم به استفاده از گونه پی‌جین نیجریه‌ای (به دلیل تنوع گونه‌های زبانی در این کشور) سیاست زبانی کشور کاربست گسترده انگلیسی بوده است. در نتیجه، بیشتر خانواده‌ها، فرزندان خویش را به استفاده از انگلیسی تشویق کرده‌اند و استفاده از گونه‌های محلی، تنها در برخی از موقعیت‌های غیررسمی مشاهده می‌شود. پیامد تلخ این سیاست، از منظر نویسندگان، اضمحلال و مرگ گونه‌های زبانی بومی در این کشور و استیلای زبان انگلیسی بوده است.

زندى و همکاران (۱۳۹۴) به بررسی دوزبان‌گونی و نقش مؤلفه‌های اجتماعی سن، جنس، تحصیلات و شغل بر کاربرد فارسی و ترکی در شهرستان اردبیل پرداخته‌اند؛ جوانان در مقایسه با کهنسالان، زنان در مقایسه با مردان و افراد با تحصیلات بالا در مقایسه با سخنگویان با تحصیلات پایین، بیشتر از زبان فارسی استفاده می‌کنند و در حوزه‌های آموزشی و اداری، بیش از سایر حوزه‌ها کاربست زبان فارسی مشهود است.

احمدی و زندی (۱۳۹۷) به بررسی جایگاه کاربردی زبان‌های فارسی و کردی در منطقه اورامانات (پاوه جواهرود روانسر و ثلاث باباجانی) از منظر زبان‌شناسی اجتماعی مبادرت ورزیدند. پژوهش حکایت دارد که جوانان و تحصیل‌کردگان در حوزه‌های اداری، آموزشی و دوستی نسبت به سایر حوزه‌ها بیشتر زبان فارسی را به کار می‌برند.

عموزاده (۱۳۸۱) با بررسی روند همگرایی و موقعیت‌های دوزبان‌گونی نتیجه می‌گیرد که بخش زیادی از تغییرات گویش مازندرانی، حاصل همگرایی این زبان با زبان معیار بوده است. از

1. Osoba & Alebiosu

منظر ایشان، افزون بر فرایند تجددگرایی، گاه اتخاذ سیاست‌های فرهنگی نادرست و قضاوت‌های ارزشی غیرعلمی مردم نیز می‌تواند زمینه‌ساز مرگ گویش‌ها شود.

فراستی، صابری و ویسی (۱۳۹۸) در پژوهش خویش با بررسی گستره فرسایش و تغییرات زبانی از لحاظ جنسیت و گروه سنی در میان دو گروه ایلامی‌های بومی و ایلامی‌های مقیم تهران اظهار داشتند که در جامعه زبانی زیر ۲۰ سال، بیشترین فرسایش و تغییر زبانی مشاهده شده‌است و در هر دو گروه آزمودنی، فرسایش زبانی در بین زنان بیشتر از مردان است. سطح زبانی بارزی متأثر از روند فرسایش زبانی سطح واژگانی است.

عزیزی و همکاران (۱۳۹۷) با بررسی پدیده رمزگردانی در افراد دوزبانه کردی کلهری-فارسی نشان دادند که سخنگویان زبانی در حوزه‌های خانواده، همسایگی، دوستان و اداری به شکل معناداری بیشتر از زبان فارسی استفاده می‌کنند و کاربست زبان کلهری، در دانش‌آموزان مقطع اول متوسطه، بیشتر از مقاطع دوم متوسطه و پیش‌دانشگاهی است. از سویی دیگر، کاربست گونه کلهری، در بین دختران، بیشتر از پسران است. مشایخ (۱۳۸۱) با مقایسه حوزه‌های کاربردی زبان فارسی و گیلکی اظهار می‌دارد که در مجموع، والدین علاقه‌مندند تا فرزندان آنها از زبان فارسی استفاده نمایند و گرایش خود این فرزندان نیز آن است که فرزندان‌شان به زبان فارسی تکلم کنند. ذوالفقاری انارکی (۱۳۸۱) موضوع حفظ زبانی و تغییر زبانی در باب گویش بختیاری شهر مسجد سلیمان را بررسی کرده و عوامل تأثیرگذار در زوال زبان‌ها را معرفی نموده‌است. زندگی، روشن و نصیری الموتی (۱۳۹۰) با بررسی جایگاه اجتماعی زبان فارسی و گویش تنکابنی، در شش حوزه اجتماعی نشان دادند که در همه این حوزه‌ها، زبان فارسی، زبان غالب است و رفته‌رفته، حتی در موقعیت‌های غیررسمی، جایگزین زبان فارسی شده‌است. قریشی، حاجی‌آبادی و مبارکی (۱۳۹۳) نیز، موضوع زوال یا بقای گویش بیرجندی را بررسی کرده‌اند. این پژوهشگران نشان دادند که میزان کاربرد گویش بیرجندی در بین جوانان رفته‌رفته رو به کاهش است و هر چقدر حوزه کاربرد زبان رسمی‌تر می‌شود، به همان میزان، کاربرد گویش بیرجندی کاهش می‌یابد. بشیرنژاد (۱۳۹۷) به بررسی جایگاه اجتماعی گونه زبانی مازندرانی در کنار زبان فارسی مبادرت ورزید. پژوهش ایشان نشان داد که هرچه موقعیت کاربرد زبان رسمی‌تر می‌شود میزان کاربرد گونه مازندرانی کاهش می‌یابد و در گروه‌های سنی پایین‌تر، شاهد کاربرد گسترده زبان فارسی هستیم. از سویی دیگر، در حوزه‌های موضوع‌محور مانند مذهب، هنر و سرگرمی گونه مازندرانی بر فارسی رجحان دارد.

۴- روش‌شناسی

در پژوهش میدانی حاضر، تأثیر مؤلفه‌های اجتماعی به‌مثابه مؤلفه‌های مستقل، بر میزان و بسامد استفاده از گویش گنابادی به‌مثابه متغیر وابسته بررسی شد. در وهله نخست، از پرسش‌نامه برای جمع‌آوری اطلاعات استفاده شد و اگر آزمودنی‌ها تحصیلات لازم برای تکمیل پرسش‌نامه نداشتند با آنان مصاحبه شد. در تجزیه و تحلیل عملکرد حوزه‌ای، از روش تحلیل حوزه‌ای فیشمن (فیشمن، ۱۹۹۶ و ۱۹۶۷) و همچنین، برای تدوین پرسش‌نامه‌ها و حوزه‌بندی‌ها، از چارچوب پژوهشی گل^۱ (۱۹۷۹) استفاده شده‌است. پرسش‌نامه متشکل از ۴۰ پرسش بسته بود که ناظر بر پرسش‌های مختلف در دو گروه مجزاست. گروه نخست ناظر بر پرسش‌هایی است که بر کاربست گویش گنابادی در حوزه‌های مختلف مانند محیط خانواده، کوچه و بازار، مراسم مذهبی، محیط کسب و کار، هنر و سرگرمی مربوط می‌شوند و گروه دوم ناظر بر پرسش‌هایی است که به شکل آشکار یا غیرمستقیم دیدگاه‌ها و نگرش‌های سخنوران گنابادی در مورد فارسی و گنابادی را بررسی می‌کند و مرتبط با احساسات و نوع نگاه سخنوران نسبت به سرنوشت گویش گنابادی است. گویه‌های پرسش‌نامه با هدف بررسی گونه زبانی مورد استفاده (فارسی، گنابادی) طراحی شده و متخصصان روایی صوری و محتوایی آنها را تأیید کردند. برای تحلیل داده‌ها از آمارهای توصیفی و استنباطی استفاده و آزمون t مستقل^۲ و تحلیل واریانس یک‌طرفه^۳ به‌کار گرفته شد.

مشارکت‌کنندگان پژوهش دختر و پسر مقطع متوسطه (گروه سنی ۱۲ تا ۱۷ سال) در شهر گناباد، گروه سنی ۲۵ تا ۳۵ سال و همچنین گروه سنی بالای ۵۰ سال است. برای تکمیل پرسش‌نامه، در مجموع، چهار دبیرستان (دو دخترانه و دو پسرانه) برمبنای پراکندگی در مرکز و حاشیه شهر انتخاب شد. انتخاب دانش‌آموزان نیز تصادفی است. انتخاب گویشوران در گروه‌های سنی بالاتر در نقاط متنوع شهری و از گروه‌های مختلف اجتماعی است. برای اینکه تأثیر عامل شهرنشینی را نیز بررسی کنیم ۴۰ نفر از هر گروه سنی جامعه روستایی و ۴۰ نفر از هر گروه سنی جامعه شهری به تعداد مساوی از هر گروه جنسیتی انتخاب گردیدند. در مجموع حجم نمونه ۲۴۰ نفر است. برای بررسی میزان کاربرد زبان، از روش تحلیل حوزه‌ای استفاده شد که برمبنای آن بسامد کاربرد زبان در حوزه‌های مختلف مانند خانواده، مدرسه، هنر، اماکن اداری، کوچه و خیابان، مذهب و سرگرمی بررسی شد. درواقع، مؤلفه‌های

1. Gal

2. Independent T-Test

3. One-way ANOVA

اجتماعی مانند سن، تحصیلات، شهرنشینی و جنسیت نیز می‌تواند بر نحوه و کاربرد زبان مؤثر باشد. از این‌رو، میزان تأثیر مؤلفه‌های مزبور، بر نحوه و میزان کاربرد زبان بررسی شد. موقعیت و بافت، نوع مخاطب، موضوع و هدف گفت‌وگو از مؤلفه‌هایی هستند که ممکن است اهل زبان را وادار سازند تا به تناوب از گویش بومی خود یا از زبان فارسی معیار بهره گیرند. نیز نمی‌توان نقش محوری نگرش زبانی را از نظر دور داشت چراکه به باور بسیاری از زبان‌شناسان اجتماعی، بروز نگرش منفی در بین سخنوران، زمینه‌ساز تغییر خواهد بود و در صورت شکل‌گیری نگرش منفی در بین سخنوران روند اضمحلال و مرگ آن گویش یا زبان، سرعت بیشتری خواهد گرفت (فسولد^۱ ۲۰۱۴). از این‌رو، با بررسی نوع نگرش غالب در باب یک گویش یا یک زبان، چشم‌انداز و تصویر روشن‌تری از موقعیت کاربردی آن در آینده روشن خواهد شد. بنابراین، جستار حاضر، نوع نگرش و دیدگاه‌های اهل زبان نسبت به موقعیت گویش گنابادی در آینده را نیز بررسی می‌کند.

۵- یافته‌ها

۵-۱- بررسی کاربرد زبان در حوزه‌های مختلف

۵-۱-۱- حوزه خانواده

همچنان‌که هادسون^۲ (۱۹۹۶) اشاره می‌کند حتی در بین هر یک از اعضای خانواده نیز می‌توان گونه منحصربه‌فرد زبانی را مشاهده کرد. در جدول زیر، درصد و فراوانی استفاده از فارسی یا گنابادی به‌مثابه زبان اول، به تفکیک سه گروه سنی نشان داده شده‌است.

جدول ۱- میزان فراگیری فارسی و گنابادی به‌عنوان زبان اول در حوزه خانواده در شهر گناباد

زبان / گروه سنی	فارسی		گنابادی		مجموع	
	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
۱۲ تا ۱۷	۵۴	۶۷٫۵	۲۶	۳۲٫۵	۸۰	۱۰۰
۲۵ تا ۳۵	۱۸	۷٫۵	۶۲	۷۷٫۵	۸۰	۱۰۰
۵۰ سال و بیشتر	۶	۷٫۵	۷۴	۹۲٫۵	۸۰	۱۰۰
مجموع آزمودنی‌ها	۷۸	۳۲٫۵	۱۶۲	۶۷٫۵	۲۴۰	۱۰۰

براساس نتیجه آزمون تی مستقل و با توجه به داده‌های جدول بالا، در گروه سنی ۱۲ تا ۱۷ سال، فرض برابری میانگین‌ها در زمینه فراگیری فارسی و گنابادی، با اطمینان ۹۵ درصد

1. Fasold
2. Hudson

رد می‌شود ($t=-26/43, P=0/000<0/05$). عدم برابری میانگین‌ها در گروه‌های سنی ۲۵ تا ۳۵ سال ($t=-34/13, P=0/000<0/05$) و نیز گروه سنی ۵۰ سال و بیشتر نیز دیده شد ($t=-18/4, P=0/000<0/05$). این نتیجه، حکایت از روند افزایشی آموزش زبان فارسی در خانواده‌های گنابادی و بیانگر سیر نزولی فراگیری گویش گنابادی به‌عنوان زبان اول است. علاوه بر میزان فراگیری گونه زبانی مورد نظر به‌عنوان زبان اول، معیار دومی هم برای شناسایی زبان مادری افراد در نظر گرفته شد و آن میزان تسلط سخنوران بر زبان است.

جدول ۲- میزان تسلط افراد به فارسی یا گنابادی در سطح شهر گناباد

گروه سنی	زبان غالب	فارسی		گنابادی		مجموع	
		فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
۱۲ تا ۱۷		۴۱	۵۱,۲۵	۳۹	۴۸,۷۵	۸۰	۱۰۰
۲۵ تا ۳۵		۱۳	۱۶,۲۵	۶۷	۸۳,۷۵	۸۰	۱۰۰
۵۰ سال و بیشتر		۱	۱,۲۵	۷۹	۹۸,۷۵	۸۰	۱۰۰
مجموع آزمودنی‌ها		۵۵	۲۲,۹۱	۱۸۵	۷۷,۰۸	۲۴۰	۱۰۰

براساس نتیجه آزمون تی مستقل و با توجه به داده‌های جدول بالا، در گروه سنی ۱۲ تا ۱۷ سال، فرض برابری میانگین‌ها در زمینه تسلط سخنگویان به فارسی و گنابادی، با اطمینان ۹۵ درصد رد می‌شود ($t=-16/43, P=0/000<0/05$). عدم برابری میانگین‌ها در گروه‌های سنی ۲۵ تا ۳۵ سال ($t=-24/13, P=0/000<0/05$) و نیز گروه سنی ۵۰ سال و بیشتر نیز دیده شد ($t=-17/4, P=0/000<0/05$). بنابراین، برپایه داده‌های گروه سنی نخست، می‌توان گفت که گرایش به فراگیری زبان فارسی به‌عنوان زبان غالب روند افزایشی به خود گرفته‌است. درباره زبان کاربردی در زمان برقراری ارتباط با اعضای خانواده و فامیل نیز سؤال شد.

جدول ۳- میزان استفاده از گویش گنابادی به تفکیک گروه سنی و مخاطبان آنها در سطح شهر گناباد

مخاطبان	گروه سنی	۱۲ تا ۱۷		۲۵ تا ۳۵		۵۰ سال و بیشتر	
		فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
پدر و مادر		۴۳	۵۳,۷۵	۷۶	۹۵	۸۰	۱۰۰
خواهر یا برادر کوچک‌تر		۲۳	۲۸,۷۵	۷۲	۹۰	۷۵	۹۳,۷۵
خواهر یا برادر بزرگ‌تر		۳۵	۴۳,۷۵	۷۴	۹۲,۵	۷۸	۹۷,۵
عمو، دایی، خاله و عمه		۳۸	۴۷,۵	۷۶	۹۵	۸۰	۱۰۰
پدربزرگ یا مادربزرگ		۶۳	۷۸,۷۵	۷۶	۹۵	۸۰	۱۰۰
فرزندان فامیل		۲۹	۳۶,۲۵	۲۶	۳۲,۵	۶۷	۸۳,۷۵

نتیجه تحلیل واریانس درون گروهی ($F=4/158$, $P=0/000<0/05$) و بین گروهی ($F=4/124$, $P=0/000<0/05$) و با توجه به داده‌های جدول بالا، فرض برابری میانگین‌ها در زمینه کاربرد گنابادی در گروه‌های سنی متفاوت و در تعامل با مخاطبان مختلف تأیید نمی‌شود.

۵-۱-۲- حوزه مدرسه

برای کسب اطلاعات بیشتر از میزان استفاده دانش‌آموزان از فارسی و گنابادی در مدرسه، از آنها در مورد زبانشان در تعاملات با معلم، دانش‌آموز و ... و نیز در موقعیت‌های مختلف مدرسه مانند کلاس درس، حیاط و ... سؤال شد.

جدول ۴- کاربری زبان فارسی در بافت‌های مختلف موقعیتی مدرسه

موقعیت	دانش‌آموز با دانش‌آموز در حیاط مدرسه	دانش‌آموز با مستخدم	دانش‌آموز با معلم در حیاط مدرسه	دانش‌آموز با معلم در دفتر مدرسه	دانش‌آموز و مدیر در دفتر مدرسه	دانش‌آموز و معلم در کلاس درس
میانگین	۶۶٫۲٪	۵۲٫۲۵٪	۱۰۰٪	۱۰۰٪	۱۰۰٪	۹۶٫۴٪

براساس نتیجه آزمون تی مستقل و با توجه به داده‌های جدول بالا، میانگین عملکردی دانش‌آموز با معلم و مدیر در محیط‌های مختلف آموزشی از یک سو، و دانش‌آموز با دانش‌آموز و مستخدم از سویی دیگر، متفاوت است ($t=-12/43$, $P=0/000<0/05$). تفسیر این یافته آن است که معلم می‌کوشد تا با استفاده از زبان رسمی، در جهت پایایی موقعیت و رابطه رسمی خود و دانش‌آموز تلاش نماید، هرچند در نوع ارتباط بین دانش‌آموزی و دانش‌آموز و مستخدم، کاربری زبان تابعی از موقعیت به‌کاررفته و زبان مادری سخنوران گنابادی است.

۵-۱-۳- حوزه اداری

جدول (۵) بیانگر میزان استفاده از زبان فارسی در این حوزه است.

جدول ۵- میزان استفاده از زبان فارسی در گروه‌های سه‌گانه در محیط‌های مختلف اداری

میزان کاربری فارسی	۱۷-۱۲	۳۵-۲۵	بالای ۵۰ سال
پزشک	۹۶٫۴	۷۶٫۲۴	۴۷٫۸
منشی پزشک	۹۲٫۳	۶۴٫۸	۳۱٫۷
کارمند	۷۸٫۶	۳۵٫۸	۱۸٫۴۷

براساس نتیجه تحلیل واریانس درون گروهی ($F=4/158$, $P=0/000<0/05$) و بین گروهی ($F=4/124$, $P=0/000<0/05$) و با توجه به داده‌های جدول می‌توان بر تفاوت معنادار

میانگین‌ها در زمینه کاربرد فارسی در گروه‌های سنی متفاوت و در محیط‌های اداری مختلف مهر تأیید گذاشت. نکته برجسته در جدول بالا ارتباط بین مؤلفه سن و میزان کاربست زبان فارسی در موقعیت‌های مختلف اداری است؛ هرچه سن کمتر باشد، گرایش به استفاده از زبان فارسی نیز بیشتر است. نیز جایگاه اجتماعی مخاطبان بر بسامد کاربرد زبان فارسی سخنوران رده‌های مختلف سنی تأثیرگذار است.

۵-۱-۴- حوزه شهری

براساس بررسی‌های انجام‌گرفته بین سن و میزان کاربست فارسی در محیط شهری رابطه معکوس وجود دارد.

جدول ۶- درصد کاربرد زبان فارسی در میان گروه‌های مختلف سنی در سطح شهرستان گناباد

گروه سنی		۱۷ تا ۱۲		۲۵-۳۵		بالای ۵۰ سال	
مخاطب		درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی
معلم		۸۳,۷۵	۶۷	۲۶,۲۵	۲۱	۲۳,۷۵	۱۹
مغازه‌دار		۷۶,۲۵	۶۱	۲۸,۷۵	۲۳	۳,۷۵	۳
همسایه		۴۵	۳۶	۱۵	۱۲	۱,۲۵	۱
جوان غریبه		۸۸,۷۵	۷۱	۷۰	۵۶	۱۶,۲۵	۱۳
کهنسال غریبه		۲۲,۵	۱۸	۷,۵	۶	۶,۲۵	۵
راننده		۶۵	۵۲	۱۲,۵	۱۰	۵	۴

براساس نتیجه تحلیل واریانس درون گروهی ($F=13/158$, $P=0/001<0/05$) و بین گروهی ($F=14/124$, $P=0/000<0/05$) و با توجه به داده‌های جدول می‌توان بر تفاوت معنادار میانگین‌ها در زمینه کاربرد فارسی در گروه‌های سنی متفاوت و در محیط‌های شهری مختلف، مهر تأیید گذاشت.

۵-۱-۵- حوزه مذهب، هنر و سرگرمی

جدول ۷- میزان علاقه‌مندی به زبان فارسی در حوزه‌های هنری در سه گروه سنی

گروه سنی	۱۷ تا ۱۲		۲۵ تا ۳۵		۵۰ سال و بیشتر	
	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی
حوزه هنری						
شعر	۷۶	۹۵	۸۸,۷۵	۷۱	۱۲	۱۵
تأثیر	۶۵	۸۱,۲۵	۶۳,۷۵	۵۱	۲۲	۲۷,۵
موسیقی	۶۷	۸۳,۷۵	۷۳,۷۵	۵۹	۱۰	۱۲,۵
فیلم سینمایی	۷۳	۹۱,۲۵	۷۰	۵۶	۲۷	۳۳,۷۵
داستان	۶۹	۸۶,۲۵	۴۶,۲۵	۳۷	۱۶	۲۰

براساس نتیجه تحلیل واریانس درون گروهی ($F=11/268$ ، $P=0/001<0/05$) و بین گروهی ($F=10/124$ ، $P=0/000<0/05$) و با توجه به داده‌های جدول می‌توان بر تفاوت معنادار میانگین‌ها در زمینه کاربرد فارسی در گروه‌های سنی متفاوت و در حوزه‌های هنری مختلف مهر تأیید گذاشت. با افزایش سن و در گروه‌های سنی بالاتر، گرایش نسبت به زبان فارسی کمتر می‌شود.

از سوی دیگر، با توجه به گستردگی نفوذ تلویزیون در بین سرگرمی‌ها و در دسترس بودن آن در بین همه طیف‌های سنی، از آزمودنی‌ها در مورد اینکه ترجیح آنها برای تماشای برنامه‌های تلویزیون به چه زبانی است سؤال شد. در جدول (۸) نتایج نشان داده شده‌است.

جدول ۸- میزان گرایش علاقه‌مندان به زبان فارسی در زمینه برنامه‌های تلویزیون

گروه سنی		۱۲ تا ۱۷		۲۵ تا ۳۵		۵۰ سال و بیشتر	
		فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
زبان مسلط		۷۸	۹۷,۵	۶۷	۸۳,۷۵	۱۴	۱۷,۵
فارسی							

براساس نتیجه تحلیل واریانس بین گروهی ($F=9/124$ ، $P=0/000<0/05$) و با توجه به داده‌های جدول می‌توان بر تفاوت معنادار میانگین‌ها در زمینه گرایش علاقه‌مندان به زبان فارسی در زمینه تماشای برنامه‌های تلویزیون در گروه‌های سنی متفاوت مهر تأیید گذاشت. مطابق با اعداد جدول بالا، گرایش به تماشای برنامه‌های تلویزیون در بین گروه‌های سنی پایین‌تر بیشتر است. در حوزه مذهب مشخصاً از آزمودنی‌ها پرسیدیم که با چه زبانی با خدای خود راز و نیاز می‌کنند. جدول (۹) میزان گرایش به استفاده از زبان فارسی در حوزه مزبور را نشان می‌دهد.

در حوزه مذهب نیز بیشترین میزان بهره‌گیری از زبان فارسی در بین گروه سنی ۱۲ تا ۱۷ سال با ۸۶,۲۴ درصد و کمترین میزان بهره‌گیری از آن، در بین گروه سنی بالای ۵۰ سال، با میانگین ۱۲ درصد مشاهده شد. این رقم، در گروه سنی ۲۵ تا ۳۵ سال ۳۲,۴ درصد بوده‌است. براساس نتیجه تحلیل واریانس بین گروهی ($F=14/124$ ، $P=0/000<0/05$) و با توجه به داده‌های جدول تفاوت معنادار میانگین‌ها در زمینه کاربرد فارسی در گروه‌های سنی متفاوت و در حوزه مذهبی مشاهده شد.

۵-۲- ارتباط بین مؤلفه‌های اجتماعی و کاربری زبان

همچنان که مشاهده شد، در گروه‌های سنی پایین‌تر، ما شاهد افزایش استفاده از زبان فارسی هستیم حال آنکه در گروه‌های سنی بالاتر، گرایش به استفاده از زبان فارسی کمتر است. از سویی دیگر، میزان استفاده از زبان رسمی، مطابق با مطالعات جامعه‌شناسی زبان در بین زنان بیشتر از مردان است. در جدول زیر، میزان کاربری زبان فارسی دختران و زنان در هر دو گروه سنی آغازین در حوزه خانواده نشان داده شده‌است.

جدول ۹- کاربری زبان فارسی مردان و زنان در گروه‌های سه‌گانه

۲۵ تا ۳۵		۱۲ تا ۱۷		گروه سنی / مخاطبان
دختر/زن	پسر/مرد	دختر	پسر	
۶۱	۴۲	۷۴	۵۲	پدر و مادر
۸۱	۵۲	۹۳	۷۱	خواهر یا برادر کوچک‌تر
۶۳	۵۹	۷۸	۶۱	خواهر یا برادر بزرگ‌تر
۵۴	۳۱	۵۵	۴۳	عمو، دایی، خاله و عمه
۳۵	۲۱	۳۹	۳۲	پدربزرگ یا مادربزرگ
۷۷	۳۲	۸۵	۵۴	فرزندان فامیل

براساس نتیجه آزمون تی مستقل و با توجه به داده‌های جدول در گروه سنی ۱۲ تا ۱۷ سال، فرض برابری میانگین‌ها بین دختر و پسر در زمینه ارتباط با مخاطبان مختلف به زبان فارسی، با اطمینان ۹۵ درصد رد می‌شود ($t=-21/13, P=0/000<0/05$). عدم برابری میانگین‌ها بین مرد و زن در گروه‌های سنی ۲۵ تا ۳۵ سال ($t=-14/13, P=0/000<0/05$) نیز مشاهده شد ($P=0/000<0/05$). تفسیر این یافته آنست که در مجموع، دختران بیشتر از پسران از زبان فارسی در تعاملات خویش استفاده می‌کنند. با توجه به اهمیت مؤلفه «تحصیلات» در مطالعات جامعه‌شناختی زبان، به بررسی تأثیر مؤلفه مزبور در حوزه کاربرد زبان فارسی مبادرت ورزیدیم. نظربه گروه سنی بالای ۵۰ سال، تعداد افراد تحصیل کرده بسیار اندک است و گروه سنی ۱۲ تا ۱۷ سال گروه همگنی از نظر سطح تحصیلات است، به بررسی میزان کاربرد زبان در گروه سنی میانی ۲۵ تا ۳۵ سال پرداختیم. داده‌های جدول (۱۰) بیانگر نقش مؤلفه تحصیلات در گروه سنی مزبور دارد.

جدول ۱۰- کاربرد زبان فارسی در مردان و زنان در گروه سنی ۲۵ تا ۳۵ سال

گروه سنی	۲۵ تا ۳۵		
	مخاطبان	زیر دیپلم	فوق دیپلم و لیسانس
پدر و مادر	۱۲	۲۲	۳۶
خواهر یا برادر کوچک‌تر	۱۰	۵۴	۷۲
خواهر یا برادر بزرگ‌تر	۷	۴۱	۵۷
عمو، دایی، خاله و عمه	۶	۲۵	۳۲
پدربزرگ یا مادربزرگ	۴	۱۲	۱۹
فرزندان فامیل	۴۳	۵۱	۷۴

نتیجه تحلیل واریانس بین گروهی ($F=16/524, P=0/000 < 0/05$) و داده‌های جدول می‌تواند بیانگر تفاوت معنادار میانگین‌ها در زمینه کاربرد فارسی در سطوح تحصیلی مختلف در ارتباط با مخاطبان باشد. براساس ارقام جدول می‌توان گفت که گرایش به استفاده از فارسی در سخنوران با مدرک زیر دیپلم، از بقیه رده‌ها کمتر است درحالی‌که با افزایش سطح تحصیلات، میزان استفاده از زبان فارسی نیز بیشتر می‌شود.

با توجه به نقش محوری عامل شهرنشینی در مطالعات جامعه‌شناسی زبان، به بررسی تأثیر مؤلفه مزبور بر کاربرد زبان مبادرت ورزیدیم. نتیجه تحلیل واریانس بین گروهی ($F=18/124, P=0/000 < 0/05$) و داده‌های جدول پایین، حکایت از آن داشت که کاربرد زبان فارسی در سخنوران شهری به صورت معناداری نسبت به سخنوران روستایی در همه گروه‌های سنی بیشتر است.

جدول ۱۱- میزان آموختن زبان فارسی به‌عنوان زبان اول در سخنوران جامعه شهری و روستایی

محل سکونت	شهر		روستا	
	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
۱۲ تا ۱۷	۳۳	۸۲٫۵	۸	۲۰
۲۵ تا ۳۵	۷	۱۷٫۵	۱	۲٫۵
۵۰ سال و بیشتر	۲	۵	۰	۰

۵-۳- نگرش زبانی

از نظر جامعه‌شناسان زبان، باور و طرز نگرش اهل زبان درباره اهمیت و جایگاه اجتماعی یک آن موجب می‌گردد اهل زبان تمایل به استفاده از آن داشته باشند. پس از آموذنی‌ها پرسیده شد که آیا دانستن گویش گنابادی را ضروری می‌دانند؟

جدول ۱۲- نگرش سه گروه سنی در باب ضروری بودن گویش گنابادی

میزان ضروری بودن گویش گنابادی رده سنی		خیلی		کم		اصلاً مهم نیست		مجموع	
		فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
۱۲ تا ۱۷		۹	۱۱,۲۵	۱۲	۱۵	۵۹	۷۳,۷۵	۸۰	۱۰۰
۲۵ تا ۳۵		۱۱	۱۳,۷۵	۱۸	۲۲,۵	۵۱	۶۳,۷۵	۸۰	۱۰۰
۵۰ سال و بیشتر		۷۱	۸۸,۷۵	۸	۱۰	۱	۱,۲۵	۸۰	۱۰۰
کل آزمودنی‌ها		۹۱	۳۷,۹۱	۳۸	۱۵,۸۳	۱۱۱	۴۶,۲۵	۲۴۰	۱۰۰

براساس نتیجه تحلیل واریانس بین گروهی ($F=8/624, P=0/000<0/05$) و با توجه به داده‌های جدول می‌توان بر تفاوت معنادار نگرش سخنگویان در گروه‌های سنی متفاوت مهر تأیید گذاشت. هرچه به گروه‌های سنی پایین‌تر پیش می‌رویم، گرایش به گویش گنابادی به شکل چشمگیری کمتر می‌شود. تفسیر این یافته مهم آنست که استفاده از گویش گنابادی در بین نوجوانان و جوانان، رفته‌رفته کم می‌شود و این از نشانه‌های تغییر زبانی است، چراکه اهل زبان، ضرورتی برای یادگیری و استفاده از گویش بومی خویش احساس نمی‌کند. نکته تأثیرگذار دیگر در تغییر زبانی، میزان علاقه‌مندی والدین به آموزش گنابادی است. بدین منظور، از آزمودنی‌های هر سه گروه سنی پرسیده شد که فرزندان خود را در گفت‌وگو به چه زبانی تشویق می‌کنند

جدول ۱۳- میزان علاقه‌مندی به آموزش گویش گنابادی در سه گروه سنی

علاقه‌مندی و تشویق فرزندان (آتی) به فراگیری گنابادی		فارسی		گنابادی		مجموع	
		فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
۱۲ تا ۱۷		۶۵	۸۱,۲۵	۱۵	۱۸,۷۵	۸۰	۱۰۰
۲۵ تا ۳۵		۴۴	۵۵	۳۶	۴۵	۸۰	۱۰۰
۵۰ سال و بیشتر		۳	۳,۷۵	۷۷	۹۶,۲۵	۸۰	۱۰۰

تحلیل واریانس بین گروهی ($F=17/164, P=0/000<0/05$) و داده‌های جدول حکایت از تفاوت معنادار علاقه‌مندی به گویش گنابادی در گروه‌های سنی متفاوت داشت؛ با افزایش سن، میزان علاقه‌مندی والدین به استفاده فرزندان از گویش گنابادی بیشتر می‌شود، چراکه بیشترین علاقه‌مندی در گروه سنی ۵۰ سال به بالا مشاهده می‌شود و کمترین در گروه سنی

۱۲ تا ۱۷ سال. این یافته و اختلاف موجود در زمینه میزان علاقه‌مندی سخنوران به آموزش زبانی حکایت از تغییر نگرش زبانی در نسل‌های مختلف دارد.

عامل دیگر در تغییر نگرش زبانی، زبان ارتباطی والدین است. زمانی که والدین علاقه‌ای به استفاده از گویش گنابادی در تعاملات بین‌فردی نداشته باشند، فرزندان نیز با الگوگیری از آنها تمایل چندانی نخواهند داشت. بدین منظور، از آزمودنی‌ها پرسیده شد که تا چه میزان تمایل دارند تا همسر (آتی) شان به زبان فارسی با آنها ارتباط برقرار کنند. در جدول (۱۴) میانگین پاسخ آزمودنی‌ها نشان داده شده است.

جدول ۱۴- میزان علاقه‌مندی سخنوران به برقراری ارتباط با همسر به زبان فارسی

یا گویش گنابادی در سه گروه سنی

علاقه‌مندی در مورد نوع زبان همسر		فارسی		گنابادی		مجموع	
		درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی
رده سنی							
۱۷ تا ۱۲		۶۶	۸۲,۵	۱۴	۱۷,۵	۸۰	۱۰۰
۳۵ تا ۲۵		۲۸	۳۵	۵۲	۶۵	۸۰	۱۰۰
۵۰ سال و بیشتر		۲	۲,۵	۷۸	۹۷,۵	۸۰	۱۰۰

براساس نتیجه تحلیل واریانس بین گروهی ($F=9/181, P=0/001 < 0/05$) و با توجه به داده‌های جدول تفاوت معنادار میانگین‌ها در زمینه میزان علاقه‌مندی به استفاده از زبان فارسی برای ارتباط با همسر آتی در گروه‌های سنی متفاوت مشهود است.

نکته دیگر تمایز بین لهجه، گویش و زبان است. برخی از برجسته‌ترین جامعه‌شناسان زبان مانند هادسون (۱۹۸۰) به جای استفاده از سه اصطلاح مزبور ترجیح می‌دهند از اصطلاح خنثای گونه زبانی استفاده کنند. پس انتخاب هر یک از سه اصطلاح مزبور می‌تواند بیانگر نوع دیدگاه سخنوران باشد. با توجه به اینکه با آزمایش پرسشنامه‌ها مشخص شد که بسیاری از سخنوران به‌ویژه در گروه ۵۰ سال و بیشتر، آشنایی با اصطلاح گویش نداشته‌اند، از اصطلاح گویش استفاده نشد. نتایج عملکرد آزمودنی‌ها در جدول (۱۵) نشان داده شده است.

جدول ۱۵- نوع نگرش افراد بر مبنای انتخاب عناوین مناسب برای گنابادی

عنوان مناسب		زبان		لهجه		سایر	
		درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی
رده سنی							
۱۷ تا ۱۲		۲۶	۳۲,۵	۴۸	۶۰	۶	۷,۵
۳۵ تا ۲۵		۴۳	۵۳,۷۵	۳۵	۴۳,۷۵	۲	۲,۵
۵۰ سال و بیشتر		۵۷	۷۱,۲۵	۲۲	۲۷,۵	۱	۱,۲۵

براساس نتیجه تحلیل واریانس بین گروهی ($F=7/261, P=0/001<0/05$) و با توجه به داده‌های جدول می‌توان تفاوت معنادار میانگین‌ها در زمینه میزان علاقه آزمودنی‌ها به انتخاب اصطلاح، لهجه یا زبان را تأیید کرد. مطابق با اعداد جدول بالا به ترتیب در ، سخنوران ترجیح می‌دهند تا از اصطلاح زبان در هنگام صحبت کردن در مورد گنابادی استفاده نمایند.

آنگاه که لهجه یا زبان مورد نظر از شأن و منزلت اجتماعی ویژه برخوردار باشد، بروز و تجلی ویژگی‌های زبان‌شناختی آن گونه زبانی نیز مثبت تلقی می‌شود. به صورت مشخص، از آزمودنی‌ها پرسیده شد که آیا در صورت داشتن لهجه گنابادی در هنگام صحبت کردن به فارسی از شأن و اعتبار آنها کم می‌شود.

جدول ۱۶- نگرش سخنوران در مورد داشتن لهجه گنابادی در هنگام صحبت کردن به زبان فارسی

میزان کاهش لهجه گنابادی از اعتبار افراد		خیلی		کم		اصلاً مهم نیست		مجموع
ردۀ سنی	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
۱۲ تا ۱۷	۱۲	۱۵	۲۲	۲۷,۵	۴۶	۸,۷۵	۸۰	۱۰۰
۲۵ تا ۳۵	۵	۶,۲۵	۱۹	۲۳,۷۵	۵۶	۷۰	۸۰	۱۰۰
۵۰ سال و بیشتر	۰	۰	۱۶	۲۰	۶۴	۸۰	۸۰	۱۰۰
کل آزمودنی‌ها	۱۷	۲۱,۲۵	۵۷	۷۱,۲۵	۱۶۶	۱۵۸,۷۵	۲۴۰	۱۰۰

نتیجه تحلیل واریانس درون گروهی ($F=6/218, P=0/001<0/05$) و بین گروهی ($F=17/164, P=0/000<0/05$) و توجه به داده‌های جدول، نشان از تفاوت معنادار میانگین‌ها داشت. پس بیشتر سخنوران معتقدند که صحبت کردن فارسی با لهجه گنابادی از اعتبار آنها نمی‌کاهد؛ هرچند این نگرش، در سن بالای ۵۰ سال برجسته‌تر است. در وهله آخر، به صورت ویژه از گویشوران گنابادی سؤال شد که آیا از نظر آنها، گویش گنابادی رو به زوال است.

جدول ۱۷- نگرش سخنوران در باب زوال تدریجی گنابادی

زوال تدریجی		بلی		خیر		نمی‌دانم		مجموع
ردۀ سنی	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
۱۲ تا ۱۷	۴۹	۶۱,۲۵	۱۸	۲۲,۵	۱۳	۱۶,۲۵	۸۰	۱۰۰
۲۵ تا ۳۵	۴۳	۵۳,۷۵	۱۳	۱۶,۲۵	۲۴	۳۰	۸۰	۱۰۰
۵۰ سال و بیشتر	۵۷	۷۱,۲۵	۵	۶,۲۵	۱۸	۲۲,۵	۸۰	۱۰۰
کل آزمودنی‌ها	۱۴۹	۶۲,۰۸	۳۶	۱۵	۵۵	۲۲,۹۱	۲۴۰	۱۰۰

نتیجه تحلیل واریانس درون‌گروهی ($F=3/128$, $P=0/001<0/05$) و بین‌گروهی ($F=14/124$, $P=0/000<0/05$) و همچنین، داده‌های جدول بالا، بیانگر تفاوت معنادار میانگین عملکردی هر گروه سنی در زمینه نوع نگرش آنها نسبت به زوال یا عدم زوال گنابادی بود.

۶- نتیجه‌گیری

هدف اصلی مقاله شناسایی موقعیت اجتماعی و کاربردی گویش گنابادی در بین سخنگویان بومی شهر گناباد بود. برای نیل به این مهم، تأثیر مؤلفه‌های اجتماعی مانند سن، تحصیلات، جنسیت و شهرنشینی بر بسامد کاربرد گویش گنابادی در حوزه‌های مختلف بررسی شد. از سویی دیگر نوع نگرش نسبت به گویش گنابادی در سه رده سنی بررسی شد. بر این اساس، مهم‌ترین یافته‌های مقاله عبارت‌اند از:

در حوزه خانواده شاهد سیر نزولی فراگیری گویش گنابادی به‌عنوان گونه زبانی نخست هستیم و در گروه‌های سنی بالاتر، بسامد کاربردی گنابادی بیشتر از فارسی است. در حوزه مدرسه زبان فارسی زبان مسلط است که این می‌تواند از اعتبار و منزلت اجتماعی گویش گنابادی بکاهد و به تدریج به نگرش منفی نسبت به گویش گنابادی منجر شود. در حوزه اداری کاربرد گسترده زبان فارسی در گروه سنی ۱۲ تا ۱۷ سال، بسیار بیشتر از دیگر گروه‌های سنی است و البته کاربری هر یک از دو گونه فارسی و گنابادی، تابعی از بافت موقعیتی است چراکه در تعامل با پزشک، بیشترین کاربرد زبان فارسی مشاهده می‌شود. در حوزه شهری بین سن مخاطبان و کاربری زبان فارسی رابطه معکوس وجود دارد؛ در گروه‌های سنی بالاتر کاربرد زبان فارسی کاهش می‌یابد. از سویی دیگر، کاربری زبان فارسی، تابعی از موقعیت اجتماعی مخاطبان نیز است، به همین دلیل در تعامل با معلم بیشترین کاربرد زبان فارسی مشاهده گردید.

در حوزه مذهب، هنر و سرگرمی نیز شاهد بیشترین استفاده از زبان فارسی در گروه سنی پایین‌تر هستیم و با افزایش سن، این گرایش، کمتر می‌شود. به‌ویژه، از آنجاکه مذهب از درونی‌ترین حوزه‌هاست و تغییرات زبانی در این حوزه، معمولاً در کمینه‌ترین صورت ممکن قرار دارد، بی‌میلی به استفاده از گویش گنابادی، حتی در این حوزه خاص، می‌تواند بیانگر زوال تدریجی گویش گنابادی باشد.

بنابراین، برآیند عملکرد آزمودنی‌ها در حوزه‌های خانواده، مدرسه، اداره، شهر، مذهب، هنر و سرگرمی، حکایت از ارتباط تنگاتنگ مؤلفه اجتماعی سن و کاربری زبان فارسی دارد، چراکه در

گروه‌های سنی پایین‌تر و در حوزه‌های موقعیتی مختلف و تعاملات بین‌افردی، شاهد کاربرد گسترده زبان فارسی هستیم. این یافته، همسو با نتایج پژوهش‌های پیشین در گستره جغرافیای گویشی ایران (زندى، نصیری و رادنیری، ۱۳۹۴؛ فراستی، صابری و ویسی، ۱۳۹۷) و خارج ایران (وارداف و فولر، ۲۰۲۱؛ هولمز و ویلسون؛ ۲۰۲۱) است که بر نقش مهم مؤلفه سن در کاربرد زبان استاندارد تأکید ورزیده‌اند. این یافته، می‌تواند به معنای روند رو به افول کاربرد گویش گنابادی باشد.

از سویی دیگر، در حوزه خانواده، کاربرت بیشتر دختران نسبت به پسران، در گروه‌های سه‌گانه سنی، حکایت از تأثیر مؤلفه جنسیت در کاربرد زبان فارسی دارد. یافته مزبور، مهر تأییدی بر نتیجه پژوهش‌های ایرانی (زندى و همکاران، ۱۳۹۴؛ بشیرنژاد، ۱۳۹۷) و خارج از مرزهای گویشی ایران (کوتز^۱، ۲۰۱۵؛ بوچولتز^۲، ۲۰۰۲؛ بارون و پاندارووا^۳، ۲۰۱۵؛ جنیو^۴، ۲۰۱۴) دارد که بر نقش تأثیرگذار مؤلفه جنسیت بر کاربرد زبان استاندارد تأکید دارند. اینکه دختران نسبت به پسران گرایش بیشتری دارند تا از فارسی استفاده نمایند می‌تواند موجب افزایش فراگیری زبان فارسی در بستر خانواده باشد، چراکه دختران، مادران آینده، نقش محوری در زبان‌آموزی فرزندان برعهده دارند.

گرایش بیشتر سخنگویان با مدرک فوق لیسانس و دکتری به استفاده از زبان فارسی، نسبت به دیگر سخنگویان، با سطوح پایین‌تر تحصیلی حکایت از نقش بنیادین مؤلفه اجتماعی تحصیلات در کاربرت زبان معیار است. نقش تعیین‌کننده تحصیلات بر کاربرد گونه معیار، چه در جغرافیای گویشی ایران (قریشی، حاجی‌آبادی و مبارکی، ۱۳۹۳؛ احمدی و زندی، ۱۳۹۷؛ عزیزی و همکاران، ۱۳۹۷) و چه در خارج ایران (میلروی و میلروی^۵، ۲۰۰۲؛ هورنبرگر و مک‌کی^۶، ۲۰۱۰) تأیید شده است. رشد روزافزون قشر تحصیل‌کرده در جامعه و گرایش روزافزون آنان به استفاده از زبان فارسی، همگی، نشانگر کاهش تدریجی سخنوران گنابادی در آینده خواهد بود.

یافته‌ها حکایت از کاربرد گسترده زبان فارسی در میان شهریان نسبت به روستاییان در سطوح مختلف سنی دارد. پژوهش‌ها در جامعه‌شناسی زبان بر اهمیت مؤلفه شهرنشینی بر کاربرد زبان فارسی تأکید داشته‌اند (بشیرنژاد، ۱۳۹۷؛ مورتیمر و ورتهم^۷، ۲۰۱۵؛ یئونو کوکور آویلا^۸

-
1. Coates
 2. Bucholtz
 3. Barron & Pandarova
 4. Jinyu
 5. Milroy & Milroy
 6. Hornberger & McKay
 7. Mortimer & Wortham
 8. Jeon & Cukor-Avila

۲۰۱۶). با توجه به شیوع شهرنشینی در ایران، تمایل بیشتر ساکنان شهرنشین، در جهت کاربست زبان فارسی در تعاملات بینافردی، حکایت از زوال تدریجی گویش گنابادی دارد. گرایش بیشتر سخنگویان نوجوان و جوان گنابادی به گزینش عنوان لهجه برای گونه گنابادی، تمایل بیشتر آنها به بهره‌گیری از زبان فارسی برای ارتباط با همسر آینده و ترجیح بیشتر آنها به کاربست بیشتر زبان فارسی فرزندان‌شان، عواملی هستند که حکایت از نگرش مثبت سخنگویان گنابادی نسبت به زبان فارسی دارد. این یافته، بدان معناست که رفته‌رفته، گویش گنابادی، جایگاه اجتماعی خود را از دست داده‌است و این می‌تواند نشانه‌ای از تغییر زبانی باشد چون اهل زبان ضرورتی برای یادگیری و بهره‌گیری گویش بومی احساس نمی‌کنند. درنهایت، همه سخنگویان گنابادی در سه گروه سنی مورد مطالعه، نسبت به زوال تدریجی گویش گنابادی اتفاق نظر داشتند که این آشکارا حکایت از آن دارد که گویش مزبور در حال طی کردن روند زوال است. از این منظر، بر پایه چارچوب نظری پنج‌گانه مخاطره زبانی وورم (۲۰۰۲) و همسو با دیگر پژوهش‌های گویش‌های ایرانی، مانند زندگی، روشن و نصیری‌الموتی (۱۳۹۰)، قریشی حاجی آبادی و مبارکی (۱۳۹۳)، فرهنگد (۱۳۹۶) و بشیرنژاد (۱۳۹۷) می‌توان اظهار کرد که گنابادی گویش در معرض خطر است، چراکه تنها گروه بزرگسالان مسن‌تر، تمایل به استفاده از گویش گنابادی دارند و اثری از آموزش گنابادی در خانواده‌ها به‌عنوان بنیادی‌ترین پایگاه ارتباطی مشاهده نشد.

پیوست (پرسش‌نامه پژوهش):

حوزه خانواده

- ۱) کدام یک از زبان فارسی معیار یا گویش گنابادی را به‌عنوان زبان اول در خانواده فراگرفته‌اید؟
(الف) فارسی □ (ب) گنابادی □
- ۲) شما به زبان فارسی بیشتر مسلط هستید یا گنابادی؟
(الف) فارسی □ (ب) گنابادی □
- ۳) در برقراری ارتباط با پدر، از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟
(الف) فارسی □ (ب) گنابادی □
- ۴) در برقراری ارتباط با مادر، از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟
(الف) فارسی □ (ب) گنابادی □
- ۵) در برقراری ارتباط با خواهر کوچک‌تر، از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟
(الف) فارسی □ (ب) گنابادی □
- ۶) در برقراری ارتباط با برادر کوچک‌تر، از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟

الف) فارسی □ ب) گنابادی □

۷) در برقراری ارتباط با برادر بزرگ‌تر، از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟

الف) فارسی □ ب) گنابادی □

۸) در برقراری ارتباط با خواهر بزرگ‌تر، از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟

الف) فارسی □ ب) گنابادی □

۹) در برقراری ارتباط با عمو، دایی، عمه و خاله از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟

الف) فارسی □ ب) گنابادی □

۱۰) در برقراری ارتباط با پدربزرگ یا مادربزرگ از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟

الف) فارسی □ ب) گنابادی □

۱۱) در برقراری ارتباط با فرزندان فامیل از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟

الف) فارسی □ ب) گنابادی □

حوزهٔ مدرسه

۱۲) در برقراری ارتباط با دانش‌آموزان در حیاط مدرسه، بیشتر از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا

گنابادی؟

الف) فارسی □ ب) گنابادی □

۱۳) در برقراری ارتباط با مستخدم مدرسه از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟

الف) فارسی □ ب) گنابادی □

۱۴) در برقراری ارتباط با معلم در حیاط مدرسه از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟

الف) فارسی □ ب) گنابادی □

۱۵) در برقراری ارتباط با معلم در دفتر مدرسه از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟

الف) فارسی □ ب) گنابادی □

۱۶) در برقراری ارتباط با مدیر در دفتر مدرسه از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟

الف) فارسی □ ب) گنابادی □

۱۷) در برقراری ارتباط با معلم خویش در محیط کلاس از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟

الف) فارسی □ ب) گنابادی □

حوزهٔ اداری

۱۸) در برقراری ارتباط با پزشک بیشتر از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟

الف) فارسی □ ب) گنابادی □

۱۹) در برقراری ارتباط با منشی پزشک از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟

الف) فارسی □ ب) گنابادی □

۲۰) در برقراری ارتباط با کارمند از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟

الف) فارسی □ ب) گنابادی □

حوزه شهری

- (۲۱) در برقراری ارتباط با معلم از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟
الف) فارسی ☐ ب) گنابادی ☐
- (۲۲) در برقراری ارتباط با مغازه‌دار از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟
الف) فارسی ☐ ب) گنابادی ☐
- (۲۳) در برقراری ارتباط با همسایه از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟
الف) فارسی ☐ ب) گنابادی ☐
- (۲۴) در برقراری ارتباط با جوان غریبه از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟
الف) فارسی ☐ ب) گنابادی ☐
- (۲۵) در برقراری ارتباط با شخص کهنسال غریبه از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟
الف) فارسی ☐ ب) گنابادی ☐
- (۲۶) در برقراری ارتباط با راننده از زبان فارسی استفاده می‌کنید یا گنابادی؟
الف) فارسی ☐ ب) گنابادی ☐

حوزه مذهب، هنر و سرگرمی

- (۲۷) شما به خواندن یا شنیدن شعر به زبان فارسی بیشتر علاقه‌مندید یا گنابادی؟
الف) فارسی ☐ ب) گنابادی ☐
- (۲۸) شما علاقه‌مند به اجرا یا تماشای تئاتر به زبان فارسی هستید یا گنابادی؟
الف) فارسی ☐ ب) گنابادی ☐
- (۲۹) آیا شما بیشتر علاقه‌مند به تماشای اجرای موسیقی یا شنیدن موسیقی به زبان فارسی هستید یا گنابادی؟
الف) فارسی ☐ ب) گنابادی ☐
- (۳۰) تماشای فیلم سینمایی به زبان فارسی بیشتر برای شما جذاب است یا گنابادی؟
الف) فارسی ☐ ب) گنابادی ☐
- (۳۱) شنیدن یا خواندن داستان به فارسی برای شما جذابیت بیشتری دارد یا گنابادی؟
الف) فارسی ☐ ب) گنابادی ☐
- (۳۲) ترجیح می‌دهید که برنامه‌های تلویزیون را به زبان فارسی تماشا کنید یا گنابادی؟
الف) فارسی ☐ ب) گنابادی ☐
- (۳۳) شما با چه زبانی با خدای خویش راز و نیاز می‌کنید؟
الف) فارسی ☐ ب) گنابادی ☐

نگرش زبانی

- (۳۴) آیا از نظر شما دانستن گویش گنابادی ضروری است؟
الف) خیلی ☐ ب) کم ☐ ج) هرگز مهم نیست ☐

- ۳۵) در حال حاضر، بیشتر فرزندان خویش را به گفت‌وگو با چه زبانی تشویق می‌کنید؟
الف) فارسی □ ب) گنابادی □
- ۳۶) در صورتی که در آینده صاحب فرزند شوید، بیشتر تمایل دارید کودکان خویش را به صحبت کردن به چه زبان یا گویشی تشویق کنید؟
الف) فارسی □ ب) گنابادی □
- ۳۷) شما بیشتر تمایل دارید که همسر آینده شما به زبان فارسی با شما ارتباط برقرار کند یا گنابادی؟
الف) فارسی □ ب) گنابادی □
- ۳۸) در هنگام صحبت کردن در مورد گنابادی، تمایل دارید تا از کدام یک از عناوین لهجه، زبان یا اصطلاحات دیگر استفاده شود؟
الف) زبان □ ب) لهجه □ ج) سایر □
- ۳۹) آیا در صورت داشتن لهجه گنابادی در هنگام صحبت کردن به فارسی از شأن و اعتبار اجتماعی شما کم می‌شود؟
الف) خیلی □ ب) کم □ ج) اصلاً مهم نیست □
- ۴۰) آیا از نظر شما گونه گنابادی رو به زوال است؟
الف) بله □ ب) خیر □ ج) نمی‌دانم □

منابع

- احمدی، س.، زندی، ب. ۲۰۱۹. «بررسی جایگاه و کاربرد زبان‌های فارسی و کردی در اورامانات از دیدگاه زبان‌شناسی اجتماعی». *علوم/اجتماعی*، ۱۲(۴۳): ۱۳۳-۱۶۴.
- بشیرنژاد، ح. ۱۳۹۷. «تحلیلی اجتماعی-زبان‌شناختی بر جایگاه و کاربرد مازندرانی و فارسی در استان مازندران». *زبان‌پژوهی (علوم/انسانی)*، ۱۰(۲۷): ۱۱۹-۱۴۵.
- ذوالفقاری انارکی، س. ۱۳۸۱. «گویش بختیاری: بقا یا زوال؟». *انسان‌شناسی (نامه انسان‌شناسی)*، ۱(۱): ۱۴۷-۱۷۷.
- زندی، ب.، روشن، ب. و نصیری الموتی، س. ۱۳۹۰. «جایگاه و کاربرد زبان فارسی و گویش تنکابنی در شهر تنکابن». *زبان و زبان‌شناسی*، ۷(۱۴): ۴۱-۵۵.
- زندی، ب.، نصیری، پ. و رادنیری، س.ا. ۱۳۹۴. «بررسی پدیده دوزبان‌گویی در شهر اردبیل از دیدگاه زبان‌شناسی اجتماعی». *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*، ۷(۱۳): ۸۹-۱۰۷.
- عزیزی، ک.، عزیزی فر، ا.، گوهری، ح. و ولیدی، ش. ۲۰۱۸. «بررسی جامعه‌شناختی پدیده رمزگردانی دوزبان‌های کردی کلهری-فارسی در دانش‌آموزان». *تدریس‌پژوهی*، ۶(۳): ۳۹-۶۳.
- عموزاده، م. ۲۰۰۲. «همگرایی و دوزبان‌گویی در گویش مازندرانی». *پژوهش‌نامه علوم/انسانی و اجتماعی*، ۶: ۱۳۹-۱۶۰.

- فراستی، ش، صابری، ک. و ویسی، ه. ۲۰۱۹. «فرسایش و تغییرات زبانی در کردی کلهری ایلامی‌های مقیم تهران». *مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران*، ۷(۲): ۹۵-۱۱۰.
- فرهمند، آ. ۱۳۹۶. «بررسی نقش عوامل اجتماعی در نابودی گویش به‌دینان کرمان و تلاش برای نجات آن». *مطالعات ایرانی*، ۱۶(۳۱): ۱۴۱-۱۶۵.
- قریشی، م، حاجی‌آبادی، ن، و مبارکی، م. ۱۳۹۴. «گویش بیرجندی: بقا یا زوال؟». *فصلنامه مطالعات فرهنگی/اجتماعی خراسان*، ۹(۱): ۷۳-۸۶.
- کلباسی، ا. ۱۳۸۸. *فرهنگ توصیفی گونه‌های زبانی ایران*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نرسیسیانس، ا. ۱۳۷۵. بررسی چندزبان‌گونه‌گی در شهر تهران. *نامه علوم/اجتماعی*، ۸(۸): ۴۷-۸۰.
- Barron, A., & Pandarova, I. 2016. *The sociolinguistics of language use in Ireland. In Sociolinguistics in Ireland* (pp. 107-130). Palgrave Macmillan, London.
- Bucholtz, M. 2002. From 'sex differences' to gender variation in sociolinguistics. *University of Pennsylvania Working Papers in Linguistics*, 8(3): 4.
- Campbell, L. 1994. Language death//*Encyclopedia of Language and Linguistics*. Vol. 5.
- Coates, J. 2015. *Women, men and language: A sociolinguistic account of gender differences in language*. Routledge.
- Fasold, R. 1984. *The sociolinguistics of society*, Oxford, Basil Black.
- Ferguson, C. A. 1959. Diglossia. *Word*, 15(2): 325-340.
- Fishman, J. 1996. *What Do You Lose When You Lose Your Language?* ERIC. London.
- Fishman, J. A. 1967. Bilingualism with and without diglossia; diglossia with and without bilingualism. *Journal of social issues*, 23(2): 29-38.
- Gal, S. 1979. *Language shift: Social determinants of linguistic change in bilingual Austria*. Academic Press.
- Holmes, J., & Wilson, N. 2017. *An introduction to sociolinguistics*. Routledge.
- Hornberger, N. H., & McKay, S. (Eds.). 2010. *Sociolinguistics and language education* (Vol. 18). Bristol: Multilingual Matters.
- Hudson, R. A. 1996. *Sociolinguistics*. Cambridge university press.
- Jana, P., & Anna, S. 2019. Language maintenance and language death: the case of the Irish language. *Russian Journal of Linguistics*, 23(1): 40-61.
- Janse, M. 2003. Language death and language maintenance: problems and prospects. *In Language Death and Language Maintenance: Theoretical, practical and descriptive approaches* (pp. 9-17). John Benjamins.
- Jeon, L., & Cukor-Avila, P. 2016. 6. Urbanicity and language variation and change: Mapping dialect perceptions in and of Seoul. *In Cityscapes and Perceptual Dialectology* (pp. 97-116). De Gruyter Mouton.

- Jinyu, D. O. N. G. 2014. Study on gender differences in language under the sociolinguistics. *Canadian Social Science*, 10(3): 92-96.
- Krauss, M. 1992. The world's languages in crisis. *Language (Baltimore)*, 68(1): 4-10.
- Mashayekh, T. 2002. *Study of the Usage of Gilaki and Farsi in Rasht MA dissertation*. Tehran Arts & Cultural studies research center, 1381.
- Milroy, J., & Milroy, L. 2002. Language in society: Sociolinguistics. In *An encyclopedia of language* (pp. 278-295). Routledge.
- Mortimer, K. S., & Wortham, S. 2015. Analyzing language policy and social identification across heterogeneous scales. *Annual Review of Applied Linguistics*, 35: 160-172.
- Ricento, T. 2012. Political economy and English as a 'global' language. *Critical Multilingualism Studies*, 1(1): 31-56.
- Wardhaugh, R., & Fuller, J. M. 2021. *An introduction to sociolinguistics*. John Wiley & Sons.
- Wurm, S. 2002. *Strategies for language maintenance and revival*. Language endangerment and language maintenance: introduction, ed. by David Bradley and Maya Bradley, 11-23.

نفی در زبان فارسی

آزاده میرزائی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۱۶

چکیده

زبان‌ها در بازنمایی مفهوم نفی از امکانات مختلفی استفاده می‌کنند. پایین با نگاهی رده‌شناختی، به مفهوم نفی پرداخته و آن را به دو گروه «نفی جمله‌ای» و «نفی غیرجمله‌ای» تقسیم کرده‌است. در نفی جمله‌ای که سیطره عملکرد آن بر کل بند است، امکانات مختلفی چون وندافزایی، استفاده از ادات نفی، فعل اصلی و کمکی منفی‌ساز، اسم منفی‌ساز، قیدهای منفی‌ساز و کمی‌نماهای منفی‌ساز مطرح می‌شود. نفی غیرجمله‌ای دو زیربخش دارد که شامل نفی اشتقاقی و نفی در بند پیرو است. در این پژوهش، تلاش می‌کنیم با رویکردی داده‌بنیاد و براساس نمونه‌های موجود در «پیکره گزاره‌های معنایی زبان فارسی» و در صفحات وب، امکانات نفی را در زبان فارسی معرفی کنیم. بررسی داده‌ها نشان داد که الگوی غالب منفی‌سازی در زبان فارسی وندافزایی است اما دیگر امکانات نفی جمله‌ای معرفی‌شده پایین را هم می‌توان در زبان فارسی مشاهده کرد. ادات «نه»، فعل‌های اصلی مانند «خودداری کردن»، فعل کمکی «نکرد»، قیدی مانند «ابدا» و کمی‌نمای «هیچ»، نمونه‌ای از امکانات منفی‌سازی در زبان فارسی هستند. همچنین بررسی داده‌ها علاوه بر صحه گذاشتن بر وجود امکانات نفی تحلیلی در زبان فارسی، نشان داد که لزوماً با حضور کمی‌نما و قیدهای معرف مفهوم نفی، فعل جمله منفی نمی‌شود.

واژگان کلیدی: نفی، قطبیت، ادات نفی، فعل منفی، زبان فارسی

۱- مقدمه

مفهوم نفی چه به لحاظ نظری و چه از لحاظ کاربردی موضوع پژوهش‌های متعددی بوده است. جایگاه نفی و تعلق داشتن یا نداشتن آن به حوزه وجهیت^۱ (گیون، ۲۰۰۱) یا پذیرش آن به عنوان بخشی از مفهوم وجه^۲ (هلیدی و متیسن، ۲۰۰۴)، سیطره نفی و حوزه عملکرد آن بر هسته فعلی، فعل و موضوع‌های آن یا کل جمله (گیون، ۲۰۰۱ و ون‌ولین، ۲۰۰۵)، بررسی رده‌شناختی امکانات صرفی- نحوی بازنمایی مفهوم نفی (پاین، ۱۹۸۵ و گیون، ۲۰۰۱)، تعامل نفی و عناصر ساخت اطلاعی (گیون، ۲۰۰۱) و مانند آنها، مباحث نظری را پیش رو نهاده که متناسب با آنها بررسی‌های زبان‌ویژه متعددی سامان گرفته است.

زبان‌ها در بازنمایی مفهوم نفی از امکانات متنوعی استفاده می‌کنند و یکی از موضوعات مطرح در بحث مفهوم نفی، انواع امکانات صرفی یا نحوی است که به بازنمایی این مفهوم در زبان‌های مختلف اشاره می‌کند. بررسی‌های رده‌شناختی نشان می‌دهد که هر زبان معمولاً یکی از این امکانات را به عنوان الگوی رایج منفی‌سازی برمی‌گزیند و هم‌زمان، در کنار آن از امکانات دیگر منفی‌سازی و البته به صورت محدودتر بهره می‌برد. در برخی زبان‌ها مفهوم نفی به شکل دستوری شده و با استفاده از ادات نفی در کنار فعل ظاهر می‌گردد (هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۱۷۳). برای مثال در زبان انگلیسی not و در آلمانی nicht، چنین وظیفه‌ای به عهده دارند. البته در زبان آلمانی استفاده از حرف تعریف منفی برای اسم‌ها هم، نوعی سازوکار منفی‌سازی است. در مقابل این امکان، برخی زبان‌ها (مانند زبان فارسی) از وندافزایی برای بیان مفهوم نفی بهره می‌برند. دوبخشی شدن نشانگر نفی، امکان دیگری است که در برخی زبان‌ها مانند زبان فرانسه بر تنوعات سازوکارهای منفی‌سازی افزوده است.

همچنین بررسی‌های رده‌شناختی، علاوه بر معرفی این امکانات و بسیاری امکانات دیگر، می‌تواند تصویری از نحو جملات منفی و همبستگی آن با ترتیب سازه‌ها یا الگوی رفتاری نشانگرهای نفی در همراهی با برخی سازه‌های جمله به دست دهد. برای مثال در زبان انگلیسی به شرط حضور برخی از قیود منفی‌ساز مانند seldom nowhere never، عنصر نفی حذف می‌شود و فعل با اینکه معنای منفی می‌گیرد اما به شکل فعل مثبت در جمله ظاهر می‌شود. در زبان فارسی چنانچه این قیود ظاهر شوند، فعل همچنان صورت منفی خود را حفظ می‌کند.

1. modality

2. Mood

چنانکه گفته شد در زبان فارسی و در سطح جمله، بازنمایی مفهوم نفی عمدتاً به شکل وندافزایی است اما شواهد حاکی است که وندافزایی تنها امکان منفی‌سازی در زبان فارسی نیست. پژوهش حاضر ماهیتی توصیفی دارد و با نگاهی داده‌بنیاد و براساس دسته‌بندی پایین (۱۹۸۵)، مفهوم نفی را در زبان فارسی بررسی و تلاش می‌کند در پاسخ به این پرسش که زبان فارسی برای بازنمایی مفهوم نفی از چه امکاناتی استفاده می‌کند، تصویر جامعی از امکانات نفی در زبان فارسی ارائه دهد. بر این اساس، در این پژوهش پس از معرفی امکانات مطرح‌شده از نگاه پایین، نظرات موجود درباره موضوع نفی در زبان فارسی براساس رویکرد پایین مرور می‌شود و در هر بخش با استدلال و براساس داده‌های طبیعی از زبان فارسی، به وضعیت نفی در زبان فارسی توجه می‌شود. برای بررسی داده‌های طبیعی زبان فارسی و ارائه نمونه‌های مناسب، از داده‌های طبیعی موجود در پیکره «گزاره‌های معنایی زبان فارسی» (میرزائی و مولودی، ۲۰۱۶) و یا صفحات وب استفاده شده‌است.

در ادامه، ابتدا پیشینه پژوهش‌ها در موضوع نفی در زبان فارسی مرور می‌شود، سپس نگاه رده‌شناختی پایین (۱۹۸۵) در ارائه و دسته‌بندی انواع امکانات نفی معرفی می‌شود و پس از آن با نگاهی داده‌بنیاد، انواع امکانات نفی معرفی شده پایین (۱۹۸۵) در زبان فارسی در دو بخش نفی جمله‌ای (در بخش ۲) و نفی غیرجمله‌ای (در بخش ۳) بررسی می‌شود. در این بخش ذیل هر قسمت به نظر پژوهشگرانی که با رویکرد پایین مفهوم نفی را در زبان فارسی بررسی کرده‌اند هم توجه می‌شود.

۱-۱- پیشینه پژوهش

در زبان فارسی برخی پژوهش‌ها به نفی واژگانی توجه کرده‌اند و برخی دیگر به نفی فعل یا مفهوم نفی در سطح بند و جمله پرداخته‌اند.

ربانی اصفهانی (۱۳۷۵) مفهوم نفی را به دو بخش حوزه‌ای و جمله‌ای تقسیم می‌کند و بیان می‌دارد که وجه فعل (چه خبری، چه التزامی) بر منفی‌سازی آن اثر دارد. بر این اساس، تمرکز ربانی اصفهانی بر تعامل دو مفهوم نفی و وجه فعل است.

شقایق (۱۳۸۱) به نفی واژگانی پرداخته و انواع پیشوندهایی که مفهوم نفی را منتقل می‌کنند معرفی کرده و هم‌زمان میزان زایایی آنها را بررسی کرده‌است.

منصوری (۱۳۸۳) براساس الگوی پایین (۱۹۸۵)، امکانات منفی‌سازی در زبان فارسی را بررسی کرده‌است. باقری (۱۳۸۵) هم در بررسی انواع امکانات منفی‌سازی زبان فارسی، به

دسته‌بندی‌های پایین توجه کرده‌است. چون در ادامه و در بررسی امکانات منفی‌سازی معرفی‌شده پایین به دو پژوهش منصوری (۱۳۸۳) و باقری (۱۳۸۵) هم پرداخته می‌شود و تفاوت‌ها آنها با پژوهش حاضر بررسی می‌شود، در این بخش برای پرهیز از دوباره‌گویی، بیش از این به این دو اثر پرداخته نمی‌شود اما یکی از تفاوت‌های اصلی پژوهش ما با آنها در این است که از نظر آنها برخی امکانات معرفی‌شده پایین در زبان فارسی وجود ندارد اما در پژوهش حاضر برای این موارد نمونه‌هایی از زبان فارسی آورده شده‌است.

صدیق ضیابری (۱۳۸۸) براساس رویکردهای نحوی و کلامی (حاکمیت و مرجع‌گزینی، نقش‌گرایی و رده‌شناسی)، به بررسی مفهوم نفی در زبان فارسی پرداخته‌است. او برای تشخیص مفهوم نفی در جمله از دو آزمون «پرسش ضمیمه» و استفاده از قیود منفی مانند «هرگز» بهره می‌برد و براساس آن میان جملات مثبت و منفی تمایز می‌گذارد و به این ترتیب امکانات نفی را در زبان فارسی بررسی می‌کند. در ادامه آن بخش از نظرات صدیق ضیابری که به مقاله حاضر مربوط است بیشتر توضیح داده می‌شود.

روشن و باقری (۱۳۹۲) به بررسی جملات منفی‌ای پرداخته‌اند که با صورت مثبت‌شان هم‌ترازی ندارند. مظفری (۱۳۹۶) با توجه به آرای میستامو (۲۰۰۵ و ۲۰۰۷) و براساس رویکردی رده-نقشی به بررسی مفهوم نفی در زبان فارسی پرداخته‌است و بیان می‌دارد که «در زبان فارسی روش معمول و رایج نفی، نوع متقارن می‌باشد».

رضایی و آزادمنش (۱۳۹۷) براساس فضای مفهومی باند (۲۰۰۹) که به نقشه مفهومی مقوله نفی می‌پردازد، برای بیان مقوله نفی، سه راهبرد شامل نفی ساختوازی «ند-»، ساختار هم‌پایه «نه ... نه» و تکواژ آزاد «نه» یا «خیر» را معرفی می‌کنند.

میرزائی (۱۴۰۰) به بررسی رابطه قطبیت و وجهیت‌بندی در زبان فارسی پرداخته و در هر یک از امکانات وجهیت گزاره‌ای^۱ و وجهیت رویدادی^۲ وضعیت نفی و اثبات را بررسی کرده‌است.

۱-۲- مبانی نظری

پاین (۱۹۸۵) با نگاهی رده‌شناختی، به مفهوم نفی می‌پردازد و با استناد به کلیما (۱۹۶۴) مفهوم نفی را به دو گروه تقسیم می‌کند: الف- نفی جمله‌ای و ب- نفی سازه‌ای^۱. جمله (۱)، نمونه‌ای از نفی جمله‌ای و جمله (۲) نمونه‌ای از نفی سازه‌ای است.

1. propositional modality
2. event modality

۱. علی راحت نیست.

۲. علی ناراحت است.

پایین در معادل‌گزینی، به جای نفی سازه‌ای از نفی غیرجمله‌ای استفاده می‌کند و برای تشخیص نفی جمله‌ای، با استناد به کلیما (۱۹۶۴)، سه آزمون به شرح زیر معرفی می‌کند:

۱- قطبیت پرسش ضمیمه^۲ برای جملاتی که نفی جمله‌ای دارند مثبت است.

۲- جملات منفی، ضمیمه افزایشی neither را مجاز می‌دانند و جملات مثبت ضمیمه so را.

۳- جمله‌ای که نفی جمله‌ای دارد را می‌توان با عبارت not even ادامه داد.

صدیق‌ضیابری (۱۳۸۸: ۲۵۴-۲۶۱) در کنار این آزمون‌ها، دو آزمون گیون را هم مطرح می‌کند. او پس از آزمودن آنها در داده‌های زبان فارسی بیان می‌کند که در زبان فارسی تنها دو آزمون می‌تواند برای تشخیص جملات منفی به کار رود. آزمون اول همان آزمون نخست پایین، یعنی استفاده از پرسش ضمیمه است. در آزمون دوم مطرح می‌شود که «هیچ» و ترکیبات آن، عبارت «به عمرم» و قید «هرگز» عناصر زبانی هستند که در جملات مثبت امکان حضور ندارند و می‌توانند ملاکی برای منفی بودن جمله باشند.

در تقسیم‌بندی پایین، نفی جمله‌ای شامل پنج زیربخش است: ۱- نفی معیار^۳، ۲- نفی با کمی‌نمای^۴ منفی‌شده، ۳- نفی با کمی‌نمای ذاتا منفی، ۴- نفی با قید منفی‌شده، ۵- نفی با قید ذاتا منفی.

نفی معیار به عنوان نفی جمله‌ای، بند اصلی^۵ را منفی می‌کند و خود، چهار زیرگروه را شامل می‌شود: الف- فعل منفی^۶، ب- ادات منفی^۷، پ- نفی ساخت‌واژی، ت- اسم منفی^۸. در نفی با «فعل منفی»، دو حالت مطرح می‌شود: یا فعل اصلی به لحاظ معنایی منفی است و یا فعل وجهی، مفهوم نفی را منتقل می‌کند. منظور از ادات منفی، علامت‌های مانند not در انگلیسی، nicht در آلمانی و «نه» در زبان فارسی است. نفی ساخت‌واژی مربوط به زبان‌هایی است که برای علامت نفی، وندی را به پایه اضافه می‌کنند، مانند زبان فارسی که از پیشوند na- استفاده می‌کند. در حالت چهارم که بسیار کم روی می‌دهد، مقوله سازه منفی ساز، اسم است.

1. constituent

2. tag question

3. standard

4. quantifier

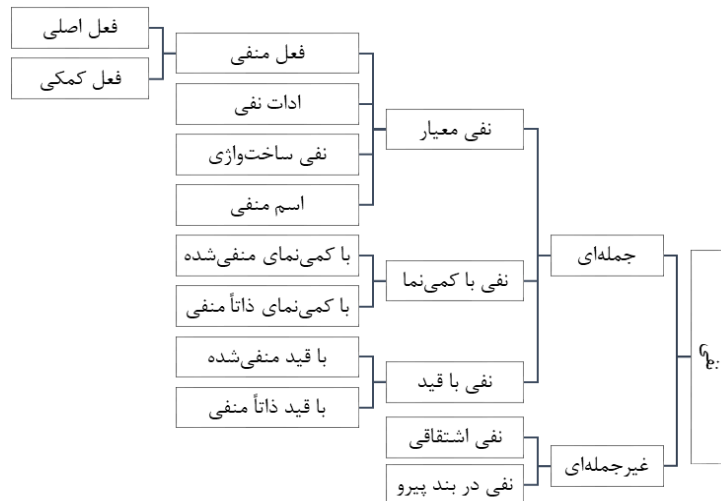
5. main clause

6. negative verb

7. negative particle

8. negative noun

نفی غیرجمله‌ای در نگاه پایین دو زیربخش دارد: ۱- نفی در بند پیرو، ۲- نفی اشتقاقی. در نفی در بند پیرو، به زبان‌هایی اشاره می‌شود که بازنمایی نفی را در دو بند پایه و پیرو به شکل متفاوت صورت‌بندی می‌کنند و منظور از نفی اشتقاقی، همان نفی سازه‌ای است، که در آن سازه‌های جمله، منفی می‌شوند. مثلاً صفت «راحت» به «ناراحت» تبدیل می‌شود و یا اسم «زهر» به «پادزهر» بدل می‌گردد.



جدول ۱- تقسیم‌بندی نفی در نگاه پایین (۱۹۸۵)

به این ترتیب، با توجه به مطالعات رده‌شناختی می‌توان گفت که به‌طور کلی مفهوم نفی در زبان‌های مختلف، سه شیوه بازنمایی متفاوت دارد: ۱- وندافزایی، ۲- تحلیلی، ۳- واژگانی.

در وندافزایی دو امکان وجود دارد:

- ۱- وند منفی‌ساز به فعل اضافه شود و آن را منفی کند.
 - ۲- وند اشتقاقی دارای مفهوم منفی، به اسم و صفت اضافه شود.
- در منفی‌سازی تحلیلی هم دو امکان مطرح می‌شود:
- ۱- از فعل برای القای مفهوم نفی استفاده شود.
 - ۲- از قیدها و کمی‌نماها برای منفی‌سازی استفاده شود.

در حالت سوم، یعنی نفی واژگانی، فعل جمله به لحاظ واژگانی، مفهوم قطبیت منفی را نشان می‌دهد. فعل منفی خود می‌تواند برای منفی کردن افعال دیگر هم استفاده شود که در آن صورت می‌توان گفت منفی‌سازی از نوع تحلیلی است.

در پژوهش‌ها بر مفهوم نهی در زبان فارسی، به‌خصوص بر مبنای دیدگاه پایین، عنوان می‌شود که برخی راهکارهای منفی‌سازی در زبان فارسی امکان وقوع ندارند. برای مثال منصوری (۱۳۸۳)، باقری (۱۳۸۵) و صدیق ضیابری (۱۳۸۸) اظهار می‌دارند که استفاده از فعل منفی و فعل کمکی منفی‌ساز در فارسی ناممکن است. همچنین در خصوص استفاده از اسم، قیود و کمی‌نماهای منفی‌ساز اختلاف نظر دارند.

۲- نهی جمله‌ای در زبان فارسی

طبق تعریف پایین، نهی جمله‌ای با آزمون‌های مطرح‌شده کلیما سازگاری دارد. بررسی‌های پیکره‌بنیاد نشان می‌دهد که در بازنمایی مفهوم نهی در زبان فارسی، از هر سه امکان «وندافزایی»، «تحلیلی» و «نهی واژگانی» استفاده می‌شود. در ادامه هر یک از این امکانات با ارائه نمونه‌های مناسب از زبان فارسی معرفی می‌شود.

۲-۱- نهی معیار

نهی معیار مجموعه راهبردهایی است که زبان‌های مختلف برای منفی کردن جملات بسیط از آن استفاده می‌کنند. در این نوع منفی‌سازی سیطره عملکرد نهی بر روی بند است. زیربخش‌های نهی معیار شامل ۱- نهی ساخت‌واژی، ۲- فعل منفی، که خود در دو بخش فعل‌های دسته بالا^۱ و فعل کمکی تقسیم می‌شود، ۳- ادات منفی، ۴- اسم منفی است. در زبان فارسی اگرچه راهکار غالب منفی‌سازی، استفاده از نهی ساخت‌واژی یا وندافزایی است اما به نظر می‌رسد که از راهبردهای دیگر هم برای منفی‌سازی استفاده می‌شود. در ادامه این بخش، امکانات منفی‌سازی معیار در زبان فارسی بررسی می‌شود.

۲-۱-۱- نهی ساخت‌واژی / وندافزای

در زبان فارسی، بازنمایی مفهوم نهی، با افزودن پیشوند *na-* به فعل محقق می‌شود. در صورتی که علاوه بر وند منفی‌ساز، وندهای دیگری هم حضور داشته باشند، ترتیب وندها تابع قوانینی خواهد بود. میرزائی (۱۳۹۷) در بررسی عملگر سوگیری^۲ در زبان فارسی، بر مبنای رویکرد نقش و ارجاع ون‌ولین (۲۰۰۷) بیان می‌دارد که چنانچه بازنمایی عملگرهای مختلف بر روی فعل با وندافزایی صورت بگیرد، ترتیب قرارگیری عملگرها نسبت به هسته^۳، از نزدیک‌ترین به دورترین به صورت زیر خواهد بود:

1. higher negative verbs
2. directional
3. nucleus

عملگرهای هسته < عملگرهای بخش اصلی >^۱ عملگرهای بند

بر همین اساس، در میان عملگرهای هسته، یعنی «نفی»، «سوگیری» و «نمود»، ترتیب قرارگیری وندها نسبت به هسته به ترتیب زیر است:

نمود < نفی < سوگیری

یعنی در فعلی مانند «برنمی‌گردد»، نزدیک‌ترین عملگر به فعل، نمود است، پس از آن وند منفی‌ساز و در بیرونی‌ترین بخش فعل، وند سوگیری قرار می‌گیرد. اما در ادبیات فارسی قدیم، در صورت حضور پیشوند «می»، معمولاً وند منفی‌ساز، به فعل نزدیک‌تر است، مانند فعل «می‌نرود» در مثال (۳) (خانلری، ۱۳۹۲: ۱۲۷):

۳. مرغ مألوف که با خانه‌خدا انس گرفت گر به سنگش بزنی جای دگر می‌نرود.

علاوه‌بر مفاهیم نمود، نفی و سوگیری، عملگر نیروی منظوری^۲، که با وجه فعل در ارتباط است هم با وندافزایی بازنمایی می‌شود. در این حالت اگر فعل، امری یا التزامی باشد، پیشوند «-ب» به فعل اضافه می‌شود. با منفی شدن فعل، پیشوند «-ب» حذف می‌شود و پیشوند منفی‌ساز جای آن را می‌گیرد. خانلری (۱۳۹۲: ۱۲۷) در این مورد هم به گونه‌های قدیمی‌تری اشاره می‌کند که در آنها هر دو وند منفی‌ساز و وجه فعل حضور دارند و در این شرایط، وند منفی‌ساز به فعل نزدیک‌تر است، مانند «بنماند» در مثال (۴).

۴. غم مخور ای دوست که این جهان بنماند وانچه تو می‌بینی آن چنان بنماند

وی در این مورد تصریح می‌کند که چنین کاربردی، امروز مرسوم نیست.

به این ترتیب اگر بازنمایی مفاهیم دستوری فعل به صورت وندافزایی باشد، وند منفی‌ساز در کنار دیگر وندها با ترتیبی مشخص، به فعل اصلی متصل می‌شود. اما اگر بازنمایی مفاهیم دستوری فعل با استفاده از فعل‌های کمکی صورت بگیرد، برای وند منفی‌ساز دو وضعیت پیش می‌آید. در صورت حضور فعل کمکی زمان آینده، یعنی «خواستن» یا فعل کمکی مجهول‌ساز یعنی «شدن»، وند منفی‌ساز به جای فعل اصلی، به فعل کمکی متصل می‌شود. در این حالت، فعل اصلی به صورت مثبت ظاهر می‌شود، مانند «نخواهم فروخت» و «دیده نشد». اگر فعل کمکی زمان گذشته یعنی «بودن»، یا فعل کمکی نشانگر وجه و نمود، یعنی «باش» در جمله حاضر باشد، پیشوند منفی‌ساز به فعل اصلی متصل می‌شود، مانند «نرفته بود» و «نرفته باشد». در صورت حضور فعل کمکی بیانگر مفهوم نمود یعنی «داشتن»، در زبان فارسی معیار،

1. core

2. illocutionary force

فعل همواره صورت مثبت دارد و از همین رو، پیشوند منفی‌ساز به هیچ‌کدام از فعل‌های اصلی و کمکی متصل نمی‌شود.

فعل‌های کمکی می‌توانند به صورت دوتایی یا چندتایی با هم بیایند. در این صورت پیشوند منفی‌ساز تنها به یکی از آنها متصل می‌شود. اگر فعل‌های کمکی «باش» و «بودن» همراه شوند، چون هر دو، پیشوند منفی را نمی‌پذیرند، وند منفی‌ساز به فعل اصلی متصل می‌شود، مانند «ترفته بوده باشد». اگر فعل‌های کمکی «خواستن» و «شدن» همراه شوند، وند منفی‌ساز به «خواستن» اضافه می‌شود و فعل کمکی «شدن» و فعل اصلی، به صورت مثبت ظاهر می‌شوند، مانند «دیده نخواهد شد». اگر هر یک از فعل‌های کمکی «باش» و «بودن» یا هر دوی آنها با فعل کمکی «شدن» همراه شوند، فعل «شدن» منفی می‌شود و فعل‌های کمکی دیگر و فعل اصلی مثبت خواهند بود، مانند «دیده نشده باشد»، «دیده نشده بود» و «دیده نشده بوده باشد».

تفاوت رفتاری وند منفی‌ساز در ارتباط با فعل‌های کمکی با توجه به سیطره عملکرد فعل‌های کمکی قابل تبیین است که به دلیل طولانی شدن بحث، بدان نمی‌پردازیم.

۲-۱-۲- فعل منفی

گاهی اوقات برای منفی کردن بند از فعل استفاده می‌شود. در دسته‌بندی پایین (۱۹۸۵: ۲۰۷) اگر فعل منفی، همانند فعل‌های اصلی متمم بپذیرد و ویژگی‌های دستوری‌ای مانند زمان، نمود، وجه و مانند آن را هم بازنمایی کند، فعل منفی دسته‌بالاست، ولی اگر ماهیت فعل کمکی داشته باشد و درحالی‌که از معنای اصلی خود تهی شده‌است، ویژگی‌های دستوری فعل را همراه با مفهوم منفی بازنمایی کند، فعل کمکی منفی‌ساز خواهد بود. پایین اظهار می‌دارد که فعل‌های منفی معمولاً با یک فعل واژگانی اصلی همراه می‌شوند. منصوری (۱۳۸۳)، باقری (۱۳۸۵) و صدیق ضیابری (۱۳۸۸) اظهار می‌دارند که استفاده از فعل منفی و فعل کمکی منفی‌ساز در فارسی ناممکن است. در این نوشتار و در ادامه با اعتقاد بر اینکه استفاده از فعل منفی (طبق دسته‌بندی پایین) در زبان فارسی نیز قابل بحث و بررسی است، در دو بخش فعل منفی دسته‌بالا و فعل کمکی منفی‌ساز، نمونه‌هایی از زبان فارسی ذکر می‌شود.

۲-۱-۲-۱- فعل منفی دسته‌بالا

در زبان فارسی افعالی چون «خودداری کردن»، «امتناع کردن»، «اجتناب کردن»، «دوری کردن»، «پرهیز کردن»، «دست کشیدن» و مانند آن، معنای منفی را به جمله القا می‌کنند.

این گروه از افعال همانند فعل اصلی متمم می‌پذیرند و ویژگی‌های دستوری فعل شامل زمان، نمود، وجه، جهت و شخص و شمار را هم بازنمایی می‌کنند. متمم این گروه از افعال، محمول اصلی جمله است. درواقع بررسی داده‌ها نشان می‌دهد که وقتی این فعل‌ها در جمله ظاهر می‌شوند، محمول جمله، به شکل محمول اسمی، تغییر وضعیت می‌دهد و به‌عنوان متمم حرف اضافه‌ای «از» در جمله ایفای نقش می‌کند. برای بررسی این گروه از فعل‌ها می‌توان به مثال‌های (۵) و (۶) اشاره کرد.

۵. الف- از مصرف نوشابه‌های انرژی‌زا در هنگام ورزش خودداری کنید.

ب- در هنگام ورزش نوشابه‌های انرژی‌زا مصرف نکنید.

بخش الف و ب در مثال (۵)، به لحاظ معنای گزاره‌ای به هم شبیه‌اند. در هردوی آنها محمول اصلی جمله، «مصرف» است، «نوشابه‌های انرژی‌زا»، موضوع آن و «در هنگام ورزش» افزوده‌است. در بخش الف، محمول جمله یعنی «مصرف» به‌عنوان متمم حرف اضافه «از» ظاهر شده و فعل «خودداری کنید»، در هیأت فعل اصلی، ویژگی‌های زمان، نمود، وجه، قطبیت و جهت را بازنمایی می‌کند.

در بخش ب، محمول اصلی جمله، یعنی «مصرف» بخشی از فعل جمله است. تفاوت این جمله با جمله قبلی در این است که در اینجا، فعل جمله با افزودن پیشوند منفی‌ساز -na منفی می‌شود.

۶. الف- بیشتر آقایان از دست کردن حلقه ازدواج اجتناب می‌کنند.

ب- بیشتر آقایان حلقه ازدواج دست نمی‌کنند.

همین وضعیت در مثال (۶) هم دیده می‌شود. در بخش الف، «دست کردن»، محمول جمله است، «آقایان» و «حلقه ازدواج» موضوع‌های آن و «اجتناب می‌کنند»، بخش دستوری فعل جمله است که کارکرد اصلی آن، القای مفهوم نفی است، اما هم‌زمان، مفاهیم زمان، نمود، وجه و جهت را هم بازنمایی می‌کند. در بخش ب، محمول‌ها و موضوع‌ها همانند بخش الف است. تفاوت جمله ب با جمله الف این است که ساخت رویدادی جمله و محمول جمله، با هم و در کنار هم قرار گرفته‌اند.

بررسی داده‌ها نشان می‌دهد که در جملات حاوی افعال منفی، محمول اصلی جمله همواره به صورت اسم گزاره‌ای ظاهر می‌شود. به‌عنوان نمونه‌ای از محمول‌های اسمی به‌کاررفته در پیکره مورد بررسی این پژوهش می‌توان به محمول‌های اسمی «خرید»،

«مصرف»، «پرداخت»، «خوردن»، «ساختن»، «پوشیدن»، «انجام»، «آشامیدن»، «استفاده»، «عضویت»، «شرکت»، «ارائه» و «واگذاری» اشاره کرد.

نمونه دیگری از فعل‌های منفی را می‌توان در مثال‌های (۷) تا (۱۱) مشاهده کرد. همان‌طور که پیشتر گفته شد، فعل‌های منفی علاوه بر مفهوم قطبیت، معناهای دستوری دیگر را هم منتقل می‌کنند. برای مثال در جمله (۷)، مفهوم سببیت هم روی فعل «پرهیز کردن» و با استفاده از فعل «دادن» بازنمایی شده است. در مثال (۸)، وجه فعل، امری است، در مثال (۹)، فعل منفی، با استفاده از پیشوند «می»، نمود استمرار را بازنمایی می‌کند. در مثال (۱۰) تصریف «خواستن» و در مثال (۷)، فعل کمکی «بودن» در کنار فعل منفی، مفاهیم زمان و نمود را بازنمایی کرده است.

۷. طبیب مردی را از پرخوری پرهیز داده بود.

۸. از استفاده از این کلمات خصوصا در بخش آغازین مقاله اجتناب کنید.

۹. من از حضور در مکان‌های پرسروصدا به‌ویژه رستوران‌ها اجتناب می‌کنم.

۱۰. باشگاه رئال مادرید در صورت موفقیت در جذب نیمار، از ادامه تلاش برای جذب پوگبا، ستاره فرانسوی منچستر یونایتد دست خواهد کشید.

۱۱. بانک مرکزی چین از حمایت بازار مسکن دست کشید.

چون فعل منفی ویژگی‌های فعل اصلی را دارد، می‌تواند مانند هر فعل دیگری با پیشوند منفی‌ساز، منفی شود. در چنین حالتی، مفهوم منفی فعل منفی، خنثی می‌شود. دو مثال (۱۲) و (۱۳) نمونه‌ای از این کاربرد هستند. در مثال (۱۲)، با اضافه شدن وند منفی‌ساز به فعل منفی، صورت «دست نمی‌کشم» به دست آمده و این معنا را منتقل می‌کند که محمول اصلی جمله یعنی «تلاش» در وضعیت اثبات قرار دارد و در پیوستار انجام شدن و نشدن، به انجام شدن متمایل است. به این ترتیب معنی جمله (۱۲) الف، می‌تواند به صورت (۱۲) ب یا (۱۲) پ بازنمایی شود. یعنی «دست از تلاش نمی‌کشم» به معنی این است که بگوییم «تلاش می‌کنم» یا «به تلاش ادامه می‌دهم». نکته این است که ظاهراً فعل «دست کشیدن»، به نوعی مفهوم نمود را به همراه دارد، چون در بازنویسی (۱۲) الف به (۱۲) ب یا پ، لازم است تا این مفهوم به یک شکلی منتقل شود؛ خواه با حضور قیدی مانند «همچنان» یا با استفاده از صورت فعلی «به تلاش ادامه دادن» که در مورد اخیر، مجدداً محمول اصلی جمله به صورت اسمی درآمده و «ادامه دادن» ساخت رویدادی فعل را بازنمایی کرده است. از آنجاکه بازنمایی مفهوم نمود به شکل تحلیلی، پژوهش و بحث دیگری را می‌طلبد، از ادامه بحث در این خصوص پرهیز می‌شود.

۱۲. الف- برای رسیدن به آینده‌ای روشن از تلاش دست نمی‌کشم.

ب- ... همچنان تلاش می‌کنم.

پ- ... همچنان به تلاش ادامه می‌دهم.

نکته دیگر این است که فعل‌های منفی، علاوه بر اینکه می‌توانند فعل قطبیت‌نما باشند، ممکن است به‌عنوان تنها فعل حاضر در جمله، کارکرد فعل اصلی را داشته باشند، مانند مثال‌های (۱۳) تا (۱۶). نگاهی گذرا به این جملات نشان می‌دهد که به جز فعل‌های منفی، محمول یا فعل دیگری در جمله وجود ندارد. در مثال (۱۳) از «متن طولانی»، در مثال (۱۴)، از «کلمات تکلف‌آمیز و تملق‌آمیز»، در مثال (۱۵)، از «دندان‌پزشکی» و در مثال (۱۶)، از «غذای حیوانی» اجتناب می‌شود.

۱۳. توصیه می‌شود بین قسمت‌های مختلف فاصله‌گذاری شده و از متن‌های طولانی اجتناب شود.

۱۴. هنگام نوشتن مقالات از کلمات تکلف‌آمیز و تملق‌آمیز اجتناب کنید.

۱۵. تعداد زیادی از بزرگسالان به دلیل یک ترس عمیق از دوران کودکی یا نوجوانی از دندان‌پزشکی اجتناب می‌کنند.

۱۶. اگر شما از غذاهای حیوانی اجتناب می‌کنید، این سایت گزینه‌هایی را به شما پیشنهاد می‌کند.

به این ترتیب با توجه به آنچه در ظاهر جملات دیده می‌شود باید گفت که متمم حرف اضافه «از» در جملات (۱۳) تا (۱۶)، اسم گزاره‌ای نیست و نمی‌تواند همانند مثال‌های پیشین، محمول جمله باشد، اما با کمی دقت در این جملات، متوجه بخش محذوفی از جمله می‌شویم که به آسانی آن را می‌توان بازیابی کرد. در مثال (۱۳)، محمول «ایجاد» حذف شده و در واقعیت معنایی این جمله توصیه می‌شود که از ایجاد متن‌های طولانی اجتناب شود، در مثال (۱۴)، محمول «به کاربردن» محذوف است و درواقع در این جمله گفته شده که از به کار بردن کلمات تکلف‌آمیز اجتناب کنید. در مثال (۱۵)، محمول «رفتن» محذوف است و در جمله گفته می‌شود که برخی بزرگسالان از رفتن به دندان‌پزشکی اجتناب می‌کنند و در نهایت در مثال (۱۶)، می‌توان محمول «مصرف» را بازیابی کرد و جمله را به صورت «اگر شما از مصرف غذاهای حیوانی اجتناب می‌کنید ...» بازنویسی کرد. به این ترتیب، درواقع در مثال‌های (۱۳) تا (۱۶)، اسم‌های گزاره‌ای «ایجاد»، «به کار بردن»، «رفتن» و «مصرف»، محمول‌های اصلی هستند که از جمله حذف شده‌اند و بر همین اساس فعل «اجتناب کردن» جای آن را گرفته‌است.

در پایان این بخش لازم است درخصوص امکان منفی شدن فعل‌های منفی نکاتی مطرح شود. جزء فعلی فعل‌های منفی، یعنی «کردن» در «خودداری کردن»، «امتناع کردن»، «اجتناب کردن»، «دوری کردن»، «پرهیز کردن»، با دریافت پیشوند منفی‌ساز می‌تواند منفی شود (مثال ۱۷ ب). رضایی و آزادمنش (۱۳۹۷: ۶۵) با استناد به این مسأله، - و البته در بحث اسم منفی - بیان می‌کنند که چنین جملاتی را نمی‌توان منفی دانست. از طرف دیگر جملات (۵) تا (۱۶) براساس آزمون‌های صدیق ضیابری منفی نیستند. برای مثال پرسش ضمیمه جملۀ (۹) که برای آسانی در پایین و در مثال (۱۷) تکرار شده منفی است (۱۷ پ). براساس آزمون پرسش ضمیمه، جملات منفی، باید پرسش ضمیمه مثبت داشته باشند.

۱۷. الف- من از حضور در مکان‌های پرسروصدا به‌ویژه رستوران‌ها اجتناب می‌کنم.

ب- من از حضور در مکان‌های پرسروصدا به‌ویژه رستوران‌ها اجتناب نمی‌کنم.

پ- نمی‌کنم؟

با توجه به آزمون‌های ساخت منفی و امکان منفی شدن فعل منفی باید گفت که در زبان فارسی، فعل منفی‌ساز دسته‌بالاتر وجود ندارد. اما کمی دقت در جملات (۱۳) تا (۱۶) نشان می‌دهد که وقتی فعل‌های منفی دست‌بالا در جمله حضور دارند، محمول جمله، به لحاظ معنایی منفی می‌شود. برای مثال در جملۀ (۱۷) الف، محمول جمله «حضور» است؛ چون ساخت موضوعی حاضر در جمله، یعنی «من» و «در مکان‌های پرسروصدا» را فراخوانده‌است. قطبیت محمول جمله (۱۷) الف، یعنی «حضور» منفی است. این معنای منفی را فعل «اجتناب می‌کنند» القا می‌کند، درواقع «اجتناب کردن» (در مثال‌های ۶، ۸، ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۵ و ۱۷) ویژگی‌های دستوری محمول جمله را بازنمایی کرده‌است که یکی از این ویژگی‌ها، مفهوم قطبیت است. در اینجا شاید این ایده مطرح شود که فعل اصلی در جملات یادشده همان «اجتناب کردن» است که در پاسخ باید گفت اگر فعل و محمول اصلی جمله‌های یادشده «اجتناب کردن» باشد تمامی این جمله‌ها باید به لحاظ ساخت موضوعی و معنای گزاره‌ای یکسان باشند، که این‌طور نیست. درست است که براساس الگوی رایج منفی‌سازی در زبان فارسی می‌توان «اجتناب کرد» را به «اجتناب نکرد» تبدیل کرد اما با منفی شدن «اجتناب کردن» محمول جمله، معنی مثبت پیدا می‌کند، یعنی در مثال (۱۷) ب، «حضور» مثبت است. نکته دیگر در خصوص آزمون‌های منفی‌سازی است. دلیل اینکه جملات حاوی فعل‌های منفی دسته‌بالاتر به آزمون‌های ساخت منفی، پاسخ مثبت نمی‌دهند را باید در سیطره عملکرد

سازه منفی‌ساز دید. از طرفی وجود جملات این‌چنینی این ایده را مطرح می‌کند که شاید باید در درستی آزمون‌های منفی تردید کرد.

۲-۲-۱-۲- فعل کمکی منفی‌ساز

پاین (۱۹۸۵: ۲۱۲) در معرفی افعال کمکی منفی‌ساز در زبان انگلیسی به صورت منفی افعال to be اشاره می‌کند و در جمله John isn't coming، فعل "isn't" را فعل کمکی منفی‌ساز در نظر می‌گیرد. او علاوه بر این به زبان‌هایی اشاره می‌کند که فعل کمکی‌ای دارند که مخصوص منفی‌سازی است. او به‌عنوان یک مشاهده کلی اظهار می‌دارد که در حضور فعل کمکی منفی‌ساز، فعل واژگانی جمله معمولاً به صورت صفت مفعولی تغییر وضعیت می‌دهد و ویژگی‌های دستوری فعل چون زمان، نمود، وجه و مانند آن را فعل کمکی بازنمایی می‌کند. او همچنین بیان می‌دارد که توالی فعل کمکی منفی‌ساز و فعل اصلی به گونه‌ای است که غالباً فعل کمکی پیش از فعل اصلی قرار بگیرد.

نجفی (۱۳۹۰: ۱۴۱-۱۴۲) به صورت‌های فعلی‌ای مانند «نکردن» و «نداشتن» در زبان فارسی اشاره می‌کند و عنوان می‌دارد که این دو فعل تنها صورت منفی دارند و نمی‌توان آنها را به شکل مثبت درآورد. او به‌عنوان نمونه‌ای از کاربرد این دو فعل به دو جمله «نکردم ... هنری پیدا کنم» و «از غصه خواب و خوراک نداشت» اشاره می‌کند (به نقل از طبیب‌زاده، ۱۳۹۱: ۸۰).

طبیب‌زاده (۱۳۹۱: ۸۰) در بخشی با عنوان «افعالی به صیغه منفی» به فعل‌هایی اشاره می‌کند که به گفته او «همواره در صیغه منفی به کار می‌روند و اگر صیغه منفی آنها مبدل به صیغه مثبت شود، جمله بی‌معنا می‌شود یا معنای اصلی خود را از دست می‌دهد». او این فعل‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند. دسته اول شامل یکی از فعل‌های «نفهمیدن»، «نکردن» یا «نگفتن» است که با بند متممی همراه می‌شود مانند «نفهمیدم قاب از دستم افتاد توی تنور!»، «نکرد کمی پول با خودش بیاورد!» و «نگفتی ممکن است مادرش سربرسد!». دسته دوم شامل فعل‌ها یا عبارت‌های اصطلاحی است که برای آن، دو نمونه را مثال می‌زند: ۱- «خواب و خوراک نداشتن» در «از غصه خواب و خوراک نداشت»، ۲- «چیزی کسی را نکشته» در «پانزده ریال کسی را نکشته».

میرزائی (۱۳۹۳: ۶۳ و ۶۷) در بررسی نحوه بازنمایی تحلیلی ویژگی‌های دستوری فعل، فعل «نکرد» را به‌عنوان فعل کمکی منفی‌ساز معرفی می‌کند. نگارنده همسو با نظر میرزائی (۱۳۹۳)، بر این باور است که فعل «نکرد» را می‌توان به‌عنوان فعل کمکی منفی‌ساز در نظر

گرفت. «نکردن» برای زمان‌های گذشته و حال، تصریف می‌شود و فعل اصلی به صورت فعل التزامی، بدون آنکه مفهوم زمان را بازنمایی کند در کنار فعل کمکی قرار می‌گیرد.

۱۸. نکرد برای شرکت در این مصاحبه خودش را آماده کنه.

۱۹. نمی‌کنه یه کم به سر و وضع زندگی‌ش بیشتر برسه.

درباره فعل کمکی منفی‌ساز «نکردن»، چند نکته را باید در نظر گرفت: اول آنکه این صورت فعلی، شکل مثبت ندارد و به همین شکل، برای منفی کردن هر فعلی در زبان فارسی می‌تواند استفاده شود؛ دوم آنکه این فعل، بسیاری از صورت‌های تصریفی مربوط به فعل را دارا است؛ سوم آنکه جملات حاوی فعل کمکی منفی‌ساز به آزمون‌های نفی مورد نظر صدیق ضیابری پاسخ مثبت می‌دهند؛ و نهایتاً اینکه فعل جمله‌هایی که فعل کمکی منفی‌ساز در آنها حضور دارد التزامی است. دلیل التزامی بودن فعل اصلی را می‌توان در ارتباط با مفهوم وجه توجیه کرد. در بحث وجهیت، احتمال درستی گزاره یا امکان اجرایی شدن پیشنهاد، مفهومی مدرج و پیوستاری است و نفی و اثبات در دو سر این پیوستار قرار می‌گیرند. وقتی فعل‌های اصلی، با افعال وجهی‌ای چون «بایستن»، «توانستن»، «شدن» و مانند آن همراه می‌شوند، وجه التزامی دارند. فعل «نکردن» به‌عنوان فعل کمکی منفی‌ساز، در انتهای پیوستار قرار دارد و احتمال درستی گزاره یا امکان اجرایی شدن پیشنهاد را منفی می‌کند. با توجه به شباهت رفتاری «نکردن» با افعال وجهی، نحوه تأثیرگذاری‌اش بر جمله و فعل اصلی قابل توجیه خواهد بود.

۲-۱-۳- ادات نفی

در برخی زبان‌ها، برای منفی کردن فعل جمله، از ادات نفی استفاده می‌شود، برای مثال در زبان انگلیسی not، در زبان اسپانیایی no و در زبان آلمانی nicht به‌عنوان ادات منفی‌ساز در جمله می‌آیند. الگوی رایج منفی‌سازی در زبان فارسی پیشوندافزایی است اما بررسی داده‌ها نشان می‌دهد که در این زبان هم امکان منفی کردن جملات با استفاده از ادات نفی «نه» وجود دارد. این نوع منفی‌سازی در زبان فارسی الگوی رایجی نیست و به سبک و گونه‌های خاصی از زبان متعلق است. بیشترین کاربرد «نه» مربوط به سبک ادبی است که برای نمونه می‌توان به مثال‌ها (۲۰) تا (۲۲) اشاره کرد:

- | | |
|---|---|
| ۲۰. نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند | نه هرکه آینه سازد سکندری داند |
| ۲۱. من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم | محتسب داند که من این کارها کمتر کنم |
| ۲۲. نه هر کلکی شکر دارد نه هر زیری زبر دارد | نه هر چشمی نظر دارد نه هر بحری گهر دارد |

در گونه محاوره‌ای هم از «نه» برای منفی‌سازی استفاده می‌شود. نمونه‌هایی از این کاربرد در مثال‌های (۲۳) و (۲۴) دیده می‌شود.

۲۳. نه بری دو سال دیگه برگردی!

۲۴. نه خیلی کارش درست انجام داده بود، حالا اومده بقیه کار هم تحویل بگیره.

بررسی داده‌های نشان می‌دهد که در گونه نوشتاری رسمی هم نمونه‌هایی از حضور «نه» به‌عنوان ادات منفی‌ساز دیده می‌شود اما واقعیت این است که کاربرد محاوره‌ای آن، رواج بیشتری دارد. جمله (۲۵) نمونه‌ای از این کاربرد است.

۲۵. آیا این نه بدان معنا است که رابطه هنر با طبیعت انکارناشدنی است؟

کارکرد «نه» به‌عنوان ادات منفی‌ساز، در جملات مختلف متفاوت است. برای مثال سیطره عملکرد «نه» در دو مثال (۲۳) و (۲۵) متفاوت است؛ یکی کل جمله را منفی می‌کند و سیطره عملکرد دیگری تنها بر روی فعل است. از آنجاکه این موضوع، بررسی جداگانه‌ای می‌طلبد در اینجا از ادامه بحث می‌پرهیزیم.

۲-۱-۴- اسم منفی

پایین در بررسی رده‌شناختی به زبان‌هایی اشاره می‌کند که برای منفی کردن جمله، از منفی‌سازهایی با مقوله اسمی استفاده می‌کنند. او این پدیده را بسیار نادر می‌داند و برای نمونه به زبان ایونکی^۱ اشاره می‌کند که از ācin برای منفی کردن استفاده می‌کند. البته به‌جز این مورد، به نظر می‌رسد رویه زبان‌هایی مانند زبان آلمانی که با منفی کردن حرف تعریف اسم‌ها، جمله را منفی می‌کنند هم می‌تواند به‌عنوان راهکار منفی‌سازی با اسم منفی معرفی شود. در زبان فارسی، منصوری (۱۳۸۳) در بحث اسم‌های منفی به مواردی مانند «عدم استقبال» در جمله (۲۶) اشاره می‌کند.

۲۶. پیشنهاد رئیس‌جمهور با عدم استقبال نمایندگان روبرو شد.

۲۷. نمایندگان از پیشنهاد رئیس‌جمهور استقبال نکردند.

۲۸. پیشنهاد رئیس‌جمهور با عدم استقبال نمایندگان روبرو نشد.

به نظر می‌رسد استدلال منصوری بر این استوار است که جمله (۲۶) را می‌توان به صورت جمله (۲۷) بازنویسی کرد. رضایی و آزادمنش (۱۳۹۷: ۶۵) این نوع منفی‌سازی را به رسمیت

1. Evnki

نمی‌شناسند. آنها بیان می‌دارند که جمله (۲۶) را می‌توان با استفاده از پیشوند منفی‌ساز دوباره منفی کرد (جمله ۲۷) و این به آن معناست که برای منفی شدن گزاره، باید فعل را منفی کرد. آن‌طور که مشخص است دو جمله (۲۶) و (۲۷) به لحاظ معنایی همسان هستند اما به لحاظ ساختاری دو جمله متفاوت‌اند. همان‌طور که در بخش ۱-۲-۱-۲ هم بحث شود، می‌توان منفی بودن این ساخت‌ها را توجیه کرد.

۲-۲- نقش کمی‌نماها/ سورها در منفی‌سازی

شقاقی (۱۳۸۱) کمی‌نماهای زبان فارسی را در دو گروه کمی‌نماهای کلی و وجوی بررسی می‌کند. او بیان می‌دارد که «کمی‌نمای کلی برای نشان دادن دلالت موضوع به کلیه موارد یا اعضای یک نوع یا گروه به کار می‌رود» و شامل «تمام»، «همه»، «کلیه»، «عموم»، «هیچ»، «هر» و «کل» می‌شود. دسته دوم کمی‌نماها، یعنی کمی‌نمای وجودی، برای اشاره به کمیتی موجود و حقیقی در جهان واقع استفاده می‌شوند و در زبان فارسی شامل «بعضی»، «برخی»، «بسیاری»، «قدری»، «کمی» و «اندکی» می‌شود (شقاقی، ۱۳۸۱: ۶۳۰-۶۳۱). شقاقی همچنین در بررسی ساختمان صرفی کمی‌نماها، آنها را به دو گروه بسیط و غیربسیط تقسیم می‌کند و از انواع غیربسیط به ترکیبات «هر» مانند «هرکدام» و «هر یک» اشاره می‌کند (همان: ۶۳۹). در میان کمی‌نماها، «هیچ» مفهوم نفی را منتقل می‌کند. بررسی‌های داده‌بنیاد این پژوهش نشان می‌دهد که فعل در جملات خبری و امری حاوی کمی‌نمای «هیچ» به صورت منفی صورت‌بندی می‌شوند. در این حالت «هیچ» در کنار یکی از اسم‌های حاضر در جمله قرار می‌گیرد و گروه اسمی حاصل، در یکی از نقش‌های فاعلی، مفعولی، متممی و یا افزوده‌ای ایفای نقش می‌کند. برای نمونه در مثال (۲۹) «هیچ» در کنار اسم «صدایی» قرار گرفته و گروه اسمی «هیچ صدایی» در نقش فاعل ظاهر شده‌است.

۲۹. هیچ صدایی نبود، جز چکاچک‌هایی که بر کف لگن ریتم گرفته بودند.

در برخی مواقع این امکان وجود دارد که هسته اسمی «چیز» از ترکیب اسمی «هیچ چیز» حذف شود و کمی‌نمای «هیچ» به تنهایی و به جای کل گروه، در جمله ظاهر گردد، مانند مثال (۳۰) که در آن می‌توان «هیچ چیزی» را جایگزین «هیچ» کرد.

۳۰. در این زمان مرد هیچ نگفت و ...

همان‌طور که گفته شد، کمی‌نمای «هیچ» مفهوم منفی دارد و در زبان فارسی در صورت حضور کمی‌نما و قید منفی در جمله، فعل با دریافت پیشوند منفی‌ساز منفی می‌شود. بررسی

داده‌های این پژوهش در عمده نمونه‌ها، منفی بودن فعل را تأیید می‌کند. اما مواردی هم وجود دارد که در آنها علی‌رغم وجود کمی‌نمای «هیچ» فعل جمله مثبت است. فعل جمله حاوی کمی‌نمای «هیچ» در سه حالت می‌تواند به شکل مثبت ظاهر شود:

الف- اگر پیش از گروه اسمی حاوی کمی‌نمای «هیچ»، عبارات «بی» و «بدون» قرار بگیرد؛

ب- اگر «هیچ»، خودش هسته اسمی باشد و در معنای کمی‌نما به کار نرفته باشد؛

پ- اگر جمله حاوی کمی‌نمای «هیچ» سؤالی باشد.

جملات (۳۱) تا (۳۳) نمونه‌هایی از موارد هستند.

۳۱. دارنده چک می‌تواند بدون هیچ محدودیتی از یک ریال تا یک میلیارد ریال چک بکشد.

۳۲. ما تحت تأثیر مدیران و رهبران موفق هستیم که از هیچ همه چیز ساخته‌اند و ...

۳۳. آیا هیچ تاکسی جلوی پای من ترمز خواهد کرد؟

در مثال (۳۱)، با وجود عبارت «بدون هیچ محدودیتی» فعل جمله مثبت است. در مثال (۳۲) «هیچ» هسته گروه اسمی است و در معنای «وجود نداشتن» به کار رفته است. مقایسه دو مثال (۳۰) و (۳۲) نقش متفاوت «هیچ» را روشن می‌کند. نهایتاً در مثال (۳۳)، با وجود گروه اسمی «هیچ تاکسی»، به دلیل پرسشی بودن جمله فعل مثبت است. در این مثال اگر جمله خبری بشود، فعل لزوماً باید منفی بشود.

به جز موارد (۳۰) و (۳۲)، جملات دیگری هم وجود دارند که در آنها «هیچ» می‌تواند به تنهایی در جمله ظاهر شود. در این موارد «هیچ» کارکرد قیدی دارد و در معنای «اصلاً» و «ابداً» به کار می‌رود. بر این اساس، در این جملات «هیچ» را باید جزء قیده‌های منفی ساز و نه کمی‌نما در نظر گرفت. جمله (۳۴) مثالی از این نمونه است. در این جمله «هیچ» را می‌توان با قیده‌های منفی ساز «اصلاً» یا «ابداً» جایگزین کرد.

۳۴. از آدم‌هایی که دروغ می‌گویند هیچ خوشم نمی‌آید.

در این نوشتار، عبارات «هیچ‌وقت»، «هیچ‌گاه» و مانند آن، با آنکه از ترکیب «هیچ» و یک اسم تشکیل شده‌اند، با توجه به رفتار افزوده‌ای که دارند، جزء قیده‌های منفی ساز در نظر گرفته می‌شوند. توضیح بیشتر به بخش بعد موکول می‌شود.

۲-۳- نقش قیدها در منفی‌سازی

صدیق ضیابری (۱۳۸۸: ۲۹۸)، «هیچ» و تمامی ترکیبات آن را در دسته کمی‌نماها/سورها قرار می‌دهد و «اصلاً»، «هرگز»، «ابداً»، «عمرأ» و «نه» را قید منفی در نظر می‌گیرد. او

تقسیم‌بندی باقری (۱۳۸۵) را که معتقد است علاوه بر موارد پیش‌گفته «هیچ»، «هیچ‌وقت»، «هیچ‌گاه» و «به‌هیچ‌وجه» هم جزء قیده‌های منفی هستند را نمی‌پذیرد (همان: ۲۹۷). به نظر می‌رسد، صدیق ضیابری بیشتر از آنکه به کارکرد اقلام منفی‌ساز توجه کند، به ساختمان واژگانی آن پرداخته و صرف وجود «هیچ»، در ساختمان کلمه، آن را در ردیف کمی‌نماها قرار داده‌است. برای بررسی مفهوم قید منفی‌ساز می‌توان رفتار نحوی و معنایی آن را بررسی کرد.

به حذافصل میان «نفی» و «اثبات»، وجه‌نمایی گفته می‌شود (تامپسون، ۲۰۱۳: ۹). براساس مفهوم وجه‌نمایی، در میان دو امکان «بله» و «خیر»، می‌توان درجاتی از احتمال را مانند «اغلب»، «گاهی» و «هیچ‌وقت» در نظر گرفت. این امکانات براساس اینکه به «نفی» نزدیک‌تر باشند یا به «اثبات» بر روی پیوستار قرار می‌گیرند. بر این اساس، سازه‌هایی که مفهوم احتمال را منتقل می‌کند، افزوده وجه‌نما هستند و سازه‌هایی که مفهوم نفی را بیان می‌کنند افزوده یا قید منفی‌ساز. عباراتی چون «هیچ‌وقت»، «هیچ‌گاه»، «به‌هیچ‌وجه»، «به‌هیچ‌عنوان»، «تحت‌هیچ‌شرایطی»، «هرگز»، «اصلاً»، «ابداً»، «عمرأ» و مانند آن، در سوی «منفی» پیوستار قرار دارند و وجود آنها سبب می‌شود تا جمله مفهوم منفی داشته باشد. این قیدها یا افزوده‌ها جزء سازه‌های موضوع نیستند و تنها کارکرد قیدی دارند. در برخی زبان‌ها مانند زبان انگلیسی، در صورت حضور چنین قیدهایی در جمله، فعل جمله به شکل مثبت ظاهر می‌شود ولی جمله معنی منفی دارد. در زبان فارسی، معمولاً با وجود این گروه از قیدها، فعل جمله، به شکل منفی ظاهر می‌شود، مانند مثال‌های زیر:

۳۵. هرگز بیشتر از یک ساعت آفتاب نگیرد.

۳۶. ماهی‌ها اصلاً پلک ندارند و نمی‌توانند مژه بزنند.

تنها قیدی که معنی منفی دارد ولی در عین حال با فعل مثبت به کار می‌رود، قید «عمرأ» است. در این حالت، به رغم مثبت بودن فعل، معنای آن منفی است و این مفهوم با توجه به قید «عمرأ» حاصل می‌آید. باقری هم در بررسی خود به این ویژگی قید «عمرأ» اشاره کرده‌است. در نمونه زیر، جمله الف را می‌توان به شکل جمله ب، بازنویسی کرد و بر همین اساس می‌توان ادعا کرد که در هر دو جمله معنی منفی وجود دارد، اگرچه در جمله الف فعل مثبت است.

۳۷. الف- عمرأ تو این مهمانی شرکت کنم.

ب- تو این مهمانی شرکت نمی‌کنم.

بررسی داده‌بنیاد قیدهای منفی‌ساز نشان می‌دهد که علاوه بر «عمر» در جملات پرسشی هم می‌توان اکثر قیدهای منفی‌ساز را با فعل مثبت به کار برد. مثال‌های زیر نمونه‌ای از این کاربرد هستند:

۳۸. آیا عالمان واقعی اسلام هرگز امیال نفسانی خویش را بر این موضوع مهم غلبه داده‌اند؟

۳۹. اصلاً چه کسی باید بنشیند و اینها را امتیازبندی بکند؟

۴۰. آیا هیچ‌وقت به این مسأله فکر کردی؟

نکته این است که در این شرایط، قیدهای مورد اشاره، دیگر قید منفی‌ساز نیستند و اساساً مفهوم نفی را منتقل نمی‌کنند. این مسأله را می‌توان با آزمون جایگزینی بررسی کرد. همان‌طور که در جملات (۴۱) تا (۴۳) دیده می‌شود، با جایگزین کردن افزوده‌های «به‌هیچ‌وجه»، «ابداً» یا «به‌هیچ‌عنوان» با افزوده‌های «هرگز»، «اصلاً» و «هیچ‌وقت»، جمله نادرستی می‌شود.

۴۱. * آیا عالمان واقعی اسلام به‌هیچ‌وجه امیال نفسانی خویش را بر این موضوع مهم غلبه داده‌اند؟

۴۲. * به‌هیچ‌وجه چه کسی باید بنشیند و اینها را امتیازبندی بکند؟

۴۳. * آیا به‌هیچ‌عنوان به این مسأله فکر کردی؟

۳- نفی غیرجمله‌ای در زبان فارسی

پایین ذیل عنوان نفی غیرجمله‌ای دو نوع «نفی اشتقاقی» و «نفی در بند پیرو» را معرفی می‌کند. او اظهار می‌دارد که منظور از نفی غیرجمله‌ای تمام امکاناتی از نفی است که با آزمون‌های نفی جمله‌ای سازگاری ندارند. بر همین اساس پایین عنوان نفی غیرجمله‌ای را نسبت به عنوان نفی جمله‌ای که کلیماً معرفی کرده مناسب‌تر می‌داند. اگر منظور از نفی غیرجمله‌ای، مواردی از نفی باشند که به آزمون‌های نفی جمله‌ای موردنظر پایین پاسخ نمی‌دهند، در آن صورت باید منفی‌سازی با فعل‌های دسته‌بالا و یا اسم منفی را در گروه نفی غیرجمله‌ای قرار داد.

۳-۱- نفی اشتقاقی

شقاقی (۱۳۸۱) در بررسی پیشوندهای اشتقاقی منفی‌ساز، وندهای «غیر-»، «بی-»، «ضد-»، «نا-»، «ز-»، «لا-» و «پاد-» را معرفی می‌کند. در داده شقاقی، «غیر-» زیاترین وند است و پس از آن به ترتیب وندهای «بی-»، «ضد-»، «نا-»، «ز-»، «لا-» و «پاد-» قرار دارند. «غیر» به پایه اسمی یا صفتی متصل می‌شود و معنی «جز آن» می‌دهد، این وند با آنکه معنی منفی

دارد، اما در ترکیب، لزوماً با «-نا» که آن هم مفهوم نفی را منتقل می‌کند، هم‌معنی نیست. «بی-» به پایه اسمی متصل می‌شود و صفت یا قید می‌سازد؛ «-ضد» به اسم اضافه می‌شود و صفت می‌سازد؛ «-لا» به اسم متصل می‌شود و صفت می‌سازد. پیشوندهای «-نا» و «-ذ» به ریشه افعال افزوده شده، صفت می‌سازند. «-نا» همچنین می‌تواند به اسم، صفت و صفت مرکب ساخته شده از فعل اضافه شود.

۳-۲- نفی در بند پیرو

پاین (۱۹۸۵: ۲۴۰) در بحث «نفی در بند پیرو» به زبان‌هایی اشاره می‌کند که بازنمایی نفی را در دو بند پایه و پیرو به شکل متفاوت صورت‌بندی می‌کنند و به این ترتیب بازنمایی صوری نفی در بند پایه و پیرو را به لحاظ رده‌شناختی مورد توجه قرار می‌دهد، برای مثال در زبان یروبا^۱، ادات منفی‌ساز در جمله پایه *kò* و در جمله پیرو *má* است. در زبان فارسی برای بازنمایی مفهوم نفی در بندهای مرکب، از همان راهکارهایی استفاده می‌شود که برای منفی کردن بند ساده استفاده می‌شود. به این ترتیب زبان فارسی در این مفهوم تنوعی ندارد اما با توجه به اینکه نفی غیرجمله‌ای در تعریف پایین به ساخت‌هایی اشاره دارد که با آزمون‌های نفی جمله‌ای سازگاری ندارند، می‌توان ذیل عنوان مفهوم «نفی در بند پیرو» مباحث دیگری را هم یادآور شد که در ادامه به آن اشاره‌ای می‌شود.

همان‌طور که در بخش ۲-۱-۱ هم گفته شد، در دستور نقش و ارجاع، جمله ساختار لایه‌ای دارد و عملگرهای فعلی هر لایه با لایه دیگر متفاوت است. عملگرهای لایه هسته، مختص به خود فعل هستند و شامل عملگرهای نمود، سوگیری و نفی می‌شوند. در لایه بخش اصلی، عملگرهای سوگیری، کمیت، وجه ریشه‌ای و نفی حضور دارند و نهایتاً عملگرهای لایه بند شامل وجه برداشتی، وجه گواه‌نمایی، زمان، نیروی منظوری و نفی است. همان‌طور که مشخص است نفی، تنها عملگری است که در تمام لایه‌ها حضور دارد. سیطره نفی هسته‌ای بر خود فعل است. سیطره عملگر بخش اصلی و بند بر فعل و سازه‌های غیرفعلی است و چون در لایه‌های بعدی عملگرهای وجه (ریشه‌ای، برداشتی و گواه‌نمایی) هم حضور دارند، بنابراین مفهوم نفی در ارتباط با آنها قرار می‌گیرد و سیطره عملکردش با توجه به عملگرهای وجه، متغیر می‌شود. به این ترتیب در بحث مفهوم نفی در بند پیرو لازم است تا به وجه جمله و نحوه بازنمایی آن هم توجه شود. در واقع در این بخش باید به رابطه میان قطبیت و وجهیت

1. Yoruba

پرداخته شود. تغییر در وجهیت جمله می‌تواند به تغییر در قطبیت جمله بینجامد و براساس آن استفاده از ابزارهای منفی‌سازی را تابع محدودیت‌هایی کند. بررسی چنین ارتباطی بحث طولانی را می‌طلبد که در این مجال نمی‌گنجد. از کارهای انجام‌شده در این خصوص می‌توان به اصفهانی (۱۳۷۵)، خشکباری (۱۳۹۷) و میرزائی (۱۴۰۰) اشاره کرد و به‌عنوان نمونه‌ای از این ارتباطات می‌توان به جمله (۴۴) اشاره نمود.

۴۴. الف- آنها مایلند در این مهمانی شرکت کنند.

ب- آنها مایل نیستند در این مهمانی شرکت کنند.

پ- آنها مایل نیستند در این مهمانی شرکت نکنند.

ت- آنها مایلند در این مهمانی شرکت نکنند.

اگر در بحث اجرایی شدن فعل و در پیوستار نفی و اثبات، نفی به معنی انجام نشدن فعل باشد، در آن صورت در بخش الف و پ جمله (۴۴)، امکان اجرایی شدن فعل بالاست و بر این اساس قطبیت آن را می‌توان مثبت در نظر گرفت. در بخش ب و ت امکان اجرایی شدن فعل در پایین‌ترین سطح وجود دارد و بر این اساس قطبیت آنها را می‌توان منفی در نظر گرفت. براساس آزمون پرسش ضمیمه، جملات الف و ت، مثبت و جملات ب و پ، باید منفی باشند.

۴- نتیجه‌گیری

در دسته‌بندی پایین، مفهوم نفی در دو گروه قابل بررسی است: نفی جمله‌ای و نفی غیرجمله‌ای. در نفی جمله‌ای مجموعه امکاناتی مطرح می‌شوند که سبب می‌شود سیطره عملکرد نفی بر روی بند باشد. این امکانات، راهبردهای متنوعی شامل وندافزایی، استفاده از ادات نفی، فعل اصلی و کمکی منفی‌ساز، اسم منفی‌ساز، قیده‌های منفی‌ساز و کمی‌نماهای منفی‌ساز می‌شود. بررسی داده‌های زبان فارسی نشان می‌دهد که الگوی غالب منفی‌سازی در زبان فارسی وندافزایی است اما به جز اسم منفی‌ساز، تمامی امکانات دیگر منفی‌سازی نیز در زبان فارسی کاربرد دارند. ادات «نه»، قیدی مانند «ابدا» و کمی‌نمای «هیچ»، نمونه‌ای از این امکانات منفی‌سازی در زبان فارسی هستند. در موضوع افعال اصلی و کمکی منفی‌ساز، داده‌های این پژوهش نشان می‌دهد که علی‌رغم اظهارنظر منصوری (۱۳۸۳)، باقری (۱۳۸۵) و صدیق ضیابری (۱۳۸۸) که استفاده از این گروه از افعال را در فارسی ناممکن می‌دانند، فعل‌های اصلی مانند «دوری کردن» و فعل کمکی «تکرد» را می‌توان به‌عنوان نمونه‌های فارسی این گروه از افعال در نظر گرفت. همچنین در موضوع قیده‌ها و افزوده‌های منفی‌ساز

همسو با نگاه باقری (۱۳۸۵) و برخلاف نظر صدیق‌ضیابری استدلال شد که عباراتی چون «هیچ‌وقت»، «هیچ‌گاه» و مانند آن افزوده منفی‌ساز هستند.

گروه دوم امکانات منفی‌سازی ذیل عنوان نفی غیرجمله‌ای قرار می‌گیرد. این نوع منفی‌سازی دو زیربخش دارد: نفی اشتقاقی و نفی در بند پیرو. در نفی اشتقاقی این ایده مطرح است که با منفی کردن سازه‌های جمله، لزوماً کل بند منفی نمی‌شود و حتی با وجود سازه منفی می‌توان فعل را دوباره منفی کرد (علی ناراحت نیست). بر همین اساس در این حالت با نفی غیرجمله‌ای سروکار داریم. در زبان فارسی با استفاده از وندهای «غیر-»، «بی-»، «ضد-»، «نا-»، «ز-»، «لا-» و «پاد-» می‌توان سازه‌های جمله را منفی کرد. نوع دوم نفی غیرجمله‌ای نفی در بند پیرو است. پایان در این خصوص به زبان‌هایی اشاره می‌کند که بازنمایی مفهوم نفی در دو جمله پایه و پیرو را متفاوت صورت‌بندی می‌کنند. زبان فارسی برای بازنمایی مفهوم نفی در بندهای مرکب، از همان راهکارهایی استفاده می‌کند که برای منفی کردن بند ساده به کار می‌بندد. با این حال، بررسی‌ها نشان می‌دهد تغییر در وجهیت جمله که می‌تواند در قالب یک بند جدا صورت‌بندی شود، به تغییر در قطبیت جمله بینجامد. بررسی توصیفی داده‌های زبان فارسی نشان می‌دهد که در بازنمایی مفهوم نفی به طور کلی می‌توان از سه راهکار وندافزایی، امکانات تحلیلی و نفی واژگانی استفاده کرد. توجه به سیطره عملکرد عناصر منفی‌ساز در جمله می‌تواند در توجیه رفتار نحوی مفهوم نفی راهگشا باشد. سیطره عملکرد عنصر نفی می‌تواند بر روی هسته، بر روی بخش اصلی و یا بر روی کل جمله باشد. بررسی نحوه اثرگذاری سیطره عملکرد عملگر نفی بر تنوع رفتاری آن می‌تواند موضوع پژوهشی دیگر باشد.

منابع

- باقری، ش. ۱۳۸۵. «بررسی و مقایسه تکواژ نفی در زبان فارسی و انگلیسی و جایگاه آنها نسبت به فعل»، *پایان‌نامه کارشناسی/ارشد*، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- خانلری، پرویز. ۱۳۹۲. *دستور زبان فارسی*. تهران: توس.
- ربانی اصفهانی، ک. ۱۳۷۵. «عناصر نفی در زبان فارسی»، *پایان‌نامه کارشناسی/ارشد*، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.
- روشن، ب. و شهلا ب. ۱۳۹۲. «آیا هر جمله مثبت فارسی یک نظیر منفی دارد؟»، *دب پژوهشی*، (۲۵): ۱۶۱-۱۷۷.

- رضایی، و. و م. آزادمنش. ۱۳۹۸. «رده‌شناسی نفی در زبان فارسی: انگاره نقشه معنایی»، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، (۱۵): ۵۵-۶۷.
- شقایی، و. ۱۳۸۱. «پسوند نفی در زبان فارسی»، نامه فرهنگستان. (۲۰): ۸۵-۹۶.
- صدیق ضیابری، ر. ۱۳۸۸. «تجزیه و تحلیل نفی در زبان فارسی معاصر: رویکردی نحوی و کلامی»، رساله دکتری، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- طیب‌زاده، ا. ۱۳۹۱. دستور زبان فارسی براساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی، تهران: نشر مرکز.
- مظفری، ز. ۱۳۹۶. «نظام قطبیت در زبان فارسی: رویکردی رده-نقشی»، زبان‌کاوی، (۴): ۲۵-۵۲.
- منصوری، م. ۱۳۸۳. «نفی در زبان فارسی از منظر رده‌شناسی زبانی»، مجموعه مقالات ششمین کنفرانس زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی.
- میرزائی، آ. ۱۳۹۷. «فعل‌های چندپاره زبان فارسی»، علم زبان، (۲): ۵۳-۷۰.
- میرزائی، آ. ۱۳۹۷. «عملگر سوگیری در زبان فارسی»، جشن‌نامه دکتر شقاقی، به کوشش ش. مدرس و ف. قطره، تهران: نویسه پارسی: ۳۹۹-۴۰۹.
- میرزائی، آ. ۱۴۰۰. «رابطه قطبیت و وجهیت بندی در زبان فارسی»، مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب/ایران، (۱)۹: ۱۱۳-۱۳۵، doi: 10.22126/jlw.2020.5372.1442.
- نجفی، ا. ۱۳۹۰. «مصاحبه با ابوالحسن نجفی»، در جشن‌نامه ابوالحسن نجفی، به کوشش ا. طیب‌زاده. تهران: نیلوفر، ۱۹-۲۱۰.
- Bond, O. 2009. Mapping Negation in Conceptual Space, In Peter K. Austin, Oliver Bond, Monik Charette, David Nathan & Peter Sells (eds), Proceeding of Conference on Language Documentation and Linguistic Theory 2, 51-60, London: SOAS.
- Erteschik-Shir, N., 2007. *Information Structure: The Syntax-Discourse Interface*, Oxford: Oxford University Press.
- Halliday, M., and C. Matthiessen, 2014. *an introduction to functional grammar*. London and New York: Routledge.
- Givón, T. 2001. *Syntax: an introduction* (Vol. 1). John Benjamins Publishing.
- KLima, E. S. 1964. Negation in English. In J. A. Fodor and J. J. Katz, eds. *The Structure of Language*. Englewood Cliffs, N.J., Prentice-Hall: 246-323.
- Miestamo, M. 2005. Standard Negation: the Negation of Declarative verbal Main Clauses in a Typological Perspective. In *Empirical Approaches to Language Typology* 31, Berlin: Mouton de Gruyter.
- Miestamo, M. 2007. Negation: An Overview of Typological Research. *Language and Linguistic Compass*, 1/5, 552-570.

- Mirzaei, A., A. Moloodi. 2016. Persian proposition Bank. In *Proceedings of the 10th International Language Resources and Evaluation*. Portorož (Slovenia). May. pp. 3828-3835.
- Morgan, J. L. 1975. "Some Interactions of Syntax and Pragmatics", In P. Cole and J. L. Morgan (eds.) *Syntax and Semantics: Speech Acts*, vol. iii. New York: Academic Press, 289-303.
- Payne, J.R. 1985. Negation. In *Language Typology and Syntactic Description*, Vol 1, Clause Structure, Timothy Shopen (ed), 197-242, Cambridge, Uk: Cambridge University Press.
- Thompson, G. 2013. *Introducing Functional Grammar*, third edition, Routledge Press.
- Van Valin, R. D., Jr. 2005. *Exploring the Syntax–Semantics Interface*. Cambridge University Press.

بررسی افراشتگی واکه در گویش سبزواری در چارچوب واج شناسی زایشی

شیدا احمدی^۱

عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا^۲ ✉

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۸

چکیده

در این پژوهش انواع فرایند افراشتگی واکه در گویش سبزواری با توجه به بافت های مختلف آن در چارچوب واج شناسی زایشی تحلیل می شوند. مسأله اصلی نگارنده در این مقاله مطالعه انواع بافت های واجی ای است که فرایند افراشتگی واکه را در این گویش ایجاد می کند. داده های این پژوهش به دو روش گردآوری شده اند: منابع مکتوب درباره گویش سبزواری و ضبط گفتار چند گویشور سبزواری. در بررسی داده ها صورت های واجی و آوایی در گویش سبزواری با هم مقایسه و سپس تحلیل شده اند. در این پژوهش، داده های فارسی معیار به عنوان شاهد استفاده شده اند. نتایج این پژوهش نشان می دهد که دو بافت واجی عمده وجود دارد که در آنها فرایند افراشتگی واکه رخ می دهد: در اثر هم نشینی واکه های افتاده یا میانی با همخوان های افراشته لثوی-کامی، کامی و نرم کامی و نیز در اثر هم نشینی واکه های افتاده یا میانی با همخوان های خیشومی. در مجموع نه نمونه فرایند افراشتگی واکه در گویش سبزواری روی می دهد.

واژگان کلیدی: افراشتگی واکه، گویش سبزواری، همخوان های افراشته، واکه افتاده، واکه میانی

۱. دانشجوی دکتری زبان شناسی همگانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

۲. دانشیار زبان شناسی همگانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول)

۱- مقدمه

۱-۱- موضوع و هدف اصلی مقاله

هدف مقاله بررسی فرایند افراشتگی واکه در گویش سبزواری است که در چارچوب واج‌شناسی زایشی (چامسکی و هله، ۱۹۶۸) تحلیل می‌شود. کریستال (۲۰۰۳: ۳۸۶) توضیح می‌دهد که ارتقا فرایندی عمودی است که بر ارتفاع زبان تأثیر می‌گذارد و در مقابل افتادگی قرار می‌گیرد. وی سپس بیان می‌دارد که برای مثال، در هماهنگی واکه‌ای، یک واکه ممکن است در محیط یک واکه افراشته که بعد از آن می‌آید افراشته شود. در جریان تحول زبان، واکه‌ای که در جایگاه پایینی قرار دارد، ممکن است به جایگاه نسبتاً بلندتر ارتقا پیدا کند (کریستال، ۲۰۰۳: ۳۸۶).

تراسک (۲۰۰۶: ۳۰۰) توضیح می‌دهد که هر فرایندی واجی که طی آن جایگاه تولید یک واکه در دهان به جایگاه بالاتری حرکت کند، فرایند ارتقا نام دارد. وی سپس بیان می‌دارد که بسیاری از تحولاتی که در انگلیسی در جریان تحول واکه‌ای بزرگ رخ داده‌است، در بر دارنده ارتقا بوده‌است، برای مثال، تغییر [e:] به [i:]. وی در ادامه توضیح می‌دهد که ارتقا همچنین می‌تواند فرایندی هم‌زمانی باشد. تراسک در این مورد ارتقای واکه‌های میانی پیش از واکه‌های افتاده در زبان باسک را به‌عنوان نمونه ذکر می‌کند. برای مثال، واژه‌های 'house' exte (خانه) و 'donkey' asto (الاغ) وقتی به دنبالشان حرف تعریف a- می‌آید به ترتیب به صورت ext[i]a و ast[u]a تلفظ می‌شوند. بررسی داده‌های گویش سبزواری نشان می‌دهد که فرایند ارتقای واکه در این گویش بارها اتفاق می‌افتد. پرسش مقاله این است: فرایند ارتقای واکه در گویش سبزواری در چه بافتی اتفاق می‌افتد؟

۱-۲- پیشینه پژوهش

نوروزی زیدهی (۱۳۸۲: ۱۱۰) هماهنگی واکه‌ای در زبان گیلکی را بررسی کرده و نشان داده‌است که چگونه این فرایند در برخی از واژه‌های گویش گیلکی رشت منجر به وقوع فرایند ارتقای واکه می‌شود. دو نمونه از واژه‌هایی که به گفته وی در گویش گیلکی رشت، مشمول هماهنگی واکه‌ای می‌شوند و فرایند ارتقای واکه را نشان می‌دهند عبارت‌اند از: کبریت و سفید، که در زیرساخت به صورت /kebrit/ و /sefid/ واج‌نویسی می‌شوند و پس از اعمال فرایند ارتقای واکه در روساخت به صورت [kibrit] و [sifid] درمی‌آیند.

شریفی (۱۳۸۷: ۹۵) فرایند ارتقای واکه در گونه اقلیدی را بررسی کرده و موارد متنوعی از رخداد آن را توضیح داده‌است. در اینجا به برخی از نمونه‌های عملکرد این فرایند در گونه اقلیدی به نقل از شریفی اشاره می‌کنیم. اولین مورد وقوع این فرایند در تبدیل واکه افتاده /a/ به واکه میانی [o] دیده می‌شود که در پایان واژه اتفاق می‌افتد. دو نمونه از واژه‌هایی که این تبدیل واکه‌ای را در گونه اقلیدی نشان می‌دهند عبارت‌اند از: /ma/ و /sarma/ که در گونه اقلیدی به صورت [mo] و [sarmo] تلفظ می‌شوند. تبدیل واکه‌ای بعدی که فرایند ارتقای واکه را در گونه اقلیدی بازتاب می‌دهد، تبدیل واکه /a/ به واکه [u] پیش از همخوان خیشومی است (همان: ۱۰۱). دو نمونه از واژه‌هایی که این تبدیل واکه‌ای را در گونه اقلیدی نشان می‌دهند عبارت‌اند از: /hammam/ و /haram/ که در گونه اقلیدی به صورت [hamum] و [harum] تلفظ می‌شوند. سومین مورد رخداد فرایند ارتقای واکه در گونه اقلیدی، تبدیل واکه میانی /o/ به واکه افراشته [u] است (همان: ۱۰۳). دو نمونه از واژه‌هایی که در گونه اقلیدی این تبدیل را نشان می‌دهند عبارت‌اند از: /mardom/ و /naxon/ که در گونه اقلیدی به صورت [mardum] و [naxun] تلفظ می‌شوند.

۱-۳- واج‌شناسی زایشی یا معیار

اثر معروف چامسکی و هله به نام *انگاره آوایی زبان انگلیسی*^۱ (SPE)، واج‌شناسی زایشی را در قالب یک نظریه علمی مطرح کرد و در تمام محافل واج‌شناسی به مثابه نقطه عطف بررسی نظام آوایی شناخته شد. انگاره نام‌برده جنبه ریاضی‌گونه دارد و نظریه واج‌شناسی آن در پی ارائه توصیف‌های واج‌شناختی و صورت‌بندی‌های صریح است به نحوی که بتوان ساخت‌های آوایی را در یک نظام کاملاً نمادین با صورت‌های مکانیکی توصیف کرد (کرد زعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۸۸: ۱۳). واج‌شناسی زایشی در ساده بودن نظری همانند دستور زایشی است. این سادگی در واج‌شناسی از طریق تعداد نشانه‌هایی که برای بازنمایی زیرساختی نیاز است و نیز با قواعدی که آنها را به بازنمایی‌های واجی ارتباط می‌دهد تعیین می‌یابد (همان: ۱۵). *انگاره آوایی زبان انگلیسی* نظریه‌ای خطی است زیرا بازنمایی‌های آن در قالب یک توالی خطی از واحدهای واجی و مرزهای آنها ارائه می‌شوند. این انگاره مدعی است که وظیفه واج‌شناسی تفسیر ساخت‌هایی است که در سطح نحو شکل می‌گیرند و این‌گونه است که رابطه میان واج‌شناسی و نحو برقرار می‌شود. کرد زعفرانلو کامبوزیا (همان: ۱۵) توضیح می‌دهد که واج‌شناسی زایشی پیرو نظریه

1. the sound pattern of English

شرط طبیعی بودن پستال^۱ (۱۹۶۸) است، نظریه‌ای که در آن بازنمایی‌های زیرین به‌صورت مشخصه‌هایی که برای بازنمایی واجی به کار می‌رود ارائه می‌شود.

کنستووچ (۱۹۹۴: ۵۷) توضیح می‌دهد که زبان‌شناسان زایشی هنگام مطالعه نظام واجی زبان می‌کوشند به سه نوع تعمیم دست یابند؛ آنها ابتدا به دنبال قواعدی هستند که به کمک آنها بتوانند عناصر واجی یک زبان که عبارت‌اند از همخوان‌ها، واکه‌ها، هجاها و نواخت‌ها تعریف کنند. در مرحله بعدی، الگوهای توزیع این عناصر واجی را مشخص می‌کنند. مثلاً اینکه کدام عناصر واجی نمی‌توانند در آغاز، میان یا پایان هجا قرار بگیرند.

۱-۳-۱- مشخصه‌های حشو، مشخصه‌های واجی و سطوح بازنمایی

در واج‌شناسی زایشی، مشخصه‌های واجی به دو نوع مشخصه‌های حشو و مشخصه‌های تمایزدهنده تقسیم می‌شوند. کنستووچ (۱۹۹۴: ۵۹) توضیح می‌دهد که مشخصه‌های گروه اول قابل پیش‌بینی‌اند و نقش تمایزدهنده ندارند، اما مشخصه‌های گروه دوم غیرقابل پیش‌بینی و تمایزدهنده‌اند (همان: ۶۰). وی (همان: ۵۹) بیان می‌دارد که مشخصه‌های حشو قواعد نظام‌مندی را بازنمایی می‌کنند که در نظام آوایی زبان‌ها وجود دارد. شواهدی که از فراگیری زبان دوم و لغزش‌های زبانی در دست نشان می‌دهد که گویشوران زبان این دسته قواعد را به‌طور ضمنی می‌دانند (همان: ۵۹).

کنستووچ (همان: ۶۰) توضیح می‌دهد از آنجاکه ظرفیت مغز انسان برای ذخیره کردن اطلاعات زبانی محدود است، آن دسته اطلاعاتی که با قواعد ساده و کلی قابل پیش‌بینی هستند ذخیره نمی‌شوند. در مقابل، آن دسته اطلاعاتی که قابل پیش‌بینی نیستند ذخیره می‌شوند. بر این اساس، وی (همان: ۶۰) استدلال می‌کند که دستور زبان دو سطح بازنمایی برای ساخت‌های واجی دارد: سطح بازنمایی زیرساختی یا واجی که تنها دربردارنده اطلاعات تمایزدهنده غیرقابل پیش‌بینی برای عناصر واژگانی است. در سطح دوم، مشخصه‌های قابل پیش‌بینی مربوط به تلفظ واژه‌ها، با اصول و قواعد دستور زبان به بازنمایی واجی افزوده می‌شود.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که بازنمایی آوایی روساختی محصول سه نوع اطلاعات است: اطلاعات غیرقابل پیش‌بینی واژگانی که برای رمزگذاری واژه‌های یک زبان به کار می‌رود، قواعد زبان‌ویژه که مشخصه‌های قابل پیش‌بینی را براساس بافت تعیین می‌کنند و قواعد پیش‌فرض دستور جهانی که تعیین‌کننده ارزش‌هایی بی‌نشان برای مشخصه‌های تمایزدهنده هستند (همان: ۶۴).

1. P. Postal

۱-۳-۲- قواعد حشو و قواعد واجی

این دسته قواعد فرایندهای واجی مقید به بافت را نشان می‌دهند و به همین دلیل به آنها قواعد حساس به بافت یا مقید به بافت یا قاعده‌های قابل پیش‌بینی گفته می‌شود. این قواعد زبان ویژه هستند. برای مثال، کشش واکه پس از حذف همخوان‌های چاکنایی در زبان فارسی یک قاعده حساس به بافت است. قواعد حساس به بافت در قالب کلی زیر ترسیم می‌شوند:

$$A \rightarrow B / \text{_____} C$$

آنچه در سمت چپ این قاعده دیده می‌شود، تغییر ساختاری^۱ است و سمت راست آن توصیف ساختاری^۲ قرار دارد. تغییر ساختاری نشان‌دهنده تغییرات مشخصه A به صورت B است. خط مورب به این معنی است که «در بافت ...» مورد نظر این تغییر صورت می‌گیرد. سمت راست خط مورب نشان‌دهنده بافتی است که در آن مشخصه A دچار تغییر می‌شود. این نوع قاعده نویسی موسوم به قاعده واجی هم هست و مبنای آن دو سطح بازنمایی واجی است. انواع فرایندهای واجی از جمله همگونی، ناهمگونی، حذف، درج و قلب در زمره قاعده‌های واجی و همه‌شان تابع صورت‌بندی بالا هستند (کرد زعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۸۸: ۳۱-۳۲).

۲- فرایند افراشتگی واکه در گویش سبزواری

در این بخش شش گروه واژه‌های سبزواری که فرایند افراشتگی واکه در آنها روی می‌دهد، به ترتیب معرفی و تحلیل می‌شوند. داده‌های این بخش از پایان‌نامه کارشناسی ارشد خانم بروغنی (۱۳۸۳)، مقاله‌های ابراهیم استاجی (۱۳۸۹) و اعظم استاجی (۱۳۸۹) انتخاب شده‌اند.

۲-۱- افراشتگی واکه بر اثر هم‌نشینی با همخوان‌های افراشته لثوی-کامی، کامی و نرم‌کامی

۲-۱-۱- تبدیل واکه افتاده /a/ و واکه‌های میانی /e/ و /o/ به واکه افراشته [i]

جدول ۱- تبدیل واکه‌های میانی /e/، /o/ و واکه افتاده /a/ به واکه افراشته [i]

صورت نوشتاری	واج‌نویسی معیار	صورت‌آوایی در گویش سبزواری
کمین	camin	cimi
خمیر	xamir	ximir
شریک	faric	firic
شپش	fepef	fibi

1. structural change

2. structural description

cisif	casif	کشیف
civir	cavir	کویر
dʒijar	dʒejar	جگر
ticca	tecce	تکه
tiku	tecan	تکان
ticija	tecje	تکیه
ʃeʃ	ʃeʃ	شش
piʃa	paʃe	پشه
tʃiʃma	tʃeʃme	چشمه
tʃijma	tʃacme	چکمه
bitʃa	batʃtʃe	بچه
tʃinj	tʃanj	چنگ
ʔidʒdeha	eʒdeha	اژدها
ciʃmeʃ	ceʃmeʃ	کشمش
diku	dokan	دکان
piyar	pedar	پدر
giryā	jerye	گریه
tʃiʃma	tʃeʃme	چشمه

داده‌های جدول (۱) تناوب میان واکه‌های $e \sim i$ ، $a \sim i$ و $a \sim i$ را نشان می‌دهد. در واژه‌های جدول (۱) فرایند افراستگی واکه رخ داده‌است زیرا: (۱) در تمام این واژه‌ها واکه افتاده $/a/$ و واکه‌های میانی $/e/$ و $/o/$ در محیط همخوان‌های افراشته قرار گرفته‌اند که عبارت‌اند از: همخوان‌های کامی $/c/$ ، نرمکامی $/x/$ ، لثوی - کامی $/ʃ/$ ، لثوی - کامی $/dʒ/$ ، لثوی - کامی $/tʃ/$ و نرمکامی $/k/$. تأثیر همخوان‌های افراشته بر واکه افتاده یا میانی‌ای که در مجاورت آنها قرار می‌گیرد این است که آن واکه را یک یا دو درجه ارتقا می‌دهند.

فرایند افراستگی واکه در سایر گویش‌های زبان فارسی نیز مشاهده می‌شود و این امر نشان‌دهنده بسامد بالای این فرایند در گویش‌های متفاوت زبان فارسی است مانند گویش‌های بلوچی سیستانی (دوستی، ۱۳۹۵: ۲۱۹ و ۲۹۸)، گیلکی رشت (نوروزی زیدیهی، ۱۳۸۲: ۱۱۰)، سوادکوه (رضایی، ۱۳۸۶: ۱۰۶)، گونه اقلیدی (شریفی، ۱۳۸۷: ۹۵) و فارسی معیار (سهیلی، ۱۳۹۲: ۴۳).

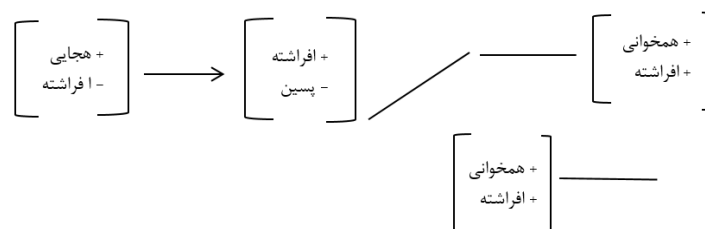
نمونه‌های فرایند افراستگی واکه در گویش‌های بالا به‌ترتیب عبارت‌اند از: واژه $/dejar/$ که در گویش بلوچی سیستانی به صورت $[dijar]$ تبدیل می‌شود. واژه $/sefid/$ که در گویش گیلکی رشت به صورت $[sifid]$ تبدیل می‌شود. واژه $/dune + e/$ که پس از اضافه شدن پسوند $-e$ در

گویش سوادکوه به صورت [dunue] درمی‌آید. واژه /lab/ که در گویش اقلیدی به صورت [low] تلفظ می‌شود و واژه /tehran/ که در فارسی معیار به صورت [terun] درمی‌آید.

برطبق معیار گرایش‌های جهانی نیز این فرایند در سایر زبان‌ها مشاهده می‌شود. برای مثال می‌توان به زبان‌های انگلیسی کانادایی (میرز، ۱۹۹۷)، زبان لهستانی (باکلی، ۲۰۰۱) و زبان اویارتسون منطقه باسک (هادیکان و فولکس، ۲۰۰۸) اشاره کرد. چند نمونه از واژه‌هایی که در زبان‌های یادشده فرایند افراشتگی واکه را نشان می‌دهند عبارت‌اند از: واژه /knife/ در زبان انگلیسی کانادایی در مقابل /knives/ که در اولی واکه مرکب افراشته /ʌy/ پیش از همخوان بی‌واک قرار می‌گیرد، اما در واژه دوم واکه مرکب افتاده /ay/ پیش از همخوان واکدار قرار دارد. در زبان لهستانی نمونه‌ای از فرایند افراشتگی واکه در [pokóʃ] > /pokoʃ - u/ دیده می‌شود (واکه /ó/ یک واکه افراشته است). در زبان اویارتسون نیز نمونه [besua] > /beso - a/ افراشتگی واکه را نشان می‌دهد.

براساس توضیحات بالا فرایند افراشتگی واکه در واژه‌های جدول (۱) تأیید می‌شود، یعنی در این واژه‌ها افراشتگی واکه رخ داده و واکه‌های میانی /e/ و /o/ و نیز واکه افتاده /a/ در محیط همخوان‌های افراشته به واکه افراشته [i] تبدیل شده‌اند. این فرایند افراشتگی واکه را در قالب قاعده واجی زیر می‌توان نشان داد:

قاعده ۱- افراشتگی واکه افتاده /a/ و واکه‌های میانی /e/ و /o/ به واکه افراشته [i] در محیط همخوان‌های افراشته



۲-۱-۲- تبدیل واکه‌های افتاده /a/ و /a/ و واکه‌های میانی /e/ و /o/ به واکه افراشته [u]

جدول ۲- تبدیل واکه‌های افتاده /a/ و /a/ و واکه‌های میانی /e/ و /o/ به واکه افراشته [u]

صورت نوشتاری	واج‌نویسی معیار	صورت آوایی در گویش سبزواری
کتاب	cetab	kutab
شکار	secar	ʃugar/ʃgar
فشار	feʃar	xutʃar

nufu	nefan	نشان
nugah	nejah	نگاه
tʃuraG	tʃeraG	چراغ
tʃunar/tʃnar	tʃenar	چنار
kunar	cenar	کنار
kumu	caman	کمان
kulu	calan	کلان
kulum	calam	کلام
dʒuvab	dʒavab	جواب
dʒuwad	dʒavad	جواد
kuʃti	koʃti	کشتی
buxar	boxar	بخار
kundʒet	kondʒed	کنجد
tʃumaG	tʃomaG	چماق
gum	gom	گم
dujma	docme	دکمه
kulaG	calaG	کلاغ
kulsum	kolsum	کلثوم
xuda	xoda	خدا
ʃutor	ʃotor	شتر
ʃumbad	ʃonbad	گنبد
ʃum	ʃam	شام
ʔestuku	estekan	استکان
diku	dokan	دکان

در واژه‌های جدول (۲) چهار نوع تناوب میان واژه‌های متفاوت دیده می‌شود. این تناوب‌ها عبارت‌اند از: $o \sim u$, $e \sim u$, $a \sim u$, $a \sim u$. مقایسهٔ صورت‌های فارسی معیار که صورت‌های زیرساختی‌اند با صورت‌های سبزواری که روساختی هستند مشخص می‌کند که در واژه‌های جدول (۲) فرایند افراشتگی واکه رخ داده‌است. نخستین دلیل رخداد این فرایند آن است که در تمام واژه‌های این جدول، واکه‌های افتاده و میانی در محیط همخوان‌های افراشته قرار گرفته‌اند و در نتیجه یک یا دو درجه ارتقا یافته و به واکهٔ افراشتهٔ [u] تبدیل شده‌اند. همخوان‌هایی که در داده‌های جدول (۲) فرایند ارتقای واکه را ایجاد کرده‌اند عبارت‌اند از: /k/, /ʃ/, /g/, /x/, /ʒ/, /tʃ/ و /dʒ/.

در برخی گویش‌های ایرانی، از جمله گویش قایینی و سبزواری میان دو قاعده واجی افراشتگی واکه پیش از همخوان خیشومی و حذف همخوان خیشومی از پایان واژه، تعامل تیره از نوع عکس زمینه برچین برقرار است. این نوع تعامل زمانی میان دو قاعده واجی برقرار می‌شود که با بررسی بازنمایی آوایی یک واژه مشخص شود که به‌رغم فراهم نبودن بافت لازم برای رخداد فرایند واجی، آن فرایند اتفاق افتاده‌است. به عبارت دیگر، با توجه به بازنمایی آوایی مشخص نشود که چه فرایند یا عامل دیگری باعث رخداد آن فرایند واجی شده‌است (جم، ۱۳۹۶: ۴).

جم و همکاران (۲۰۲۰: ۷) برای نشان دادن تعامل تیره از نوع عکس زمینه برچین میان دو قاعده حذف همخوان خیشومی و افراشتگی واکه پیش‌خیشومی، واژه $\text{doxtar} + \text{an}$ را به عنوان نمونه می‌آورند که صورت زیر ساختی است و در روساخت به $[\text{doxtaru}]$ تبدیل می‌شود. آنها در ادامه (همان: ۷) بیان می‌دارند که با حذف همخوان $/n/$ ، محیطی که افراشتگی واکه پیش‌خیشومی را سبب می‌شود در روساخت از بین می‌رود و این امر نشان‌دهنده تعامل تیره از نوع عکس زمینه برچین میان این دو قاعده است زیرا با اینکه همخوان خیشومی در روساخت حذف شده و در نتیجه محیط برای افراشتگی واکه پیش‌خیشومی فراهم نیست، افراشتگی رخ داده‌است. در جدول (۲) نیز چند واژه تعامل تیره از نوع عکس زمینه برچین میان دو قاعده افراشتگی واکه پیش‌خیشومی و حذف همخوان خیشومی را در روساخت نشان می‌دهند. این واژه‌ها عبارت‌اند از: $/caman/$ ، $/calan/$ ، $/estakan/$ و $/dokan/$ که در روساخت به ترتیب به $[kumu]$ ، $[kulu]$ ، $[?estuku]$ و $[diku]$ تبدیل می‌شوند.

در این واژه‌ها نیز مانند نمونه‌ای که از گویش قایینی در بالا آوردیم، واکه افتاده $/a/$ در پایان واژه در روساخت افراشته شده و به واکه افراشته $[u]$ تبدیل شده و این در حالی اتفاق افتاده‌است که در روساخت، همخوان‌های خیشومی $/n/$ و $/m/$ که محیط مناسب برای افراشتگی واکه پیش از خود را فراهم می‌کنند، از پایان واژه حذف شده‌اند. بر این اساس می‌توان چنین استدلال کرد که علی‌رغم اینکه عامل ایجاد افراشتگی واکه در روساخت وجود ندارد، افراشتگی رخ داده‌است؛ بنابراین تعامل تیره از نوع عکس زمینه برچین میان این دو قاعده واجی ایجاد شده‌است.

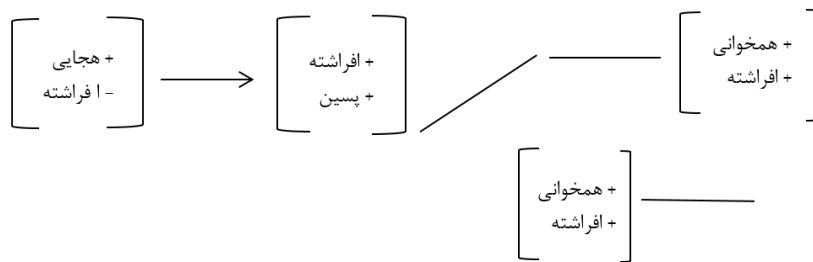
دومین دلیلی که برای وقوع فرایند افراشتگی واکه در داده‌های جدول (۲) می‌توان برشمرد این است که این فرایند در سایر گویش‌های زبان فارسی نیز بسامد زیادی دارد، برای مثال، می‌توان به گونه اقلیدی (شریفی، ۱۳۸۷)، گونه شهرضایی (کاظمینی، ۱۳۹۰) و لهجه دماوندی

(هاشمی کهن زاد، ۱۳۹۰) اشاره کرد. نمونه‌هایی که در پی می‌آیند، افراشتگی واکه را در سه گویش بالا به ترتیب نشان می‌دهند: [tilifun] > [telefon]، [pena] > [panah] و [dendun] > [dandan].

گرایش‌های جهانی در واج‌شناسی نیز نشان می‌دهد که فرایند افراشتگی واکه در سایر زبان‌ها نیز رخ می‌دهد. چند نمونه از این زبان‌ها عبارت‌اند از: زبان اویارتسون (هادیکان و فولکس، ۲۰۰۸)، زبان چینی (شی، ۲۰۱۲) و زبان مایاک (ترومر، ۲۰۱۶). سه نمونه [bestioi] > [beste - oi]، [tjan] > [mj - uk] و [mɛ:k] به ترتیب نشان‌دهنده افراشتگی واکه در گویش‌های نامبرده هستند.

با دلایل بالا نتیجه می‌گیریم که در واژه‌های جدول (۲) فرایند افراشتگی واکه رخ داده‌است و طی آن واکه‌های میانی /e/ و /o/ و واکه‌های افتاده /a/ و /ɑ/ به واکه افراشته [u] تبدیل شده‌اند. فرایند افراشتگی واکه در داده‌های جدول (۲) را می‌توان در قالب قاعده واجی زیر نشان داد:

قاعده ۲- افراشتگی واکه‌های میانی /e/ و /o/ و واکه‌های افتاده /a/ و /ɑ/ به واکه افراشته [u] در محیط همخوان‌های افراشته



۲-۱-۳- افراشتگی واکه‌های افتاده /a/ و /ɑ/ به واکه میانی [e]

جدول ۳- افراشتگی واکه‌های افتاده /a/ و /ɑ/ به واکه میانی [e]

صورت نوشتاری	واج‌نویسی معیار	صورت آوایی در گویش سبزواری
یارو	Jaru	Jere
جارو	dʒaru	dʒere
باغچه	baɣtʃe	bextʃa
باید	bajad	bejed
پاشنه	paʃne	peʃna
خارش	xaref	xereʃ
خالی	xali	xeli

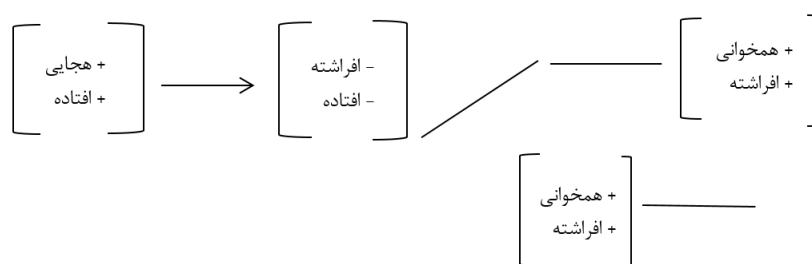
ʔefti	ʔʃati	آشتی
jextʃal	jaxtʃal	یخچال
ʃelvar	ʃalvar	شلوار
Jendom	Jandom	گندم
cendi	candu	کندو
secandʒiwi	secandʒabin	سکنجبین
xezina	xazane	خزانه
dʒevana	dʒavane	جوانه
peytava	pajtabe	پای تابه

واژه‌های جدول (۳) تناوب میان واکه‌های a~e و a~e را نشان می‌دهند. در این واژه‌ها نیز مانند واژه‌های جدول‌های (۱) و (۲)، فرایند افراشتگی واکه اتفاق افتاده‌است. اولین دلیلی که برای وقوع این فرایند در داده‌های یادشده می‌توان ذکر کرد این است که در تمام این واژه‌ها واکه‌های افتاده /a/ و /ɑ/ در مجاورت همخوان‌های افراشته قرار گرفته‌اند و در نتیجه یک درجه افراشته شده و به واکه میانی [e] تبدیل شده‌اند. همخوان‌های افراشته‌ای که در واژه‌های جدول (۳) فرایند افراشتگی واکه را ایجاد کرده‌اند عبارت‌اند از: /z/, /dʒ/, /x/, /ʃ/, /tʃ/, /x/ و /c/.

فرایند افراشتگی واکه‌های افتاده به میانی در سایر گویش‌ها و لهجه‌های ایرانی نیز دیده می‌شود. برای مثال، می‌توان به گویش دلواری (عزت‌آبادی‌پور، ۱۳۹۲) و نیز لهجه دماوندی (هاشمی کهن‌زاد، ۱۳۹۰) اشاره کرد. نمونه‌های [sivil] > /sebil/ و [dohun] > /dahan/ به ترتیب فرایند افراشتگی واکه در گویش‌های نام‌برده را نشان می‌دهند.

افراشتگی واکه‌های افتاده به واکه‌های افراشته در سایر زبان‌ها نیز دیده شده‌است. برای مثال می‌توان به زبان چینی (شی، ۲۰۱۲) اشاره کرد. واژه [nen] > /nan/ در این زبان افراشتگی واکه را نشان می‌دهد. با توجه با دلایل بالا نتیجه می‌گیریم که واژه‌های جدول (۳) نیز مشمول افراشتگی واکه شده‌اند. این فرایند در قالب قاعده واجی زیر قابل بازنمایی است:

قاعده ۳- تبدیل واکه‌های افتاده /a/ و /ɑ/ به واکه میانی [e]



۲-۲- افراشتگی واکه در اثر هم‌نشینی با همخوان‌های خیشومی /n/ و /m/

۲-۲-۱- افراشتگی واکه افتاده /a/ و واکه میانی /e/ به واکه افراشته [i]

جدول ۴- افراشتگی واکه افتاده /a/ و واکه میانی /e/ به واکه افراشته [i]

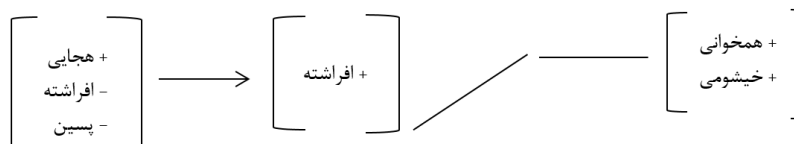
صورت نوشتاری	واج‌نویسی معیار	صورت آوایی در گویش سبزواری
کمین	camin	cimi
خمیر	xamir	ximir
پنجاه	pandzəh	pindza
زمین	zamin	zimi
زمستان	zemestan	zimistu
چنگ	tʃaŋɟ	tʃiŋɟ
امسال	emsal	ʔimsal
امشب	emʃab	ʔimʃav

واژه‌های جدول (۴) دو نوع تناوب واکه‌ای را نشان می‌دهند که عبارت‌اند از: e~i و a~i. در واژه‌های جدول (۴) نیز فرایند ارتقای واکه رخ داده‌است. دلیل این امر مجاورت واکه‌های افتاده و میانی /a/ و /e/ با همخوان‌های خیشومی است. در مورد واکه /a/ افراشتگی دو درجه رخ داده و در مورد واکه /e/ این فرایند در حد یک درجه بوده‌است. همخوان‌هایی خیشومی که فرایند افراشتگی واکه در داده‌های جدول (۴) را باعث شده‌اند عبارت‌اند از: /n/ و /m/.

افراشتگی واکه‌های افتاده و میانی و تبدیل آنها به واکه افراشته در سایر گویش‌های زبان فارسی نیز دیده می‌شود. برای نمونه می‌توان به گونه اقلیدی (شریفی، ۱۳۸۷) و گونه شهرضایی (کاظمینی، ۱۳۹۰) اشاره کرد. دو واژه [harum] > /haram/ و [bum] > /bam/ به ترتیب فرایند افراشتگی واکه در دو گویش بالا را نشان می‌دهند.

این نوع افراشتگی واکه همچنین در سایر زبان‌ها اتفاق می‌افتد و این نکته گرایش جهانی این فرایند را در حوزه واج‌شناسی نشان می‌دهد. زبان مایاک (ترومر، ۲۰۱۶) از جمله زبان‌ها و گویش‌هایی است که این فرایند در آن دیده شده‌است. برای نمونه می‌توان به واژه [mɪɣ - ok] > /mɛ:k/ اشاره کرد که در زبان مایاک، افراشتگی واکه را نشان می‌دهد. براساس شواهد بالا، افراشتگی واکه افتاده /a/ و واکه میانی /e/ به واکه افراشته [i] تأیید می‌شود. این نوع افراشتگی واکه را می‌توان با استفاده از قاعده زیر نشان داد:

قاعده ۴- افراشتگی واکه افتاده /a/ و واکه میانی /e/ به واکه افراشته [i] در محیط همخوان‌های خیشومی



۲-۲-۲- افراشتگی واکه افتاده /a/ و /a/ و واکه‌های میانی /o/ و /e/ به واکه افراشته [u]

جدول ۵- افراشتگی واکه‌های افتاده /a/ و /a/ و واکه‌های میانی /e/ و /o/ به واکه افراشته [u]

صورت نوشتاری	واج نویسی معیار	صورت آوایی در گویش سبزواری
آسمان	aseman	ʔasumu
آسان	asan	ʔasu
استکان	estekan	ʔestuku
ریسمان	risman	resmu
دکان	dokan	diku
مهمان	mehman	me:mu
دندان	dandan	dendu
خام	xam	xum
کام	kam	kum
حرام	haram	harum
پیغام	pejGam	pejGum
تمام	tamam	tumum
حمام	hammam	hammun/hambum
بادام	badam	badum
کلام	calam	culum
جام	dʒam	dʒum
میزان	mizan	mizu
تابستان	tabstan	tewistu
زمستان	zemestan	zimiztu
آرمان	ʔarman	ʔermu
قنددان	Ganddan	Gendu
نان	nan	nu
گم	jom	jum
مداد	medad	mudad
مسافر	mosafer	musafer

kundzet	kondzed	کنجد
bum	bam	بام
ʃum	ʃam	شام
tʃumaG	tʃomaG	چماق
jumbad	jonbad	گنبد
tʃunar	tʃenar	چنار
nugah	negah	نگاه
kunar	cenar	کنار
kumu	caman	کمان
nuʃu	neʃan	نشان
Gelemdu	Galamdan	قلمدان
tʃāpu(n)	tʃupan	چوپان
dʒu(n)	dʒan	جان
rovu(n)	ravan	روان
nāvdu(n)	navda	ناودان
ʃejtu(n)	ʃejtan	شیطان
pālu(n)	palan	پالان
tembu(n)	tonban	تنبان

در واژه‌های جدول (۵) چند نوع تناوب واکه‌ای دیده می‌شود که عبارت‌اند از: $a \sim u$ ، $a \sim u$ و $e \sim u$. همان‌طور که در داده‌های جدول (۴) مشاهده می‌شود، همخوان‌های خیشومی هنگامی که در مجاورت واکه‌های افتاده و میانی قرار بگیرند، موجب ایجاد ارتقای واکه می‌شوند و در نتیجه واکه‌های افتاده یا میانی را به واکهٔ افراشته تبدیل می‌کنند. این فرایند در داده‌های جدول شمارهٔ (۵) نیز رخ داده با این تفاوت که در واژه‌های جدول (۵) ارتقا به واکهٔ افراشتهٔ [u] صورت گرفته‌است.

همان‌طور که در زیربخش ۲-۱-۲- توضیح دادیم، هنگامی که همخوان خیشومی در روساخت از پایان واژه حذف می‌شود و واکهٔ افتادهٔ پیش از آن افراشته می‌گردد، تعامل تیره از نوع عکس زمینه برچین میان این دو قاعدهٔ واجی برقرار می‌شود. دلیل آن است که لازمهٔ افراشته شدن واکهٔ پیش خیشومی، وجود همخوان خیشومی پس از آن است. در مواردی که همخوان خیشومی در روساخت حذف می‌شود، زمینهٔ مناسب برای افراستگی واکه از بین می‌رود ولی افراستگی واکه اتفاق می‌افتد و در نتیجه تعامل عکس زمینه برچین میان این دو قاعده برقرار می‌شود و چون دلیل افراشته شدن واکه با بررسی روساخت مشخص نیست، این

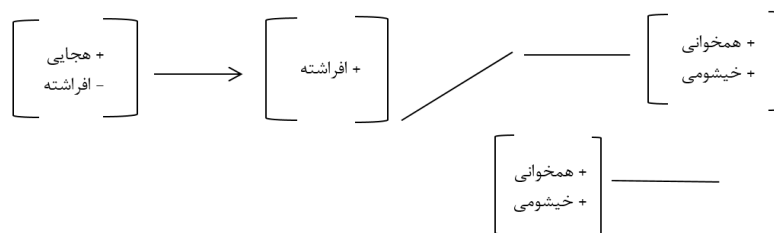
تعامل تیره به‌شمار می‌رود. در واژه‌های جدول (۵) نیز همین نوع تعامل میان دو قاعده افراشتگی واکه پیش خیشومی و حذف همخوان خیشومی برقرار شده‌است.

افراشتگی واکه‌های افتاده و میانی به واکه‌های افراشته در سایر گویش‌های ایرانی نیز دیده می‌شود. برای نمونه می‌توان به گویش گیلکی رشت (نوروزی زیده، ۱۳۸۲)، گویش سوادکوه (رضایی، ۱۳۸۶)، گونه اقلیدی (شریفی، ۱۳۸۷) و گونه شهرضایی (کاظمینی، ۱۳۹۰). صورت‌های [numud] > [nemud]/، [dunue] > [dune + e]/، [sufur] > [sopur]/ و [temūm] > [tamam]/ به‌ترتیب افراشتگی واکه در گویش‌های بالا را نشان می‌دهند. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که این نوع افراشتگی واکه در گویش‌های ایرانی بسامد بالایی دارد.

برطبق معیار گرایش‌های جهانی واج‌شناسی، افراشتگی واکه‌های میانی و افتاده به واکه‌های افراشته در سایر زبان‌ها و گویش‌ها نیز دیده می‌شود. ازجمله می‌توان به زبان لهستانی (باکلی، ۲۰۰۱)، گویش منطقه قهوه پورتوریکو (راجان، ۲۰۰۷) و نیز زبان اویارتسون (هادیکان و فولکس، ۲۰۰۸) اشاره کرد. صورت‌های [pokój] > [pokoj - u]/، [frutu] > [fruto]/ و [besua] > [beso - a]/ به‌ترتیب فرایند افراشتگی واکه در گویش‌های نام‌برده را نشان می‌دهند.

براساس شواهد بالا می‌توان نتیجه گرفت که واژه‌های جدول (۵) فرایند افراشتگی واکه‌های میانی و افتاده به واکه‌های افراشته را نشان می‌دهند. قاعده واجی نشان‌دهنده فرایند یادشده به صورت زیر است:

قاعده ۵- افراشتگی واکه‌های میانی /e/ و /o/ و واکه‌های افتاده /a/ و /ɑ/ به واکه افراشته [u] در مجاورت خیشومی‌ها



علاوه بر قاعده شماره (۵)، قاعده حذف همخوان خیشومی در پایان واژه نیز در مورد آن دسته از واژه‌های جدول (۵) که در آنها همخوان خیشومی در پایان واژه حذف می‌شود نیز باید درج شود، زیرا همان‌طور که توضیح دادیم، تعامل تیره از نوع عکس زمینه برچین میان این دو قاعده واجی ایجاد شده‌است:

قاعده ۶- حذف همخوان خیشومی در پایان واژه پس از واکه افراشته



۲-۳-۲- افراستگی واکه افتاده /a/ به واکه میانی [e]

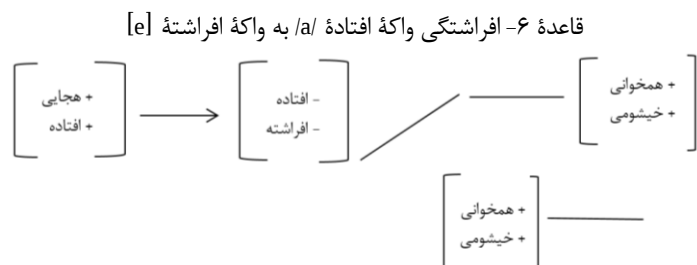
جدول ۶- افراستگی واکه افتاده /a/ به واکه میانی [e]

صورت نوشتاری	واج‌نویسی معیار	صورت آوایی در گویش سبزواری
دندان	dandan	dendu
همین	hamin	hemi
قنددان	Ganddan	Gendu
گندم	Jandom	Jendom
انبر	?anbor	?embor
انجیر	?andzir	?endzil
مردم	mardom	merdom
پنچر	pantfar	pentfel
انگشت	?angoft	?engoʃ
کندو	candu	cendi
تنباکو	tanbaku	tembaku
نهییب	nahib	nehev

داده‌های جدول (۶) تناوب میان دو واکه a~e را نشان می‌دهند. همان‌طور که پیش‌تر در واژه‌های جدول‌های (۴) و (۵) مشاهده کردیم، واکه‌های افتاده و میانی در برخی گویش‌ها در اثر هم‌نشینی با همخوان‌های خیشومی /m/ و /n/ ارتقا پیدا می‌کنند و به واکه‌های میانی یا افراشته تبدیل می‌شوند. در واژه‌های جدول (۶) نیز واکه افتاده /a/ با همخوان‌های خیشومی /n/ و /m/ هم‌نشین شده‌است. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که در این گروه از واژه‌ها نیز فرایند افراستگی واکه رخ داده‌است. افراستگی واکه‌های افتاده به واکه‌های میانی در سایر گویش‌ها و لهجه‌های ایرانی نیز دیده می‌شود. از جمله می‌توان به گونه اقلیدی (شریفی، ۱۳۸۷)، گونه شهرضایی (کاظمینی، ۱۳۹۰) و نیز لهجه دماوندی (هاشمی کهن‌زاد، ۱۳۹۰) اشاره کرد. صورت‌های [doji] > [daji]، [terazu] > [tarazu]، [numaza] > [namzad] به ترتیب افراستگی واکه در گویش‌های بالا را نشان می‌دهند. افراستگی واکه افتاده /a/ به واکه میانی [e]

در سایر زبان‌ها نیز مشاهده شده‌است، برای نمونه می‌توان به زبان چینی (شی، ۲۰۱۲) اشاره کرد. صورت [nen] > /nan/ در این زبان افراشتگی واکه را نشان می‌دهد.

با توجه به دلایل بالا می‌توان نتیجه گرفت که در واژه‌های جدول (۶) افراشتگی واکه اتفاق افتاده‌است و واکه افتاده /a/ تحت تأثیر همخوان خیشومی به واکه میانی [e] تبدیل شده‌است. این فرایند افراشتگی واکه را با استفاده از یک قاعده واجی به صورت زیر می‌توان نشان داد:



۳- نتیجه‌گیری

تحلیل واژه‌های گویش سبزواری در این پژوهش نشان می‌دهد که در مجموع ۹ نوع فرایند افراشتگی واکه در دو بافت واجی متفاوت در گویش نام‌برده رخ می‌دهد. بافت نخست هنگامی ایجاد می‌شود که واکه‌های افتاده یا میانی با همخوان‌های افراشته کامی، نرم‌کامی و لثوی کامی هم‌نشین شوند و تحت تأثیر مشخصه افراشتگی این همخوان‌ها افراشته می‌شوند. ذیل این نوع بافت سه نوع فرایند افراشتگی واکه در گویش سبزواری اتفاق می‌افتد که به ترتیب عبارت‌اند از: ۱- افراشتگی واکه‌های میانی /e/ و /o/ و واکه افتاده /a/ به واکه افراشته [i]. ۲- افراشتگی واکه‌های افتاده /a/ و /ɑ/ و واکه‌های میانی /e/ و /o/ به واکه افراشته [u]. ۳- افراشتگی واکه‌های افتاده /a/ و /ɑ/ به واکه میانی [e].

بافت واجی نوع دوم که افراشتگی واکه در گویش سبزواری را سبب می‌شود هنگامی است که واکه‌های افتاده یا میانی در مجاورت همخوان‌های خیشومی /m/ و /n/ قرار بگیرند. در این صورت، همخوان‌های خیشومی بر ارتفاع واکه‌ها تأثیر گذاشته و آنها را یک یا دو درجه ارتقا می‌دهند. ذیل این نوع بافت، سه نوع فرایند افراشتگی واکه اتفاق می‌افتد که عبارت‌اند از: ۱- افراشتگی واکه افتاده /a/ و واکه میانی /e/ به واکه افراشته [i]. ۲- افراشتگی واکه‌های افتاده /a/ و /ɑ/ و واکه‌های میانی /e/ و /o/ به واکه افراشته [u]. ۳- افراشتگی واکه افتاده /a/ به واکه میانی [e].

جدول ۷- انواع فرایند افراشتگی واکه در گویش سبزواری

ردیف	نوع افراشتگی	دورزنقه واکه‌ها
(۱)	/e/ → [i]	
(۲)	/o/ → [i]	
(۳)	/a/ → [i]	
(۴)	/a/ → [u]	
(۵)	/a/ → [u]	
(۶)	/e/ → [u]	
(۷)	/o/ → [u]	
(۸)	/a/ → [e]	
(۹)	/a/ → [e]	

منابع

- استاجی، ا. ۱۳۸۹. «فرایندهای واجی در گویش سبزواری». ارائه‌شده در همایش بین‌المللی گویش‌های مناطق کویری ایران. دانشگاه سمنان.
- استاجی، ا. ۱۳۸۹. «توصیف برخی فرایندهای واژ-واجی در گویش سبزوار»، ارائه‌شده در همایش بین‌المللی گویش‌های مناطق کویری ایران. دانشگاه سمنان.
- بروغنی، ف. ۱۳۸۳. بررسی واج‌شناختی گویش سبزواری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت‌مدرس، تهران.
- جم، ب. ۱۳۹۶. «تحلیل تیرگی واج‌شناختی در زبان فارسی»، جستارهای زبانی، (۷): ۱-۲۷.
- دوستی، م. ۱۳۹۵. توصیف و تبیین نظام واجی گویش بلوچی سیستانی با تأکید بر واج‌شناسی زایشی، رساله دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت‌مدرس. تهران.
- رضایی، ع. ۱۳۸۶. بررسی ساخت واجی گویش مازندرانی منطقه سوادکوه بر پایه واج‌شناسی زایشی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت‌مدرس. تهران.
- سلطانی کفرانی، م. ۱۳۸۶. بررسی زبان‌شناختی گویش کفران (در منطقه رودشت اصفهان)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت‌مدرس، تهران.
- سهیلی، ج. ۱۳۹۲. بررسی مقابله‌ای صورت محاوره‌ای و رسمی اسم در حوزه معنایی زبان فارسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران.

- شریفی، گ. ۱۳۸۷. بررسی نظام آوایی گونه اقلید در چارچوب واج‌شناسی زایشی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت‌مدرس، تهران.
- عزت‌آبادی‌پور، ط. ۱۳۹۲. واژگونی قاعده در گونه‌های زبان‌های ایرانی: واج‌شناسی زایشی، پایان‌نامه، کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت‌مدرس، تهران.
- کاظمینی، س. ۱۳۹۰. توصیف واج‌شناختی گویش شهرضایی براساس نظریه واج‌شناسی زایشی چامسکی و هله، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت‌مدرس، تهران.
- کرد زعفرانلو کامبوزیا، ع. ۱۳۸۸. واج‌شناسی رویکردهای قاعده‌بنیاد، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
- نوروزی زیده، ط. ۱۳۸۲. بررسی فرایندهای واجی گویش گیلکی رشت در چارچوب واج‌شناسی خودواحد، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت‌مدرس، تهران.
- هاشمی‌کهن‌زاد، ن. ۱۳۹۵. بررسی فرایندهای واجی لهجه دماوندی در چارچوب نظری زایشی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت‌مدرس، تهران.
- Buckley, E. 2001. *Polish O - Raising and Phonological Explanation*. Retrieved from: <http://www.googl.com>.
- Crystal, D. 2003. *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*. Oxford: Blackwell Publishing.
- Cox, F., & Palethorpe, S. 2007. *Reversal of Short Front Vowel Raising in Australian English*. Retrieved from: <http://www.googl.com>.
- Haddican, B., & Foulkes, P. 2008. *Mid vowel Raising and second vowel deletion in Oiartzun Basque*. Retrieved from: <http://www.gen.lib.rus.ec>.
- Jam, B., Razmdideh, P., & Naseri, Z. 2020. *Final /n/ deletion in Ghayeni Persian: Opacity in Harmonic Serialism and Parallel Optimality Theory*, Iranian Studies, Retrieved from <https://www.tandfonline.com>
- Kainada, E., Lengeris, A., & Topintzi, N. 2016. *Vowel raising, deletin and diphthongization in kozani Greek*. Retrieved from: <https://www.Researchgate.net/Publication/>
- Kenstowicz, M. 1994. *Phonology in Generative Grammar*. Blackwell Publishers.
- Myers, J. 1997. *Canadian Raising and the Representation of Gradient Relation. Studies in the Linguistic Sciences*. Retrieved from: www.googl.com.
- Oliver rajan, J. 2007. *Mobility and its effects on vowel raising in the Coffee zone of Puerto Rico*. Retrieved from: <http://www.googl.com>.
- Hsieh, F. 2012. *Low vowel Raising in Sinitic Languages: Assimilation, Reduction, or Both?*. Retrieved from: <http://www.googl.com>.
- Trask, R. I. 2006. *A dictionary of Phonetics and Phonology*. London: Routledge.
- Trommer, J. 2016. Vowel Raising in Mayak as compound Opacity. *Replicative Processing Grammar*, 229-258.

تعبیر کنایه در زبان فارسی بر مبنای دیدگاهی ادراکی

راحله گندمکار^۱✉

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۰۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۱۸

چکیده

کنایه در سنت مطالعه بلاغت به سخنی اطلاق می‌شود که دارای دو معنی است و مخاطب با توجه به شرایط از مفهوم صریح آن به مفهوم ضمنی‌اش پی می‌برد. نگاهی به پیشینه مطالعه کنایه نشان می‌دهد که این صنعت که امروزه دیگر صرفاً محدود به حوزه ادب نیست و در گفت‌وگوهای روزمره سخنگویان کاربرد عام دارد، همواره با فرایندهای دیگری نظیر استعاره، مجاز، معنی ضمنی و جز آن خلط شده است. در مقاله حاضر، ضمن اشاره به این همپوشی‌ها به دنبال آنیم تا تعریف مشخص و مستقلی از کنایه به دست دهیم. به‌ویژه می‌کوشیم تا از منظری تحلیلی - توصیفی و به کمک داده‌های متعدد از جملات روزمره سخنگویان زبان در چارچوب نگرشی ادراکی به بررسی چگونگی درک و تعبیر کنایه بپردازیم. این پژوهش نشان می‌دهد که سخنگویان با تکیه بر اطلاعات بافت‌های ادراکی، اعم از بافت زبانی یا بافت A، بافت موقعیتی یا B و اطلاعات از پیش موجود در حافظه یا بافت C کنایه را تعبیر می‌کنند. در این میان، وجود اطلاعی خاص در بافت C نقشی عمده ایفا می‌کند که براساس آن، هر جمله‌ای را می‌توان در معنی متناقضش تعبیر کرد.

واژگان کلیدی: کنایه، دیدگاه ادراکی، بافت ادراکی، تعبیر معنایی

✉ r.gandomkar@atu.ac.ir

۱. استادیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

۱- مقدمه

در سنت مطالعة فنون بلاغت، «کنایه» در قالب دو مفهوم مطرح می‌شود؛ یکی در مفهومی کلی که براساس آن، سخنی کنایی در نظر گرفته می‌شود که دارای دو معنی است و به هنگام کاربرد، مخاطب با توجه به معنی صریح آن پی به مفهوم ضمنی‌اش می‌برد و دیگری در مفهومی تخصیصی که همان «استعاره عنادیه» است. برای نمونه، عباسپور (۱۳۸۱: ۸۴) به این نکته اشاره دارد که در «استعاره عنادیه» جمع مستعارمنه و مستعارله ممکن نباشد. او در این مورد «عجب آدم دست‌ودل‌بازی است» را برای اشاره به «شخصی خسیس» نمونه می‌آورد و سپس ما همین نمونه را در بیان و معانی (شمیسا، ۱۳۷۴: ۹۶) برای طرح درمورد کنایه می‌بینیم. حتی در مجموعه وسیعی از درسنامه‌های معانی و بیان برای همین شگرد از اصطلاح «استعاره تهکمی» نیز بهره گرفته‌اند (کزازی، ۱۳۷۳). به عنوان مثال، وقتی مخاطب با شنیدن جمله «رئیس آن اداره آدم اتوکشیده‌ای است» درمی‌یابد که «رئیس آن اداره آدم شق‌ورقی است» با مفهوم «کلی» کنایه روبه‌رویییم و در جمله‌ای نظیر «قذبلنده هم آمد» در معنی «آدمی قذکوتاه» با مفهوم «تخصیصی» کنایه سروکار داریم.

بررسی مطالعات حیطه ادب فارسی نشان می‌دهد که این شگرد پرکاربرد در مکالمات روزمره سخنگویان زبان با مفاهیم و فرایندهای دیگری خلط شده‌است و در نهایت، همپوشی‌های به وجود آمده مانع شده که تعریف مشخص، دقیق و مستقلی برای «کنایه» ارائه شود، به گونه‌ای که بتوان آن را از معنی ضمنی، مجاز، استعاره و جز آن متمایز کرد. در نوشته حاضر برآنیم تا نخست به طرح این همپوشی‌ها بپردازیم و مرز نادقیق «کنایه» را در سنت مطالعات ادب فارسی به تصویر بکشیم و از این رهگذر ضمن بررسی این فرایند در حوزه زبان‌شناسی و به ویژه معنی‌شناسی، تعریف مشخصی از آن به دست دهیم و در گام بعد، تعبیر «کنایه» را از منظری ادراکی بررسی کنیم تا معلوم شود سخنگویان زبان فارسی به این فرایند چگونه امکان تعبیر می‌دهند.

نگارنده به سه دلیل عمده در اینجا قصد ندارد به معرفی و تشریح مفصل فرایندهای استعاره، مجاز، معنی ضمنی و جز آن بپردازد: نخست آنکه هر یک از این فرایندها از دیرباز در مجموعه وسیعی از پژوهش‌ها و آثار معرفی و بررسی شده‌اند و ذکر حتی مختصری از هر یک، مجال خاص خود را می‌طلبد که از حوصله نوشته حاضر خارج است؛ دوم آنکه در برخی موارد، در باب تعاریف هر کدام از این فرایندها، انواع آنها و چگونگی عملکردشان در میان متخصصان

اتفاق نظر وجود ندارد و همین مسأله منجر به بروز همپوشی میان آنها شده‌است؛ و در نهایت اینکه هدف نوشته حاضر به‌ویژه بررسی و تبیین چگونگی تعبیر کنایه است، به همین دلیل، نگارنده می‌کوشد توجهش را تنها بر آن جنبه‌هایی از این فرایندها معطوف سازد که منجر به همپوشانی شده‌اند. برای نیل به این هدف، در بخش دوم نوشته حاضر به طرح همپوشی‌های تعاریف کنایه خواهیم پرداخت و این موارد همپوشی را در قالب پیشینه مطالعه کنایه در سنت مطالعات ادب فارسی و زبان‌شناسی به دست خواهیم داد. برای ارائه تحلیلی ادراکی از چگونگی تعبیر کنایه لازم است تا نگاهی کلی به مبانی دیدگاه ادراکی بیندازیم، به همین دلیل، بخش سوم مقاله به این مهم اختصاص می‌یابد. در بخش چهارم، تعبیر کنایه به همراه نمونه‌های متعددی از زبان فارسی بررسی می‌شود و در بخش پنجم از مباحث مطرح‌شده، نتیجه‌گیری خواهیم کرد. از آنجاکه نویسنده قصد دارد از منظر یکی از رویکردهای زبان‌شناسی، تحت عنوان معنی‌شناسی ادراکی مسئله حاضر را بررسی کند و این موضوع را در قالب جملات روزمره سخنگویان فارسی‌زبان تحلیل نماید، از ارائه نمونه‌های مختلف در حوزه ادبیات اجتناب کرده و صرفاً به ذکر نمونه ادبی روشن و ساده‌ای بسنده کرده‌است تا امکان قیاس بازنمایی این فرایند در هر دو گونه زبان، یعنی گونه ادبی و گونه گفتاری روزمره فراهم آید. پژوهش حاضر به شیوه توصیفی - تحلیلی و به کمک منابع کتابخانه‌ای به رشته تحریر درخواهد آمد. نگارنده سعی بر آن دارد تا برای روشن‌تر شدن مطالب، با تکیه بر شمّ زبانی و با استفاده از فرهنگ سخن (۱۳۸۱)، نمونه‌های متعددی را از جملات روزمره سخنگویان فارسی‌زبان ارائه دهد.

۲- پیشینه مطالعات و همپوشی تعاریف کنایه

ابوعبیده معمر بن المثنی هر نوع عدم تصریحی را از مقوله کنایه می‌داند، حتی ضمیر (به نقل از ذوالفقاری، ۱۳۸۷: ۱۱۲). رجایی (۱۳۵۳) کنایه را در لغت به معنی ترک تصریح و در اصطلاح به معنی ذکر ملزوم و اراده لازم یا ذکر لازم و اراده ملزوم می‌داند.

شمیسا (۱۳۷۰: ۲۳۵) کنایه را عبارت یا جمله‌ای معرفی می‌کند که منظور گوینده، معنی ظاهری آن نیست، اما قرینه روشنی وجود ندارد که مخاطب را از معنی ظاهری متوجه معنی باطنی کند. به این ترتیب، کنایه دو وجه دارد و منظور گوینده وجه دور است. برای نمونه، در «آب در هاون کوبیدن» در معنی غیرحقیقی «کار بیهوده»، جمع معانی واحدهای «آب»، «در»، «هاون» و «کوبیدن» چنین معنایی به دست نمی‌دهد و البته قرینه‌ای نیز وجود ندارد

که نشان دهد منظور گوینده، کوبیدن آب در هاون است. بنابراین، ذهن انسان بعد از کمی اندیشیدن درمی‌یابد که نمی‌توان آب را کوبید، پس این مفهوم غیرحقیقی به دست می‌آید. به عنوان نمونه‌های دیگری از این نوع می‌توان به «پنبه از گوش درآوردن»، «پا در هوا بودن» و «سر فرود آوردن» اشاره کرد.

وحیدیان کامیار (۱۳۷۵) کنایه را در کنار استعاره و تمثیل، از برجسته‌ترین ابزارهای زیبایی‌آفرینی در شعر می‌داند و معتقد است کنایه ذکر لازم است و اراده ملزوم با جواز اراده لازم. در واقع، او آوردن ملازم یا یکی از ملازم‌های یک معنی به جای خود آن معنی را کنایه می‌داند. برای نمونه، به باور او، در «لشکریان دشمن سپر انداختند»، ابتدا تصویر سپر انداختن در ذهن نقش می‌بندد و سپس، تصور مفهوم تسلیم شدن ایجاد می‌شود. او «دو بُعدی بودن»، «تصویرگری»، «عینیت بخشیدن به ذهنیت»، «ابهام»، «آوردن جزء و اراده کل»، «ایجاز»، «مبالغه»، «غراب و آشنایی‌زدایی» و «استدلال» را به عنوان ویژگی‌های اصلی کنایه معرفی و بررسی می‌کند.

در فرهنگنامه ادبی فارسی؛ گزیده اصطلاحات، مضامین و موضوعات ادب فارسی (دانشنامه ادب فارسی)، «کنایه» معادل اصطلاحات انگلیسی antonomasia, metonymy, kenning و symbolic statement در نظر گرفته شده و در قالب سخنی تعریف شده که دارای دو معنی است: یکی معنایی که به ذهن نزدیک است و دیگری معنایی که دور از ذهن است و گوینده آن را به شکلی مطرح می‌کند که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور رهنمون می‌شود (عباسپور، ۱۳۸۱: ۱۱۶۴). بر این اساس، نمونه‌هایی نظیر (۱) تا (۵) برای اشاره به کنایه مطرح می‌شوند:

(۱) فلانی دندان‌های ما را شمرده. ← فلانی از ضعف‌های ما خبر دارد و به سود خود از آنها استفاده می‌کند.

(۲) سرکیسه را شل کن. ← خرج کن.

(۳) سیم‌های فلانی قاطی کرده. ← فلانی دیوانه شده و حالت عادی ندارد.

(۴) فلانی را سوسک کردند. ← فلانی را کوچک و خوار کردند.

(۵) فلانی طاقچه‌بالا می‌گذارد. ← فلانی فخرفروشی می‌کند.

(۶) بزرگی بایدت دل در سخا بند. سر کیسه به برگ گندنا بند (نظامی)

براساس تعریف ارائه‌شده از کنایه، در نمونه‌های (۱) تا (۶)، جمله‌ای که پس از پیکان قرار گرفته‌است، معنی دور از ذهن در نظر گرفته می‌شود. در چنین شرایطی، جمله کنایی را که به

جای معنی اصلی ارائه شده‌است، «مکنی» و معنی اصلی را که به جایش عبارت کنایه آمده است، «مکنی‌عنه» می‌نامند. به این ترتیب، مثلاً در مثال (۴) «فلانی را سوسک کردند» مکنی و «فلانی را کوچک و خوار کردند» مکنی‌عنه به حساب می‌آید، یا در نمونه (۵) «فلانی طاقچه‌بالا می‌گذارد» مکنی و «فلانی فخرفروشی می‌کند» مکنی‌عنه محسوب می‌شود. در نمونه (۶) اگر مخاطب بداند که «برگ گندنا» محکم نیست، درمی‌یابد که مصراع دوم این نمونه در همان مفهوم نمونه (۲) کاربرد می‌یابد.

در همین سنت مطالعه، کنایه از منظرهای مختلفی بررسی و به انواع متعددی تقسیم می‌شود که به طور خلاصه از این قرارند (عباسپور، ۱۳۸۱: ۱۱۶۴-۱۱۶۵):

نخست، کنایه از موصوف؛ یعنی شرایطی که در آن (الف) صفتی را با کنایه به موصوفی اختصاص می‌دهند، مثلاً «ملک سلیمان» کنایه از «سرزمین فارس» است و (ب) چند صفت یا جمله که ذهن را متوجه مکنی‌عنه می‌کند، به عنوان مثال، «عروس ارغنون‌ران» که کنایه از «زهره» است.

دوم، کنایه از صفت، مانند «بی‌نمکی» که کنایه از «بی‌مزه بودن» است.

سوم کنایه از فعل، مانند «لنگر افکندن» که کنایه از «توقف کردن» است.

کنایه از نظر انتقال معنی از معنی نزدیک به معنی دور نیز به دو نوع «کنایه قریب» و «کنایه بعید» تقسیم می‌شود. کنایه قریب که بی‌واسطه صورت می‌گیرد، خود قابل تفکیک به دو نوع «کنایه واضح» و «کنایه خفی» است. به عنوان مثال، «تنگ‌چشمی» در معنی «کوتاه‌نظری و پستی» کنایه واضح و «ریش‌گاو» در معنی «شخص نادان» کنایه خفی به حساب می‌آید. به عنوان نمونه‌ای از کنایه بعید نیز که با واسطه صورت می‌گیرد می‌توان به «بستن سر کیسه با برگ گندنا» اشاره کرد که کنایه از «شل بودن و درست بسته نشدن کیسه» است (همان).

کنایه از نظر رابطه میان مکنی و مکنی‌عنه شامل تلویح، تعریض، رمز، ایما، کنایه در طنز و کنایه با پایه عرفی، قومی و ملی می‌شود (همان).

با نگاهی به نمونه‌های مطرح‌شده می‌توان ادعا کرد که کنایه جمله‌ای است که دارای مفهومی ضمنی است. به عبارت دیگر، کنایه جمله‌ای است که مفهوم آن از مجموع معانی واحدهای تشکیل‌دهنده‌اش به دست نمی‌آید. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، چنین تعریفی، کنایه را از سایر جملات اصطلاحی جدا نمی‌کند.

ذوالفقاری (۱۳۸۷) می‌کوشد به تمایزات کنایه با مثل بپردازد و ویژگی‌های هر یک را تبیین نماید. به باور او، در سنت مطالعات ادب، کنایه از ویژگی‌هایی برخوردار است که به شکلی خلاصه از این قرارند: (الف) رواج دارند؛ (ب) معنی مجازی و غیرحقیقی دارند؛ (پ) کوتاه‌اند؛ (ت) جنبه اندرزی ندارند؛ (ث) جنبه تشبیهی و استعاری ندارند؛ (ج) مدخلی از لغت‌نامه محسوب می‌شوند (۱۳۸۷: ۱۱۵).

آنچه در سنت مطالعات زبان‌شناسی از «کنایه» مدنظر است، همان چیزی است که در سنت مطالعات ادب معادل اصطلاح انگلیسی irony و تحت عنوان «آیرونی» معرفی شده‌است. آیرونی که برگرفته از واژه یونانی eironeia و به معنی «ریا و برخلاف واقع نشان دادن» است، شگردی در نظر گرفته می‌شود که براساس آن، لفظی در معنی عکس خود به کار می‌رود (عباسپور، ۱۳۸۱: ۱۵). بر این اساس، آیرونی به چند نوع تقسیم شده‌است که عبارت‌اند از آیرونی کلامی، نمایشی، ساختاری، موقعیت، تقدیر، رمانتیک و سقراطی. از این میان، آیرونی کلامی و آیرونی موقعیت دو نوعی‌اند که در این پژوهش مدنظر قرار گرفته‌اند. بنابراین به ارائه تعریفی از این دو بسنده می‌کنیم. بر حسب سنت، در آیرونی کلامی میان آنچه گفته می‌شود و آنچه واقعاً معنی می‌دهد، مغایرت دیده می‌شود. نمونه (۷) در ادب فارسی این نوع را بازنمایی می‌کند (همان: ۱۶):

(۷) کرده‌ام توبه به دست صنمی باده‌فروش

که دگر می‌نخورم بی رخ بزم‌آرای (حافظ)

در نمونه (۷)، در «توبه کردن به دست صنمی باده‌فروش» و همچنین میان مصراع اول و دوم، آیرونی کلامی دیده می‌شود (عباسپور، ۱۳۸۱: ۱۶). آیرونی موقعیت که معادل situational irony در نظر گرفته شده، نوعی است که در آن شاهد چرخش غیرمنتظره رخدادها هستیم؛ یعنی میان آنچه فرد توقع دارد و آنچه در عمل رخ می‌دهد ناهمخوانی وجود دارد (همان).

در سنت مطالعه بیان، با نمونه‌هایی روبه‌رو می‌شویم که تحت عنوان «مجاز به علاقه تضاد» معرفی شده‌اند. به عنوان مثال، وقتی گوینده‌ای جمله «آخه باهوش! چرا آدرس اشتباه نوشتی روی پاکت!» را به زبان می‌آورد و منظورش این است که «آخه خنگ! چرا آدرس اشتباه نوشتی روی پاکت!»، واژه «باهوش» در معنی متضادش یعنی «خنگ» به کار رفته‌است.

واقعیت این است که چنین علاقه‌ای اساساً با تعریف سنتی علاقه سازگار نیست. برحسب سنت، در جریان مجاز، واحدی از جمله حذف می‌شود و معنی خود را به واحد همنشین انتقال می‌دهد. در این صورت، واحدی که در جمله حضور دارد، هم در معنی خود و هم در معنی واحد محذوف به کار می‌رود. در چنین شرایطی، به رابطه میان واحد حاضر در جمله و واحد محذوف، «علاقه» گفته می‌شود (صفوی، ۱۳۹۵: ۳۵۵). برای نمونه، در جمله «برو قابلمه برنج رو خاموش کن»، «شعله زیر» قابلمه مد نظر بوده که از جمله حذف شده‌است. از این نوع علاقه تحت عنوان «علاقه مجاورت» یاد می‌شود.

از منظر نگرش ادراکی، آنچه در جریان مجاز رخ می‌دهد، در واقع نوعی «کاهش» است که با حذف تفاوت دارد و در پی آن، واحدی از جمله کنار گذاشته می‌شود، اما با توجه به واحدهای موجود در جمله می‌توان پی به معنی واحد کاهش‌یافته برد. ما در بخش ۲-۳ به بررسی این تفاوت خواهیم پرداخت. به هر حال، ما خواه مجاز را از منظر سنتی، نوعی علاقه در نظر بگیریم و خواه از منظر ادراکی، نوعی کاهش بدانیم، در هر صورت، آنچه تحت عنوان علاقه تضاد معرفی شده‌است اساساً از جنس علاقه نیست، زیرا اگر قرار باشد مثلاً «باهوش» را در معنی متضادش یعنی «خنگ» در نظر بگیریم، اصلاً واحدی از جمله حذف نشده‌است که مجاز رخ داده باشد و رابطه علاقه شکل بگیرد. بنابراین، آنچه علاقه تضاد نامیده شده‌است، ظاهراً همانی است که برخی استعاره عنادیه نامیده‌اند و ما در بخش ۲-۲ به بررسی‌اش خواهیم پرداخت.

تا به اینجا معلوم می‌شود که اطلاق برچسب «کنایه» به مجموعه‌ای از فرایندها که می‌توانند به طور مستقل در قالب استعاره، مجاز، معنی ضمنی، اصطلاح، ضرب‌المثل و جز آن دسته‌بندی شوند، سبب بروز ابهام و سرگردانی شده‌است. آنچه در زبان‌شناسی تحت عنوان «کنایه» مد نظر قرار می‌گیرد، فرایندی است که در مطالعات ادب «آیرونی» نامیده شده‌است، هرچند در این میان، تفاوت‌هایی نیز وجود دارد که در ادامه بحث مطرح خواهیم ساخت. مسئله همپوشی تعاریف، زمانی پیچیده‌تر می‌شود که می‌بینیم، آنچه در قالب «استعاره عنادیه» در سنت مطالعات ادب معرفی شده، چیزی جز همان آیرونی یا به بیان زبان‌شناسان، همان «کنایه» نیست.

برحسب سنت، استعاره عنادیه استعاره‌ای است که در آن، جمع مستعارمنه و مستعارله ممکن نباشد، مانند زمانی که به شخص خسیسی بگوییم «عجب آدم دست‌ودل بازی است!»

(عباسپور، ۱۳۸۱: ۸۴). به عبارت دیگر، در سنت مطالعه استعاره، وقتی نتوانیم مشبهه را در معنی مشبه نیز تعبیر کنیم، با استعاره عنادیه روبه‌رویم. برای روشن‌تر شدن این مطلب می‌توان از نمونه (۸) بهره گرفت:

(۸) ناصحم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق

گفتم ای خواجه عاقل هنری بهتر از این (حافظ)

نمونه‌های مشابه آنچه در (۸) آمده در سنت مطالعات ادب به عنوان استعاره عنادیه یا استعاره تهکمی در نظر گرفته شده‌اند، زیرا باور بر این است که وقتی این جمله را در ارتباط با کسی به کار می‌بریم، نمی‌توانیم به این تعبیر برسیم که مخاطب شاعر، هم «عاقل» است و هم «بی‌عقل».

پذیرفتن این استدلال سبب می‌شود تا با تعریف استعاره مشکل پیدا کنیم. در فرایند استعاره، مشبهه با توجه به شباهتی که با مشبه دارد، به جای مشبه کاربرد می‌یابد. حال، اگر قرار باشد، چنین شباهتی وجود نداشته باشد، در اساس شکل‌گیری استعاره تردید می‌شود. تصور کنید من دوستم را با لباس‌هایی نامرتب می‌بینم و جمله «چه شیک‌پوش شدی!» را خطاب به او به کار می‌برم. در چنین شرایطی، نمی‌توانیم این جمله را هم در این معنی تعبیر کنیم که «چه نامرتب و شلخته!» لباس پوشیده‌ای و هم در این معنی که «چه شیک» لباس پوشیده‌ای. این استدلالی است که پژوهشگران سنت ادب در تعریف استعاره عنادیه مطرح کرده‌اند، اما در جریان این فرایند، «مشابهت» که شرط اصلی شکل‌گیری استعاره است به کلی از بین می‌رود و اساساً «وجه شبه» امکان طرح نمی‌یابد. بنابراین، دیگر استعاره‌ای وجود ندارد، یعنی ما با شرایطی روبه‌رویم که در آن، ارتباط میان جمله اصلی و مفهوم مورد نظر گوینده متقابل است نه مشابه. برای روشن شدن این مطلب می‌توان از نمونه‌های (۹) الف و ب بهره گرفت:

(۹) الف. محبوب مثل سرو بلندقامت است.

ب. یکی درخت گل اندر میان خانه ماست

که سروهای چمن پیش قامتش پستند (سعدی)

نمونه (۹) الف جمله‌ای تشبیهی است که واحدهای آن شامل مشبه (محبوب)، ادات تشبیه (مثل)، مشبهه (سرو) و وجه شبه (بلندقامت) می‌شود. در جمله (۹) ب، با استعاره روبه‌رویم، زیرا از میان تمامی سازه‌های جمله تشبیهی، مشبهه به دلیل مشابهت با مشبه، جایگزین آن

شده‌است و شنونده این جمله درمی‌یابد که منظور از «سرو» همان «محبوب» است. این جایگزینی برحسب مشابهت، ویژگی اصلی شکل‌گیری استعاره است.

چنین به نظر می‌رسد که طرح استعاره‌ای به نام استعارهٔ عنادیه اساساً مغایر با اصل شکل‌گیری استعاره است و مفاهیمی را که در قالب استعارهٔ عنادیه مطرح شده‌اند باید به عنوان مقوله‌ای دیگر دسته‌بندی کرد. این همان چیزی است که از منظر زبان‌شناسی «کنایه» در نظر گرفته می‌شود. نمونه‌هایی نظیر (۱۰) تا (۱۳) به عمد از زبان خودکار فارسی آورده شده‌اند:

(۱۰) چه آدم باهوشی هستی! ← چه آدم خنگی هستی!

(۱۱) رانندگی‌اش عالیه! ← رانندگی‌اش افتضاحه!

(۱۲) صدای گوش‌نوازی داری! ← صدای گوش‌خراشی داری!

(۱۳) چه بچهٔ مؤدبی داری! ← چه بچهٔ بی‌ادبی داری!

در تمامی مثال‌های (۱۰) تا (۱۳) با فرایند کنایه روبه‌رویم، یعنی شرایطی که در آن، واحدی زبانی در مفهوم متقابلش به کار رفته‌است. البته تمامی این نمونه‌ها کنایه را در سطح واژه نشان می‌دهند، به این معنی که کنایه در قالب یک واژه بازنمایی شده‌است، هرچند تعبیر آن در سطح جمله صورت می‌گیرد و ما در بخش چهارم به این مسئله خواهیم پرداخت. نمونه‌های (۱۰) تا (۱۳) معلوم می‌کنند که چنین شگردی ویژهٔ زبان ادب نیست و در زبان خودکار و روزمره از بسامد وقوع بالایی برخوردار است.

بازنمایی کنایه در سطح جمله نیز صورت می‌گیرد. این جملات می‌توانند ساده یا غیرساده باشند. اگر شنوندهٔ جملهٔ «تیمور بدون اینکه به کارمندان شرکت رشوه بدهد، کارش انجام شد» دریابد که «تیمور به کارمندان شرکت رشوه داد تا کارش انجام شود» در این صورت، کنایه در سطح جمله رخ داده‌است. نمونه‌های (۱۴) تا (۱۶) نیز از این دست‌اند:

(۱۴) بدون هیچ اصراری اجازه دادند وارد اتاق رئیس بشوم. ← با اصرار زیاد اجازه دادند وارد اتاق رئیس بشوم.

(۱۵) بدون کوچک‌ترین هزینه‌ای مراسم عروسی پسرش را برگزار کرد. ← با صرف هزینه‌های گزافی مراسم عروسی پسرش را برگزار کرد.

(۱۶) اثر میر نخواهم که بماند به جهان میر خواهم که بود مانده به جای اثر (رودکی)

اثر میر نخواهم که بماند به جهان ← اثر میر خواهم که بماند به جهان

به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که «کنایه» در تعریف مورد نظر ما می‌تواند در سطح واژه، جمله و در سطوح بالاتر از جمله نیز بازنمایی یابد.

نکته دیگر اینکه کنایه را نمی‌توان با «معنی ضمنی» یکسان دانست، آن هم به این دلیل که معنی ضمنی در تقابل با معنی صریح یک مفهوم، با توجه به تداعی‌های عاطفی یا الگوهای فرهنگی یک جامعه زبانی به معنی صریح یک لفظ افزوده می‌شود. به عنوان مثال، واژه «مارمولک» افزون بر معنی صریح، معنی ضمنی «مودی» نیز دارد، یا «شتر» در معنی ضمنی «بی‌توجه و بی‌ملاحظه» یا «پرکینه» به کار می‌رود. «گاو» نیز در فارسی معنی ضمنی «احمق و کودن» دارد و در همین معنی ضمنی، با «خر» در مترادف قرار می‌گیرد. بنابراین، معنی ضمنی با معنی متقابل یک لفظ در دو مقوله متفاوت دسته‌بندی می‌شوند. افزون بر این، همان‌طور که اشاره شد، کنایه با استعاره نیز تفاوت دارد، آن هم از این نظر که در استعاره قرار بر این است که مشبه و مشبه‌به بر حسب «مشابهت»، در قالب وجه‌شبه‌بازنمایی شوند و «مشبه‌به» جایگزین «مشبه» شود. اگر قرار باشد این «مشابهت» از بین برود، دیگر سخن از استعاره اساساً منتفی است. در واقع، ما با فرایندی سروکار داریم که طی آن، لفظی در معنی متقابلش تعبیر می‌شود و ما در ادامه به بررسی چگونگی این تعبیر می‌پردازیم.

۳- دیدگاه ادراکی

دیدگاه ادراکی، طرح معرفی‌شده کورش صفوی است که به‌طور کلی از آن با عنوان معنی‌شناسی ادراکی یاد می‌شود. بر مبنای این دیدگاه، مطالعه معنی با «درک انسان» به کمک حواسش آغاز می‌شود و به همین دلیل نیز «ادراکی» نام گرفته‌است. در معنی‌شناسی ادراکی، «درک» از طریق «استنتاج» به مرحله‌ای راه پیدا می‌کند که «تعبیر» نامیده شده‌است. این دیدگاه از منظر بیان‌شناسی به مطالعه معنی می‌پردازد و نوعی معنی‌شناسی جمله‌بنیاد محسوب می‌شود. به همین دلیل نیز از سنت مطالعه معنی بر حسب واژه فاصله می‌گیرد و به آرای فیلسوفانی نظیر کریپکی^۱ و کواین^۲ گرایش می‌یابد (گندمکار، ۱۳۹۹). دیدگاه حاضر بر مبنای اصولی مطرح شده‌است که آگاهی از آنها برای روشن شدن چگونگی تعبیر و به طور خاص، تعبیر کنایه ضروری به نظر می‌رسد. به همین دلیل در ادامه، هر یک از این اصول را در قالب چند زیربخش مطرح می‌سازیم تا گام‌به‌گام شیوه درک و تعبیر انسان را دریابیم.

۳-۱- درک

«درک» از طریق حواس پنجگانه صورت می‌گیرد و از آنجا که اندام‌های حسی هر گونه زیستی به لحاظ کیفی و کمی، ویژه آن گونه است، اساساً انسان محکوم به درک انسانی است؛ به این

1. S. A. Kripke

2. W. V. O. Quine

معنی که انسان صرفاً در قالب امکانات و محدودیت‌های زیستی می‌تواند به «درک» برسد. این درک از طریق حواس پنجگانه صورت می‌گیرد و می‌توان آن را در قالب «اطلاعات برگرفته از حواس» تعریف کرد. در چنین شرایطی، «تعبیر» عبارت است از «استنتاج اطلاعات حسی». چنین درکی در چارچوب واحدی صورت می‌گیرد که دستوریان آن را «جمله» می‌نامند. اگر هر یک از اطلاعات حسی‌ای را که به کمک حواس پنجگانه کسب می‌کنیم، یک p در نظر بگیریم، این p به صورت q تعبیر می‌شود و رابطه‌ای شرطی میان این دو برقرار می‌گردد که به صورت گزاره شرطی $p \rightarrow q$ نمایش داده می‌شود. این گزاره شرطی می‌تواند مقدمه‌ای برای استنتاج بعدی باشد. به این ترتیب، اگر ابتدا $p \rightarrow q$ را تعبیر کنیم و سپس $q \rightarrow r$ را تعبیر کنیم، می‌توانیم به تعبیر $p \rightarrow r$ برسیم (صفوی، ۱۳۸۹؛ ۱۳۹۳؛ ۱۳۹۶). به عنوان مثال، اگر من از درخت پایین بپریم [$p =$] و سرم بشکند [$q =$] گزاره $p \rightarrow q$ شکل گرفته‌است. حال، اگر ببینم که از محل شکستگی خون می‌چکد [$r =$] به این نتیجه می‌رسم که اگر از درخت پایین بپریم، سرم خونریزی می‌کند؛ یعنی $p \rightarrow r$. این قاعده در زمره قواعد استنتاجی در منطق است (ضیاء‌موحد، ۱۳۶۸: ۱۱-۱۲) که تحت عنوان قیاس منطقی فرضی^۱ یا استنتاج فرضی نامیده می‌شود و به صورت (۱۷) نشان داده می‌شود (جان سعید^۲، ۲۰۱۶: ۹۱):

$$\begin{array}{rcl} p \rightarrow q & (17) & \\ q \rightarrow r & & \\ \hline p \rightarrow r & & \end{array}$$

نمونه دیگر می‌تواند این باشد که اگر من دستم را به اتوی داغ بچسبانم و دریابم که دستم می‌سوزد، گزاره شرطی $p \rightarrow q$ شکل می‌گیرد؛ حال، اگر ببینم که جای سوختگی دستم تاول زده‌است، به این نتیجه می‌رسم که اگر دستم به اتوی داغ بخورد تاول می‌زند. به این ترتیب، انسان می‌تواند آنچه را درک کرده‌است، استنتاج کند، و با این استنتاج به تعبیر دست یابد.

۳-۲- حذف و کاهش

یکی از فرایندهایی که در بخش اعظم جملات سخنگویان زبان در گفت‌وگوهای روزمره به چشم می‌خورد، «کاهش» است. فرایند کاهش در سنت مطالعات ادب گاه با فرایند دیگری به نام «حذف» خلط شده‌است. در جریان فرایند «حذف» واحد یا واحدهایی از جمله کنار

1. hypothetical syllogism
2. John Saeed

گذاشته می‌شوند و تعبیر جملات زبان با اختلال روبه‌رو می‌شود. در چنین شرایطی، یا معنی جمله مخدوش می‌شود یا از ابهام معنایی برخوردار می‌گردد (صفوی، ۱۳۹۱: ۴۹۲-۵۰۴). نمونه‌های (۱۸) تا (۲۱) این فرایند را نشان می‌دهند:

(۱۸) من مینا را بیشتر از تو دوست دارم.

جمله (۱۸) را می‌توان به دو صورت (۱۹) و (۲۰) تعبیر کرد:

(۱۹) من مینا را بیشتر از [آن حدی که] تو [را دوست دارم] دوست دارم.

(۲۰) من مینا را بیشتر از [آن حدی که] تو [مینا را دوست داری] دوست دارم.

علت بروز چنین ابهامی، حذف واحدهایی است که در هر یک از نمونه‌های (۱۹) و (۲۰) درون گیومه قرار گرفته‌اند. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در صورتی که این واحدها در جمله باقی می‌مانند، چنین ابهامی به وجود نمی‌آید. مثال‌های (۲۱) و (۲۲) نیز نمونه‌هایی از رخداد حذف‌اند:

(۲۱) تعقیب پدرم به نتیجه نرسید.

(۲۲) آن یکی شیری ست کادم می‌خورد و آن یکی شیری ست کادم می‌خورد

(منسوب به مولوی)

در نمونه (۲۱) به دلیل حذف فعل همکردی، برای مخاطب مشخص نمی‌شود که «پدرم» کسی را تعقیب می‌کرده‌است و این کارش بی‌نتیجه بوده‌است، یا کسی «پدرم» را تعقیب می‌کرده‌است و این کار به نتیجه نرسیده‌است. در چنین شرایطی، فرایند «حذف» به ابهام منجر شده‌است.

در نمونه (۲۲)، حذف «را»، خواه در مصراع اول و خواه در مصراع دوم، سبب می‌گردد تا مخاطب نتواند به تعبیر «شیر» برسد، زیرا اگر برای نمونه، در یکی از مصراع‌ها ما با «کادم را می‌خورد» مواجه می‌شدیم، به این تعبیر می‌رسیدیم که «شیر» باید همان حیوان درنده باشد. در جریان فرایند کاهش، ما با حذف واحدها روبه‌رو نیستیم، یعنی معنی جمله مخدوش نمی‌شود و تعبیر به درستی رخ می‌دهد، آن هم به این دلیل که واحدهای موجود در جمله بر حسب انتقال معنایی می‌توانند معنی واحدهای کاهش یافته از جمله را نیز بازنمایی کنند. مثال‌های (۲۳) تا (۲۸) نمونه‌هایی از وقوع کاهش در جمله‌اند:

(۲۳) نسترن از مسافرت برگشت و [نسترن] به ملاقات پدرش رفت.

(۲۴) [تو] بیا در بزنیم [و بعد] فرار کنیم!

(۲۵) خانه جدید مبابک [باشد].

(۲۶) [شیشه] عینکش دودی است.

(۲۷) حاجی به ره [خانه] کعبه و من طالب دیدار او خانه همی جوید و من صاحب خانه

(مولوی)

(۲۸) بدان آهن [تیشه از جنس آهن] که او سنگ آزمون کرد تواند بیستون را بی‌ستون کرد

(نظامی)

در نمونه‌های (۲۳) تا (۲۸) واحدهایی که درون قلاب قرار گرفته‌اند، در واقع از جمله کاهش یافته‌اند، اما شنونده این جملات می‌تواند تعبیر درستی از آنها داشته باشد و این امر با تکیه بر سه منبع رخ می‌دهد؛ گاه با توجه به جملاتی که تولید شده‌اند، گاه براساس موقعیتی که جمله در آن تولید شده‌است و گاه نیز با استفاده از اطلاعاتی که از پیش در حافظه شنونده ثبت و ذخیره شده‌است. چگونگی این تعبیر در زیربخش بعدی بررسی می‌شود.

۳-۳- بافت‌های ادراکی

با توجه به آنچه در زیربخش ۳-۱ گفتیم، انسان همه چیز را در قالب جمله درک می‌کند. بر این اساس، ما در هر موقعیتی قرار بگیریم، مجموعه‌ای اطلاعات را به کمک حواس پنجگانه‌مان درک می‌کنیم. اساساً در معنی‌شناسی ادراکی، «تعبیر» از طریق ترکیب جمله‌هایی از سه بافت مختلف صورت می‌گیرد. نمونه (۲۹) را در نظر بگیرید:

(۲۹) من زرد را ترجیح می‌دهم.

جمله (۲۹) یک «بافت زبانی» به حساب می‌آید که در آن مجموعه‌ای از واژه‌ها در کنار هم قرار گرفته‌اند و پیامی را تولید کرده‌اند. این جمله در موقعیت و فضایی تولید شده‌است که مجموعه وسیعی از جملات دیگر را نیز در اختیارمان قرار می‌دهد. تصور کنید که این جمله در یک رستوران تولید شده‌است. موقعیتی که در آن قرار گرفته‌ایم سبب می‌شود تا جملات دیگری را هم درک کنیم، مانند این که «اینجا انواع غذاها طبخ می‌شود»، «غذاهای این رستوران ایرانی است»، «فهرست غذاها روی هر میز قرار گرفته‌است»، «افرادی با لباس یکدست و تمیز غذاها را بر روی میزها قرار می‌دهند»، «یخچال رستوران پر از انواع نوشابه است»، «نوشابه‌ها در رنگ‌های مشکی و زرد موجود است»، «چند نفر در رستوران مشغول غذا خوردن‌اند» و صدها جمله گوناگون دیگر. تعداد زیادی از این قبیل جملات ناکارآمدند؛ یعنی برای تعبیر جمله (۲۹) و درک واحد کاهش‌یافته از آن کارایی ندارند، اما برخی از آنها به ما کمک می‌کنند که دریابیم واحد کاهش‌یافته از جمله (۲۹) «نوشابه» است.

افزون بر بافتی که در قالب جمله و به صورت زبانی تولید می‌شود و بافتی که متشکل از جملات متعددی است و از طریق موقعیتی در اختیارمان قرار می‌گیرد که در آن قرار گرفته‌ایم، مجموعه وسیعی از جملات هم هستند که پیش‌تر با حواس آنها را درک کرده‌ایم و در مغزمان ثبت و ذخیره شده‌اند. به این ترتیب می‌توانیم قائل به وجود سه نوع بافت ادراکی باشیم که عبارت‌اند از بافت زبانی که بافت A نامیده می‌شود؛ بافت غیرزبانی که به موقعیت تولید بافت زبانی اشاره دارد و بافت B نامیده می‌شود؛ و مجموعه‌ای از جملات ثبت‌شده در حافظه‌مان که بافت C را شکل می‌دهند. بافت C بسیار گسترده است و تمامی دانش ما را نسبت به جهان خارج شامل می‌شود و به این دلیل که در طول زندگی هر فرد و به تدریج به ثبت می‌رسد، از فردی به فرد دیگر تفاوت دارد و دائماً در حال گسترش و تغییر است. برخی از اطلاعات بافت C بین همه ما انسان‌ها مشترک است، مثلاً اینکه وقتی تشنه می‌شویم باید آب بخوریم یا اینکه آب در صد درجه می‌جوشد یا اینکه ما روی کره زمین زندگی می‌کنیم، اما برخی از اطلاعات در حافظه تمامی انسان‌ها به ثبت نرسیده‌است، مانند اینکه سرعت نور سیصدهزار کیلومتر بر ثانیه است یا اینکه طول موج رنگ زرد چقدر است یا منظور از تکیوا اشتقاقی در زبان چیست. در واقع، فقط متخصصان در هر زمینه می‌توانند اطلاعاتی از این دست داشته باشند، یعنی بافت C آنها حاوی چنین اطلاعاتی است. اطلاعات بافت C می‌تواند میان چند نفر یا میان دو نفر مشترک باشد یا اساساً کاملاً فردی باشد (صفوی، ۱۳۸۹؛ ۱۳۹۱؛ ۱۳۹۳؛ ۱۳۹۵؛ ۱۳۹۶). وقتی من و مادرم در مورد همسایه‌مان اطلاعاتی را به حافظه سپرده باشیم، این اطلاعات میان ما دو نفر مشترک است و میلیون‌ها انسان دیگر از آن بی‌خبرند. تابلوی روی دیوار اتاقم مرا به یاد خاطره‌ای می‌اندازد که فقط خودم از آن آگاهم و در بافت C من وجود دارد و کاملاً فردی است. به این ترتیب، ما با تکیه بر اطلاعات موجود در سه بافت A، B و C دست به تعبیر می‌زنیم. هر یک از این بافت‌ها دربردارنده مجموعه‌ای از جملات‌اند که می‌توان به شکل زیر نشان داد (صفوی، ۱۳۹۶: ۴۵):

$$A = \{a_1, a_2, \dots, a_n\}$$

$$B = \{b_1, b_2, \dots, b_n\}$$

$$C = \{c_1, c_2, \dots, c_3\}$$

نکته اینجاست که جملات بافت A همواره برای رسیدن به هدفی تولید می‌شوند؛ این هدف می‌تواند از هر نوعی باشد، اعم از جمله‌ای برای دادن خبر، بیان عواطف و احساسات، امر کردن و غیره. به این ترتیب، در ارتباطی کلامی میان فرستنده و گیرنده پیام زبانی، این فقط بافت A یعنی بافت زبانی است که میان این دو نفر (فرستنده و گیرنده) مشترک و یکسان است، بافت B

می‌تواند مشترک و یکسان یا متفاوت باشد و بافت C قطعاً متفاوت است. به همین دلیل است که یک پیام زبانی، هیچ‌گاه نمی‌تواند دقیقاً به شکل واحد و مشخصی تعبیر شود.

۴- تعبیر کنایه

با توجه به آنچه در زیربخش ۳-۳ گفته شد، هدف از تولید بافت A در قالب کنایه این است که گیرنده پیام، آن را در معنی متقابلش تعبیر کند. نمونه‌های (۳۰) تا (۳۵) را در نظر بگیرید: (۳۰) برو اون طرف، این باتری قلمی رد بشه. ← برو اون طرف، این آدم چاق و هیکلی رد بشه.

(۳۱) من و این همه خوشبختی محاله! ← من خیلی بدبختم!

(۳۲) با این صدای خوش، چرا خواننده نشدی؟ ← صدايت خیلی بد است!

(۳۳) تو چقدر مُخی، ندزدنت! ← تو چقدر خنگی!

(۳۴) آن که به ما دلشده دشنام داد خانه احسان وی آباد باد (دره نجفی)

خانه احسان ← کم‌لطفی

(۳۵) کم‌تر رگ‌به‌رگ نشه این قدر کار کردی؟ ← اصلاً کاری نکردی!

تعبیر این قبیل جملات که از کاربرد فراوانی نیز در گفت‌وگوهای روزمره سخنگویان برخوردارند، با توجه به بافت‌های ادراکی قابل بررسی است. بافت موقعیتی یا همان بافت B در تعبیر کنایه نقش مهمی ایفا می‌کند. برای نمونه، اگر من و شما در حال قدم زدن در پیاده‌روی خیابان باشیم و همزمان با نزدیک شدن فردی از روبه‌رو، من جمله (۳۰) را تولید کنم، شما به کمک اطلاعاتی که از طریق بافت موقعیتی به دست می‌آورید، درمی‌یابید که این جمله را باید وارونه تعبیر کنید، زیرا شخصی را می‌بینید که چاق است و به سختی می‌تواند از کنار ما عبور کند. افزون بر این نوع اطلاعات، موارد دیگری هم می‌توانند از طریق بافت موقعیتی به شما کمک کنند تا جمله مرا به درستی تعبیر کنید. اگر من به هنگام تولید جمله (۳۰) به شما چشمک بزنم یا با حرکات چشم و ابرو نشان دهم که جمله‌ام کمی شیطنت‌آمیز است، یا با لبخند این جمله را ادا کنم، می‌توانید دریابید که از آنچه گفته‌ام، منظور دیگری دارم.

حال، اگر قرار باشد ما صرفاً با بافت زبانی یا بافت A سروکار داشته باشیم، شرایط کمی متفاوت خواهد بود، آن هم به این دلیل که تنها با جمله‌ای سروکار داریم که نمی‌تواند به همراهش اطلاعات دیداری یا چشمک و حرکات صورت و لبخند را داشته باشد. در چنین

شرایطی، جملات قبل و بعد از جمله مورد نظرمان، و اطلاعات بافت C می‌تواند راهگشا باشد. نمونه‌های (۳۶) تا (۳۹) را در نظر بگیرید:

(۳۶) صداش واقعاً گوش‌نواز بود، همه تماشاچی‌ها یکی‌یکی سالن رو ترک کردند!

(۳۷) دخترش واقعاً بانزاکت بود، وسط دعوا هرچی از دهنش دراومد گفت!

(۳۸) چه رئیس بآب‌هتی دارید، هیچ‌کس برای حرف‌هاش تره هم خرد نکرد!

(۳۹)

الحق امنای مال ایتام هم چون تو حلال‌زاده باید

هرگز زن و مرد کفر و اسلام نفسی از تو پلیدتر نزاید

(سعدی)

زمانی که نمونه‌هایی نظیر (۳۶) تا (۳۹) به شکل نوشتاری در اختیارمان قرار می‌گیرند، امکاناتی که در تعبیر جملات (۳۰) تا (۳۶) در اختیارمان بود، وجود ندارند. در چنین شرایطی، مجموعه بافت A و بافت C می‌توانند به کمک ما بیایند. به عنوان مثال، با شنیدن بخش نخست جمله (۳۶)، یعنی «صداش واقعاً گوش‌نواز بود» انتظار داریم که تماشاچی‌ها تا پایان اجرا سالن را ترک نکنند، آن هم به این دلیل که بر حسب اطلاعات بافت C می‌دانیم که وقتی صدایی گوش‌نواز باشد، انسان دوست دارد آن را بشنود و وقتی گوش‌خراش و ناخوشایند باشد، ترجیح می‌دهد هرچه سریع‌تر آن محیط را ترک کند تا صدا را نشنود. در چنین شرایطی، با شنیدن ادامه جمله درمی‌یابیم که بخش نخست را باید در معنی مخالف تعبیر کنیم. در مورد نمونه (۳۷) نیز به همین ترتیب، ما از قبل در بافت C جملاتی از این دست را ذخیره کرده‌ایم که «فرد بانزاکت مراقب صحبت کردنش است». از آنجاکه این جمله یا جملاتی شبیه به این در تناقض با جمله (۳۷) قرار می‌گیرد، به این تعبیر می‌رسیم که جمله موردنظر کنایه است و در معنی متقابلش به کار رفته‌است.

در نمونه (۳۹)، مخاطب تا زمانی که به بیت دوم نرسد، در نمی‌یابد که «حلال‌زاده» در بیت نخست، در مفهوم «حرام‌زاده» امکان تعبیر می‌یابد.

نکته مهم در تعبیر کنایه این است که ما خواه جمله‌ای مثبت را به شکل منفی تعبیر کنیم و خواه از جمله‌ای منفی به تعبیر جمله‌ای مثبت برسیم، در هر صورت ظاهراً همه ما جمله‌ای را در بافت C از قبل ذخیره کرده‌ایم که براساس آن، «هر جمله‌ای را می‌توان به صورت متناقض آن تعبیر کرد»؛ یعنی هر جمله می‌تواند تعبیری وارونه داشته باشد و این بافت زبانی، موقعیتی یا هر دو آنهاست که تعیین می‌کند در چه صورتی باید جمله را در شکل

وارونه یا متناقض تعبیر کنیم. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چگونه چنین اطلاعاتی در بافت C ما ذخیره شده‌است. ما بارها در طول زندگی در موقعیت‌هایی قرار گرفته‌ایم که آنچه انتظار داشته‌ایم رخ دهد، اتفاق نیفتاده و عکس آن وقوع یافته‌است. به عنوان مثال، شاهد مراسم پرشکوه ازدواجی بوده‌ایم که چند هفته بعد به جدایی انجامیده است، یا آسمان تیره و ابری را دیده‌ایم و انتظار باران داشته‌ایم، اما قطره‌ای باران نباریده‌است. در چنین شرایطی، می‌توان قاعده (۴۰) را مورد نظر قرار داد:

$$\begin{array}{l} p \rightarrow q \quad (40) \\ \frac{q \rightarrow \Box p}{p \rightarrow \Box p} \end{array}$$

هر یک از ما تجربه‌هایی این‌چنینی داشته‌ایم که سبب شده‌اند به این باور برسیم، رخدادها همواره طبق عادت و انتظار ما پیش نمی‌روند و می‌توانند به تجربه عکس برسند. این اطلاع، اصلی‌ترین نکته‌ای است که در تعبیر کنایه از آن بهره می‌بریم.

۵- نتیجه‌گیری

کنایه نه تنها به عنوان صنعتی ادبی همواره مورد توجه متخصصان فن بلاغت بوده، بلکه به عنوان یکی از فرایندهای پرکاربرد در گفت‌وگوهای روزمره سخنگویان زبان از منظر زبان‌شناسی نیز اهمیت دارد. نگاهی به پیشینه مطالعه کنایه نشان می‌دهد که این فرایند از یک سو با مجاز و استعاره و از سوی دیگر با معنی ضمنی خلط شده‌است. افزون‌بر این، آنچه در زبان‌شناسی «کنایه» نامیده می‌شود، تحت عنوان «آیرونی» در سنت بلاغت معرفی شده‌است. بررسی داده‌های متعدد گویای آن است که «کنایه» یعنی شرایطی که در آن، لفظی در معنی عکس خود به کار می‌رود، نمی‌تواند نوعی مجاز یا به عبارت دقیق‌تر، مجاز به علاقه تضاد باشد، آن هم به این دلیل که در فرایند مجاز، با نوعی کاهش روبه‌رویییم، ولی در کنایه کاهشی در جمله رخ نمی‌دهد. کنایه نمی‌تواند استعاره یا به عبارت دقیق‌تر استعاره عنادیه یا استعاره تهکمیة قلمداد شود، زیرا فرایند «استعاره» بر حسب مشابهتی میان مشبه و مشبه‌به شکل می‌گیرد، اما در کنایه شاهد تناقض هستیم و نه مشابهت. کنایه نمی‌تواند معنی ضمنی باشد، زیرا معنی ضمنی همسو با معنی صریح امکان طرح می‌یابد و نه در تناقض با آن. به این ترتیب، کنایه فرایندی است که باید به طور مستقل مطرح و بررسی شود. بررسی چگونگی تعبیر کنایه از منظری ادراکی نیز نشان می‌دهد که افزون‌بر عملکرد لایه‌های بافتی A، B و C

در تعبیر کنایه، به طور خاص اطلاعات بافت C حائز اهمیت می‌نماید. ما از پیش جمله‌ای نظیر این را در حافظه‌مان ثبت کرده‌ایم که «هر جمله‌ای را می‌توان به صورت متناقض آن تعبیر کرد». وجود چنین جمله‌ای در بافت C به ما کمک می‌کند تا با توجه به شرایطی که در آن قرار گرفته‌ایم، بتوانیم جمله‌ای را در معنی وارونه یا متناقضش تعبیر کنیم؛ خواه این کنایه از معنی مثبت به معنی منفی امکان تعبیر بیابد و خواه از معنی منفی به معنی مثبت.

منابع

- ذوالفقاری، ح. ۱۳۸۷. «تفاوت کنایه با ضرب‌المثل»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی. ش. ۱۰: ۱۰۹-۱۳۳.
- رجائی، م.خ. ۱۳۵۳. *معالم‌البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع*. شیراز: دانشگاه شیراز.
- شمیسا، س. ۱۳۷۰. بیان، تهران: فردوس و مجید.
- شمیسا، س. ۱۳۷۴. بیان و معانی. تهران: فردوس.
- صفوی، ک. ۱۳۸۹. سرگردان در فلسفه ادبیات. تهران: انجمن شاعران ایران.
- صفوی، ک. ۱۳۹۱. «حذف یا کاهش» در نوشته‌های پراکنده (دفتر اول؛ معنی‌شناسی)، تهران: انتشارات علمی.
- صفوی، ک. ۱۳۹۳. آشنایی با نشانه‌شناسی ادبیات، تهران: انتشارات علمی.
- صفوی، ک. ۱۳۹۵. فرهنگ توصیفی مطالعات ادبی، تهران: انتشارات علمی.
- صفوی، ک. ۱۳۹۶. تعبیر متن، تهران: انتشارات علمی.
- عباسپور، ه. ۱۳۸۱. «کنایه» در فرهنگنامه ادبی فارسی؛ گزیده اصطلاحات، مضامین و موضوعات ادب فارسی (دانشنامه ادب فارسی (۲)). به سرپرستی ح. انوشه. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۱۱۶۴-۱۱۶۵.
- عباسپور، ه. ۱۳۸۱. «آیرونی» در فرهنگنامه ادبی فارسی؛ گزیده اصطلاحات، مضامین و موضوعات ادب فارسی (دانشنامه ادب فارسی (۲)). به سرپرستی ح. انوشه. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۸۴.
- کزازی، م. ۱۳۷۳. بدیع، تهران: ماد.
- گندمکار، ر. ۱۳۹۹. فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی، تهران: علمی.
- موحد، ض. ۱۳۶۸. درآمدی به منطق جدید، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- وحیدیان کامیار، ت. ۱۳۷۵. «کنایه، نقاشی زبان»، نامه فرهنگستان، ش. ۸: ۵۵-۶۹.
- Saeed, J. 2016. *Semantics* (4th ed.). Oxford: Blackwell.

Select Bibliography

- Gandomkar, R. 2020. *Descriptive Dictionary of Semantics*. Tehran: Elmi Publications. [In Persian]
- Saeed, J. 2016. *Semantics* (4th ed.). Oxford: Blackwell.
- Safavi, K. 2010. *Wandering in the Philosophy of Literature*. Tehran: Iranian Poets Association. [In Persian]
- Safavi, K. 2014. *An Introduction to the Semiotics of Literature*. Tehran: Elmi Publications. [In Persian]
- Safavi, K. 2017. *Text Interpretation*. Tehran: Elmi Publications. [In Persian]

interpretation of the irony, the information of context C is particularly important. The situational context, or context B, plays an important role in interpreting irony. For example, if you and I are walking down the street, and, while someone approaches, I produce the sentence, "Go to that side and let this pencil pass," you understand through the situational context that you have to interpret the sentence invertedly, because you see someone who is fat and can hardly pass between us. In addition to this type of information, there are other things that can help you interpret my sentence correctly through situational context. If I wink at you while producing this sentence, make movements with my eyes and eyebrows that my sentence is a little mischievous, or say that sentence with a smile, you can understand that I mean something else from what I have said. Now, if we were to deal only with linguistic context or context A, the situation would be a little different, because we are only dealing with a sentence that cannot be accompanied by visual information, blinking, facial gestures or a smile. In such cases, the sentences before and after our intended sentence as well as the information of context C can be helpful.

In the interpretation of irony, we have already recorded in our memory a sentence like this that "every sentence can be interpreted in a contradictory way". The presence of such a sentence in context C helps us interpret a sentence in its inverted or contradictory sense based on the circumstances in which we find ourselves, whether it is interpreted from a positive meaning to a negative meaning or vice versa; that is to say each sentence can have an inverted interpretation, and it is the linguistic context, situation, or both that determines how we should interpret the sentence in an inverted or contradictory form.

5. Conclusions & Suggestions

Examination of various data shows that "irony", that is the circumstances in which a word is used in a reverse meaning, cannot be a kind of metonymy, because in the metonymy, we encounter a kind of reduction, whereas in irony, there is no reduction in the sentence. Irony cannot be considered a metaphor, because the process of "metaphor" is formed based on a similarity between the tenor and the vehicle but in irony, we see contradiction and not similarity. Irony cannot be an implicit meaning because implicit meaning can be plotted in line with the explicit meaning and not in contradiction with it. Thus, irony is a process that must be addressed and examined independently.

when it has two meanings, and the audience realizes its implicit meaning according to its explicit meaning - and the other carries a technical sense. A review of studies in the field of Persian literature shows that this widely used technique in the everyday conversations of language speakers has been confused with other concepts and processes, and finally, the overlaps have prevented the definition from being clear, precise and independent, so that "irony" can be distinguished from implicit meaning, metonymy, metaphor and other linguistic devices and meanings. The present article first tries to outline these overlaps and depict the inaccurate border of "irony" in the tradition of Persian literary studies and while examining this process in the field of linguistics and especially semantics, give a clear definition of it. In the next step, it will examine the interpretation of "irony" from a perceptual perspective to find out how this process can be interpreted by Persian speakers.

2. Theoretical Framework

Perceptual perspective is a design introduced by Koorosh Safavi, which is generally referred to as Perceptual Semantics. According to this view, the study of meaning begins with "human perception" with the help of his senses, and for this reason, it is called "perceptual". In Perceptual Semantics, "perception" through "inference" leads to a stage called "interpretation". This view studies meaning based on onomasiology and is a kind of sentence-based semantics. For this reason, it distances itself from the tradition of studying meaning in terms of words and tends toward the views of philosophers such as Kripke and Quine. If we consider each of the sensory information we obtain with the help of the five senses as a p , this p is interpreted as q , and a conditional relationship is established between the two, which is a conditional proposition displayed as $p \rightarrow q$. This conditional proposition can be a prelude to the next inference. Thus, if we first interpret $p \rightarrow q$ and then $q \rightarrow r$, we can reach the interpretation of $p \rightarrow r$.

3. Methodology

The present study has been conducted within the framework of a perceptual approach in the form of a library and descriptive-analytical, relying on various data from spoken Persian.

4. Results and Discussion

Examining how to interpret irony from a perceptual perspective shows that, in addition to the function of the contextual layers A, B and C in the

Interpretation of Irony in Persian based on a Perceptual Perspective

Raheleh Gandomkar¹

Received: 2020/11/08

Accepted: 2021/09/28

Abstract

Irony in the tradition of studying rhetoric refers to a word that has two meanings and the audience realizes its implicit meaning according to the circumstances. A look at the background of the study of irony shows that this device, which today is no longer limited to the field of literature and is generally used in everyday conversations of speakers, has always been confused with other processes such as metaphor, metonymy, implication, and so on. The present article, while referring to these overlaps, seeks to provide a clear and independent definition of irony, and, in particular, tries to provide an analytic-descriptive perspective with the help of various data from the in-context everyday sentences of Persian speakers. The perceptual approach lets us examine how irony is understood and interpreted. This study shows that speakers interpret irony by relying on perceptual context information, whether linguistic context (context A), situational context (context B) or pre-existing information in memory (context C). In the meantime, the existence of specific information in context C plays a major role, according to which, each sentence can be interpreted in its contradictory meaning.

Keywords: Irony, Perceptual Perspective, Perceptual Context, Semantic Interpretation

1. Introduction

In the tradition of studying rhetoric, "irony" is presented in the form of two concepts: One is in the general sense - according to which a speech is ironic

1. Assistant Professor of Linguistics, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. * Email: r.gandomkar@atu.ac.ir

explore the similarities and differences between them in this regard. In this way, typological investigations might be a new field of study and research in the future.

Select Bibliography

- Bashir, J. 2016. Analysis of phonological opacity in Persian language. *Related Research in linguistics*, (7), 1-27. [in Persian].
- Borughani, F. 2004. *Phonological analysis of Sabzevari dialect*. MA dissertation, Tarbiat Modares University, Tehran. [in Persian].
- Buckley, E. 20/4/2019. Polish O - Raising and Phonological Explanation, <http://www.google.com>.
- Cox, F., & Palethorpe, S. 20/4/2019. *Reversal of Short Front Vowel Raising in Australian English*, <http://www.googl.com>.
- Crystal, D. 2003. *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, Oxford: Blackwell Publishing.
- Ezzatabadipur, T. 2014. *Rule conversion in varieties of Iranian languages: Generative phonology*, MA dissertation in Linguistics, Tehran: Tarbiyat Modares University. [in Persian].
- Haddican, B., & Foulkes, P. 20/4/2019/. *Mid vowel Raising and second vowel deletion in Oiartzun Basque*. <http://www.gen.lib.rus.ec>.
- Noruzi Zidehi, T. 2004. *The study of phonological process of Gilaki (Rasht) dialect in Autosegmental phonology*, MA dissertation in Linguistics, Tehran: Tarbiyat Modares University. [in Persian].

3. Methodology

This research is analytical - descriptive and its data are collected using two sources: written sources about Sabzevari dialect and recorded speech of some Sabzevari speakers. At first place, Sabzevari data were collected from the above-mentioned sources and after that were compared to standard Persian forms. This comparison revealed that Persian words are the underlying forms, whereas Sabzevari words are the surface forms. Analyzing the data shows that two main categories of Vowel Raising take place in Sabzevari Persian and within each of these main categories, three types of Raising are distinguished. Overall, six types and nine various instances of Vowel raising happen in this dialect for which suitable phonological rules are written to describe them properly.

4. Results & Discussion

The analysis of Sabzevari data reveals that overall, nine different instances of Vowel Raising has been found in this dialect; besides, Sabzevari shows two different phonological contexts and within each of these, three types of Raising take place. The first context is when low or mid vowels become adjacent to alveo-palatal, palatal and velar consonants (i.e. high consonants). In such a context, low or mid vowels raise to a higher position in the mouth due to the high position of their adjacent consonants. Overall, three types of Vowel Raising are distinguished in this context: 1) Raising of /e/, /o/ and /a/ to [i], 2) raising of /a/, /ɑ/, /e/ and /o/ to [u] , 3) raising of /a/ and /ɑ/ to [e]. The second context is when low or mid vowels become adjacent to nasal consonants: /n/ and /m/. In this context, three types of Raising are also evident: 1) Raising of /a/, /e/ and /o/ to [i], 2) Raising of /a/, /ɑ/, /e/ and /o/ to [u], 3) Raising of /a/ and /ɑ/ to [e].

5. Conclusions & suggestions

The results of this research show that Vowel Raising in Sabzevari Persian has two main phonological contexts, six main types and nine instances; thus considerable diversity is obvious in Sabzevari Vowel Raising. This research is the first step in the frame work of Generative Phonology that investigates the phenomenon of Vowel Raising in one of the dialects of Persian and can pave the way for other researchers in the field of phonology to focus on the issue and investigate its different features and facets in various theoretical frameworks, such as Natural Phonology, Historical Phonology, Cognitive Phonology and Optimality Theory among others. Researchers can also work on this phenomenon in other Iranian accents, dialects, and languages and

Raising in phonetic and phonology is a vertical process that affects tongue height and is opposed to lowering; thus a vowel is raised in the context of a following high vowel. He also adds that as languages change in the course of time, vowels that were in a low position, might raise to a higher position in comparison with their original place in the mouth. Trusk (2006: 300) believes that any phonological process through which the place of a vowel is raised to a higher position in the mouth, is called Raising. He explains that many of the evolutions that took place during the Great Vowel Shift in English, included Raising. He then mentions change of [e:] to [i:]. Trusk declares that Raising can be a synchronic process as well. He mentions Raising of mid vowels before low vowels in Bask as an example for this shift. Two words that show this kind of Raising in Bask are *exte* 'house' and *asto* 'donkey'. When followed by the article- a, they will be pronounced as ext[i]a and ast[u]a. Analyzing Sabzevari data shows that Vowel Raising is a frequent phonological process in this dialect. Based on this fact, the main question of this paper is: in which phonological contexts does Vowel Raising take place in Sabzevari dialect?

2. Theoretical framework

Generative Phonology is a classical theoretical framework in phonology which is based on Generative Grammar; thus it has mechanical and mathematical type rules for describing and formulating phonological processes and alternations. This framework was first introduced by *The Sound Pattern of English* (Chomsky & Halle, 1968). Just like Generative Grammar, Generative Phonology tends to be a simple frame work for analyzing phonological processes. This simplicity manifests itself in the form of rules being used to describe phonological alternations. Generative Phonology is a linear theory due to the fact that its representations are written in the form of sequences of phonological units with boundaries between them. The aim of the theory is to analyze and describe syntactic structures in such a way that a relation is made between these two facets of language. In Generative phonology, phonological forms of words are considered as underlying structures that after applying phonological rules, turn into phonetic forms or surface structures; thus phonological rules show the relation between underlying structures and surface structures as well as describing the process of phonological alternations.

An Analysis of Vowel Raising in Sabzevari Persian within Generative Phonology

Sheyda Ahmadi¹

Aliye Kord Zafaranlu Kambuziya^{2*}

Received: 2020/05/07

Accepted: 2021/06/12

Abstract

In this research, various types of vowel raising in Sabzevari dialect are analyzed in different contexts in the framework of Generative Phonology (Chomsky & Halle, 1968). The main concern in this paper is to investigate various phonological contexts in which vowel raising takes place in this dialect. The data of this research are collected via two sources: written sources about Sabzevari dialect and recorded speech of some Sabzevari speakers. To this end, the phonological and phonetic forms of the data were first compared to one another and analyzed afterwards. Standard Persian was taken as evidence in this research. The results of this research reveal that vowel raising applies in two different phonological contexts: when low or mid vowels are adjacent to high consonants, that is to say, alveo-palatal, palatal and velar consonants. and when mid or low vowels are adjacent to nasal consonants. Overall, nine types of vowel raising take place in Sabzevari dialect.

Keywords: Vowel raising, Sabzevari dialect, High consonants, Low vowel, Mid vowel.

1. Introduction

The aim of this paper is to analyze vowel raising as a phonological process in Sabzevari dialect of Iran within the frame work of Generative Phonology (Chomsky & Halle, 1968). Crystal (2003: 386) explains that

1. PhD Candidate in Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

2. Associate Professor of Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. (Corresponding Author) * Email: akord@modares.ac.ir

contexts and discursal purposes. This correlation can be considered in future studies.

Select Bibliography

- Bond, O. 2009, Mapping Negation in Conceptual Space, In Peter K. Austin, Oliver Bond, Monik Charette, David Nathan & Peter Sells (eds), *Proceeding of Conference on Language Documentation and Linguistic Theory 2*, 51-60, London: SOAS.
- Mansouri, M. 2004. Negation in Persian Language based on Typology, *Proceedings of 6th Iranian Conference on Linguistics*, Tehran: Allameh Tabatab'î University Press. [In Persian]
- Miestamo, M. 2005, Standard Negation: the Negation of Declarative verbal Main Clauses in a Typological Perspective. In: *Empirical Approaches to Language Typology* 31, Berlin: Mouton de Gruyter.
- Miestamo, M. 2007, Negation: An Overview of Typological Research. *Language and Linguistic Compass*, 1/5, 552-570.
- Mirzaei, A. & A. Moloodi 2016. Persian proposition Bank. In: *Proceedings of the 10th International Language Resources and Evaluation*. Portorož (Slovenia). May. pp. 3828-3835.
- Mirzaei, A. 2021. The Relationship between Polarity and Clausal Modality in Persian, *Journal of Western Iranian Languages and Dialects*, 9(1), 113-135. doi: 10.22126/jlw.2020.5372.1442. [In Persian]
- Rezaee, V., Azadmanesh, M. 2018. A typological approach to negation in Persian: semantic map. *Iranian Journal of Comparative Linguistic Research*, 8(15), 55-67. doi: 10.22084/rjhl.2017.5427.1323. [In Persian]
- Rowshan, B. and Bagheri, S. 2014. Does Any Affirmative Sentence Have a Negative Correspondent?. *Journal of Adab Pazhuhi*, 7(25), 161-177. [In Persian]
- Sedigh - Ziabari, R. 2009. Studying Negation in modern Persian language: Discursial and Syntactic Approach, (PhD thesis), Tarbiat Modares University, Tehran. [In Persian]

strategies to express the concept of negation do not exist in the Persian language.

Contrary to popular belief, this study shows that the Persian language like an analytic language uses some grammatical words to express the concept of negation. In other words, the findings show that the common pattern of negation in Persian is affixation, but the other strategies of the sentential negating introduced by Payne (1985) can also be found in the Persian language. The particle *na* 'not', negative verbs such as *xodda.i kaidan*, *paihiz kaidan*, *zemtena kaidan* 'avoid', etc., the auxiliary verb *nakaidan* 'do not', adverbs such as *abadan*, *haigez*, *zomian*, *zaslan* 'not at all', etc., and the negative quantifier *hič* 'no' are some examples of negation possibilities in Persian.

There are some points to note here.

1. When the concepts of tense, aspect, mood, and voice are expressed using modal and auxiliary verbs, the negative prefix *na-* 'not' has a definite pattern when negating the verb. The negative prefix *na-* is added to the future tense auxiliary verb *xastan* 'want' and the voice auxiliary verb *šodan* 'become'. It also added to the verb itself when there is the past tense auxiliary verb *bud* 'was' in the sentence. When there are Modal auxiliary verbs like *tavanestan* 'could', *bayestan* 'should' in the sentence, the negative prefix *na-* can be added to the modal verb or main verb.
2. a. The use of particle *na* 'not' belongs to colloquial and spoken language.
b. There are at least two types of the particle *na* 'not'; one which has scope over the whole sentence and the other one which has scope over the verb.
3. In addition to negation, the higher negative verbs also carry any inflections, indicating tense, mood, and aspect. The main predicate of the sentence appears as the complement of the higher negative verb.
4. If a declarative and imperative sentence contains the negative quantifier *hič* 'no', we negate the verb by adding the prefix *na-* too, but in interrogative sentences, the verb can be in negative or positive form.

5. Conclusions & Suggestions

The findings showed that there are three strategies to negate the verb or the whole sentence in the Persian language: 1. inflectional negation, 2. analytical negation, and 3. derivational negation. These different strategies allow the language users to use diverse constructions based on different

has a dominant way to negate the sentence and its component parts, but at the same time, it uses other possibilities. This study examines the concept of negation in the Persian language according to the typological approach of Payne (1985) and attempts to find out what strategies we can use in the Persian language.

2. Theoretical framework

According to the typological approach of Payne (1985), negation is classified into two categories: sentential negation and non-sentential negation. The sentential negation has scope over the whole clause contains various possibilities like using affixes, negation particles, negative auxiliary verbs, higher negative verbs, negative nouns, negative adverbs, and negative quantifiers. Non-sentential negation is divided into two subdivisions, including derivational negation and negation in subordinate clauses.

3. Methodology

This descriptive study attempts to introduce the concept of negation and examines how this concept is represented in the Persian language. This study is based on the natural language data using the Persian Proposition Bank (Mirzaei and Moloodi, 2016) and different examples on the web pages. The theoretical framework of this study is based on the typological approach of Payne (1985) to the concept of negation. According to Payne (1985), there are various possibilities for negation like using affixes, negation particles, negative auxiliary verbs, higher negative verbs, negative nouns, negative adverbs, negative quantifiers, and also derivational negation and negation in subordinate clauses as the non-sentential negation. This study examines the natural language data to find these different possibilities of negation in the Persian language.

4. Results & Discussion

Persian Language as an analytic language uses specific grammatical words and function words, or particles, rather than inflection to express syntactic relations like modality, tense, aspect, voice, etc., within the sentences. But it seems that the dominant strategy to negate the verb is the use of the prefix *na-*, and conversely, the use of negation particles is not very common in modern Persian. Moreover, intuitively, it seems that negative auxiliary verbs, negative verbs, and negative nouns as the different

Negation in Persian Language

Azadeh Mirzaei^{1*}

Received: 2019/12/07

Accepted: 2021/08/28

Abstract

Languages use different strategies for representing the concept of negation. According to the typological approach of Payne (1985), we can classify negation into two categories: sentential negation and non-sentential negation. The sentential negation that has scope over the whole clause contains various possibilities like using affixes, negation particles, negative auxiliary verbs, higher negative verbs, negative nouns, negative adverbs, and negative quantifiers. Non-sentential negation is divided into two subdivisions, including derivational negation and negation in subordinate clauses. This descriptive study attempted to introduce the concept of negation in the Persian language according to the natural language data using the Persian Proposition Bank and different examples in web pages. The findings showed that the dominant pattern of negation in Persian is affixation, but other strategies of the sentential negating introduced by the Payne can also be found in Persian. The particle *na* 'not', main verbs such as *xodda.i kardan* 'avoid', the auxiliary verb *naka.ıdan* 'do not', adverbs such as *abadan* 'not at all' and the negative quantifier *hič* 'no' are some examples of negation possibilities in Persian. This study also showed that the occurrence of a negative verb or quantifier does not necessarily lead to a negative verb.

Keywords: Negation, Polarity, Negation particle, Negation verb, Persian language.

1. Introduction

There are various possibilities for expressing the concept of negation in different languages. Typological studies show that each language usually

1. Associated Professor in Linguistics, The Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Allameh Tabataba'i University, Theran, Iran.* Email: azadeh.mirzaei@atu.ac.ir

Furthermore, the positive attitudes of most speakers toward the use of Persian language, demonstrates that Gonabadi is losing its social status as the frank attitude of the speakers about the gradual erosion of this dialect indicated a vivid language change.

Since languages and dialects comprehensively foreshadow the culture of each country and play a pivotal role in the representation of the customs, traditions and social events of each nation, any attempt to preserve Gonabadi inheriting the linguistic properties of Classical Persian, could also be regarded as an attempt to preserve the enriched treasure of Persian language.

Select Bibliography

- Fasold, R. 1984. *The sociolinguistics of society*. Oxford: Basil Black
- Ferguson, C. A. 1959. Diglossia. *word*, 15(2), 325-340.
- Fishman, J. 1996. *What Do You Lose When You Lose Your Language?* ERIC: London.
- Fishman, J. A. 1967. Bilingualism with and without diglossia; diglossia with and without bilingualism. *Journal of social issues*, 23(2), 29-38.
- Gal, S. 1979. *Language shift: Social determinants of linguistic change in bilingual Austria*. Academic Press.
- Krauss, M. 1992. The world's languages in crisis. *Language* (Baltimore), 68(1), 4-10.
- Nercissiance, E. 1996. The analysis of Multilingualism in Tehran. *Letter of Social Science*, 8(8), 47-80 [In Persian].
- Ricento, T. 2012. Political economy and English as a 'global' language. *Critical Multilingualism Studies*, 1(1), 31-56.
- Wurm, S. 2002. Strategies for language maintenance and revival. *Language endangerment and language maintenance: introduction*, ed. by David Bradley and Maya Bradley, 11-23.

a regional dialect and the co-existence of standard Persian with a regional language.

3. Methodology

Our method was field analysis and the recruited instruments included questionnaire and interview. The sampling method was random based on which our statistical society included 240 participants from three age groups of 12 to 17, 25 to 35 and 50 and more, were selected proportionally and equally from each gender and from both urban and rural societies

4. Results and Discussion

The results demonstrated that Gonabadi was the dominant language of informal fields, specifically, family, though in the more formal fields including school and office, Persian was the dominant language. Also, the propensity to utilize Persian among female, young, educated and urban participants outweighed this tendency in the male, older, uneducated and rustic counterparts. Hence, on the light of these results, it could be asserted that Gonabadi is undergoing gradual trend of extinction in the realm of great Khorasan.

5. Conclusions and Suggestions

The overall performance of the participants in different fields including family, school, office, city, religion, art and amusement is indicative of a close relationship between the social variable of “age” and “Persian usage” with younger participants being more inclined to utilize Persian in these fields than their older counterparts. On the other hand, the important roles of the variables of “gender”, “education”, and “urbanity” in the use of Persian and Gonabadi were corroborated. Girls’ more robust propensity to utilize Persian than boys leads to the increase of Persian language acquisition in the family context, because girls as future mothers would play pivotal role in language learning of their children. Also, participants with M.A and Ph.D degree had a much stronger propensity to utilize Persian than other individuals. Regarding “urbanity”, our findings demonstrate the more extensive use of Persian language among city inhabitants compared to villiage inhabitants. Concerning the extension of urbanicity in Iran, more robust propensity of city inhabitants to utilize Persian language in their interpersonal interactions, is indicative of a gradual erosion and death of Gonabadi dialect.

based on which gradually the inferior language is utilized in more restricted contexts paving the way for its gradual death. In doing so, social variables like gender, age and urbanicity would play crucial role. Also, as any dialect is an indispensable aspect of each culture, its death could be regarded as the degeneration of a semio-cultural element. The issue of language death or degeneration would become more serious when we observe that the results of the recent scientific researches corroborate the degeneration of dialects because according to a pessimistic estimate, only 600 languages of the world have the chance to survive during a longer span of time. Henceforth, regarding the importance of Iranian dialects preservations, in this research, via conduction a field study in the city of Gonabad, we tried to investigate the sociolinguistic status of Gonabadi as one of the south western dialects of Iran through analyzing its frequency of usage in different fields and native speakers' attitudes toward it.

2. Theoretic framework

From sociolinguistic perspective, diglossia is a type of standardization based on which two varieties of a language live alongside each playing a crucial function. Fasold (1984) envisages diglossia as a kind of style shifting asserting that when dominant and inferior varieties are mingled, the status of diglossia would change. Fishman (1967, 1996), introducing his extended theory, emphasizes on the co-existence of standard language and regional dialects pointing out that today standard language has transformed into the common language of bilingual or multilingual societies. So, according to this theory, the regional dialect or language is utilized more in friendly settings like family while formal language like standard Persian is recruited in formal and educational settings. Ricento (2012), proposing social hierarchy of dialects and languages, believes that social hierarchy is imposed by political figures or popular media and in doing so, vernacular tongue gains low social prestige and is utilized extensively in interpersonal and informal interactions. In this hierarchy, there is another variety possessing high social prestige and is utilized more in formal interactions. In societies where social inequality is predominant, the majority of people are incapable of utilizing the standard language. Wurm (2002), proposing language endangerment theory, considers four levels of potentially endangered, endangered, seriously endangered, and completely endangered (death). Nercisance suggests three levels of diglossia in Iran including the co-existence of colloquial with literary Persian, the co-existence of standard Persian with

The Analysis of the Position and Usage of Gonabadi Dialect

Omid Azad ^{1*}
Mojtaba Monshizadeh²

Received: 2021/08/25

Accepted: 2021/11/13

Abstract

This study was conducted with the aim of detecting the social status of Gonabadi dialect as one of the oldest dialects of Iran via the analysis of the effect of social parameters like age, education, gender, and urbanity upon the frequency of Gonabadi usage in diverse fields including family, school, art, office, alley and street, and hobby. Our method was field analysis and the recruited instruments included questionnaire and interview. The sampling method was random based on which our statistical society included 240 participants from three age groups of 12 to 17, 25 to 35 and 50 and more were selected proportionally and equally from each gender and from two urban and rural societies. The results demonstrated that Gonabadi was the dominant language of informal fields, specifically, family, though in the more formal fields including school and office, Persian was the dominant language. Also, the propensity to utilize Persian among female, young, educated and urban participants outweighed this tendency in the male, older, uneducated, and rustic counterparts. Hence, on the light of these results, it could be asserted that Gonabadi is undergoing gradual trend of extinction in the realm of great Khorasan.

Keywords: Gonabadi, Endangered dialect, Attitude, Extinction

1. Introduction

Language death is regarded as the degeneration of language variety as a result of gradual change toward a dominant language in communicative interactions. In fact, the emergence of this phenomenon creates diaglossia

1. Assistant Professor of Linguistics, Gonabad University, Gonabad, Iran (Corresponding Author)

*Email: oazad62@gonabad.ac.ir

2. Professor of Linguistics, Allameh Tabatabaie University, Tehran, Iran

- Gao, K. B. 2015. Assessing the Linguistic Vitality of Mique: An Endangered Ngwi (Loloish) Language of Yunnan, China. *Language Documentation & Conservation* 9, 164-191.
- How, S. Y., Heng, C. S., and Abdullah, A. N. 2015. Language Vitality of Malaysian Languages and Its Relation to Identity. *GEMA Online® Journal of Language Studies*, 15, (2), 119-136.
- Lee, N. H., & Van Way, J. (2016). Assessing Levels of Endangerment in the Catalogue of Endangered Languages (ELCat) Using the Language Endangerment Index (LEI). *Language in Society*. 45, (2), 271-292.
- Lewis, P. M., & Simons, G. F. 2010. Assessing Endangerment: Expanding Fishman's GIDS. *Revue Roumaine de Linguistique*, 55, 103–120.
- Mohamed, N., & Hashim, N. H. 2012. Language vitality of the Sihan community in Sarawak, Malaysia. *KEMANUSIAAN: The Asian Journal of Humanities*, 19, (1), 59-86.
- UNESCO Ad Hoc Expert Group on Endangered Languages. 2003. Language Vitality and Endangerment. Document submitted to the International Expert Meeting on UNESCO Program Safeguarding of Endangered Languages. Paris, 10-12 March 2003.
- Yagmur, K., and Kroon, S. 2003. Ethno- linguistic vitality perceptions and language revitalization in Bashkortostan. *Journal of Multilingual and Multicultural Development*, 24, 4, 319-336.

Mazandarani is used. In other words, the situation is such that in practice, the Mazandarani language community is moving towards assimilation. The attitude of the members of Mazandarani linguistic community toward their language has gained a score of 3.50. This score indicates that while most members support the preservation of their language, many are indifferent. The quantity and quality of Mazandarani documentation can be examined in two distinct categories: "audio and video recording" and "grammar, dictionary, texts and literature". A score of 4.00 is given to the quantity and quality of the documentation. Finally, the average of these 9 points, which is equal to 2.74, indicates the status of Mazandarani vitality and its degree of risk: a situation that is close to the "definitely endangered" situation described by UNESCO (2003) but slightly worse.

5. Conclusions & suggestions

This study shows that the Mazandarani language is definitely in danger. The most important factor in the survival of any language is the intergenerational transmission of that language. Therefore, in order to protect Mazandarani language and reduce the dangers that threaten its existence, it is undoubtedly really effective to pay a serious attention to intergenerational transmission. To achieve this, many measures can be taken that require the collective efforts of speakers and the support of the government and official authorities. Linguists and language activists can play an effective role in this case. The first step should be awareness. Due to the large number of speakers of Mazandarani, many people do not even think that this language is endangered and if the situation of intergenerational transmission continues in the same way, this language will become extinct in the not too distant future. Therefore, warning experts in this field and changing attitudes towards the mother tongue will definitely work.

Select Bibliography

- Anderbeck, K. 2013. Portraits of Indonesian language vitality. *Pacific Linguistics ICAL 2012 Proceedings* 2.
- Bello, M. 2013. *Assessing Language Vitality and Language Endangerment of Lete (Larteh)*. PhD Thesis. University of Ghana.
- Dwyer, A. M. 2011. Tools and Techniques for Endangered-Language Assessment and revitalization. In: *Vitality and Viability of Minority Languages*. October 23-24, 2009. New York: Trace Foundation Lecture Series Proceedings. Preprint.

number of speakers, the use in language teaching and literacy, and the quantity and quality of language documentation based on information and statistical reports, documents in libraries, websites, references to schools, education departments, as well as language teaching institutes and schools.

In order to collect data uniformly and as close as possible to the real situation of Mazandaran language in terms of life and endangerment, researchers divided the province into three geographical areas to distribute the questionnaires in equal numbers.

Based on the Cochran's formula, the sample population of the study was determined 665 people for each area which was a total of 1995 people. 800 questionnaires were distributed in each of the three eastern, central and western regions of Mazandaran province, however, a total of 1601 answered questionnaires returned. The participants of this study were divided into several groups based on three factors: age, gender and level of education.

4. Results & Discussion

For each of the factors, the participants were divided into the following categories: female up to 20 years, female 21 to 40 years, and female 41 years and above, male up to 20 years, male 21 to 40 years and male 41 years and higher.

According to the data of this study, the intergenerational transmission factor is assigned a score of 2.83, which means that the status of this factor is slightly worse than the "definitely at risk" situation. Due to the decreasing trend of the number of speakers, the factor of definite number of speakers has been assigned 3 points, which indicates that the trend of the number of speakers of Mazandarani language also shows a definite danger for this language.

The ratio of Mazandarani language speakers, which is directly related to the number of speakers, received a score of 3 and indicates a definite danger. The domain of language application is given a score of 3.33, which indicates the existence of "gradual reduction of domains" and "existence of multilingualism" together. In terms of responding to new domains and media, this language is completely "inactive" and has received a score of zero.

In terms of application in education and literacy, Mazandarani has gained a score of 2, which means that despite the written materials, there is practically not much use for it. The attitudes and policies of the government and official authorities in Mazandarani have also received a score of 3, which means "passive matching" in the geographical area in which

1. Introduction

Linguistic vitality is a concept that was introduced in the final quarter of the 20th century, when with the growth of communication technology, the world was becoming a desolate. The need for communication forced many communities to leave their native language, and this process caused tremendous language death.

So far, no research has been conducted to determine the amount of danger the Mazandarani language variety might come across and explain its reasons. Therefore, the present study follows two main objectives: determining the linguistic vitality status of Mazandarani and introducing and presenting a scientific framework that can determine the vital status of other Iranian language varieties and provide the language policy-makers with the results.

2. Theoretical Framework

This study was conducted based on the linguistic vitality assessment framework of UNESCO (2003) on endangered languages. UNESCO (2003) has introduced nine factors for assessing language vitality which together are very useful in determining the general sociological status of languages. These factors are: 1) intergenerational transmission of language, 2) Definite number of speakers, 3) Ratio of speakers to the total population, 4) Areas in which language is used, 5) Response to new areas and media, 6) Application in language teaching and literacy, 7) Attitudes and language policies of the government and official authorities, 8) Attitudes of community members towards their language and 9) Quantity and quality of documentation. None of these factors can be used alone, because a language that is in a high position based on one factor may need immediate attention and action based on other factors. For each of the above factors, except for the definite number of speakers, 6 different degrees have been considered, each of which indicates a degree of linguistic life and risk.

3. Methodology

The data of this research was culled in Mazandaran province. To collect data, based on the 9 UNESCO factors a closed-ended questionnaire consisting of 22 questions was developed. The validity and reliability of this questionnaire was confirmed by several linguists and sociologists of language.

The status of 6 out of the 9 UNESCO factors was assessed through the data obtained from the questionnaire, and the other 3 factors, namely the definite

Assessing Linguistic Vitality of Mazandarani in Urban areas

Mohammad Vakhideh¹
Mohammad-Amin Sorahi^{2*}
Maryam Danaye Tus³

Received: 2020/02/07

Accepted: 2020/07/23

Abstract

Language vitality is a concept that indicates to how extent a language is used as a communication instrument in different social situations. The highest point of the vitality of a language is when the language is applied in full-scale both at home and outside in the society for all purposes while the lowest point is when no one applies the language for no purpose, that is to say the language is extinct. Nowadays, threats to languages are a global crisis, since the number of children who learn their native languages is remarkably decreasing. Mazandarani is not also excluded from this threat. The aim of this study is to apply UNESCO framework that is a result of a collaboration of an expert group of scholars on endangered languages, to assess the vitality of Mazandarani in urban areas. Analyzing the data resulted from questionnaires, official and library sources and field study indicated that Mazandarani receives the point 2.74, a situation a bit worse than what is defined as “definitely endangered” in UNESCO framework for assessing the vitality and endangerment of languages. Discussion on research variables, gender, education, and age, specified that comparing to women, men totally both have a better and more positive attitude toward Mazandarani language and use it more. As education level rises, the use of Mazandarani decreases and the attitude of speaker society toward this language becomes more negative and pessimistic as well.

Keywords: Language vitality, Mazandarani, Sociolinguistics, Language shift, UNESCO

1. Graduated in General Linguistics, University of Guilan, Rasht, Iran.

2. Assistant Professor of General Linguistics, University of Guilan, Rasht, Iran. (Corresponding Author) *Email: aminsorahi@hotmail.com

3. Associate Professor of General Linguistics, University of Guilan, Rasht, Iran.

- Lieber, R. 2010. *introducing Morphology*, Cambridge: Cambridge university press
- Sadeghi, A. A. 2004. *Compounds Derived from Verb Stem*, Grammar Journal, (vol.9). Tehran, The Academy of Persian Language and Literature. [In Persian]
- Spencer, A. 2000. *Morphological theory: an introduction to word structure in generative grammar*, Oxford: Blackwell.

a noun, an adjective or an adverb derived from a verb. It was also shown that there was almost a complete correspondence between Mazandarani and the classification suggested by Bisetto and Scalise. Furthermore, an important point which received special attention in the present research was the distribution of semantic, syntactic and morphological heads in a particular compound. In other words, there is no equal distribution among them in different compounds. However, there is an overlap among them just in head last/final endocentric verbal compounds in the sense that the same constituent simultaneously plays the role of all three heads. In exocentric verbal compounds, neither constituent functions as the semantic head. However, they have a syntactic head. In coordinate compounds, it is not easy to distinguish which constituent determines the syntactic category of the whole compound since both constituents are of the same category. In addition, the meaning of the whole compound is the sum of the meanings of its constituents.

The goal of the present research was to study compounding process especially verbal compounds and their classifications in Mazandarani. However, there are some issues like non-verbal compounds, compound verbs and incorporation in Mazandarani which require further research. Furthermore, the above mentioned topics as well as verbal compounds can be studied within the framework of other morphological theories such as lexeme-based morphology, distributed morphology and cognitive morphology.

Select Bibliography

- Afrashi, A. 2010. *The Structure of Persian Language* Tehran, Samt press.
[In Persian]
- Baur, L. 1983. *English Word Formation*, Cambridge: CUP.
- Bisetto, A. and S. Scalise. 2005. *The classification of compounds*,
LingueeLinguaggio 4 (2), 319-332
- Dabir-Moghaddam, M. 2013. *Typology of Iranian Languages*, (vol.1).
Tehran, Samt press. [In Persian]
- Ghonchepour, M. 2013. *Verbal Compounds in Persian*, Grammar Journal,
(vol.9). Tehran, The Academy of Persian Language and Literature. [In Persian]
- Kalbasi, I. 1992. *Derivational Structure of Word in Today's Persian*,
Tehran, Institute of Cultural Studies. [In Persian]
- Katamba, F. 1993. *Morphology*, Mac Millan, press. LTD

3. Methodology

The data of the present study are taken from Tabari dictionary (Nasri Ashrafi 2002) amounting to 8025 compounds. It is worth mentioning that the present researcher who is a Mazandarani native speaker has collected a number of compounds not listed in Tabari dictionary. Including a corpus data approximately amounting to 8300 compounds. To select the sample, we referred to Kerjecie-Morgan table. Based on it, if the subjects (here compounds) are below 10000, the sample could be 384. However, in order to increase the measurement accuracy, we increased the sample to 2000 compounds. In the present study, which is a theoretical one, a descriptive analytical method has been used for the analysis and interpretation of the data. Therefore, the sample of compounds have been analyzed in the form of a table and based on such criteria as syntactic category, semantic classification of compound types (endocentric, exocentric and coordinate) the position of head and being verbal or non-verbal.

4. Results & Discussion

As an important process of word-formation and due to its high frequency and productivity, compounding has received considerable attention by many linguists. In the present study, Mazandarani compounds taken from Tabari dictionary have been analyzed semantically and in terms of the relationship between their constituents. Based on Bisetto and Scalise's categorization as the theoretical framework of the study, Mazandarani compounds are classified into three major groups, namely, coordinate, attributive and subordinative. Regarding the relationship between the constituents, they are divided into verbal and non-verbal ones. A verbal compound is a type of subordinative compound in whose construction; the non-verbal constituent is the complement of the verbal constituent. In other words, in the construction of verbal compounds, the constituent derived from a verb is the syntactic head. However, in non-verbal compounds the constituents derived from a verb is not the syntactic head. Verbal compounds in turn are divided into compounds having specific syntactic head and non-specific syntactic head. Semantically verbal compounds are classified into four groups including argument, non-argument, reduplicative, and phrasal ones.

5. Conclusions & Suggestions

Verbal compounds and their classifications were the main focus of the present study. It was shown that in verbal compounds, the syntactic head is

1. Introduction

Contemporary Iranian languages and dialects are the remaining of the Proto-Iranian language which was highly related to Proto-Indo-Aryan language. Their ancestor was Proto-Indo-European language. Iranian languages constitute the western branch of Indo-Iranian languages group. Proto-Indo-Iranian language itself is a branch of Proto-Indo-European language (Dabir Moghaddam, 2014:93-94). Mazandarani is from Indo-European family and is a branch of Indo-Iranian languages and comes from Iranian languages group (Bashimezhad, 2013:11). Morphology plays two basic roles, inflection and word-formation (Bauer, 1983:34). Word-formation is accomplished through derivation and compounding. Compounding is one of the productive processes of word-formation among languages in the world. Due to its productivity, it has received considerable attention by many Iranian and non-Iranian scholars. Among Iranian scholars, we can refer to Kalbasi (1992), Samezei (1996), Tabatabaee (2003), Sadeghi (2004), Khabbaz (2007), Shaghaghi (2007) and Ghonchehpur (2013). Among non-Iranian scholars, we can mention Williams (1981), Selkirk (1982), Jensen (1990), Katamba (1993), Faab (1998), Spencer (2000), Haspelmath (2002), Bisetto and Scalise (2005) and Lieber(2010). However, this productive process has not yet been studied in Mazandarani. The present research attempts to analyze Mazandarani compounds taken from Tabari dictionary (Nasri Ashrafi: 2002), semantically and in terms of the relationship between the constituents.

2. Theoretical framework

In the last decades, numerous studies have been conducted with regard to compounding process and its different types by distinguished linguists around the world. For example, Bloomfield (1933), Marchand (1969), Spencer (1991), Faab (1998), Olsen (2001), Bauer (2001), Haspelmath (2002), and Boij (2005), have suggested different classifications regarding compounds. Having discussed the inadequacies of the classifications offered by others, Bisetto and Scalise (2005) have introduced their own categorization which they consider as the most complete one. According to Ghonchehpur (2013), their categorization is the only one which is universally accepted and valid. In the present research, for the classification of verbal compounds Bisetto and Scalise (2005), and for the distinction and determination of syntactic, semantic and morphological heads, the criteria offered by Liber (2009) have been taken into consideration.

The Study of Compounding Process and Its Classification in terms of Meaning and Relationship between Constituents in Mazandarani

Seyyed Taghi Andy¹
Arsalan Golfam² *
Ferdows Aghagolzadeh³

Received: 2020/02/28

Accepted: 2021/06/12

Abstract

As a branch of morphology and a mechanism of word-formation and due to its high frequency and productivity, compounding has received considerable attention by many linguists. However, it has not yet been studied in Mazandarani. In the present study, Mazandarani compounds taken from Tabari dictionary have been analyzed semantically and in terms of the relationship between their constituents. Based on Bisetto and Scalise's categorization as the theoretical framework of the study, compounds are classified into three major groups, namely, coordination, attributive and subordinative. Regarding the relationship between the constituents, compounds are divided into verbal and non-verbal ones. Verbal compounds and their classifications are the main focus of the present study. A verbal compound is a type of subordinative one in whose construction, the non-verbal constituent is the complement of the verbal constituent. Semantically verbal compounds are classified into four groups including argument, non-argument, reduplicative, and phrasal ones. The evidence shows that there is almost a complete correspondence between Mazandarani and the classification suggested by Bisetto and Scalise.

Keywords: Compounding process, Verbal compound, Verbal constituent, Nonverbal constituent, Subordinative compound, Coordinate compound, Attributive compound

1. PhD candidate in linguistics, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2. Associate professor of linguistics, Tarbiat Modarres University, Tehran, Iran. (Corresponding Author) * Email: Golfamarsalan@Gmail.com

3. Associate professor of linguistics, Tarbiat Modarres University, Tehran, Iran.

- Elwell-Sutton, 1976. *The Persian Meters*, Cambridge.
- Gharamani Moghbel, A. A. 2020. "Five Syllabic Feet in Persian and Arabic Prosody, and their Application in Persian Prosody", In: *Persian Language and Iranian Dialects*, Vol. 5, N. 9, 45-65. [in Persian]
- Nadjafi, A. 2014. "Cyclic Meter, a problem unobserved by Traditional Prosody", *Name-je Farhnagestan*, Vol. 13: N. 52, 6-18. [in Persian].
- Nadjafi, A. 2016. *Persian Prosody (A Textbook)*, ed. By Omid Tabibzadeh, Tehran, Niloufar. [in Persian]
- Nadjafi, A. 2019. *The Classification of Persian Prosody*, ed. By Omid Tabibzadeh, Tehran, Niloufar. [in Persian]
- Panahi, G. 2016-2020. *An Introduction to Quantitative Meter*, Tehran, Payam, 5 Vol. [in Persian]
- Parhizi, A. 2001. *Modern Persian Prosody*, Tehran, Ghoghhus. [in Persian]

The other important metrical feature of cyclic meter is the fact that the final quantity in each half-line may be optionally light (or short), heavy (long) or super-heavy. That is, the rule applying on the final quantity of each Persian line is also applied on the final syllable of each half-line in lines with cyclic meter.

3. Methodology

It is worth mentioning that cyclic meter is a metrical phenomenon observed in Persian quantitative poetry but not in Arabic meter. There is, however, another kind of cyclic meter in Persian which has not been considered yet in Persian metrical studies. This meter is just like the traditional cyclic one but it is consisted of more than two hemistiches.

4. Result and Discussion

Each hemistich of these lines is syntactically and metrically independent so that one can replace them with each other easily. In this paper, based on the five-volume book by Gholamreza Panahi (2016-2020), such poly-hemistich Persian meters which totally belong to contemporary poets, have been introduced and analyzed. Based on numerous evidences taken from Panahi's corpus, these meters have been divided into two varieties:

- 1) A major group with equal hemistiches- for example three hemistiches and each hemistich is *mostaf'elon fa'ulon*.
- 2) A minor group with different hemistiches- for example three hemistiches metered as *mafa'elon mafa'el*, and one final hemistich metered as *mafa'elon mafa*.

5. Conclusions and Suggestions

Cyclic meters are generally consisted of two half-lines or hemistiches, but this paper dealt with cyclic meters consisting of more than two hemistiches. In this paper, based on the five-volume book by Gholamreza Panahi (2016-2020), such Persian meters totally belonging to contemporary poets, have been introduced and analyzed. These meters have been divided into two varieties: 1) A major group with equal hemistiches; and 2) A minor group with different hemistiches.

Select Bibliography

- Azarsina, M. 2017. *Poetry? Or Music?*, Tehran, Soroush. [in Persian]
 Dehlavi, H. 2000. *The Relation between, Poetry and Vokal Music*, Tehran, Mahour. [in Persian]

Persian Cyclic Meters with More than Two Hemistiches

Omid Tabibzadeh¹

Received: 2021/08/18

Accepted: 2021/10/10

Abstract

Cyclic meters in Persian Poetry are generally consisted of two half-lines or hemistiches, but this paper deals with cyclic meters consisting of more than two hemistiches. This paper deals with such poly-hemistich Persian meters which totally belong to contemporary poets. These meters have been introduced and analyzed based on numerous evidences taken from Panahi's corpus (2016-2020).

Keywords: Cyclic Meters, Cyclic Poli-hemistich Meters, Cyclic Meters with equal hemistiches, Cyclic Meters with unequal hemistiches

1. Introduction

This paper, based on Abolhassan Najafi (2014; 2016; 2015), dealt with a kind of cyclic meter in Persian poetry which has more than two hemistiches. Cyclic meters are generally consisted of two just half-lines or hemistiches, but this paper deals with cyclic meters consisting of more than two hemistiches. Such poly-hemistich Persian meters totally belonging to contemporary poets are analyzed here. These meters have been introduced based on numerous evidences taken from Panahi's corpus (2016- 2020).

2. Theoretical Framework

Cyclic meters are usually defined as meters bearing just two hemistiches or half-lines, and these two half-lines are metrically and even syntactically so similar that may be changed easily.

1. Professor of General Linguistics, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran
* Email: otabibzadeh@yahoo.com

- Izadpanah, H. 2001. *Dictionary of Lori*, Tehran: Asatir Publication. [In Persian]
- Mackenzie, D. N. 1961. The Origins of Kurdish, *Transactions of the Philological Society*, Vol. 60, Issue 1.
- Morgan, J. MCMIV/1904. *Études Linguistiques, Dialectes Kurdes, Langues et Dialectes du Nord de la Perse*, Paris: Imprimerie Nationale.
- Rezayati Kishekhaleh, Moharram, A. Khademi Arde 1998. *Thematic Dictionary of Taleshi – Persian*, Rasht: Gilan University Publication. [In Persian]
- Swadesh, M. 1971. *The Origin and Diversification of Language*, Joel Sherzer (ed.), forwaed by Dell Hymes, Chicago: Aldine-Atherton.
- Zarinjuyi, M. 2017. *Report of Gathering and Documentation of Regional Dialects of Khorramabad*, Tehran: Research Institute for Cultural Heritage and Tourism, Faculty of Linguistics, Inscriptions, and Texts. [In Persian]

category of number and therefore this category can be considered as the most fundamental lexical category. Also, the greatest lexical variation, in both languages, can be seen in the category of "words related to human-made objects", that can be explained via consideration of the effect of the geographical environment in which individuals live has on the formation of those entities. A large part of the words of Lori and Laki language varieties of Khorramabad county are common. However, some words are used only in Laki and some only in Lori. As a result, by paying attention to some words, it is possible to know whether the variety in question is Lori or Laki. In addition, there may be an implicative relationship between the use of some words in which phonemes of /z/ and /ʒ/ are used, in a way that - in a number of words - the use of /z/ can be a sign of the variety being Lori, and the use of /ʒ/ can be a sign of the variety being Laki (for example, the use of *zæn* 'woman' and *tezga* 'stove' in Lori *ʒæn* 'woman' and *tæʒga* 'stove' in Laki). These points confirm that Laki and Lori belong to two different subbranches of Iranian languages, Northwestern Iranian and Southwestern Iranian respectively.

5. Conclusions & Suggestions

Investigation of lexical variation in the two Iranian languages whose data were studied in this research shows that although language contact has affected the language varieties of the region, they have retained a number of their distinguishing features. Some lexical impacts of Laki on Lori varieties of Khorramabad county are evident, that is why some lexical items used in Lori of the region cannot be seen in other varieties of Lori in other regions of Iran. Among these lexical items, we can mention the use of the word *kæləʃir* 'rooster' in Lori varieties of the region which seems to have entered the Lori of the region of Lorestan from the northwestern Iranian languages through Laki.

Select Bibliography

- Amanolahi Baharvand, S. 2000. Lurs: A Historical and Sociological Analysis, *Quarterly of National Studies*, No. 6, 221-242. [In Persian]
- Anonby, E. J. 2003. Update on Luri: How many Languages?, *JRAS*, Series, (13), 171-197.
- Dabirmoghadam, M. 2013. *Typology of Iranian Languages*, Volume 2, Tehran: SAMT. [In Persian]
- Geeraerts, D., S. Grondelaers, P. Bakema 1994. *The Structure of Lexical Variation: Meaning, Naming, and Context*, Berlin: Mouton de Gruyter.

same task about the language varieties of social classes. Based on this categorization, dialects are also divided into "regional dialects" and "social dialects". In Iran, attention to the importance of collecting data of the country's different dialects and the need to prepare an atlas for Iran's languages and dialects has been known by researchers since several decades ago. Lorestan is among the provinces that the *Research Institute for Cultural Heritage and Tourism* has started collecting its villages' data to prepare the linguistic atlas of the province as a part of Iran's linguistic atlas. Based on these data, in this article, lexical variation of the language varieties of the villages of Khorramabad, the capital of Lorestan province, is analyzed and explained.

2. Theoretical Framework

Geeraerts et al. (1994: 3-4) have categorized lexical variation into four categories: "semasiological variation", "onomasiological variation", "contextual variation", and "formal variation". The lexical variation considered in this study is "formal variation" that is a "... situation that a particular referent or type of referent may be named by various lexical items, regardless of whether these represent conceptually different categories or not". In this type of lexical variation, a specific thing, relationship, or concept may be referred to by different lexical items. Such variations are seen in all languages and they can be explained via considering social, historical, geographical, and stylistic factors.

3. Methodology

The data of this research have been collected in a field work, using a questionnaire and through face-to-face interviews with the speakers. The questionnaire included a group of words and sentences. The words and sentences are selected in a way that different lexical categories of the language variety in question and its different linguistic structures can be extracted. During the interviews, the data were recorded with the permission of the speakers. Then, using the *International Phonetic Alphabet (IPA)* the data is transcribed. Then, the data are categorized, and studied and analyzed as *kinship terms, words related to natural objects, words related to human, animal names, words related to plants, words related to human-made objects, pronouns, demonstrative-place adverbs, question words and numbers.*

4. Results & Discussions

Investigation of lexical variation in the eight lexical categories of this study shows that in both Lori and Laki languages, there is no variation in the

Lexical Variation in Villages of Khorramabad

Reza Amini¹

Received: 2021/01/25

Accepted: 2021/06/12

Abstract

This research is about lexical variation in Khorramabad county of Lorestan province. The data come from the data gathered for Linguistic Atlas of Lorestan. The data are categorized as *kinship terms*, *words related to natural objects*, *words related to human*, *animal names*, *words related to plants*, *words related to human-made objects*, *pronouns*, *demonstrative – place adverbs*, *question words*, and *numbers*. The language varieties of the villages whose data are analyzed in this research are varieties of Lori and Laki languages for which the coefficient of variation is calculated and analyzed separately. We see not only considerable language variation in Khorramabad, but also many lexical differences in the varieties used in villages of the county. Findings indicate that in both Lori and Laki, the category of number has the least coefficient of variation, and the category of words related to human-made objects has the largest coefficient of variation. The analysis of the data also shows that words for “father”, “language”, “bread”, and “blood” have had the least variation in language varieties whose data have been analyzed in this research, so they can be considered as the most basic words of those language varieties.

Keywords: Language variety, Coefficient of variation, Lori, Laki, Linguistic variation, Lorestan.

1. Introduction

In sociolinguistics, dialectology is divided into two main branches, regional dialectology and social dialectology. The main purpose of regional dialectology is studying and documenting language varieties of a particular region, while the purpose of social dialectology is to do the

1. Assistant Professor of Linguistics, The Cultural Heritage and Tourism Research Institute, Tehran, Iran. * Email: r.amini@richt.ir

- Dowty, D. 1979. *Word Meaning and Montague Grammar*. Dordrecht: Reidel.
- Nashaat Assi, R. 2011. The Copula Verb Be in Modern English with Reference to Sourani- Dialect in Modern Kurdish. *Humanity Studies*, 6:2, 1- 14
- Schmidt, R. 1972. L'adjective de et relation en français, anglais allemande. Göppingen: Alfred Kümmerle.
- Schmitt, C. 1992. Ser and estar: A matter of aspect, *North East Linguistic Society*. 22, 411–426.
- Smith, C.S. 1991/1997. *The Parameter of Aspect*. Dordrecht: Kluwer.
- Vendler, Z. 1967. Verbs and times, In: *Linguistics and Philosophy*, Z. Vendler (ed.), 97–121.

Ardalan Variant. Kurdish has two copula verbs, 'to be' and 'to become', although their bare infinitive is the homonym *bu:n*. In spite of this similarity, the predicates made by adjectives and these copulas act differently from each other. It turns out that content applies restrictions on predicates, so that the predicate made by adjective and *bu:n* meant 'to become' always produces stage-level predicates. They often instill achievement predicates. However, the verb *bu:n*, 'to be', has some limitations in choosing adjectives. The findings reveal that in spite of being stative, the predicates made by *bu:n*, 'to be', are not all stative and individual-level. The sentences with such predicates sometimes show a kind of aspect-conversion. Therefore, it indicates that copula verb *bu:n* is not the only factor for aspect-conversion. In fact, the nature of the adjective in compound predicates is recognized as the other aspect-conversion factor in Sourani Kurdish. Therefore, the copula verb *bu:n*, 'to be', and classifying adjectives mainly make stative and individual-level predicates, although the predicates from the copula *bu:n*, 'to be', and qualifying adjectives make stage-level predicates.

5. Conclusions & Suggestions

The present study aims to figure out stative predicates made by adjectives and copula verb *bu:n*, as the light verb, in Sourani Kurdish. The findings reveal that these kinds of predicates face aspect-conversion. The copula verb *bu:n* is recognized as the main factor to change aspect. Kurdish has two auxiliaries, 'to be' and 'to become' whose bare infinitive is hyponym *bu:n*. As *bu:n* means 'to become', the predicate is always non-stative and stage-level. However, the predicates from *bu:n*, 'to be', and adjectives are not always stative. The second factor regarding aspect-conversion, is the nature of the adjective present in compound verbs. In fact, the classifying adjectives and the verb *bu:n*, 'to be', always make stative individual-level predicates, whereas the qualifying adjectives make non-stative stage-level predicates.

Select Bibliography

- Arche, M.J. 2006. Individuals in time: Tense, aspect and the individual/stage distinction, *Journal of Linguistics*, 44 (2), 514-519.
- Bache, C. 1978. *The Order of Premodifying Adjectives in Present-day English*, Odense, Denmark: Odense University Press.
- Comrie, B. 1976. *Aspect*. Cambridge: CUP.

an action, event, or state, denoted by a verb, extends over time in speaker's perspective. Linguists have classified aspect making a distinction between "grammatical aspect" and "lexical aspect". Grammatical aspect considers aspect through the sentence and performs like a camera lens which focuses on all or part of a situation to highlight the information. Each language applies various mechanisms to show grammatical aspect including affixes, reduplication, copula verbs, and grammatical morphemes. Lexical aspect appears in verb content. They differ in the temporal properties of durativity, culmination and delimitation.

2. Theoretical Framework

The theoretical framework of the present study is based on the classification for lexical aspect by Smith (1997) (He calls this aspect as situation type). The first group is "activity" containing special temporal features like dynamism, telicity and duration. Second class is "accomplishment" which is distinguished from others by features like dynamism, duration, telicity, and having process and outcome. This kind of aspect is characterized by having continuous stages moving toward natural final point. Third group are "achievement" predicates which are dynamic, telic and instantaneous predicates changing the state. It is likely that final point of the action is never a part of the action. Next group are "semelfactives" which refer to single-stage, dynamic, atelic, and instantaneous predicates which mostly do not have any consequences. They are the simplest form of actions since they just have one event. They happen in a glance and do not last in time. Final class is "state" which refers to stable situations holding for a moment. They have stative and durative features. The property of duration holds for all statives even those temporary ones referring to short instantaneous situations. This class needs an exterior motivation to change from one state to the other. Besides, initiation and final points are not considered as parts of a state; they are separated situations which make the changing situation points.

3. Methodology

The current study is a kind of descriptive-analytical one whose data are collected from Kurdish daily conversations, news and the dialogues in series broadcasted in Kurdistan Channel. We examine 42 sentences containing copula verb *bu:n* out of 265 samples. Moreover, linguistic intuition of one of the authors is applied to analyze the data.

4. Results and Discussion

The current study is carried out to figure out the distinction between the predicates made by the combination of adjectives and copula verb *bu:n* in

The Verb *bu:n*, ‘to be’, in Kurdish

Roya Tabei¹
Shoja Tafakkori - Rezaei^{2*}
Amer Gheythouri³

Received: 2021/01/10

Accepted: 2021/06/24

Abstract

The current study aims to investigate stative lexical aspect of Sourani Kurdish predicates made by adjectives and copula *bu:n*, ‘to be’, applying binary classification of Smith (1997/1991). The findings reveal that the predicates are not always stative experiencing a kind of aspect-conversion influenced by two factors. The first factor is the copula *bu:n*, ‘to be’, which is a homonym with two different meanings, *bu:n*, ‘to be’, and ‘to become’. The predicates which are the result of adjectives and copula in the meaning of ‘to become’ are always non-stative and stage-level. Besides, the data show that all predicates which are the result of combining adjectives and copula *bu:n* in the meaning of ‘to be’ are not always stative influenced by the content of the adjectives in the structure. According to adjective classification by Schmitt (1972) and Bach (1978), the predicates made by the adjectives belonging to the classifying group and *bu:n*, ‘to be’, always make stative individual-stage predicates. However, the ones belonging to the qualifying group produce non-stative stage-level predicates.

Keywords: Lexical aspect, Stative aspect, Sourani Kurdish, Stage-level predicates, Individual-level predicates

1. Introduction

“Aspect” is a syntactic category in linguistic studies which is expressed on verbs either by grammatical morphemes or the verb content observing how

1. Ph.D. Candidate in Linguistics, Razi University, Kermanshah, Iran.

2. Assistant Professor in Theoretical Linguistics, Razi University, Kermanshah, Iran. (Corresponding Author) * Email: sh.tafakkori@razi.ac.ir

3. Associate Professor in Theoretical Linguistics, Razi University, Kermanshah, Iran

- Bybee, Joan. 2015. *Language change*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Grice, p. 1975. *Personal Identity*. Berkely: University of California Press.
- Matthews, P.H. 1991. *Morphology*. 2nd Edition. Cambridge: Cambridge University Press.
- Miller, R.M. 2015. *Trask's historical linguistics*. 3rd Edition. .London: Newyork: Routledge.
- Naghzhuy Kohan, M and Davari, S. 2013. Psudo-affixation. *Researchs in comparative Linguistics*. 2(1), 65-85. [In Persian]
- Raskin, V. 1985. *Semantics mechanisms of humor*. Dordrecht, The Netherlands: D.Reidel.
- Sadeghi, A. 1993. On fabricated verbs in Persian. *Proceedings of the scientific Persian Seminar*. Tehran: Iran University Press. [In Persian]

4. Results and discussion

In this research, we indicated that a high number of innovations have been created in the basis of analogy. Furthermore, the findings suggest that seemingly most of the innovations have the potentiality to enter the formal language but evidently the language enclines to absorb the innovations which have been coined by virtue of the language exigency or the deficits of applicable grammatical constructions. In fact, in this article, it was shown that humorous grammatical constructions in many cases indicate the need of the Persian language for the mentioned constructions. This brings to mind the common saying that any joke may express a serious fact.

5. Conclusions & Suggestions

In this study, it was found that innovations in derivative constructions have been created in most cases in comparison with existing constructions in Persian language, which in some cases has been accompanied by borrowing from Arabic and European loanwords. But in the meantime, innovations invented solely to create humor do not seem to enter the official language, even if they are of high-frequency. In addition, in the case of fabricated verbs, it was found that in some cases these verbs were created due to the principle of linguistic economics. In this case, speakers tend to use the simple form of the verb instead of its compound form. But in most cases, fabricated verbs are created due to the lack of the present tense to express some concepts or processes. Regarding the humorous innovations in AI- constructions, it was also revealed that apparently due to the long-term contact of Persian speakers with the Arabic language, some constructions of the Arabic language have entered the Persian language. But in the meantime, the use of Persian words in grammatical constructions of the Arabic language based on the theory of heterogeneity due to being humorous has been widely observed as a tool to create humor by satirists.

Select Bibliography

- Ahmadi-Givi H. and Anvari, H. 2006. *Persian Grammar*, 2nd ed. Tehran: Fatemi Publication. [In Persian]
- Attardo, S. 2008a. *Semantics and Pragmatics of Humor*. Blackwell: Language and Linguistics Compass.
- Bybee, Joan. 2010. *Language, usage and cognition*. Cambridge: Cambridge University Press.

Nevertheless, over a short period of time, some of these humorous innovations enter the standard language due to the linguistic and communication needs, so that it may seem difficult to imagine that at one time these innovations were merely used to create humor and jokes. This study, by examining a number of humorous grammatical innovations used in the press, tries to find out why and through what mechanisms these innovations have been made in contemporary Persian. It also attempts to explore the characteristics of these innovations.

2. Theoretical framework

Bybee's work greatly inspired the creation of usage-based models of language. Bybee's model makes predictions about and explains synchronic, diachronic and typological patterns within languages, such as: which variants will occur in which contexts? what forms they will take, and what would be their diachronic consequences. Bybee proves that even irreducibly irregular word-forms are seen to be non-arbitrary when the context it occurs in is taken into consideration in the very representation of morphology. Simultaneously, she shows that even seemingly regular allomorphy is context-sensitive. Splits also aligns with the idea that linguistic forms cannot be studied as isolated entities, but rather in relation to the strength of their attachment to other entities.

3. Methodology

This research is a data based study attempting to select, classify and analyze data from various sources in the field of grammatical innovations of stire in Persian language. The main newspaper used in this research is the humorous pages of "Qanoon" newspaper. In addition, Gol Agha is another source that has been used to collect data. In addition to these two publications, other publications such as "Humor and Cartoon", "Isfahan Nimroz" and "Chelchelragh" have also been used to collect data. After collecting the data, they were first classified into three sections, including innovations related to derivative constructions, innovations related to fabricated verbs, and innovations related to AI- construction. In the next step, an attempt has been made to address the linguistic and non-linguistic needs based on the presented analysis of each data set, which have played a role in the creation and emergence of each of these innovations, and finally the reasons for consolidation and the lack of consolidation of these grammatical innovations in language is examined.

Humorous Grammatical Innovations in Contemporary Persian Press

Zahra Moein Najaf Abadi ¹
Vali Rezaei^{2*}

Received: 2020/09/10

Accepted: 2021/07/20

Abstract

This paper attempts to examine humorous grammatical innovations in contemporary Persian press in recent years within the framework of Bybee's language change theory (2015) in accordance with the usage-based approach to grammar. In this regard, by collecting data from satirical press, this research endeavored to understand how and by which process these innovations have been produced, in which constructions they have been used and what characteristics they have. To this end, the humorous grammatical innovations have been classified in three categories consisting of derivatives constructions, fabricated verbs and constructions with "al-". In this research, we demonstrate that a high number of innovations have been created on the basis of analogical processes. Furthermore the findings suggest that seemingly most of the innovations have the potentiality to enter the formal language but evidently the language enclines to absorb the innovations which have been coined by virtue of the language exigency or the deficits of applicable grammatical constructions.

Keywords: Usage-based approach, Language change, Analogy, Re-analysis, Borrowing

1. Introduction

When linguistic innovations take place in one language, they may seem humorous to many speakers at first because they are unprecedented.

1. M.A in Linguistics, Department of Linguistics, Faculty of Foreign Languages, University of Isfahan, Iran.

*2. Associate Professor of Linguistics, Faculty of Foreign Languages, University of Isfahan, Iran.
(Corresponding Author) * Email: Vali.rezai@fgn.ui.ac.ir

relationships such as mode of operation, production tools and contents have been obtained which have not been mentioned in the few researches done on this type of compounds such as Appah (2016). In this regard, it can be said that the present study has taken a small step towards completing and expanding the semantic classification of nonverbal endocentric compounds. The results of this study show that some of the semantic classifications proposed for noun-noun compounds, such as the Castello and Kane (2000) classifications, are very general and cannot represent the detailed semantic relationships between the components of the compound. Therefore, the semantic diversity of endocentric compounds, noun-noun compounds in Laki, which is the result of the various semantic relationships between the components of these compounds, cannot be analyzed within the framework of this classification. Because most of these relationships, such as origin, content, application, type, assignment, time, etc., fall into the category of "relationship" interpretation, and as a result, conceptual differences between them remain unknown.

Select Bibliography

- Adams, V. 1973. *An introduction to modern English word formation*. London: Longman.
- Adams, V. 2001. *Complex words in English*. Harlow: Pearson.
- Appah, C.K.I. 2016. Noun-adjective compounds in akan. *Lingue e linguaggio*, XV(2), 259-284.
- Assi, m. & Badakhshan, E., 2010. Classification of Compound words, *Persian language and literature Quarterly*, PP. 71-94. [in Persian]
- Azadpour, R. 2013. *Laki dialect: phonology, grammar, vocabulary*. Qom: Noor Publishing House. [in Persian]
- Azizi, Z. 2015. *Investigation of word formation processes in Laki dialect based on reproductive theory*. Master Thesis in Linguistics, Kurdistan University, Sanandaj. [in Persian]
- Bauer, L. 2017. *Compounds and Compounding*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Benczes, R. 2006. *Creative compounding in English: The semantics of metaphorical and metonymical noun-noun combinations*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Bisetto, A. & Scalise, S. 2005. The Classification of Compounds. *Lingue E Linguaggio*, 4(2), 319-332.
- Kiani Kolivand, K. 2011. *Laki Culture and Dictionary (Kian Culture)*. Two volumes. Khorramabad: Sifa Publications. [in Persian]

one of the present authors speaks Laki she also used his linguistic intuition to validate the data. The present research is conducted within the framework of Adams (2001) and its main questions are: 1) What are the endocentric compounds of the Laki language in terms of morphological structure? 2) What are the semantic relationships between the components of these compounds?

4. Results & Discussions

The analysis of endocentric compound words in Laki language shows that these types of compounds are structurally and semantically very diverse and they can be structurally divided into three main categories [noun + noun], [noun + adjective] and [adjective + noun]. In addition to these structures, three other structures including [preposition + noun], [noun + preposition] and [number + noun] can also be seen in this type of compounds. The nature of the relationship between the components of the compounds leads to the emergence of a range of meanings in them, and based on this semantic relationship, endocentric compounds can be classified. The findings of the recent research indicate that the semantic diversity of [noun + noun] compounds is far greater than other endocentric compounds. Endocentric compounds [noun + noun] are divided into two subcategories, the headfirst and the head last, and are found several concepts within them namely: origin, content, application, similarity, sex, place, dependence, impregnation, time, allocation, type, nutrition, method and purpose. The internal structure [noun + adjective] is also semantically varied, and several meanings including mode of operation, means of production, content, ratio, specificity and specific relation, can be found in these combinations. Some of these semantic relationships have not been found in previous related research on languages such as English and German. Also, the presence of the structures like [preposition + preposition], [noun + preposition] and [number + noun] although at very low frequencies, indicates that the endocentric compounds of Laki is also structurally varied and that structures in this Language can be found in fewer languages.

5. Conclusions & Suggestions

One of the important results of the present research is that some semantic relationships that have been identified between the components of the compound [noun + noun] in Laki language have not been found in the study of Adams (2001) and Costello and Kane (2000). These semantic relationships include allocation, component, method, time, nutrition, and impregnation. In Laki [noun + adjective] compounds, some semantic

1. Introduction

Compounding is one of the main word-formation processes found in most languages of the world. In this process, two words are mixed together and a compound word is formed, which can have considerable variety in terms of components and meaning. Compounding has different types, and one of the most important types is the endocentric compound, which has a semantic head, and the whole meaning of the inclusive compounding is the meaning of its head. The aim of the recent research is to investigate the nonverbal endocentric compounds in the Alshtari species of the Laki language. Laki language belongs to the northwest branch of Iranian languages, which is spoken in the northern and northwestern regions of Lorestan province, in parts of Khorramabad, as well as in parts of Kermanshah, Ilam and Hamedan provinces (Dabir - Moghaddam, 2014: 862). Laki language has several varieties one of which is common in Alshtar city, the center of Selseleh city in Lorestan province known as Laki Alshtari. Nonverbal endocentric compounds refer to those endocentric compounds that do not have a verbal stem in their structure.

2. Theoretical framework

Adams (2001) deals with the semantic classification of compounds, especially the compounds [noun + noun] in English. He offers the following classification of endocentric nouns (2001: 83-84).

Usage: ignition key

Function: air gun

Location: amusement park

Origin: field mouse

Cause 1: influenza virus

Cause 2: sex discrimination

Source: honey bee

Possession: minority rights

Content: fruit cake

Resemblance: box kite

3. Methodology

Research data include endocentric compound words obtained from two sources, one is the everyday speech of Laki speakers in the family, workplace and community around the researcher and the other is the two-volume book "Laki Culture and Glossary" (Kiani Kolivand, 2011). Since

Non-verbal Endocentric Compounds in Alashtari Laki

Faranak Naderi¹
Ebrahim Badakhshan^{2*}
Akram Korrani³

Received: 2021/08/09

Accepted: 2021/11/06

Abstract

The present article aims to investigate the non-verbal endocentric compounds in Laki language. The research data include endocentric compounds collected from two sources: the daily speech of Laki speakers by the researcher and the two-volume book of 'Laki Dictionary' (Kiyani Kolivand, 2011). The results of the research show that the most frequent structures of non-verbal endocentric compounds in Laki include [noun + noun], [noun + adjective] and [adjective + noun]. In addition to these structures, there are three subsidiary low frequency structures in this language: [noun + preposition], [preposition + noun] and [number + noun]. The semantic analysis of the structures above shows that the diversity of relations between components of compounds results in various interpretations, among which the semantic diversity of [noun + noun] compounds is by far more than other endocentric compounds. The [noun + noun] endocentric compounds are classified into two categories, head-initial and head-final, in which numerous concepts are found: source, content, usage, similarity, material, place, dependency, amalgamation, time, specialty, type, nutrition, manner, and purpose. The [noun + adjective] endocentric compounds also have considerable semantic diversity and different meanings are found, including performance, an instrument of production, content, relation, features, and special relationship.

Keywords: Compounding, Endocentric compound, Word formation, Compound word, Laki language

1. PhD student in Linguistics, Islamic Azad University, Kermanshah Branch, Iran.

2. Associate Professor of General Linguistics, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran. (Corresponding Author) * Email: ebadakhshan@uok.ac.ir

3. Assistant Professor of General Linguistics, Islamic Azad University, Kermanshah Branch, Iran.

the dimensions of directionization, or the extent of semantic, morpho-syntactic and phonetic changes of the sources, Davari and Naghzhguy-Kohan's (2017a, b) model was applied. Through the process of directionization, the aforesaid objective sources bear the first and second degrees of grammaticalization due to the lexical and morphosyntactic changes. Moreover, it was argued that encoding abstract directions, Persian body-parts do not portray the third degree of grammaticalization since they do not bear phonological changes.

Select Bibliography

- Abdi, I., & Naghzhguy-Kohan, M. 2018. Spatial Orientation in Persian. *Elm-e Zaban*, 6 (9), 119- 148. [in Persian]
- Brugman, C. 1983. The use of body-part terms as locatives in Chalcatongo Mixtec. *Survey of Californian and Other Indian Languages* 4, 90-235.
- Davari, Sh., & Naghzhguy-Kohan, M. 2017 a. *Auxiliary Verbs in Persian: A Grammaticalization Account*. Tehran: Neveeseh- Parsi Publication. [in Persian]
- Davari, Sh., & Naghzhguy-Kohan, M. 2017 b. The grammaticalization of progressive aspect in Persian. In: *The Grammaticalization of Tense, Aspect, Modality and Evidentiality: A Functional Perspective*. Hengeveld, Kees, Narrog, Heiko, Olbertz, Hella (Eds). Series: Trends in Linguistics. Studies and Monographs. Berlin, Boston: De Gruyter Mouton.
- Heine, B. 1997. *Cognitive Foundation of Grammar*. Oxford: Oxford University Press.
- Heine, B., U. Claudi, and Hunnemeier, F. 1991. *Grammaticalization: A conceptual Framework*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Hopper, P. & Traugott, E. 2003. *Grammaticalization*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Lakoff, G., & Johnson, M. 1980. *Metaphor We Live By*. Chicago: University of Chicago Press.
- Moussavi, M. 2001. *A verified dictionary of Farsi proverbs and their English equivalents*. Tehran: Jahan- e rayaneh Publication. [in Persian]
- Svorou, S. 1994. *Grammar of Space*. (Typological studies in language, 25). Amsterdam: John Benjamins.

3. Methodology

The present contribution is mainly a descriptive research. Following Heine (1997), this research employs the framework of grammaticalization to explain the process of creating orientation terms through objective sources like body-parts, landmarks and dynamic concepts. Furthermore, in order to determine the degree of grammaticalization of body-part terms, this research adopts Davari and Naghzhguy-Kohan's (2017) model of Grammaticalization Dimensions. The research data were gathered from poetry and prose books, proverbs, novels, newspapers, dictionaries, elementary and high school Persian textbooks, websites, and daily and television conversations. Time span includes Early New Persian (4th -13th century) and New Persian (13th century-today). Studying 3500 pages, 112 sentences consisting body-part terms were extracted, and consequently 30 orientation terms were derived. Finally, the degree of grammaticalization of all body part terms was tabulated and final results were presented.

4. Result & Discussion

The human body provides the most important model for expressing concepts of spatial orientation. There are other models—notably the zoomorphic model, which takes the bodies of animals as a structural template for spatial orientation. In this research, the process of changing these objective sources into spatial orientation is called “directionization”. The present study investigates directionization in Persian based on Heine's (1997) approach. Data analysis showed that Persian language uses 30 body- parts such as head, foot, eye, heart and the like to conceptualize directional concepts. While Heine (1997) had not mentioned the metaphorical direction, the results of the present study portrayed that in addition to 25 body- parts which refer to the relative directions, 5 body-parts encode metaphorical directions. This indicates that directionization process is highly productive in Persian in contrast to other languages.

5. Conclusion and Suggestions

According to Heine (1997), languages encode certain points of spatial orientations which are considered as abstract concepts through particular concrete source domains e.g. environmental landmarks, body-parts and certain verbs. In this research, we showed the most common body- parts in Persian which are grammaticahized to express orientation concepts. The results indicated that Persian uses body-parts such as head, foot, eye, heart and the like for expressing relative, and metaphorical directions. To determine

1. Introduction

Language is the main shaper of our mental activities. Language structure reflects patterns of human conceptualization because it is shaped by them. According to Heine (1997) language structure is the product of our interaction with the world around us. The way we build discourses and develop linguistic categories can be derived from the way we experience our environment. A common human strategy of communication is describing one in terms of another. Heine (1997) believes that speakers conceptualize the abstract concepts of spatial orientation based on concrete sources such as landmarks, body- parts and certain verbs for creating language forms which deal with all kinds of directions. Therefore, these objective sources are grammaticalized in order to express orientation concepts and they do not imply their main concepts anymore. Since the target of this process is expressing the concept of “orientation”, in this research, we call this process “directionization”

2. Theoretical Framework

Grammaticalization is regarded as a process in which a lexical item changes into a grammatical one. According to Hine (1997), there are three main source domains for the expression of the reference points of spatial orientation. Body-parts are the most important source domain and in addition to the human body, bodies of animals may also serve as a reference domain. Next to body-parts, there are environmental landmarks or, in short, simply landmarks. Much less commonly, another source for spatial points of orientation may include dynamic concepts, concepts typically expressed by motion verbs. Such items turn from open-class categories into closed-class categories for expressing concepts of spatial orientation. They lose in lexical meaning and acquire grammatical meaning. Hine (1997) has also explained the two following basic systems of spatial orientation or reference: (a) Deictic orientation which is speaker-deictic, that is, the spatial orientation is described with reference to the location and perspective assumed by the speaker. (b) Cardinal orientation, which includes items independent of the position assumed by the speaker, the hearer, or a particular object. The concepts figuring in this domain are “north”, “south”, “east”, and “west”. The present contribution has also used Davari and Naghzhgouy- Kohan's (2017a, b) model to determine the dimensions of directionization, or the extent of semantic, morpho-syntactic and phonetic changes of the sources.

Directionization in Persian: A Case Study of Body-Part Terms Based on Grammaticalization

Shokoofe Jafari¹
Shadi Davari^{2 *}
Roya Sedigh- Ziyabari³

Received: 2021/05/31

Accepted: 2021/09/15

Abstract

Language structure is the product of our interaction with the world around us. The way we build discourses and develop linguistic categories can be derived from the way we experience our environment. Language encodes some points of spatial orientations which are abstract concepts such as “up”, “down”, “front”, “back” and the like by means of concrete domains e.g. “body-parts”, “landmarks”, and “verbs”. In this research, the process of changing these objective sources into spatial orientation is called “directionization”. The present study investigates directionization in Persian based on Heine's (1997) approach, and Davari and Naghzhuy-Kohan's (2017a, b) model which is used to determine the dimensions of directionization, or the extent of semantic, morpho-syntactic and phonetic changes of the sources. The data were gathered from poetry and prose books, proverbs, novels, dictionaries, elementary and high school Persian textbooks, websites, and daily and television conversations. Time span includes Early New Persian (4th-13th century) and New Persian (13th century- today). Data analysis indicates that Persian uses body-parts such as head, foot, eye, heart and the like for expressing relative and metaphorical directions. Through this process, mentioned lexical sources have undergone the second degree of grammaticalization.

Keywords: Grammaticalization, Directionization, Orientation terms, Body-part terms, Persian.

1. PhD Candidate in General Linguistics, Islamic Azad University, Shahroud Branch, Iran.

2. PhD in General Linguistics, Lecturer at Tehran University of Medical Sciences, Iran. (Corresponding Author) * Email: sh50d@yahoo.com

3. Assistant Professor of General Linguistics, Islamic Azad University, Shahroud Branch, Iran.



University of Guilan

Semiannual Persian Language and Iranian Dialects

**6st Year, Vol. 1, No.11 (Tome 11)
Spring & Summer 2021**

Extended Abstract

Directionization in Persian: A Case Study of Body-Part Terms Based on Grammaticalization	2-5
Sh. Jafari, Sh. Davari, R. Sedigh- Ziyabari	
Non-verbal Endocentric Compounds in Alashtari Laki	6-9
F. Naderi, E. Badakhshan, A. Korrani	
Humorous Grammatical Innovations in Contemporary Persian Press	10-13
Z. Moein Najaf Abadi, V. Rezaei,	
The Verb <i>bu:n</i> , 'to be', in Kurdish	14-17
R. Tabei, Sh. Tafakkori – Rezaei, A. Gheytoori	
Lexical Variation in Villages of Khorramabad	18-21
R. Amini	
Persian Cyclic Meters with More than Two Hemistiches	22-24
O. Tabibzadeh	
The Study of Compounding Process and Its Classification in terms of Meaning and Relationship between Constituents in Mazandarani	25-29
S. T. Andy, A. Golfam, F. Aghagolzadeh	
Assessing Linguistic Vitality of Mazandarani in Urban areas	30-34
M. Vakhideh, M. Sorahi, M. Danaye Tus	
The Analysis of the Position and Usage of Gonabadi Dialect	35-38
O. Azad, M. Monshizadeh	
Negation in Persian Language	39-42
A. Mirzaei	
An Analysis of Vowel Raising in Sabzevari Persian within Generative Phonology	43-46
Sh. Ahmadi, A. Kord Zafaranlu Kambuziya	
Interpretation of Irony in Persian based on a Perceptual Perspective	47-50
R. Gandomkar	

Semiannual Persian Language and Iranian Dialects

(Former Adab Pazhuhi)

6st Year, Vol. 1, No.11 (Tome 11)
Spring & Summer 2021



University of Guilan

Concessionaire: University of Guilan
Managing Director: Dr. Firooz Fazeli
Editor –in-Chief: Dr. Moharram Rezayati
Kishekhaleh

Editorial Board:

Associate Professor, Behzad Barekat, University of Guilan
Professor, Mahmood Ja'fari Dehaghi, University of Tehran
Associate Professor, Abbas Khaefi, University of Guilan
Associate Professor, Maryam Danaye Tous, University of Guilan
Professor, Mohammad Rasekh Mahand, Bu-Ali Sina University
Professor, Moharram Rezayati Kishekhaleh, University of Guilan
Associate Professor, Mansour Shabani, University of Guilan
Professor, Ali Ashraf Sadeghi, University of Tehran
Associate Professor, Firooz Fazeli, University of Guilan
Professor, Gholamhosein Karimi Doostan, University of Tehran
Associate Professor, Mojaba Monshizadeh, Allameh Tabataba'i University
Professor, Parsa Yaghoobi Janbe-Saraei, University of Kurdistan

International Editorial Board

Professor, Garnik Asatrian, Russian- Armenian (Slavonic) University, Yerevan, Armenia
Professor, Ludwig Paul, University of Hamburg, Germany
Professor, Hasan Rezaei Baghbidi, Osaka University, Japan

The journal *Persian Language and Iranian Dialects* is published according to the authorization no 79387 dated 18/2/1396 (8.5.2018) issued by the Ministry of Culture and Islamic Guidance and also according to the letter no 3/18/28751 dated 17/2/1396 (7.5.2017) from the State Inspection Committee of Academic Journals, is rated as a scientific- research journal from the first issue.

Internal Director: Dr. Farzaneh Aghapour
Scientific Editor: Dr. Ali Nosrati Siyahmazgi
English Editor: Dr. Shadi Davari
Typesetting and Layout: Hamideh Shajari
Publisher: University of Guilan
Circulation: 200

Website: <http://zaban.guilan.ac.ir>
Email: zaban@guilan.ac.ir
zabanmag1395@gmail.com
Address: Faculty of Literature and
Humanities, University of Guilan,
Rasht, P.O.Box: 41635-3988
Tel & Fax: (+98) 031 33690590

This Periodical will be indexed in the following informational centers:

- | | |
|----------------|-----------------|
| 1. Isc.gov.ir | 2. ricest.ac.ir |
| 3. noormags.ir | 4. magiran.com |
| 5. ensani.ir | 6. sid.ir |

Persian Language Semianual and Iranian Dialects

11

ISSN: 2476 - 6585

- Directionization in Persian: A Case Study of Body-Part Terms Based on Grammaticalization 2-5
Sh. Jafari, Sh. Davari, R. Sedigh- Ziyabari
- Non-verbal Endocentric Compounds in Alashtari Laki 6-9
F. Naderi, E. Badakhshan, A. Korrani
- Humorous Grammatical Innovations in Contemporary Persian Press 10-13
Z. Moein, V. Rezaei,
- The Verb *bu:n*, 'to be', in Kurdish 14-17
R. Tabei, Sh. Tafakkori – Rezaei, A. Gheythouri
- Lexical Variation in Villages of Khorramabad 18-21
R. Amini
- Persian Cyclic Meters with More than Two Hemistiches 22-24
O. Tabibzadeh
- The Study of Compounding Process and Its Classification in terms of Meaning and Relationship between Constituents in Mazandarani 25-29
S. T. Andy, A. Golfam, F. Aghagolzadeh
- Assessing Linguistic Vitality of Mazandarani in Urban areas 30-34
M. Vakhideh, M. Sorahi, M. Danaye Tus
- The Analysis of the Position and Usage of Gonabadi Dialect 35-38
O. Azad, M. Monshizadeh
- Negation in Persian Language 39-42
A. Mirzaei
- An Analysis of Vowel Raising in Sabzevari Persian within Generative Phonology 43-46
Sh. Ahmadi, A. Kord Zafaranlu Kambuziya
- Interpretation of Irony in Persian based on a Perceptual Perspective 47-50
R. Gandomkar